**مختصر کتاب:**

دین اسلام؛ ماهیّت، شرایع،  
عقاید و نظام‌های آن

**نویسنده:**

**دکتر محمّد بن ابراهیم حَمَد**

**ترجمه:**

**ابوخالد شعیب علی‌خواجه**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | مختصر كتاب دین اسلام؛ ماهیّت، شرایع، عقاید و نظام‌های آن | | | |
| **عنوان اصلی:** | مختصر كتاب الإسلام حقيقته- شرائعه- عقائده- نظمه | | | |
| **نویسنده:** | دکتر محمّد بن ابراهیم حَمَد | | | |
| **ترجمه:** | ابوخالد شعیب علی‌خواجه | | | |
| **موضوع:** | عقاید (کلام) - مجموعه عقاید اسلامی | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | شهریور (سنبله) 1396 ه‍ .ش - ذوالحجة 1438 ه‍ .ق | | | |
| **منبع:** | کتابخانه قلم www.qalamlib.com | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ قلم دانلود شده است.**  **www.qalamlib.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@qalamlib.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.qalamlib.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |
| **محتوای این کتاب لزوما بیان****گر دیدگاه سایت کتابخانه قلم نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر دیدگاه نویسنده آن است.** | | | | |
|  | |  | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc469922955)

[مقدّمۀ نویسنده 1](#_Toc469922956)

[1. داستان بشریّت 5](#_Toc469922957)

[2. اسلام؛ دین فطرت 9](#_Toc469922958)

[3. الله أ 14](#_Toc469922959)

[4. قدرت الهی 15](#_Toc469922960)

[5. اخلاق در اسلام 17](#_Toc469922961)

[6. منابع قانونگذاری در دین اسلام 19](#_Toc469922962)

[6-1. ماهیّت و شواهد صداقت قرآن کریم 19](#_Toc469922963)

[6-2. سنّت نبوی 20](#_Toc469922964)

[7. ارکان اسلام 22](#_Toc469922965)

[7-1. شهادتان 22](#_Toc469922966)

[7-2. نماز 24](#_Toc469922967)

[7-3. زکات 25](#_Toc469922968)

[7-4. روزه 27](#_Toc469922969)

[7-5. حج 29](#_Toc469922970)

[8. ارکان ایمان 30](#_Toc469922971)

[8-1. ایمان به الله**أ** 30](#_Toc469922972)

[8-2. ایمان به فرشتگان**†** 32](#_Toc469922973)

[8-3. ایمان به کتاب‌های آسمانی 32](#_Toc469922974)

[8-4. ایمان به پیامبران**†** 34](#_Toc469922975)

[8-5. ایمان به روز آخرت 36](#_Toc469922976)

[8-6. ایمان به قدر 41](#_Toc469922977)

[9. نمونه‌هایی از معجزات پیامبر ج 43](#_Toc469922978)

[10. مطالبی دربارۀ علم غیب 51](#_Toc469922979)

[10-1. عالَم جنّ و شیاطین 51](#_Toc469922980)

[10-2. شیطان و انسان 53](#_Toc469922981)

[10-3. مرگ، برزخ و قبر 55](#_Toc469922982)

[10-4. نشانه‌های قیامت 56](#_Toc469922983)

[11. مطالبی دربارۀ گناهان، توبه و دعا 58](#_Toc469922984)

[11-1. گناهان [ذنوب] 58](#_Toc469922985)

[11-2. توبه 59](#_Toc469922986)

[11-3. دعا 59](#_Toc469922987)

[12. نظام سیاسی در اسلام 60](#_Toc469922988)

[12-1. مفهوم نظام سیاسی 60](#_Toc469922989)

[12-2. قضاوت در اسلام 60](#_Toc469922990)

[12-3. مشورت در اسلام 61](#_Toc469922991)

[13. نظام اقتصادی در اسلام 62](#_Toc469922992)

[14. نظام اجتماعی در اسلام 65](#_Toc469922993)

[14-1. مفهوم اجتماع و زندگی اجتماعی در اسلام 65](#_Toc469922994)

[14-2. جایگاه همسایه در اسلام 65](#_Toc469922995)

[14-3. صلۀ رحم 66](#_Toc469922996)

[14-4. کرامت انسان و معیار عدالت و کرامت در اسلام 66](#_Toc469922997)

[14-5. اصول اخلاقی و نقش آن در ساخت جامعه 68](#_Toc469922998)

[15. دوستی و مصاحبت در اسلام و رابطۀ مسلمانان با دیگران 69](#_Toc469922999)

[16. بزرگداشت زن در اسلام 70](#_Toc469923000)

[16-1. نگاهی به جایگاه زن در نظام‌های دیگر 72](#_Toc469923001)

[17. ازدواج در اسلام 75](#_Toc469923002)

[17-1. مشروعیّت ازدواج در اسلام 75](#_Toc469923003)

[17-2. حکمت‌های ازدواج در اسلام 77](#_Toc469923004)

[17-3. تکالیف و حقوق ازدواج 79](#_Toc469923005)

[18. فرزند از دیدگاه اسلام 86](#_Toc469923006)

[19. نیکی به والدین 93](#_Toc469923007)

[19-1. حقوق والدین و جایگاه آنان 93](#_Toc469923008)

[19-2. آداب رفتار با والدین 95](#_Toc469923009)

[20. موضع اسلام نسبت به برخی از مسائل معاصر 98](#_Toc469923010)

[20-1. موضع اسلام نسبت به عقل 98](#_Toc469923011)

[20-2. اسلام و علم 99](#_Toc469923012)

[20-3. اسلام و کار 104](#_Toc469923013)

[21. اسلام و سلامت عمومی 115](#_Toc469923014)

[22. اسلام و نظافت 127](#_Toc469923015)

[22-1. بررسی حدیث صفات فطری 127](#_Toc469923016)

[22-2. مشروعیّت وضو 135](#_Toc469923017)

[22-3. مشروعیّت غسل 137](#_Toc469923018)

[22-4. تشویق اسلام بر نظافت عمومی 138](#_Toc469923019)

[22-5. اسلام و حفظ صلح جهانی 139](#_Toc469923020)

[23. اسلام و همزیستی و مدارا 149](#_Toc469923021)

[24. دیدگاه اسلام دربارۀ اجبار 157](#_Toc469923022)

[25. موضع اسلام نسبت به خشونت 163](#_Toc469923023)

[25- 1. نمونه‌هایی از نرمی و مدارای پیامبر**ج** با مخالفان 168](#_Toc469923024)

[26. جهاد در اسلام 173](#_Toc469923025)

[26-1. ماهیّت جهاد 173](#_Toc469923026)

[26-2. نگاهی به جهاد با بررسی سیرۀ نبوی 177](#_Toc469923027)

[26-3. آداب جنگ در اسلام 179](#_Toc469923028)

[26-4. نمونه‌هایی از اخلاق و خوشرفتاری مسلمانان در حوزۀ جهاد 184](#_Toc469923029)

[27. دیدگاه اسلام دربارۀ تروریسم 189](#_Toc469923030)

[27-1. مقدّمه 189](#_Toc469923031)

[27-2. ماهیّت ارهاب و ترور 189](#_Toc469923032)

[27-3. دیدگاه اسلام دربارۀ ترور 191](#_Toc469923033)

[27-4. ردّ دسیسۀ مخالفان مبنی بر نسبت‌دادن ترور به اسلام و مسلمانان 194](#_Toc469923034)

[28. هدایت یافتگان اهل کتاب و گواهی آنان بر صحّت اسلام 197](#_Toc469923035)

[28-1. هدایت عالمان اهل کتاب به پذیرش اسلام 197](#_Toc469923036)

[28-2. معرّفی برخی عالمان هدایت یافتۀ اهل کتاب 198](#_Toc469923037)

[28-3. مختصری از زندگی و تلاش‌های عالمی هدایت یافته از اهل کتاب در راه انتشار دین اسلام 200](#_Toc469923038)

[29. تصریح و مژدۀ کتاب‌های پیشین به بعثت پیامبر اسلام ج 205](#_Toc469923039)

[30. توصیف مکّه و کعبه در کتاب‌های آسمانی پیشین 223](#_Toc469923040)

[30-1. صفات مکّه و کعبه در کتاب مقدّس 223](#_Toc469923041)

[30-2. بشارت کتاب‌های پیشین دربارۀ مکّه و کعبه 226](#_Toc469923042)

[31. توصیف مسلمانان در کتاب‌های آسمانی پیشین 230](#_Toc469923043)

[سخن پایانی 234](#_Toc469923044)

[فهرست منابع 237](#_Toc469923045)

مقدّمۀ نویسنده

الحمد لله والصّلاة والسّلام على رسول الله نبیّنا محمّد وعلى آله وصحبه ومن والاه، امّا بعد:

اسلام، آخرین و فراگیرترین و جامع‌ترین ادیان است که الله أ آن را کامل نمود و با اسلام، نعمت را بر بندگانش تمام کرد و آن را برایشان به عنوان دین برگزید.

بدون تردید سخن دربارۀ اسلام، شاخه‌ها و زمینه‌های بسیاری داشته و پایانی ندارد، زیرا حکم و بیان هر چیزی، در اسلام وجود دارد:

﴿مَّا فَرَّطۡنَا فِي ٱلۡكِتَٰبِ مِن شَيۡءٖ﴾ [الأنعام: 38]

«ما در کتاب [لوح محفوظ] هیچ چیز را فرو گذار نکردیم.»

اسلام تمامی مسائل کوچک و بزرگ اعتقادی، عملی، قانونگذاری و آداب را به طور اجمال یا تفصیل بیان نموده است؛ فرقی نمی‌کند که در مورد عموم مسلمانان باشد یا دربارۀ امور فردی انسان.

پیامبر اسلام؛ محمّد ج در حالی این دنیا را ترک کردند که تمامی مسائل ضروری دین را برای امّت بیان نمودند و رسالت پروردگار را رسانده و حجّت را بر افراد بعد از خود، تمام کردند.

تحقیق پیش رو، به دنبال معرّفی ساختاری کلّی از دین اسلام است.

هیچ نویسنده‌ای – هر چند تمامی فنون بلاغت را در اختیار داشته باشد- باز هم نمی‌تواند این کار را آن گونه که شایسته و لازم است، انجام دهد، زیرا – چنانکه قبلا بیان شد- این موضوع، شاخه‌شاخه و بسیار طولانی است.

سختی کار مزبور، در کمبود و عدم‌دسترسی به منابع و مطالب علمی و تاریخی و امثال آن نیست، بلکه در فراوانی محورهای مورد بحث است که قصد نگارش آن‌ها را به طور واضح و مختصر در یک کتاب داریم.

بدون تردید این خواسته، بسیار سخت و دور از دسترس به شمار می‌رود.

علاوه بر این، سختی دیگری نیز وجود دارد؛ یعنی شیوۀ بیان و ابراز چهرۀ زیبای دین اسلام، به گونه‌ای که شایسته است تمامی دوستداران حقیقت از این طریق، آن را بشناسند و خیر بزرگی که دین اسلام برای تمامی بشر دارد را روشن سازد. این کار، توجّه و دقّت زیادی را می‌طلبد.

من مشتاق دستیابی به این آرزوی بزرگ گشتم و تلاش نمودم تا بر موضوع مذکور، تسلّط یابم، امّا دایرۀ بحث، وسیع و گسترده بود، زیرا هر یک از محورهایش و حتّی هر یک از اجزای این محورها، نیاز به بررسی و تحلیل داشت تا در مباحث خاصّی مطرح و بیان گردد.

بنابراین بسیاری از مباحث را مختصر نمودم تا بدین وسیله، تمامی محورها بیان گردد و متناسب با شرایط زمانه باشد.

در هر حال، این تلاشی اندک خواهد بود و موضوع مذکور، با بیان ساختار تحقیق و کار انجام‌شده در لابلای آن روشن می‌گردد.

ساختار تحقیق: این تحقیق مشتمل بر یک مقدّمه، هشت فصل و یک نتیجه‌گیری کلّی، به ترتیب زیر است:[[1]](#footnote-1)

فصل اول: حقیقت دین اسلام و منابع قانونگذاری و ارکان آن؛

فصل دوم: ارکان ایمان؛

فصل سوم: محمّد**ج**؛ خاتم پیامبران و رسولان**†**؛

فصل چهارم: مسائلی دربارۀ علم غیب؛

فصل پنجم: مطالبی در مورد گناهان، توبه و دعا؛

فصل ششم: نظام سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و خانوادگی در اسلام؛

فصل هفتم: موضع اسلام دربارۀ برخی از مسائل معاصر؛

فصل هشتم: ادلّه‌ای در اثبات حقّانیّت اسلام.

موارد فوق، فصل‌های تحقیق پیش رو بوده و هر یک از آن‌ها دارای چندین بخش و هر بخشی متشکّل از چند مبحث است و بسا اوقات بر حسب نیاز و سیاق، در برخی از بخش‌ها و مباحث، مقدّمه‌ای بیان شده است.

نتیجه‌گیری: چکیده‌ای از آنچه در متن اصلی آمده، در این بخش بیان شده است.

روش کار نویسنده: وی در تحقیق حاضر، اموری را رعایت کرده است؛ از جمله:

1. بسیار تلاش نموده تا محورهای پژوهش، مستقل و در عین حال، مرتبط به یکدیگر باشند؛ به عبارتی دیگر، صلاحیت این را دارند که به تنهایی و جدای از هم بیان شوند و تکمیل‌کننده و تاییدکنندۀ یکدیگر نیز هستند، زیرا اسلام دینی استوار بوده و مسائلش متّصل به هم است.
2. تلاش نموده تا لحن تحقیق آرام و متناسب با عقل و روحیۀ فرد مسلمان و غیرمسلمان؛ بویژه افراد غربی باشد و نیز سعی نویسنده بر آن بوده که لحن و زبانش دور از احساس شکست و تحریک باشد، زیرا این کار بیشتر باعث پذیرش تحقیق می‌شود.

نویسنده کار مذکور را با یقین به صحّت مطالب و تلاش برای بیان حق و آوردن دلیل انجام داده است.

همچنین تلاش نموده تا سنّت و مدرنیته را با هم جمع نماید، چون سنّت باعث تقویت پژوهش و مدرنیته سبب شناخت احوال مخاطبان و بیان سخن بر اساس آن احوال می‌گردد.

1. سعی بر آن بوده که تحقیق حاضر از طریق موارد زیر، در ساختاری نو و شکلی زیبا بیان گردد:
2. رعایت قوانین پژوهشی؛ همچون نقل سخنان و مطالب دیگران و تخریج احادیث و امثال آن؛
3. تلاش برای صحّت زبان متن و رعایت قواعد املایی و علایم نگارشی؛
4. توجّه به روش تحقیق و تلاش برای اینکه پژوهش پیش رو، بازاریِ عامیانه یا بدویِ نامفهوم نباشد، بلکه کاری در بین این دو حالت صورت گیرد؛
5. رجوع به منابع اصلی و قابل اعتماد؛ فرقی نمی‌کند که قدیمی یا معاصر باشند؛
6. رعایت آنچه باعث علاقه و شوق مخاطبان شود؛ از طریق برخی عناصر و تنوّع در استشهاد و نقل مطالب؛
7. تلاش برای اینکه تحقیق حاضر، جذّاب و پر رونق و دور از درشتی و خشکی و خشونت تحقیقات دانشگاهی باشد؛

و موارد دیگری که بر فهم مقصود و رفع خستگی و امکان تقسیم پژوهش و استخراج مباحثی از آن کمک نماید؛

1. بسیاری از محورهای تحقیق، نزدیک به هم و در هم آمیخته‌اند و جداکردن آن‌ها از یکدیگر، کار مشکلی است و به همین علّت، تلاش نمودم تا هر یک از آن‌ها، به طور جداگانه مورد بررسی قرار گیرد و یکدیگر را تکمیل نمایند؛
2. سعی شده که این تحقیق متناسب با فرهنگ اسلامی باشد و در این حوزه، کاربرد داشته و برخی از خلأهای موجود را برطرف نماید.

این بود خلاصه‌ای از سختی‌های کار و ساختار پژوهش حاضر و آنچه - إن شاء الله- بیان خواهد شد. از الله تعالی کمک می‌خواهیم و بر وی توکّل می‌کنیم و درود و سلام او بر پیامبرمان؛ محمّد ج و بر آل و اصحابش باد.

دکتر محمّد بن ابراهیم حَمَد

ص. ب: 460

15/ 5/ 1433 هـ

دانشگاه قصیم، دانشکدۀ شریعت و مطالعات اسلامی، گروه عقاید و اعتقادات معاصر

[www.toislam.net](http://www.TOISLAM.NET)

[alhamad@toislam.net](mailto:ALHAMAD@TOISLAM.NET)

@m-alhamad

1. داستان بشریّت

داستان بشر از زمانی که الله تعالی ابوالبشر؛ آدم ÷ را آفرید، شروع می‌شود؛ وقتی که الله أ وی را از گِل و با دست شریف خود آفرید و از روح خویش در وی دمید و اسامی تمامی اشیاء؛ همچون پرندگان و چهارپایان و ... را به او آموخت و به منظور اکرام و گرامیداشت بیشتر آدم ÷، به فرشتگان فرمان داد تا برایش سجده کنند. تمامی آنان سجده کردند مگر ابلیس که از جنّیان بود، از این کار سر باز زد و تکبّر ورزید. بنابراین الله ـ وی را از عالَم فرشتگان پایین آورد و خوار و رانده‌شده گرداند و لعنت و بدبختی و دوزخ را نصیب او ساخت.

سپس ابلیس از پروردگارش درخواست نمود تا روز قیامت، به وی مهلت دهد و الله متعال فرمود:

﴿إِنَّكَ مِنَ ٱلۡمُنظَرِينَ﴾ [الأعراف: 15]

«مسلّماً تو از مهلت‌يافتگانی.»

شیطان گفت:

﴿فَبِعِزَّتِكَ لَأُغۡوِيَنَّهُمۡ أَجۡمَعِينَ٨٢ إِلَّا عِبَادَكَ مِنۡهُمُ ٱلۡمُخۡلَصِينَ﴾ [ص: 82-83]

«پس به عزّتت سوگند که تمامی‌شان را گمراه خواهم کرد مگر بندگان مخلص تو را، از میان آنان.»

همچنین گفت:

﴿فَبِمَآ أَغۡوَيۡتَنِي لَأَقۡعُدَنَّ لَهُمۡ صِرَٰطَكَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ١٦ ثُمَّ لَأٓتِيَنَّهُم مِّنۢ بَيۡنِ أَيۡدِيهِمۡ وَمِنۡ خَلۡفِهِمۡ وَعَنۡ أَيۡمَٰنِهِمۡ وَعَن شَمَآئِلِهِمۡۖ وَلَا تَجِدُ أَكۡثَرَهُمۡ شَٰكِرِينَ﴾ [الأعراف: 16-17]

«پس چون مرا گمراه کردی، من [نيز] بر سر راه مستقيم تو، برای [گمراه ساختن] آنان در کمين می‌نشينم. سپس از پيش رویشان و از پشت سرشان و از [سمت] راستشان و از [سمت] چپشان بر آنان می‌تازم و بيشترشان را شکرگزار نخواهی يافت.»

الله تعالی فرمود:

﴿ٱخۡرُجۡ مِنۡهَا مَذۡءُومٗا مَّدۡحُورٗاۖ لَّمَن تَبِعَكَ مِنۡهُمۡ لَأَمۡلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكُمۡ أَجۡمَعِينَ﴾ [الأعراف: 18]

«از آنجا نکوهيده و خوار بيرون شو، قطعاً هر کس از آنان که از تو پيروی کند، حتما جهنّم را از همگی شما پُر خواهم کرد.»[[2]](#footnote-2)

بنابراین الله أ ابلیس را از بهشت بیرون کرد و قدرتِ وسوسه و گمراه‌ساختن را به وی بخشید و او را تا روز قیامت مهلت داد تا گناهانش را زیاد نماید و در نتیجه، عقوبت و عذابش بیشتر گردد و برای اینکه وی را معیار تشخیص فرد ناپاک و پاک گرداند.

سپس الله تعالی همسر سیّدنا آدم؛ حوّاء إ را از وی آفرید تا با او آرام گیرد و مأنوس شود و به آنان فرمان داد در دارالنّعیم؛ بهشتی که آنچه چشم ندیده و گوش نشنیده و به ذهن کسی خطور نکرده، در آن است، ساکن شوند و الله ﻷ آن دو را باخبر ساخت که ابلیس دشمنشان است و آنان را به قصد امتحان و آزمایش، از خوردن میوۀ درختی از درختان بهشتی منع نمود، امّا شیطان آنان را وسوسه کرد و خوردن از آن درخت را برایشان آراست و سوگند خورد که خیرخواهشان بوده و گفت: «اگر از این درخت بخورید، جاوید می‌گردید.»

آن قدر آدم و حوّاء إ را وسوسه نمود تا بالاخره آنان را از راه بدر کرد و با خوردن از آن درخت، نافرمانی پروردگارشان را کردند. سپس بر آنچه انجام دادند، بسیار پشیمان شده و به درگاه آفریدگارشان رجوع نمودند و الله متعال نیز توبۀ‌شان را پذیرفت و آن دو را برگزید، امّا آنان را از دارالنّعیم به دنیا؛ سرای سختی و خستگی آورد و آدم ÷ را در زمین سکونت داد و فرزندان زیادی به وی بخشید که هنوز هم نسلشان ادامه دارد. پس از آن، الله أ سیّدنا آدم را از دنیا برد و وارد بهشت ساخت.

از زمانی که الله تعالی آدم و همسرش إ را بر روی زمین آورد، دشمنی در میان فرزندان وی و نیز در بین ابلیس و اولاد آدم ÷ برقرار بوده و و از آن موقع، شیطان و پیروانش در کشمکش و کینه‌ای دائم با بنی‌آدم به سر می‌برند تا آنان را از هدایت باز دارند و از خیر، محروم سازند و شر را در نظرشان زینت دهند و آدمیان را از آنچه باعث رضایت الهی است، دور کنند، زیرا بر بدبختی انسان‌ها در دنیا و ورودشان به دوزخ در آخرت، بسیار مشتاق و حریص هستند.

امّا الله ـ مخلوقاتش را بیهوده نیافریده و آنان را به خودشان وا نگذاشته، بلکه پیامبرانی را به سویشان فرستاده تا عبادت پروردگارشان را به آنان بیان کنند و راه‌های زندگی را برایشان روشن سازند و آنان را به سعادت در دنیا و آخرت برسانند. الله متعال به جنّ و انس خبر داده که وقتی کتاب یا پیامبری از جانب من به سویتان آمد و شما را به آنچه باعث نزدیکی به من و دسترسی به رضایتم می‌شود، فرا خواند، از آن کتاب یا رسول پیروی نمایید، زیرا هر کس که از هدایت الهی پیروی کند و به کتاب‌ها و رسولانش و آنچه در کتاب‌های آسمانی آمده و پیامبران به آن فرمان داده شده‌اند، ایمان بیاورد، قطعا چنین فردی ترسی ندارد و گمراه و بدبخت نمی‌شود، بلکه به سعادت در دنیا و آخرت خواهد رسید.[[3]](#footnote-3)

داستان بشر این گونه شروع شد و آدم ÷ و فرزندانش ده قرن بر اطاعت از الله تعالی و توحید زندگی کردند، ولی پس از آن، شرک به وجود آمد و غیرالله به همراه الله متعال مورد پرستش قرار گرفت و در نتیجه، الله ﻷ نخستین رسولش؛ یعنی نوح ÷ را فرستاد تا مردم را به عبادت الهی و ترک شرک فرا خواند.

سپس پیامبران و رسولانی پی‌در‌پی آمدند که از لحاظ زمانی و مکانی و برخی از قوانین و جزئیّات با یکدیگر متفاوت بودند، امّا از نظر اصل؛ یعنی دعوت به اسلام و عبادت پروردگار یکتا و ترک معبودان دیگر یکسان بودند.

تا اینکه ابراهیم ÷ آمد و از قومش خواست که پرستش بت‌ها را رها کنند و فقط الله تعالی را عبادت نمایند. پس از وی، فرزندانش؛ اسماعیل و اسحاق † به پیامبری رسیدند و سپس پیامبرانی از نسل سیّدنا اسحاق مبعوث گشتند.

بزرگ‌ترین پیامبرانی که از نسل اسحاق بودند، عبارتند از: یعقوب، یوسف، موسی، داود، سلیمان و عیسی †.

پس از سیّدنا عیسی، پیامبری از میان بنی‌اسرائیل مبعوث نگردید.

سپس پیامبری به نسل اسماعیل ÷ انتقال یافت و الله تعالی سیّدنا محمّد ج را برگزید تا خاتم پیامبران و رسولان † باشد و رسالت ایشان، آخرین رسالت و کتاب نازل‌شده بر سیّدنا محمّد ج؛ یعنی قرآن کریم نیز آخرین پیام الهی برای بشر باشد.

به همین سبب، رسالت پیامبر ج، فراگیر، کامل، برای عموم انس و جن، عرب و غیر عرب و متناسب با هر زمان و مکان و هر ملّت و حالتی گردید و راهنمای تمامی خوبی‌هاست و از همۀ بدی‌ها منع نموده و الله ﻷ از هیچ کس، دینی غیر از آنچه محمّد ج آورده است را نمی‌پذیرد.[[4]](#footnote-4)

دین اسلام یعنی تسلیم‌شدن و فرمانبرداری ظاهری و باطنی بنده برای الله تعالی و پایبندی به آنچه پیامبر اسلام ج آورده‌اند.

این است دین خاتم که الله ـ تمامی ادیان را با آن تمام نمود و دینی غیر از این را از کسی نمی‌پذیرد، چنانکه می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَّهِ ٱلۡإِسۡلَٰمُۗ﴾ [آل عمران: 19]

«همانا دین [حق] از دیدگاه الله متعال، فقط اسلام است.»

همچنین می‌فرماید:

﴿وَمَن يَبۡتَغِ غَيۡرَ ٱلۡإِسۡلَٰمِ دِينٗا فَلَن يُقۡبَلَ مِنۡهُ وَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ﴾ [آل‌عمران: 85]

«و هر کس که دینی غیر از اسلام برگزیند، هرگز از وی پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت، از زیانکاران است.»

پیامبر ج فرمودند: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ! لَا يَسْمَعُ بِي أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الأُمَّةِ يَهُودِيٌّ وَلَا نَصْرَانِيٌّ، ثُمَّ يَمُوتُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ، إِلَّا كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ»[[5]](#footnote-5)؛ «قسم به ذاتی که جان محمّد ج در دست اوست، هر فردی از این امّت [تمام انسان‌ها از زمان بعثت پیامبر ج تا آخرین انسانی که از دنیا برود]؛ خواه یهودی باشد یا نصرانی، از [پیام و آیین] من بشنود [و باخبر شود]، سپس در حالی بمیرد که به آنچه با آن فرستاده شده‌ام، ایمان نیاورد، قطعا از دوزخیان خواهد بود.»

2. اسلام؛ دین فطرت

فطرت در لغت به معنای خِلقت و آفریدن است.[[6]](#footnote-6) و در اصطلاح، یعنی اینکه الله تعالی مخلوقات را به گونه‌ای آفرید که نسبت به او شناخت دارند.

فطرت یکی از بزرگ‌ترین عوامل دینداری است و ادلۀ شرعی بیانگر این مطلب هستند که ذات انسان بر اقرار به خالق و عبادت برای او آفریده شده است.

بنابراین هر مخلوقی بر ایمان به خالقش آفریده شده و بر اینکه الله متعال پروردگار هر چیز و آفریدگارش است، بدون اینکه قبلا در این باره فکر کرده یا آموزش دیده باشد.

تنها کسی از مقتضای این فطرت برمی‌گردد که مانعی بر دلش خطور کند.[[7]](#footnote-7)

پیامبر ج فرمودند: «مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلاَّ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ أَوْ يُنَصِّرَانِهِ أَوْ يُمَجِّسَانِهِ»؛ «هر فرزندی بر فطرت [پاک اسلام] متولّد می‌شود، امّا پدر و مادرش وی را یهودی یا مسیحی و یا مجوسی می‌کنند.»

و بنا بر روایتی، فرمودند: «إلّا علی هذِهِ الملّة»؛ «مگر بر این ملّت [اسلام متولّد می‌شود].» و در روایتی دیگر، عبارت «إلّا علی الملّة»[[8]](#footnote-8)؛ «مگر بر ملّت [اسلام]» آمده است.

عیاض بن حمار س روایت نموده که پیامبر ج فرمودند: الله تعالی در حدیثی قدسی می‌فرماید: «إِنِّي خَلَقْتُ عِبَادِي حُنَفَاءَ كُلَّهُمْ وَإِنَّهُمْ أَتَتْهُمْ الشَّيَاطِينُ فَاجْتَالَتْهُمْ عَنْ دِينِهِمْ»[[9]](#footnote-9)؛ «همانا من تمامی بندگانم را حنیف [متمایل به اسلام و حقیقت] آفریدم، امّا شیاطین بر آنان تاخته و از دینشان باز می‌دارند.»

علاوه بر این، آدمی بر رجوع و پناه‌بردن به پروردگارش در هنگام سختی‌ها آفریده شده است. وقتی انسان – هر کسی که باشد- حتّی فرد کافر در سختی می‌افتد یا با خطری مواجه می‌شود، خیالات و گمان‌ها از ذهنش بیرون می‌رود و آنچه بر آن آفریده شده باقی می‌ماند تا با صدای بلند و از عمق جان و دل فریاد زند و پروردگارش را فرا خواند که سختی و غمش را برطرف نماید و فقط به او پناه می‌برد.

الله أ راست گفته که می‌فرماید:

﴿فَإِذَا رَكِبُواْ فِي ٱلۡفُلۡكِ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ فَلَمَّا نَجَّىٰهُمۡ إِلَى ٱلۡبَرِّ إِذَا هُمۡ يُشۡرِكُونَ﴾ [العنكبوت: 65]

«پس هنگامی ‌که در کشتی سوار شوند، الله ﻷ را با اخلاص می‌خوانند، سپس وقتی [الله] آنان را [با آوردن] به خشکی نجات دهد، باز آنان شرک می‌آورند.»

مراد از اینکه انسان بر فطرت متولّد می‌شود، این نیست که در آن وقت، آگاه به امور اسلام است، زیرا الله ـ می‌فرماید:

﴿وَٱللَّهُ أَخۡرَجَكُم مِّنۢ بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ شَيۡ‍ٔٗا﴾ [النّحل: 78]

«و الله شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی‌که هیچ چیز نمی‌دانستید.»

همچنین هدف این نیست که ساده و خام آفریده می‌شود و شرک و توحید را نمی‌شناسد، چون رسول الله ج فرمودند: «إلّا ویُولَدُ علی الملّة»؛ «مگر اینکه بر ملّت [اسلام] متولّد می‌شود.» و در روایتی دیگر، عبارت «علی هذِهِ الملّة»؛ «بر این ملّت [اسلام]»، آمده است.

بلکه مراد این است که هر فرزندی بر محبّت به خالقش و اقرار به ربوبیّت او و قبول عبادت برای وی آفریده می‌شود و اگر بدون مخالف و مانعی رها شود، از این امور منحرف نمی‌گردد، همان گونه که علاقمند به غذاها و نوشیدنی‌های متناسب با بدنش متولّد می‌شود و مثلا شیری که سازگار با بدن اوست و باعث رشد وی می‌گردد را می‌پسندد.[[10]](#footnote-10)

به همین سبب، پیامبر ج فرمودند: «فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ أَوْ يُنَصِّرَانِهِ أَوْ يُمَجِّسَانِهِ»؛ «سپس پدر و مادرش وی را یهودی یا مسیحی و یا مجوسی می‌کنند.»

و نفرمودند که او را مسلمان می‌کنند، زیرا در صورت پذیرش اسلام، بر اصل فطرت باقی می‌ماند و قبول غیر اسلام، انحراف و خروج از اصل و قاعده، بر اثر عواملی بیرونی به شمار می‌رود.

بنابراین تمامی فرزندان روی زمین بر فطرت؛ یعنی دین اسلام به دنیا می‌آیند و فرزند در حالی که اقرار به وجود آفریدگار دارد و او را دوست داشته و متوجّه وی است، متولّد می‌شود.

اگر بر این فطرت باقی بماند، بنا بر اصل، مسلمان است و زمانی که بالغ و عاقل گردد، نیازی نیست که از نو وارد اسلام شود.

امّا در صورتی که همراه پدر و مادری غیرمسلمان رشد نماید و دین باطل آنان را بپذیرد یا اینکه دینی غیر از اسلام داشته باشد، باید که از دین قبلی‌اش جدا شود و وارد اسلام گردد و گواهی دهد که معبودی بر حق، غیر از الله أ نیست و محمّد ج فرستادۀ اوست. سپس شروع به فراگیری شعائر دینش؛ همچون نماز و امثال آن نماید.

شیخ محمّد طاهر بن عاشور در تبیین اینکه مردم بر دین حنیف آفریده می‌شوند، چنین آورده است: «مفهوم آفرینش انسان‌ها بر دین حنیف، این است که الله تعالی مردم را به گونه‌ای می‌آفریند که سازگار و شایستۀ احکام این دین هستند و آموزه‌هایش را متناسب با آفرینش آنان گردانیده و مخالف و ناهماهنگ با آن نیست و آن‌ها را انکار نمی‌کنند؛ آموزه‌هایی مانند اثبات یگانگی الله ﻷ، زیرا توحید موافق با عقل و دیدگاه صحیح است، به گونه‌ای که اگر انسان با فکر و اندیشه‌اش رها گردد و اعتقادی گمراه به وی القا و تحمیل نشود، قطعا بر اساس فطرت، به سوی توحید رهنمون می‌گردد.»

وی در ادامه می‌گوید: «اینکه اسلام دین فطرت بوده و احکامش ملازم و متناسب با مقتضیات فطرت گشته، صفتی است که تنها دین اسلام از میان تمامی ادیان، در فروعش متّصف به آن شده است.

امّا تمامی ادیان الهی در اصول با هم مشترکند و از عبارت: ﴿ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ﴾ [يوسف: 40] نیز همین مفهوم به دست می‌آید.

در نتیجه، اسلام فراگیر و عمومی و جاوید و متناسب با تمامی دوران‌ها و موافق با همۀ امّت‌هاست و در صورتی این امر محقّق می‌شود که احکامش بر اساس اصول فطرت انسانی باشد تا هماهنگ با تمامی مردم و همۀ دوران‌ها گردد. ویژگی فطرت باعث شده که اسلام، دارای گذشت و بخشش و آسان باشد، زیرا این دو، مطلوبِ فطرت است.»[[11]](#footnote-11)

ابن عاشور / در توضیح اینکه اسلام فطرت الهی است، می‌گوید: «توصیف اسلام به اینکه فطرت الهی به شمار می‌رود، یعنی اصل اعتقاد در آن، جاری بر مقتضای فطرت عقلی است.

امّا قوانین و فروعش، یا اموری فطری؛ یعنی جاری بر اساس فهم و گواهی عقل و یا به صلاح آن است و منافاتی با فطرتش ندارد.

قوانین معاملات در اسلام، مرتبط به آنچه فطرت گواهی دهد و تایید نماید، است، چون فطرت خواهانِ مصالح است.»[[12]](#footnote-12)

بر این اساس، روشن می‌گردد اسلام همان فطرتی که الله ﻷ مردم را بر آن آفریده، است و انسان بر اقرار به آفریدگار و عبادت برای او خلق شده و این یعنی دینداری و فطرت عامل آن است و نصوص شرعی به طور صریح بیانگر همین مطلب هستند.

علاوه بر این، متون شرعی بیان می‌نمایند که فطرت و اقرار به عبادت و ربوبیّت آفریدگار، ممکن است بر اثر عوامل بیرونی، تغییر کند و منحرف شود و این عوامل بیرونی که باعث می‌گردد فطرت از مقصد صحیح خود منحرف شود، بر اساس دلایل موجود، بر سه نوع است:

1. شیاطین: عامل اصلی و نخستین سبب در این زمینه است، چنانکه روایت عیاض بن حمار س که قبلا بیان شد، دلالت بر همین مطلب می‌کرد.

شیاطین شامل شیطان‌های جنّ و انس که برای انحراف مردم از فطرت و توجّه آنان به پروردگارشان تلاش می‌کنند.

1. والدین: چنانکه در حدیث قبلی، بیان گردید که: «فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ أَوْ يُنَصِّرَانِهِ أَوْ يُمَجِّسَانِهِ»؛ «سپس پدر و مادرش وی را یهودی یا مسیحی و یا مجوسی می‌کنند.»

این عامل از قوی‌ترین عوامل به شمار می‌رود، زیرا ارتباط فرزندان به والدینشان بسیار زیاد است و آنان تاثیر فراوانی بر فرزندان دارند.

گاهی اوقات جامعه و رسانه‌ها نیز همچون والدین و یا حتّی بیشتر از آنان باعث انحراف مردم از مقتضای فطرت می‌شوند.

1. غفلت: این مورد، یکی از شدیدترین عوامل انحراف از فطرت به شمار می‌رود. غفلت بر اثر زینت‌های دنیوی و مشغول‌شدن با نعمت‌های آن، گاهی اوقات انسان را از یاد الهی غافل می‌سازد و او را از فطرتی که الله أ وی را بر آن آفریده، دور می‌کند.

الله متعال این مطلب را در قرآن کریم بیان نموده و می‌فرماید:

﴿وَإِذۡ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِيٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ وَأَشۡهَدَهُمۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ أَلَسۡتُ بِرَبِّكُمۡۖ قَالُواْ بَلَىٰ شَهِدۡنَآۚ أَن تَقُولُواْ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنۡ هَٰذَا غَٰفِلِينَ١٧٢ أَوۡ تَقُولُوٓاْ إِنَّمَآ أَشۡرَكَ ءَابَآؤُنَا مِن قَبۡلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةٗ مِّنۢ بَعۡدِهِمۡۖ أَفَتُهۡلِكُنَا بِمَا فَعَلَ ٱلۡمُبۡطِلُونَ﴾ [الأعراف: 172-173]

«و [به یاد آور] هنگامی ‌که پروردگارت از پشت‌های فرزندان آدم، ذرّیۀ آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت، [و فرمود:] آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، [هستی] گواهی می‌دهیم و [این گواهی بدین سبب بود که مبادا] در روز قیامت بگویید: ما از این، بی‌خبر بودیم. یا [مبادا] بگویید: پدرانمان، از پیش شرک آورده بودند و ما هم فرزندانی بعد از آنان بودیم، آیا ما را به آنچه باطل‌گرایان انجام دادند، نابود [و مجازات] می‌کنی؟!»

آیۀ فوق نشان می‌دهد که غفلت، از بزرگ‌ترین عوامل انحراف و دورشدن از فطرت به شمار می‌رود.[[13]](#footnote-13)

شاید کسی بپرسد: پس فایدۀ فطرت که این اندازه از عوامل بیرونی تاثیر می‌پذیرد و منحرف می‌گردد، چیست؟ آن هم در صورتی که انسان همیشه همراه یکی از این عوامل و اسباب یا تمامی آن‌هاست؟!

در پاسخ باید گفت: حکمت الهی بر آن بود که فطرت آدمی این گونه باشد تا هدف از آزمایش انسان بوسیلۀ خیر و شر و در نتیجه، پاداش یا عقوبت وی بر اساس عملش ثابت گردد، زیرا اگر فطرت قوی می‌بود و تحت تأثیر هیچ چیز قرار نمی‌گرفت، کفر و انحراف در بنی‌آدم واقع نمی‌شد، بلکه صلاحیّت کفر را نداشتند و امتحان و ابتلایی وجود نداشت و الله تعالی دارای حکمتی کامل است.

3. الله**أ**

1. الله: پروردگار و صاحب هر چیزی، آفریدگار یکتا، تدبیرکنندۀ تمام هستی، دانا به تمامی موجودات، زنده‌کننده، میراننده، روزی‌دهنده، توانا، متّصف به همۀ کمالات، پاک و منزّه از هر نوع نقص و عیب و تنها ذات شایستۀ پرستش است.
2. الله ﻷ اسامی فراوانی را برای خویش نام برده است؛ همچون سمیع، بصیر، علیم، حکیم، رحیم و کریم. قرآن مجید و سنّت مطهّر پُر از اسم‌های مبارک الهی است.

مشهورترین و بزرگ‌ترین و مهم‌ترین نام الهی، «الله» است.

1. این اسم ویژگی‌های فراوانی دارد؛ از جمله:

* «الله» اسم اعظم الهی است: گروهی از عالمان بر این باور بوده‌ و بیان نموده‌اند که «الله» نام اعظم الهی است و اگر پروردگار با این اسم، خوانده شود، اجابت می‌کند و اگر چیزی از وی درخواست شود، می‌دهد.
* نام مذکور، اصل همۀ اسمای حسنای الهی به شمار می‌رود و سایر نام‌ها به آن منسوب شده و صفتش قرار می‌گیرند.
* «الله» مستلزم و متضمّن تمامی مفاهیم اسمای الهی است. در همۀ اذکار منقول، این نام وجود دارد و بیشتر از سایر اسمای الهی در قرآن آمده است.

4. قدرت الهی

1. قدرت صفتی ثابت از صفات پروردگار است؛ قدرتی تام و کامل.
2. از دیگر اسامی الهی، قدیر، قادر و مقتدر را می‌توان نام برد. نام‌های مذکور در قرآن کریم بیان گشته و بیشتر از همه، «قدیر، سپس «قادر» و پس از آن، «مقتدر» تکرار شده است.

تمامی‌ آن‌ها دلالت بر ثبوت صفت قدرت برای الله ـ می‌کنند و نشان می‌دهند که قدرت الهی کامل است. الله متعال با قدرت خویش، موجودات را به وجود آورد و با قدرت خود، آن‌ها را تدبیر می‌کند و با قدرت خویش، آن‌ها را برابر و پابرجا می‌نماید و با قدرت خود، می‌میراند و زنده می‌کند و بندگان را برای جزا برمی‌انگیزاند و فرد نیکوکار را به سبب نیکی‌اش، پاداش داده و بدکار را به علّت بدی‌اش، مجازات می‌نماید. ذاتی که هر گاه ارادۀ انجام کاری نماید، می‌گوید: باش و بلافاصله آن کار صورت می‌گیرد.

همچنین الله متعال با قدرت خویش، دل‌ها را بر آنچه اراده کند، برمی‌گرداند و کسی را که بخواهد، هدایت نموده و کسی را که بخواهد، گمراه می‌کند و انسان مؤمن را مؤمن، فرد کافر را کافر، نیکوکار را نیکوکار و بدکارا را بدکار می‌گرداند.

1. به سبب کمال قدرتش، هیچ کس چیزی از علمش را نمی‌داند مگر آنچه بخواهد که به کسی خبر دهد. بر اساس کمال قدرتش، آسمان‌ها و زمین و آنچه در میانشان است را در 6 روز به وجود آورد و هرگز مانده و رنجور نگشت. هیچ یک از مخلوقاتش نمی‌تواند وی را ناتوان کند و از اختیارش خارج گردد، بلکه در هر جا که باشند، در تصرّف الله أ هستند؛ ذاتی که قدرتش منزّه از خستگی و درماندگی و ناتوانی است و هر چه بخواهد را می‌تواند انجام دهد.

به علّت کمال قدرتش، هر چیزی تحت فرمان و تدبیر اوست و هر چه بخواهد، می‌شود و آنچه نخواهد، صورت نمی‌گیرد.[[14]](#footnote-14)

1. یکی از اصول مهم و بزرگ ایمان، ایمان به قدر است. کسی که به قدر ایمان نداشته باشد، به الله ﻷ نیز ایمان ندارد. بنابراین انکار قدر به معنای انکار قدرت الله متعال است.

5. اخلاق در اسلام

اخلاق در دین اسلام، جایگاه و ارزش والایی دارد که به طور خلاصه، از این قرار است:

1. اخلاق جمع خُلق و خُلُقُ بوده و به معنای حالتی نفسانی است که انسان در آن حالت، کارهایش را بدون تفکّر و اختیار انجام می‌دهد.
2. خلق در برخی افراد، غریزی و ذاتی است، امّا در بعضی دیگر، فقط با ریاضت و تلاش حاصل می‌شود.[[15]](#footnote-15)
3. حُسن خلق یعنی آراسته‌شدن با فضایل و مکارم؛ مانند خوشرویی، نرمی، سخن نیکو، کرامت نفس، پرهیز از آزار، بخشندگی، پاک‌دلی، بردباری، صبر، عفو، شجاعت و سایر نیکی‌ها و دوری از آنچه بر ضدّ موارد مذکور است.
4. بهترین اخلاق نیک این است که با هر کس از تو بریده و قهر کرده، ارتباط برقرار کنی و به کسی که تو را [از آموزش و منفعت و مال] محروم نموده، بخشش نمایی و کسی را که [خون یا مال و آبروی] تو را ضایع و تباه کرده، عفو کنی.
5. خُلق عظیمی که الله تعالی محمّد ج را با آن توصیف نموده، همان دین مشتمل بر تمامی دستورات الهی است.
6. اخلاق واقعی و حقیقی، اقدام به فرمانبرداری و انجام آنچه الله متعال دوست دارد، از روی میل و با دلی گشاده است،[[16]](#footnote-16) که شامل دینداری، بردباری، عدالت، صبر بر سختی‌ها، تواضع، زهد، بخشندگی، حیا، شجاعت و امثال آن می‌شود.
7. شریعت اسلام دلایلی بیان نمود که نشان می‌دهد اخلاق نیک، فضایلی بزرگ دارد و باعث ایجاد خیر و سعادت دنیا و آخرت می‌گردد؛ حُسن خُلق فرمانبرداری از دستورات الهی و پیروی از رسول الله ج است، باعث بالارفتن درجات و مقام‌ها، ورود به بهشت، نزدیکی به مجلس رسول الله ج در آخرت، دسترسی و رسیدن به محبّت الهی، آسایش خاطر، خوشی زندگی و آسان‌شدن کارها می‌شود.
8. متون شرعی دلالت دارند که تغییر سرشت و اخلاق امری ممکن و قابل دسترس بوده و دشوار و محال نیست، در صورتی که انسان برای رسیدن به همّت و اخلاقی والا، اسباب موجود را به کار گیرد.
9. در متون فراوانی، اسباب رسیدن به اخلاقی نمونه و برتر بیان شده است، اگر آدمی ار آن‌ها استفاده نماید و بر این کار مشتاق باشد.

علاوه بر موارد فوق، در مباحث پیش رو نیز مطالبی دربارۀ اخلاق از دیدگاه اسلام بیان خواهد شد.

6. منابع قانونگذاری در دین اسلام

قرآن و سنّت، منبع قانونگذاری در دین اسلام به شمار می‌روند که عقاید، قوانین، احکام، آداب و امثال آن از این دو مصدر گرفته می‌شود.

6-1. ماهیّت و شواهد صداقت قرآن کریم

1. تعریف لغوی قرآن: واژۀ «قرآن» مصدر بر وزن فُعلان مانند غُفران و شُکران است.

برخی می‌گویند: «قرآن» به معنای جمع‌آوری بوده و علّت نامگذاری قرآن این است که سوره‌ها را جمع نموده و با هم گِرد می‌آورد.[[17]](#footnote-17)

1. و در اصطلاح شریعت، قرآن کلام معجز الهی است که بر پیامبر ج نازل شده و به صورت تواتر نقل گشته و به قصد عبادت، تلاوت می‌شود.[[18]](#footnote-18)
2. قرآن کریم آخرین، طولانی‌ترین و کامل‌ترین و جامع‌ترین کتاب آسمانی است.
3. قرآن کریم، نگهبان و گواه و حاکم بر کتاب‌‌های آسمانی پیشین و تصدیق‌کنندۀ آن‌هاست؛ یعنی مطالب صحیحشان را تایید نموده و تحریفات و تغییرات صورت‌گرفته در آن‌ها را ردّ و انکار و اصلاح می‌کند.
4. اخبار اولین و آخرین در این کتاب وجود دارد و شامل احکام و حکمت‌هاست.
5. قرآن مجید آخرین پیام الهی برای بشریّت و بلکه برای جنّ و انس بوده و مخصوص اقوام یا زمان‌هایی خاص نیست.
6. قرآن محفوظ از زیادت و نقصان و تحریف بوده و الله متعال ضامن حفاظتش شده است:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ﴾ [الحجر: 9]

«همانا ما قرآن را نازل کردیم و قطعاً ما نگهبان آن هستیم.»

یعنی این کتاب، از هر آنچه شایستۀ آن نباشد؛ مانند اشتباه و تغییر، تحریف، زیادت، نقصان و امثال آن حفاظت می‌کنیم و هیچ کس نمی‌تواند باطلی را بر آن بیفزاید یا حقیقتی را از قرآن حذف کند.[[19]](#footnote-19)

1. قرآن مجید تاثیرات فراوانی در دل‌ها دارد. کسی که با تمام وجود به قرآن گوش دهد، قطعا تاثیرات بزرگی را در جانش خواهد یافت هر چند معانی و دلالت‌هایش را نفهمد.
2. قرآن کریم بیشترین تاثیر را در پیشرفت و رستگاری امّت‌ها داشته و دارد. الله تعالی بوسیلۀ این کتاب، قوم عرب را بزرگانِ حکمت و هدایت و بهترین امّت برای راهنمایی مردم ساخت.
3. از دیگر ویژگی‌های قرآن، این است که شگفتی‌هایش پایانی ندارد، الله ﻷ فراگیری و حفظ آن را آسان نموده و مشتمل بر عادل‌ترین، بزرگ‌ترین و بهترین احکام است.

6-2. سنّت نبوی

1. مفهوم لغوی سنّت: سنّت در لغت به معنای روش و سیرت است.
2. مفهوم اصطلاحی سنّت: هر سخن، عمل، تایید، ویژگی خَلقی و فطری، صفت اخلاقی یا سیرت و روشی که از پیامبر ج نقل شده و به اثبات رسیده است؛ فرقی نمی‌کند که پیش از بعثت یا پس از آن باشد.[[20]](#footnote-20)
3. سنّت نبوی دومین منبع قانونگذاری در اسلام به شمار می‌رود و بخشی از وحی و ذکری بوده که الله تعالی ضامن حفاظت آن شده است.

فرد مسلمان فقط با رجوع به این دو منبع [قرآن و سنّت]، می‌تواند شریعت را بفهمد و هر مجتهد و عالمی به آن دو نیاز دارد.

1. دلایل فراوانی مبنی بر حجّت‌بودن سنّت و اینکه دومین منبع قانونگذاری اسلام به شمار می‌رود، وجود دارد؛ از جمله: وجوب ایمان به رسول الله ج، وجوب اطاعت از ایشان، دلالت سنّت بر این مطلب و اجماع مسلمانان بر وجوب عمل به سنّت.
2. الله ﻷ مسلمانان را مسؤول توجّه به آن نموده و مردانی را فرستاده که کاملا به این مسأله اهمّیت داده و سنّت را از دروغ و اشتباه دور ساخته و صحیح و ضعیفش را روشن نموده‌اند. این کار نسل به نسل انتقال یافته و مسلمانان در تمامی امور دینشان، به سنّت رجوع نموده و به آنچه در آن است، عمل کرده و چنگ زده و بر این کار مداومت نمودند تا پیروی از پیامبر ج را به صورتی شایسته انجام دهند.[[21]](#footnote-21)

این موضوع با توجّه به آنچه دربارۀ گرامیداشت سنّت، فضیلت حدیث و محدّثان، عنایت سلف صالح به حدیث نبوی و تلاش عالمان برای حفاظت از احادیث، گفته شده است، بیشتر روشن می‌گردد.

1. سنّت نبوی به طور کل، موافق با قرآن کریم است؛ مطالبِ مبهم آن را تفسیر، مجملش را تفصیل، مطلق آن را مقیّد، عامش را خاص و احکام و مقاصدش را تشریح می‌نماید. علاوه بر این، بر اساس اصول و قواعد قرآن و با تحقّق اهداف و مقاصد آن، احکامی را بیان نموده که در قرآن کریم نیامده است. در نتیجه، سنّت نبوی کاربرد عملیِ آنچه در قرآن کریم بیان شده است، به شمار می‌رود.

7. ارکان اسلام

ارکان اسلام یعنی پایه‌هایی که اسلام بر آن‌ها قرار دارد و پنج رکن هستند:

1. گواهی اینکه تنها معبود بر حق و شایستۀ اطاعت، الله تعالی است؛ 2. برپاداشتن نماز؛ 3. پرداخت زکات؛ 4. روزۀ ماه رمضان؛ 5. حجّ بیت الله برای کسی که توان [مالی و بدنی و ...] داشته باشد.

ارکان اسلام به طور مختصر همین است که بیان شد؛ ارکانی که امّت را امّتی اسلامی و متّقی و پیرو دین حق می‌گرداند و باعث می‌شود که با مخلوقات، بر اساس عدالت و صداقت رفتار کنند، زیرا سایر احکام و شرایع اسلام با صحّت این پایه‌ها، اصلاح می‌شوند و امّت با تصحیح امور دینی‌اش به رستگاری و صلاح می‌رسد و هر اندازه که این امور فاسد و تباه شود، به همان اندازه احوال امّت نابود و فاسد می‌گردد.[[22]](#footnote-22)

در ادامه، مطالب مختصری دربارۀ ارکان فوق بیان خواهد شد.

7-1. شهادتان

1. مراد از دو شهادت؛ یعنی گواهی به اینکه الله متعال تنها معبود بر حق و محمّد ج بنده و فرستادۀ الله تعالی هستند. این دو گواهی، نخستین رکن از ارکان اسلام به شمار می‌روند.
2. مفهوم «لا إله إلّا الله»: یعنی اینکه فقط الله ﻷ معبود بر حق است. بنابراین «إله» بر وزن فِعال به معنای مفعول؛ یعنی مألوه و همان معبود است.
3. این کلمه دو رکن دارد: نفی در عبارت: «لا إله» و اثبات در: «إلّا الله».

«لا إله» الوهیّت و خدایی را از غیرالله نفی و رد می‌نماید.

و عبارت «إلّا الله» الوهیّت را برای معبود یگانه و بی‌همتا اثبات می‌کند.

1. «لا إله إلّا الله»، 7 شرط دارد: 1. علمی که مخالف با جهل باشد؛ 2. یقین مخالف با تردید؛ 3. اخلاص متضاد با شرک؛ 4. صدقی که منافات با کذب داشته باشد؛ 5. محبّت مخالف با ضدّ خود؛ 6. تسلیم و اطاعتی که متضاد با خودداری و سرپیچی باشد؛ 7. پذیرشی که مخالف با ردّ و انکار باشد.[[23]](#footnote-23)
2. فقط تلفّظ این کلمۀ بزرگ کافی نیست، بلکه باید نسبت به آن آگاه بود و به مقتضایش عمل کرد.
3. «محمّد ج رسول الله»؛ یعنی اطاعت از پیامبر ج در آنچه فرمان داده و تصدیق ایشان در آنچه خبر داده‌ و دوری از آنچه نهی و منع نموده‌اند. همچنین یعنی اینکه عبادت الله متعال فقط با آنچه پیامبر ج مشروع ساخته‌اند، انجام گردد و امر و نهی ایشان گرامی داشته شود و سخن هیچ فردی از مخلوقات، مقدّم بر سخن رسول الله ج نشود.[[24]](#footnote-24)
4. حکمت و فلسفۀ اتّصال شهادت «محمّد ج رسول الله» به شهادت «لا إله إلّا الله» و هر دو را یک رکن قراردادن با وجود اینکه مشهودبه [مورد شهادت] متعدّد است، این بوده که دو گواهی مذکور، پایه و اصل صحّت اعمال به شمار می‌روند و اسلام و هر عملی، تنها با اخلاص برای الله متعال و پیروی از پیامبر ج مورد قبول واقع می‌شود.

به عبارتی دیگر، لازم است که فقط الله یگانه پرستش شود؛ آن هم با آنچه بر زبان رسولش؛ محمّد ج مشروع ساخته است.

به سبب اخلاص، گواهی «لا إله إلّا الله» و بر اثر پیروی از پیامبر ج، شهادت «محمّد ج رسول الله» محقّق می‌گردد و از این رو، هر دو با هم کامل می‌شوند و باید که همواره با هم باشند.

بر این اساس، گواهی به یگانگی الله و گواهی به رسالت پیامبر ج ثابت می‌گردد.[[25]](#footnote-25)

7-2. نماز

1. مفهوم لغوی نماز «صلاة»: واژۀ «صلاة» به معنای دعا، دعای به خیر، رحمت، تسبیح، رکوع و سجود است.
2. مفهوم «صلاة؛ نماز» در اصطلاح شریعت: عبادتی که مشتمل بر سخنان و اعمالی مخصوص بوده و با تکبیر شروع شده و بوسیلۀ تسلیم به پایان می‌رسد.[[26]](#footnote-26)
3. وجه تسمیه: چون دربرگیر معانی لغوی «صلاة»؛ همچون دعای خیر، تسبیح، تعظیم، رکوع، سجود و امثال آن است.[[27]](#footnote-27)
4. اقامۀ نماز: یعنی عبادت برای الله متعال با انجام نماز مداوم و کامل در اوقات مخصوص و با رعایت شرایط و حالت و ساختار آن.

نماز، فرایض، ارکان، شروط، مکمّل‌ها، نواقص و احکامی دارد که بیان آن‌ها به درازا می‌کشد و در بسیاری از کتاب‌های عالمان به طور گسترده بیان شده است.[[28]](#footnote-28)

1. ثبوت نماز: نماز از طریق قرآن، سنّت و اجماع ثابت شده و یکی از ضروریات و ارکان دین اسلام است.[[29]](#footnote-29)

نمازهای پنجگانه ارزشی والا و اهمّیت بزرگی داشته و از چندین وجه، بر سایر احکام واجب برتری دارند؛ نماز بزرگ‌ترین و مهم‌ترین رکن اسلام پس از شهادتین بوده و این رکن در آسمان فرض شد.

1. نماز مشتمل بر کامل‌ترین و بهترین و جامع‌ترین انواع عبادت است؛ نماز تکبیر، تحمید، ثنا، تنزیه و تقدیس الهی، تلاوت قرآن، درود بر رسول الله ج و خاندان ایشان و دعا برای تمامی بندگان صالح است.

علاوه بر این، مشتمل بر قیام، رکوع، سجود، نشستن و پایین و بالارفتن است و هر یک از اعضا و مفاصل بدن، در این عبادت شریکند که مهم‌تر از همه، دل حاضر فرد نمازگزار است.[[30]](#footnote-30)

7-3. زکات

1. مفهوم لغوی زکات: واژۀ «زکات» در لغت به معنای رشد و نمو، افزونی، پاکی، پاکیزگی، به ثمر رساندن و سوددادن و امثال آن است.[[31]](#footnote-31)
2. تعریف شرعی زکات: حقّی واجب از مالی خاص برای گروهی مخصوص در زمانی معیّن.[[32]](#footnote-32)
3. هدف از پرداخت زکات: عبادت الله تعالی با بخشیدن مقداری لازم از اموالی که زکات دارد و به حدّ نصاب رسیده است.[[33]](#footnote-33)
4. وجه تسمیه: با توجّه به مفهوم لغوی زکات، علّت نامگذاری‌اش این است که باعث افزایش و پاکی مال می‌شود.
5. حکم زکات: این عمل از دیدگاه شریعت، واجب است. الله أ می‌فرماید:

﴿وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ﴾ [المزّمّل: 20]

«و نماز را برپا دارید و زکات بدهید.»

مسلمانان اجماع و توافق دارند که زکات رکنی از ارکان اسلام بوده و این اجماع بر پایۀ متون قرآن و سنّت است.

کسی که منکر وجوب زکات شود، کافر، و فردی که از پرداخت زکات سر باز زند، فاسق به شمار می‌رود.[[34]](#footnote-34)

1. زکات یکی از ارکان و مبانی بزرگ اسلام است و دلایل فراوانی از قرآن و سنّت بر این موضوع دلالت دارند.

اهمّیت و ارزش زکات به حدّی است که الله تعالی در 82 موضع از آیات قرآن، زکات را در کنار نماز بیان کرده است.

1. زکات یکی از محاسن اسلام است که باعث تعهّد، مهربانی، احسان و کمک به یکدیگر می‌شود.
2. زکات نوعی فریضه و عبادت است و نتایج اقتصادی پسندیده‌ای برای فرد و جامعه دارد؛ از جمله:

* زکات یکی از وسایل توزیع مجدّد درآمد و ثروت در جامعه است: این کار منجر به همدردی با فقیران می‌شود و یکی از اسباب عدالت اقتصادی به شمار می‌رود که با وجود اختلاف در تعریف و وسایل آن، مورد اتّفاق تمامی اقتصاددانان است.
* یکی از انگیزه‌های سرمایه‌گذاری است: کسی که دارای وجوهی نقد باشد، باید آن‌ها را سرمایه‌گذاری کند تا مصرف نشوند.
* زکات یکی از عوامل امنیتی است که باعث می‌شود محیطی مناسب برای بهبود اقتصادی به وجود آید: زیرا فقر یکی از اسباب جرم به شمار می‌رود.
* یکی از اسباب بهبود اوضاع افراد فقیر در جامعه به شمار می‌رود: یعنی در زمینۀ بهبود سطح معیشتی، بهداشتی و آموزشی فقیران نقش دارد.
* در کاهش بار مالی تحمیل‌شده بر بودجۀ دولت مؤثّر است: یعنی یارانه‌ها و کمک‌هایی که برای نیازمندان؛ همچون یتیمان، پیرزنان و سایر افراد محتاج به مراقبت‌های اجتماعی داده می‌شود را کاهش می‌دهد.

1. زکات در چهار نوع زیر واجب است:

* اشیای قیمتی: شامل طلا و نقره و ضمایم آن‌ها؛ همچون پول‌ و ارزهای معاصر که از کاغذ یا غیره ساخته می‌شود؛
* چهارپایانی که می‌چرند: مانند گاو، شتر و گوسفندی که بیشتر سال را در صحراها می‌چرد؛
* حبوباتی که از زمین می‌رویند: همچون گندم و میوه‌ها؛ مانند خرما، و نیز معدن؛ همچون معدن آهن؛
* کالاهای تجاری: یعنی کالاهایی که به قصد سود و فایده، برای خرید و فروش مهیّا شده‌اند.[[35]](#footnote-35)

زکات در موارد فوق واجب است و هر یک از انواع مذکور، جزئیّاتی دارند که بیان مقادیر و نصاب‌ها و سایر امور مربوط به آن‌ها طولانی است و در کتاب‌های عالمانی که در این زمینه تحقیقاتی انجام داده‌اند، به طور گسترده بیان شده است.

1. مراد از مصارف زکات، مواردی است که زکات به آن‌ها پرداخت می‌شود و در آیۀ زیر بیان شده‌اند:

﴿۞إِنَّمَا ٱلصَّدَقَٰتُ لِلۡفُقَرَآءِ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱلۡعَٰمِلِينَ عَلَيۡهَا وَٱلۡمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمۡ وَفِي ٱلرِّقَابِ وَٱلۡغَٰرِمِينَ وَفِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِۖ فَرِيضَةٗ مِّنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ﴾ [التّوبة: 60]

«صدقات [و زکات‌ها] فقط مخصوص فقیران و مساکین و کارگزاران [جمع‌آوری] آن و دلجوئی‌شدگان [نومسلمانان] و برای [آزادکردن] بردگان و [ادای وام] بدهکاران و در راه الله و به راه‌ماندگان [است؛ این] فریضه‌ای [مقرّرشده] از جانب الله تعالی است. و الله دانای حکیم است.»

7-4. روزه

1. مفهوم لغوی روزه: این واژه در لغت به معنای خودداری و ترک است، چنانکه گفته می‌شود: از خوراک، نوشیدنی، ازدواج و سخن خودداری کرد یا آن را ترک نمود.[[36]](#footnote-36)
2. تعریف شرعی روزه: یعنی خودداری فردی مشخّص از اشیائی مخصوص در زمانی معیّن به همراه نیّت.[[37]](#footnote-37)

بنا بر قولی: روزه یعنی پرهیز از مبطلات روزه، از طلوع فجر تا غروب خورشید به همراه نیّت.[[38]](#footnote-38)

1. مقصد از روزۀ ماه مبارک رمضان: عبادت برای الله تعالی با خودداری از مبطلاتِ روزه در روزهای ماه رمضان.[[39]](#footnote-39)

مبطلات روزه: خوردن، نوشیدن، همبستری و آنچه در حکم آن‌ها باشد... .

1. وجوب روزه: روزه در ماه شعبان سال دوم هجری فرض گردید و به اجماع مسلمانان، پیامبر ج در 9 ماه رمضان روزه گرفتند.

روزۀ ماه مبارک رمضان، یکی از ارکان و فرایض مهمّ اسلام به شمار می‌رود که دلایلی از قرآن کریم، سنّت نبوی و اجماع بیانگر آن است.

1. روزۀ ماه مبارک رمضان، فضیلت‌های بزرگی دارد؛ از جمله اینکه: باعث بخشش گناهان گذشته می‌شود، یکی از بزرگ‌ترین اسباب آراسته‌شدن به تقوای الهی است، روزه باعث حفاظت و نجات از آتش دوزخ می‌شود، بوی دهان روزه‌دار، در نزد الله تعالی، خوشبوتر از بوی مشک است، الله ﻷ روزه را به خودش اختصاص داده و فقط او پاداش روزه را می‌دهد [یا خودش پاداش روزه می‌شود].
2. روزه اسرار و حکمت‌هایی دارد؛ از جمله:

* روزه درسی مفید برای کنترل نفس، تسلّط بر خواهشات و حفاظت کامل نفس از انگیزه‌ها و اسباب بیهودگی و پوچی است.
* روزه باعث می‌شود که اشخاص بیشتر متوجّه امانتداری باشند و اخلاص در عمل را افزایش داده و سبب می‌گردد که تنها هدف اعمال، رضایت الهی باشد.

این فضیلتی بزرگ بوده و باعث می‌شود که صفت زشت چاپلوسی و ریا و نفاق ریشه‌کن گردد.

* روزه اخلاق پسندیده و اعمال نیک را در میان افراد پرورش می‌دهد و آنان را برای نیکی به پدر و مادر، صلۀ رحم و نیکی به خانواده و همسایگان تشویق می‌کند.
* روزه سبب دستیابی به صحّتی عمومی و کامل می‌شود؛ به عبارتی دیگر، در روزه‌داری، سلامتی جسمی و ظاهری، سلامتی روحی و معنوی و سلامتی فکری و ذهنی وجود دارد.

7-5. حج

1. مفهوم لغوی حج: واژۀ «حج» در لغت به معنای قصد است؛ گفته می‌شود: حَجَّهُ یَحجُّهُ حَجّاً؛ یعنی قصدِ او کرد. و رجلٌ محجوجٌ؛ یعنی مرد مقصود.[[40]](#footnote-40)
2. مفهوم شرعی حج: یعنی قصد و رفتن به بیت الحرام با اعمالی مخصوص در زمانی معیّن.[[41]](#footnote-41)

یعنی رفتن به مکّۀ مکرّمه در زمان حج که ماه‌های مشخّصی دارد: شوّال، ذوالقعده و ذوالحجّه با نیّت ادای مناسک؛ یعنی احرام از میقات، طواف، سعی بین صفا و مروه، وقوف در عرفات و سایر اعمال حج.[[42]](#footnote-42)

1. مشروعیّت حج: این عمل یکی از ارکان و مبانی مهمّ اسلام است.

آیاتی از قرآن و احادیثی از پیامبر ج و اجماع مسلمانان دلالت بر مشروعیّت و حقّانیّت حج دارند.

1. حج برای کسی که توان داشته باشد، تنها یک بار در عمر واجب است و کسی که بیشتر از یک بار حج نماید، کارش مستحب [و پسندیده] است.
2. حج دارای اسراری نو و زیبا، حکمت‌هایی متنوّع، برکاتی متعدّد و فوایدی مشهود در زندگی فردی و اجتماعی است.

8. ارکان ایمان

دین اسلام عقیده و شریعت است. قبلا اشاره‌ای به برخی از احکام و شرایع اسلام شد و نیز دربارۀ ارکان آن که اساس و پایه‌های شرایع اسلام به شمار می‌ورد، مطالبی بیان گردید.

اعتقاد اسلامی شامل ایمان به هر آنچه از جانب الله تعالی و رسول الله ج آمده است، می‌شود؛ یعنی ایمان به اخبار، احکام قطعی، امور غیبی و امثال آن.

پایه‌های اعتقاد، ارکان ششگانۀ ایمان است:

1. ایمان به الله تعالی؛
2. ایمان به فرشتگان †؛
3. ایمان به کتاب‌های آسمانی؛
4. ایمان به رسولان †؛
5. ایمان به روز قیامت؛
6. ایمان به قضا و قدر؛ خیر باشد یا شر.

8-1. ایمان به الله**أ**

1. ایمان به الله ﻷ یعنی باور قطعی و یقینی به وجود الله تعالی و به اینکه او پروردگار و صاحب هر چیز، آفریدگار یگانه، تدبیرکنندۀ تمام هستی و تنها معبود شایستۀ عبادت و بی‌همتاست و هر معبودی غیر از الله ﻷ، باطل بوده و عبادتش نیز نادرست و بی‌فایده است. همچنین ایمان به اینکه الله متعال متّصف به صفات کمال و جلال و منزّه از هر نقص و عیبی است.[[43]](#footnote-43)
2. ایمان به الله، شامل باور و یقین به وجود، ربوبیّت، الوهیّت و اسماء و صفات اوست.
3. ایمان به الله ﻷدارای نتایجی بزرگ و مهم بوده و خیر دنیا و آخرت را برای افراد و جامعه به دنبال دارد. از نتایج آن، حصول امنیّت کامل، هدایت تام، جانشین‌کردن در زمین و تمکین و عزّت بندگان واقعی را می‌توان نام برد. به طور خلاصه، همۀ خیر دنیا و آخرت از نتایج ایمان به الله تعالی، و هلاکت و کمبود نتیجۀ نبود یا نقصان ایمان است.[[44]](#footnote-44)
4. ادلّۀ فراوانی دلالت بر یگانگی الله ﻷ دارند و گواهی الله تعالی برای خودش کافی است که می‌فرماید:

﴿شَهِدَ ٱللَّهُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَأُوْلُواْ ٱلۡعِلۡمِ قَآئِمَۢا بِٱلۡقِسۡطِۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ﴾ [آل‌عمران: 18]

«الله گواهی داده که معبودی [بر حق] جز او نیست و فرشتگان و صاحبان دانش [نیز بر این مطلب گواهی می‌دهند] در حالی ‌که [الله متعال در جهان هستی] قیام به عدالت دارد، معبودی [بر حق] جز او نیست، که توانمند حکیم است.»

فطرت، شریعت، عقل و حسّ و واقع نیز دلالت بر یگانگی الله متعال در آفرینش و روزی‌دادن و اینکه تنها او شایستۀ عبادت است، می‌کنند.

1. عقل، دلالت بر یگانگی الله تعالی دارد، زیرا لازم است که تمامی مخلوقات پدیدآورنده و آفریدگاری داشته باشند و امکان ندارد به خودی خود یا اتّفاقی به وجود آمده باشند؛ به عبارتی دیگر، امکان ندارد که این مخلوقات خودشان را به وجود آورده باشند و هیچ چیز نمی‌تواند خودش را بیافریند، چون پیش از پیدایش، معدوم [نیست] است و شیء معدوم چگونه می‌تواند پدیدآورنده باشد؟!
2. حسّ و تجربه به روشنی بیانگر یگانگی الله متعال است؛ از جمله: اجابت دعاها، صداقت پیامبران †، دلالت انفس، راهنمایی مخلوقات، دلالت آفاق، بندگی موجودات، تفاوت مزّه، رنگ و بوی گیاهان و اختلاف زبان ها.

8-2. ایمان به فرشتگان**†**

1. فرشتگان جهانی غیبی هستند که از نور آفریده شده و عبادت الله متعال را به جای می‌آورند. آنان هیچ یک از ویژگی‌های ربوبیّت و الوهیّت را ندارند؛ یعنی چیزی را نمی‌آفرینند، روزی نمی‌دهند و هرگز جایز نیست که با الله تعالی یا به تنهایی، پرستش شوند.

الله ﻷ به آنان فرمانبرداری کامل از دستوراتش و قدرت بر اجرای آن‌ها را بخشیده است.

تعداد فرشتگان فراوان بوده و فقط الله ـ از این موضوع آگاه است.[[45]](#footnote-45)

1. ایمان به فرشتگان شامل باور و یقین به وجودشان، ایمان به فرشتگانی که آنان را با اسم می‌شناسیم و ایمان به آنچه از صفاتشان می‌دانیم، می‌شود.
2. ایمان به فرشتگان، نتایج مهمّی به دنبال دارد؛ همچون: علم به عظمت و قدرت و سلطان الهی و شکر الله تعالی به سبب توجّه به بنی‌آدم.
3. متون شرعی فراوانی دلالت دارند که فرشتگان جسم هستند.
4. فرشتگان † ارتباط تنگاتنگ و مستحکمی با بنی‌آدم دارند و برخی از نمونه‌های این ارتباط، عبارت است از: حضور آنان در زمان خلقت انسان، حفاظت آدمیان توسّط فرشتگان، تحریک انگیزه‌های خیر در نفوس بندگان، ثبت اعمال انسان‌ها، روی‌آوردن و توجّه فرشتگان † به مؤمنان و خشم آنان بر کافران.

8-3. ایمان به کتاب‌های آسمانی

1. کُتُب در اصل، جمع کتاب به معنای مکتوب؛ یعنی نوشته‌شده است و مادّۀ «کَتَبَ» در معنای جمع و گِردآوری به کار می‌رود.
2. از نظر شرعی، «مراد از این کُتُب، کتاب‌های آسمانی است که الله أ آن‌ها را به عنوان رحمت و هدایتی برای مخلوقات، بر پیامبران † نازل فرمود تا از این طریق، به سعادت دنیا و آخرت برسند.»[[46]](#footnote-46)
3. موارد ایمان به کتاب‌های آسمانی: یقین به اینکه قطعا از جانب الله تعالی فرستاده شده‌اند، ایمان به آنچه از اسامی این کتاب‌ها می‌دانیم، امّا کتاب‌هایی که از اسامی‌شان باخبر نیستیم، به طور اجمالی به آن‌ها ایمان می‌آوریم، تصدیق اخبار صحیحِ کتاب‌های آسمانی؛ همچون خبرهای قرآنی و اخباری از کتاب‌های پیشین که تبدیل و تحریف نشده است، و ایمان و یقین به آخرین کتاب و ناسخ تمامی آن‌ها؛ یعنی قرآن کریم.
4. ایمان به کتاب‌های آسمانی از چندین جنبه اهمّیت فراوانی دارد و دارای فواید آشکاری است.
5. نزول تمامی کتاب‌های آسمانی، هدفی واحد داشته است. هدف این بوده که فقط الله تعالی پرستش شود و این کتاب‌ها قانون زندگی بشری باشد که بر روی زمین زندگی می‌کنند و آنان را به سوی خوبی‌ها راهنمایی سازد و روح و نوری برای احیای جان‌ها و برطرف‌ساختن تاریکی‌ها باشد و تمامی راه‌هایی زندگی را برایشان روشن سازد.[[47]](#footnote-47)
6. کتاب‌های آسمانی در امور متعدّدی با هم هماهنگ هستند؛ از جمله: وحدت خاستگاه، وحدت هدف، مسائل اعتقادی، قواعد عمومی، عدالت و داد، مبارزه با فساد و انحراف، دعوت به اخلاق پسندیده و بسیاری از عبادات دیگر.
7. این کتاب‌ها از نظر شرایع با یکدیگر تفاوتی جزئی دارند، امّا از نظر اصول و مسائل اساسی، با هم مشترکند. برخی از موارد اختلافی آن‌ها عبارت است از: تعداد، ارکان و شروط نمازها، مقادیر زکات، مواضع انجام عبادات و امثال آن.

گاهی الله أ کاری را در یک شریعت به سبب حکمتی که داشته، حلال گردانده و همان کار را در آیینی دیگر، حرام کرده است؛ آن هم به دلیل حکمتی که تنها خود الله تعالی می‌داند و لازم نیست که ما از آن آگاه باشیم.

در نهایت، شریعت خاتم و نهایی آمد تا قاعدۀ اصلی، حلال‌شدن پاکی‌ها و تحریم پلیدی‌ها باشد.

یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد شریعت اسلام، این است که برای مردم تا روز قیامت بوده، بر خلاف ادیان دیگر که مخصوص قومی خاص و برای دوره‌ای معیّن می‌آمدند.[[48]](#footnote-48)

1. بزرگ‌ترین و مهم‌ترین کتاب‌های آسمانی، قرآن کریم، تورات و انجیل هستند. قبلا مطالبی دربارۀ قرآن بیان شد.

در اصل و از دیدگاه مسلمانان، تورات اسمی برای کتاب نازل‌شده بر موسی ÷ است، امّا تورات امروزی و موجود دچار تحریف و تغییر و زیادتی و نقصان شده است.

انجیل نیز در اصل، کتابی گرامی است که الله تعالی آن را بر عیسی ÷ نازل کرد، ولی انجیل امروزی دارای تحریفات و تغییرات بسیاری است.

در اصل و شرح تحقیق پیش رو، توضیحاتی دربارۀ کتاب‌های مذکور بیان شده است.

8-4. ایمان به پیامبران**†**

1. از نظر شرعی، می‌توان نبوّت و رسالت را این گونه تعریف کرد: ویژگی و صفتی که در فرد، پس از انتخاب از جانب الله تعالی، به وجود می‌آید و وی را از اخبار آسمانی آگاه ساخته و فرمان به تبلیغ آن می‌دهد.
2. نبوّت از بزرگ‌ترین ادّعاها به شمار می‌رود و فقط دروغگوترین یا راستگوترین مردم ادّعای چنین امری می‌کند.

نبوّت با ادلّۀ فراوانی اثبات می‌گردد که بزرگ‌ترین و مهم‌ترین آن‌ها، نشانه‌هایی که معجزه نامیده می‌شوند، است و با اعمال بزرگ، اخلاق پسندیده و رفتار نیک ثابت می‌گردد.

بنابراین کسی که ادّعای پیامبری نمود و الله متعال وی را بوسیلۀ معجزه‌ها تایید و تقویّت کرد و خودش مشهور به صداقت، امانت، اخلاق نیک و رفتار پسندیده بود، این فرد، پیامبری است که به او وحی می‌شود و از جانب الله ﻷ تایید می‌گردد.

اگر بر خلاف این باشد، فردی دروغگو و حیله‌گر است که ادّعای پیامبری نموده و قطعا الله ـ وی را رسوا خواهد کرد.

1. پیامبران و رسولان بشر و مخلوق هستند و به آنان وحی می‌شود و هیچ یک از ویژگی‌های ربوبیّت و الوهیّت را ندارند.

آنان دارای صفات بشری؛ همچون بیماری، خواب، مرگ، نیاز به غذا و نوشیدنی و ... هستند.

الله تعالی این افراد را متّصف به برترین درجۀ بندگی نموده و آنان را توصیف و تحسین کرده است.

1. رسالت، انتخاب و تعیینی از جانب الله متعال است که با کسب و تلاش به دست نمی‌آید.

رسولان بهترین انسان‌ها و افراد برگزیدۀ بشر هستند.

1. مسلمانان اتّفاق دارند که پیامبران و رسولان در پذیرش و تحمّل رسالت و در آنچه از جانب پروردگارشان به مردم می‌رسانند، معصومند.

بنابراین چیزی از آنچه الله ﻷ به سویشان فرستاده است را نمی‌کاهند و هیچ چیز را فراموش نمی‌کنند مگر مواردی که منسوخ گردد.

1. ایمان به رسولان شامل این موارد است: باور و یقین به اینکه رسالتشان حقیقتی از جانب الله تعالی است، ایمان به آنچه از اسامی آنان می‌دانیم و کسانی که از نام‌هایشان آگاه نیستیم را به طور کلّی و اجمالی قبول داریم، تصدیق اخبار صحیحی که از آنان نقل شده است و عمل به شریعت کسی از آنان که برای ما مبعوث گشته است؛ یعنی ایمان به خاتم پیامبران؛ محمّد ج.
2. ایمان به پیامبران و رسولان دارای نتایجی مهم بوده، که بزرگ‌ترین و برترین آن‌ها، آگاه‌شدن از رحمت و توجّه الله تعالی به بندگانش است، چون رسولانی را به سویشان فرستاد تا آنان را به راه راست راهنمایی کنند و شیوۀ پرستش الله أ را برایشان روشن سازند، زیرا عقل بشر به تنهایی نمی‌تواند این مسأله را تشخیص دهد.
3. مراد از ختم نبوّت، پایان‌یافتن خبردادن الله تعالی به مردم و قطع وحی آسمانی است.[[49]](#footnote-49)

یعنی اینکه باور کنیم اخبار غیبی و آینده‌نگری‌ها با نبوّت پیامبرمان؛ محمّد ج پایان یافته و وحی آسمانی با وفات ایشان، قطع شده است. این مطلب از مهم‌ترین و اصلی‌ترین اعتقادات مسلمانان به شمار می‌رود و هر کس بر خلاف آن ادّعا نماید، به الله تعالی کفر نموده و پیامبر ج را تکذیب کرده است.

قرآن، سنّت و اجماع بر این موضوع دلالت می‌کنند.

1. معجزه کاری خارق‌العاده است؛ یعنی عملی که بر خلاف عادت آدمیان بوده و برایشان ناآشنا و خارج از توان آنان است.
2. الله متعال ویژگی‌های بسیاری را به پیامبرمان محمّد ج اختصاص داد، که در مبحث مربوط به این موضوع در شرح و اصل تحقیق پیش رو، برخی از آن‌ها بیان شده است.

8-5. ایمان به روز آخرت

1. روز آخرت یعنی روز قیامت که مردم در آن روز، برای حساب و جزا برانگیخته می‌شوند.
2. ایمان به این روز، یعنی باور و یقین به آمدن آن و تمامی جزئیّاتش و عمل بر این اساس.
3. باور و یقین به روز قیامت، بنا به دلایلی بسیار مهم به شمار می‌رود؛ از جمله اینکه: ایمان به روز آخرت، یکی از ارکان ششگانۀ ایمان است، این موضوع در بسیاری از متون شرعی وارد شده و ارتباط مستحکمی با ایمان به الله أ دارد، ایمان‌آورندگان به روز آخرت، بسیار مورد تحسین و تمجید قرار گرفته و انکارکنندگانش، بسیار نکوهش شده‌اند، این روز دارای اسامی بسیاری بوده و توصیفات و سخنان فراوانی در این زمینه بیان شده، [که دلیل آن، اهمّیت قیامت و وحشت شدید در آن روز است].
4. ایمان به این روز منجر به نتایجی مهم، اخلاقی زیبا، عبادت‌هایی متنوّع و تاثیراتی پسندیده برای فرد و جامعه در دنیا و آخرت می‌شود.
5. مفهوم شرعی دمیدن در صور: یعنی دمیدن اسرافیل ÷ در شیپوری که به دهان گرفته و مسؤول دمیدن در آن، به هنگام برپاشدن قیامت شده است.[[50]](#footnote-50)
6. اسرافیل ÷ دو بار در صور می‌دمد:

* نفخۀ بیهوشی [صعق]: دمیدنی که بر اثر آن، مردم به وحشت افتاده و بیهوش می‌شوند. وقتی الله تعالی اجازۀ پایان‌یافتن این دنیا را صادر می‌نماید، به اسرافیل دستور می‌دهد که در صور بدمد و در نتیجه، تمامی آنچه در آسمان‌ها و زمین است مگر مخلوقاتی که الله متعال بخواهد، بیهوش می‌شوند، زمین، خاک و بی‌گیاه شده و کوه‌ها فرو می‌ریزند و هر آنچه الله ﻷ در قرآن کریم؛ بویژه در سورۀ «انفطار» و «تکویر» بیان نموده است، به وقوع می‌پیوندد.

این نفخه، نفخۀ بیهوشی [صعق]، ترس [فزع]، به لرزه‌درآورنده [راجفه] و صیحه [آواز بلند] نام دارد.

* نفخۀ برانگیخته‌شدن [بعث]: دمیدنی که توسّط آن، مردم برای حضور در پیشگاه پروردگار جهانیان، زنده از قبرها بیرون می‌آیند.

این نفخه، أخری و رادفه [پیرو و بعدی] نیز نام دارد.

1. در اصطلاح شرع، بعث یعنی معاد جسمانی و زنده‌کردن مردگان در روز قیامت برای حسابرسی و داوری در میان آنان.[[51]](#footnote-51)
2. دلایلی از قرآن و سنّت، اجماع، عقل و فطرت سلیم دلالت بر زنده‌شدن مردگان دارند و نیز این کار بر مقتضای حکمت است، زیرا می‌طلبد که الله ﻷ مخلوقات را برای حسابرسی و دادن پاداش یا عذاب در برابر تکلیفی که بر زبان پیامبران † بر آنان لازم گشته است، دوباره زنده کند.[[52]](#footnote-52)
3. قیامت نامی از اسامی روز آخرت است که به علّت برخاستن مردم از قبرها و رفتن به سوی قیامت یا به سبب ایستادن مردم برای پروردگار جهانیان در آن روز، چنین نامی گرفته است.
4. روز قیامت بسیار مهم و بزرگ و وحشتناک است و بندگان هرگز چنین روزی را ندیده‌اند؛ در روز قیامت، ترس و اضطراب شدیدی وجود دارد و رابطه‌های مردم با یکدیگر، قطع می‌شود و خورشید به مخلوقات نزدیک می‌گردد.
5. مفهوم شرعی حساب: یعنی اینکه الله تعالی در روز قیامت، بندگان را از اعمالشان آگاه می‌کند و کارهای خوب یا بدی که انجام داده‌اند را به آنان بیان می‌نماید.[[53]](#footnote-53)
6. شیوه و کیفیّت حسابرسی: به طور خلاصه می‌توان گفت: الله تعالی بندگان را در حضور خویش نگه می‌دارد و از آنان به سبب گناهانی که مرتکب شدند و اعمالی که انجام داده و سخنانی که بر زبان آوردند، اقرار می‌گیرد و آنان را از کفر یا ایمان، اطاعت یا نافرمانی و استقامت یا انحرافشان در دنیا و نیز از پاداش یا عذابی که مستحقّ آن هستند، آگاه می‌سازد.
7. انواع حساب: برخی از حساب‌ها سخت و برخی آسان هستند. انواع دیگر آن، حساب تقریر و تکریم و بزرگداشت، توبیخ و نکوهش، فضل و بخشش و مؤاخذه و مجازات بوده و متولّی آن، بخشنده‌ترین بخشندگان، مهربان‌ترین مهربانان و فرمانرواترین فرمانروایان است.[[54]](#footnote-54)
8. قوانینی که بندگان بر اساس آن‌ها مورد محاسبه قرار می‌گیرند: این حساب کاملا عادلانه است، هیچ کس به سبب جرم و گناه دیگران، مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرد، بندگان از اعمالی که پیش فرستاده‌اند، آگاه می‌شوند و نیکی‌ها و نه بدی‌ها چند برابر می‌گردند.
9. پیش از سایر امّت‌ها، به حساب امّت محمّد ج پرداخته می‌شود، اولین عملی که از بنده سؤال می‌گردد، نماز است، و نخستین کار فیصله‌شده در میان مردم، مسألۀ خون‌هاست.
10. مفهوم شرعی میزان: یعنی وسیله‌ای که الله تعالی در رروز قیامت، برای سنجش اعمال بندگان قرار می‌دهد.[[55]](#footnote-55) و حکمت و دلیل نهادن ترازوی اعمال، آشکارساختن عدالت الهی است.[[56]](#footnote-56)
11. نامه‌های اعمال: یعنی دفترها و کتاب‌هایی که اعمال انسان‌ها در آن‌ها ثبت و شمارش شده است. و انتشار نامه‌های اعمال، یعنی آشکارکردن و توزیع آن‌ها در روز قیامت که برخی نامۀ اعمالشان را در دست راست و برخی آن را در دست چپ و از پشت سرشان می‌گیرند؛ انسان مؤمن نامۀ اعمالش را با دست راست و از جلوی خویش می‌گیرد و خوشحال است و به دیگران مژده می‌دهد، امّا انسان کافر نامۀ اعمالش را به دست چپ و از پشت سرش می‌گیرد و واویلا سر می‌دهد.
12. مفهوم شرعی حوض: مراد از حوض، آبی است که در صحرای محشر، از رود کوثر برای پیامبر ج جاری می‌شود.[[57]](#footnote-57)
13. ساختار حوض: حوضی بزرگ و آبشخوری بخشنده و گرامی است که از آب بهشت و از رود کوثر، تأمین می‌شود.

آبش سفیدتر از شیر و نقره، سردتر از برف، شیرین‌تر از عسل و خوشبوتر از مشک است. ظروفش همچون ستارگان آسمان بوده و این حوض بسیار وسیع؛ عرضش به اندازۀ مسافت رفتن در یک ماه و طولش نیز همان اندازه و گوشه‌هایش با هم برابرند. هر بار که از آبش خورده شود، باز زیاد و وسیع می‌گردد. هر کس که از آب این حوض بنوشد، دوباره هرگز تشنه نمی‌شود.

1. نوشندگان و محرومان از حوض: مؤمنان صادق و پیرو شریعت از این حوض می‌نوشند، امّا بدعت‌گزاران و تحریف‌کنندگان و مخالفان شریعت، از آب این حوض محروم می‌شوند.

رسول الله ج فرمودند: «أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ، وَلَأُنَازِعَنَّ أَقْوَامًا ثُمَّ لَأُغْلَبَنَّ عَلَيْهِمْ، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي، أَصْحَابِي، فَيُقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ»[[58]](#footnote-58)؛ «من قبل از شما، بر حوض وارد می‌شوم و قطعا برای گروهی، بحث و مداخله می‌کنم، امّا نمی‌توانم برایشان کاری انجام دهم. سپس می‌گویم: پروردگارا! [این افراد] امّت من هستند، امّت من هستند. [به من] گفته می‌شود: حتما تو نمی‌دانی که پس از تو، چه به وجود آوردند.» این روایت، متّفق‌علیه است.

در صحیح مسلم، از ابوسعید خدری س چنین روایت شده است: «فَيُقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا عَمِلُوا بَعْدَكَ، فَأَقُولُ: سُحْقًا سُحْقًا لِمَنْ بَدَّلَ بَعْدِي»[[59]](#footnote-59)؛ «گفته می‌شود: قطعا نمی‌دانی که پس از تو، چه کردند! بنابراین من می‌گویم: هلاکت باد، هلاکت باد برای کسی که پس از من، مرتکب تغییر و [تحریف] گشت.»

همچنین در صحیح مسلم، از أمّ المؤمنین عایشه ل روایت شده است که: «فَيَقُولُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا عَمِلُوا بَعْدَكَ، مَا زَالُوا يَرْجِعُونَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ»[[60]](#footnote-60)؛ «سپس می‌فرماید: بدون تردید نمی‌دانی که پس از تو، چه کردند؛ همواره به عقب برمی‌گشتند [و دین را رها می‌کردند].»

1. مفهوم شرعی صراط: پل کشیده‌شده بر روی جهنّم تا مردم از طریق آن، به بهشت رسند.[[61]](#footnote-61)
2. ساختار پُل صراط: ویژگی‌های این پُل در احادیث متعدّدی بیان شده است؛ از جمله در همان روایت طولانیِ منقول از ابوسعید خدری س آمده است که: «دَحْضٌ مَزِلَّةٌ، فِيهِ خَطَاطِيفُ، وَكَلَالِيبُ، وَحَسَكٌ تَكُونُ بِنَجْدٍ فِيهَا شُوَيْكَةٌ ، يُقَالُ لَهَا : السَّعْدَانُ»؛ «[پل صراط] لیز و لغزنده و دارای چنگک‌ها و قلّاب‌‌ها و تیغ است که در بلندی قرار دارد و در آن، خار [های] کوچکی است که به آن، سعدان [گیاهی خاردار که شتر می‌خورد] گفته می‌شود.»

ابوسعید می‌گوید: «شنیده‌ام که این پُل، باریک‌تر از مو و برنده‌تر از شمشیر است.»[[62]](#footnote-62)

مردم با توجّه به اعمالشان از آن عبور می‌کنند؛ برخی با یک چشم برهم‌زدن، بعضی همچون برقی زودگذر، تعدادی مانند باد، برخی همچون اسبی تیزرو، بعضی مانند رفتن شتر، گروهی دوان‌دوان، برخی به حالت راه‌رفتن عادی و بعضی به صورت خزیده از آن عبور می‌کنند. افرادی نیز به سرعت گرفته شده و در جهنّم انداخته می‌شوند، چون بر روی پُل، میخ‌هایی وجود دارد که مردم را به سبب اعمالشان می‌گیرند. بنابراین هر کس از این پُل عبور کند، وارد بهشت می‌شود.[[63]](#footnote-63)

1. مفهوم شرعی بهشت: همان سرای پُرنعمتی که الله أ در آخرت، آن را برای مؤمنان پرهیزگار و مخلص و پیرو پیامبران † آماده نموده است.[[64]](#footnote-64)
2. مفهوم شرعی آتش دوزخ: یعنی سرای عذابی که الله متعال در آخرت، آن را برای کافرانی که الله را تکذیب و پیامبرانش را نافرمانی کردند، آماده نموده است.[[65]](#footnote-65)

بهشت، درجاتی و دوزخ، درکاتی دارد.

1. مفهوم ایمان به بهشت و دوزخ: یعنی ایمان و باور قطعی به وجود آن‌ها و اینکه آن دو مخلوقند و همچون الله متعال ابدی هستند و هرگز فنا و نابود نمی‌شوند.

همچنین ایمان به تمامی نعمت‌های بهشتی و عذاب‌های دردناک دوزخ.[[66]](#footnote-66)

8-6. ایمان به قدر

1. ایمان به قدر یعنی باور و یقین به علم فراگیر الهی و کتابت و اراده و آفرینش او برای تمامی اشیاء.[[67]](#footnote-67)
2. ایمان به قضا و قدر – اگر به روشی صحیح باشد- نتایجی مهم در پی دارد که تاثیراتش در دنیا و آخرت، بر فرد و جامعه برمی‌گردد.
3. قرآن کریم، سنّت نبوی، اجماع، فطرت، عقل و حس بیانگر این رکن مهم از ارکان ایمان هستند.
4. قدر چهار مرحله دارد که ارکان یا مراتب قدر نامیده می‌شوند؛ یعنی علم، کتابت، اراده و مشیّت الهی و خلقت.
5. بر انسان واجب است که به قضا و قدر، شریعت و امر و نهی الهی ایمان آورد و اخبار آسمانی را تصدیق نماید و دستورات شرعی را اطاعت کند.[[68]](#footnote-68) وقتی به وی خوبی و نعمتی رسد، الله متعال را سپاس گوید و زمانی که مصیبتی به او رسد، از الله ﻷ آمرزش بخواهد و بداند که تمامی این امور بر اساس قضا و قدر الهی است. لازم نیست که تمامی انسان‌ها از جزئیّات ایمان به قدر آگاه باشند، بلکه همان ایمان کلّی و اجمالی کافی است.[[69]](#footnote-69)
6. ایمان به تقدیر، منافاتی با این ندارد که بنده در افعال اختیاری خویش، اراده و حقّ انتخاب و قدرت داشته باشد و اراده و قدرتش با اراده و قدرت الله تعالی حاصل می‌شود.
7. تاثیر و به کارگیری اسباب منافاتی با ایمان به قضا و قدر ندارد، بلکه استفادۀ از آن‌ها نشانۀ باور و یقین کامل به تقدیر است.
8. احتجاج و استدلال به تقدیر در هنگام مصایب و نه برای توجیه گناهان و معایب، جایز است.

9. نمونه‌هایی از معجزات پیامبر**ج**

بدون تردید الله تعالی بر دستان پیامبرمان محمّد ج معجزاتی آشکار و نشانه‌هایی روشن را جاری ساخت، که اگر کسی به دنبال حقیقت باشد و به آن‌ها دقّت نماید، قطعا به وی خواهند فهماند که شهادت و تاییدی صادقانه از جانب الله متعال برای رسول الله ج هستند.

برخی از عالمان، معجزات پیامبر ج را بیش از 1000 تا دانسته‌اند و در این زمینه، کتاب‌هایی نگاشته شده و عالمان آن‌ها را شرح و بیان کرده‌اند.[[70]](#footnote-70)

قطعا بزرگ‌ترین معجزۀ رسول الله ج و بلکه بزرگ‌ترین معجزۀ تمامی پیامبران، قرآن کریم است؛ نشانه‌ای که تا قیامت باقی خواهد ماند و هیچ تغییر و تبدیلی در آن ایجاد نخواهد شد:

﴿وَإِنَّهُۥ لَكِتَٰبٌ عَزِيزٞ٤١ لَّا يَأۡتِيهِ ٱلۡبَٰطِلُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَلَا مِنۡ خَلۡفِهِۦۖ تَنزِيلٞ مِّنۡ حَكِيمٍ حَمِيدٖ﴾ [فصّلت: 41- 42]

«و قطعا آن کتابی ارجمند است، که هیچ گونه باطلی نه از پیش روی آن و نه از پشت سرش، به او راه نیابد، از سوی حکیم ستوده نازل شده است.»[[71]](#footnote-71)

علاوه بر قرآن مجید، معجزات زیادی را الله متعال بر دستان محمّد ج جاری ساخت، که فقط تعداد اندکی از آن‌ها را می‌توان در این مبحث بیان نمود:

1. معجزۀ دو نیم‌شدن ماه: یکی از بزرگ‌ترین معجزات حسّی که بیانگر صحّت و صداقت نبوّت پیامبر ج بود.

مشرکان اهل مکّه از رسول الله ج درخواست نشانه و معجزه کردند و ایشان ماه را در حالی که دو نیم شده بود، به آنان نشان دادند.

الله متعال دربارۀ این معجزه می‌فرماید:

﴿ٱقۡتَرَبَتِ ٱلسَّاعَةُ وَٱنشَقَّ ٱلۡقَمَرُ١ وَإِن يَرَوۡاْ ءَايَةٗ يُعۡرِضُواْ وَيَقُولُواْ سِحۡرٞ مُّسۡتَمِرّٞ﴾ [القمر: 1- 2]

«قیامت نزدیک شد و ماه بشکافت. و اگر [کافران] معجزه‌ای ببینند، روی می‌گردانند و می‌گویند: [این] جادویی قوی است.»

شیخ الإسلام ابن تیمیّه / می‌گوید: «الله تعالی نزدیک‌بودن قیامت و شکافته‌شدن ماه را بیان فرمود و این نشانه را در ماه و نه سایر ستارگان [و سیّاره‌ها] قرار داد، زیرا از خورشید و ستاره‌ها، نزدیک‌تر به زمین است. همچنین از میان اجزای آسمان و فلک، ماه برای شکافته‌شدن انتخاب شد، چون عمل مذکور در این جسم نورانی برای هر کسی که آن را ببیند، کاملا مشخّص و غیر قابل انکار است.»[[72]](#footnote-72)

وی در ادامه چنین می‌آورد: «پیامبر ج این سوره[[73]](#footnote-73) را در اجتماع‌های مهم تلاوت می‌کردند؛ مثلا در نماز جمعه و عیدین، تا مردم نشانه‌های پیامبری و دلایل آن را بشنوند و پند گیرند.

تمامی مردم معجزۀ مذکور را تایید نموده و آن را انکار نمی‌کردند. بنابراین شکافته‌شدن ماه برای همۀ آنان مشخّص و معلوم بود.»[[74]](#footnote-74)

در صحیح مسلم روایت شده که سیّدنا عمر فاروق از ابوواقد لیثی ب پرسید: رسول الله ج در عید أضحی و فطر چه می‌خواندند؟

او پاسخ داد: ﴿قٓۚ وَٱلۡقُرۡءَانِ ٱلۡمَجِيدِ﴾ [ق: 1] و ﴿ٱقۡتَرَبَتِ ٱلسَّاعَةُ وَٱنشَقَّ ٱلۡقَمَرُ﴾ [القمر: 1] را تلاوت می‌نمودند.[[75]](#footnote-75)

شیخ الإسلام ابن تیمیّه در توضیح این مطلب می‌گوید: «کاملا روشن است که اگر شکافته‌شدن ماه اتّفاق نمی‌افتاد، قطعا مؤمنان آن را ردّ و انکار می‌کردند، چه رسد به دشمنان ایشان؛ یعنی کافران و منافقان!

و مشخّص است که پیامبر ج از همه بیشتر دوست داشتند که مردم ایشان را تصدیق و پیروی نمایند و اگر این معجزه اتّفاق نمی‌افتاد، قطعا چنین خبری را اعلام نمی‌کردند و آیات مربوط به آن را برای مردم نمی‌خواندند و آن را دلیل نمی‌آوردند و نشانۀ نبوّت خویش قرار نمی‌دادند.»[[76]](#footnote-76)

در صحیح بخاری، از انس س روایت شده که ساکنان مکّه از رسول الله ج درخواست معجزه کردند و ایشان ماه را در حالی که دو نیم شده بود و کوه حراء را در بین دو قسمت می‌دیدند، به آنان نشان دادند.[[77]](#footnote-77)

جبیر بن مطعم س چنین نقل می‌کند: «ما در مکّه بودیم که ماه شکافته شد و نیمی از آن بر روی این کوه و نیمی بر روی آن کوه قرار گرفت و گروهی گفتند: محمّد ج ما را جادو کرده است.

مردی در پاسخ گفت: اگر شما را جادو کرده باشد، قطعا تمامی مردم را که جادو نکرده است.»[[78]](#footnote-78)

از ابن مسعود س روایت شده که کافران قریش – ساکنان مکّه- وقتی دیدند ماه دو نیم شده است، گفتند: این سحر و جادوست، از مسافران بپرسید که اگر آنان هم آنچه شما دیدید را دیده باشند، این عمل راست و صحیح است و گر نه، جادوست.

وی می‌گوید: از مسافرانی که از مناطق مختلفی آمده بودند، پرسیده شد و تمامی‌شان گفتند که ما نیز این نشانه را دیدیم.[[79]](#footnote-79)

ابن کثیر / پس از آوردن دلایل بسیاری در اثبات وقوع شکافته‌شدن ماه، می‌گوید: «قطعا این نشانه در سرزمین‌های بسیاری مشاهده شد.

و بنا بر قولی، در برخی شهرهای هند، شب وقوع این معجزه، به عنوان مبدأ یک تاریخ و با نام شب شکافته‌شدن ماه تعیین گشت.»[[80]](#footnote-80)

وی در تعلیل عدم‌مشاهدۀ این نشانه در برخی از سرزمین‌ها می‌گوید: «شاید این واقعه در یکی از شب‌های زمستان روی داده باشد که بیشتر مردم در خانه‌ها هستند یا آسمان بسیاری از سرزمین‌ها، ابری است.»[[81]](#footnote-81)

بخشی از مطالب موجود دربارۀ شکافته‌شدن ماه، ارائه گشت.[[82]](#footnote-82)

1. معجزۀ إسراء و معراج: یعنی الله تعالی محمّد ج را شبانه از مسجد الحرام به مسجد الأقصی برد؛ جایی که تمامی پیامبران را جمع نموده بود و پیامبر ج برایشان امامت داد.

الله ـ می‌فرماید:

﴿سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِيٓ أَسۡرَىٰ بِعَبۡدِهِۦ لَيۡلٗا مِّنَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ إِلَى ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡأَقۡصَا ٱلَّذِي بَٰرَكۡنَا حَوۡلَهُۥ لِنُرِيَهُۥ مِنۡ ءَايَٰتِنَآۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ﴾ [الإسراء: 1]

«پاک و منزّه است ذاتی که بنده‌اش را شبی از مسجد الحرام به مسجد الأقصی، که گردا‌گردش را برکت داده‌‌ایم برد تا برخی آیات خود را به او بنمایانیم. قطعا اوست که شنوای بیناست.»

پیامبر ج از این مکان، به آسمان‌ها برده شدند و در آنجا، نشانه‌های بزرگ پروردگارشان را دیدند؛ جبرئیل ÷ را به شکل واقعی‌اش و به همان صورتی که الله متعال آفریده بود، مشاهده نمودند و ایشان را به سدرة المنتهی بُرده و از هفت طبقۀ آسمان گذشتند و با الله رحمان سخن گفتند و الله متعال پیامبر ج را به خود نزدیک کرد.

الله متعال در تبیین این معجزه می‌فرماید:

﴿أَفَتُمَٰرُونَهُۥ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ١٢ وَلَقَدۡ رَءَاهُ نَزۡلَةً أُخۡرَىٰ١٣ عِندَ سِدۡرَةِ ٱلۡمُنتَهَىٰ١٤ عِندَهَا جَنَّةُ ٱلۡمَأۡوَىٰٓ١٥ إِذۡ يَغۡشَى ٱلسِّدۡرَةَ مَا يَغۡشَىٰ١٦ مَا زَاغَ ٱلۡبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ١٧ لَقَدۡ رَأَىٰ مِنۡ ءَايَٰتِ رَبِّهِ ٱلۡكُبۡرَىٰٓ﴾ [النّجم: 12- 18]

«آیا با او دربارۀ آنچه می‌بیند، مجادله می‌کنید؟! و به راستی بار دیگر [نیز] او را دید؛ نزد سدرۀ المنتهی، که جنة المأوی کنار آن [درخت] است. وقتی [درخت] سدرۀ را چیزی [نوری] پوشاند، چشم [پیامبر ج] خطا نکرد و [از حد] نگذشت. قطعا [او] پاره‌ای از نشانه‌های بزرگ پروردگارش را دید.»

قریش سخنان پیامبر ج را در مورد اسراء و معراج، بزرگ و غیر قابل امکان دانستند، زیرا رفت و برگشت قافله‌ها به بیت المقدس چندین هفته طول می‌کشید و چگونه امکان داشت که کسی در پاره‌ای از شب، این مسافت را طی کند؟! قطعا کار عجیبی بود، امّا این تعجّب از بین می‌رود زمانی که بدانیم ذاتی که ایشان را در شب به مسجد الأقصی و آسمان‌ها و ... بُرد، الله تعالی بود؛ ذاتی که بر هر کاری تواناست.[[83]](#footnote-83)

1. افزایش غذا: این معجزه چندین بار اتّفاق افتاد؛ به عنوان نمونه، انس س چنین روایت می‌کند: ابوطلحه به أمّ سلیم ب گفت: من صدای پیامبر ج را ضعیف شنیدم و دانستم که ایشان گرسنه‌ هستند، آیا چیزی داری؟ او گفت: بله. سپس چندین قرص نان و چادری که داشت را بیرون آورد و نان‌ها را با قسمتی از چادر پوشاند و آن را زیر لباسم پنهان کرد و مرا با تعدادی نان نزد رسول الله ج فرستاد. من آن‌ها را بردم و دیدم که پیامبر ج همراه مردم در مسجد نشسته‌اند. کنارشان ایستادم و رسول الله ج از من پرسید: «آرْسَلَكَ أَبُو طَلْحَةَ؟»؛ «آیا ابوطلحه تو را فرستاده است؟» گفتم: بله. سپس فرمودند: «بِطَعَامٍ»؛ «به همراه غذا؟» پاسخ دادم: آری. پیامبر ج به کسانی که همراه ایشان بودند، فرمودند: «قُومُوا»؛ «برخیزید.» سپس به راه افتادند و من نیز در جلوی آنان حرکت کردم تا اینکه نزد ابوطلحه رسیدم و وی را باخبر کردم. ابوطلحه گفت: ای امّ سلیم! رسول الله ج به همراه مردم آمده‌اند و ما چیزی نداریم که آنان را مهمان کنیم. همسرش پاسخ داد: الله و رسولش داناترند.

راوی می‌گوید: ابوطلحه به راه افتاد تا اینکه پیامبر ج را دیدار کرد و سپس ایشان با ابوطلحه آمدند و فرمودند: «هَلُمِّي يَا أُمَّ سُلَيْمٍ، مَا عِنْدَكِ»؛ «ای أمّ سلیم! آنچه داری را بیاور [ یا اینکه: بیا که ببینم چه داری؟].» او آن نان‌ها را آورد. پیامبر ج فرمان دادند که آن‌ها را تکّه‌تکّه و ریز‌ریز کنند و أمّ سلیم مشکی را که روغن داشت،[[84]](#footnote-84) فشرد و با آن نان‌ها، خورشت ساخت. سپس رسول الله ج آنچه را که الله تعالی خواسته بود، خوانده و فرمودند: «ائْذَنْ لِعَشَرَةٍ»؛ «به ده نفر اجازه بده.» به آنان اجازه داد و غذا خوردند تا اینکه سیر شدند و بیرون رفتند. دوباره رسول الله ج فرمودند: «ائْذَنْ لِعَشَرَةٍ»؛ «به ده نفر اجازه بده.» به آنان اجازه داد و غذا خوردند تا اینکه سیر شدند و بیرون رفتند. سپس فرمودند: «ائْذَنْ لِعَشَرَةٍ»؛ «به ده نفر اجازه بده.» بنابراین تمامی آن قوم خوردند و سیر شدند در حالی که 70 یا 80 مرد بودند.»

و بنا بر روایتی، می‌گوید: پس از آن، رسول الله ج و ابوطلحه و أمّ سلیم و انس ش غذا خوردند و مقداری زیاد آمد و آن را به همسایگانمان بخشیدیم.[[85]](#footnote-85)

1. افزایش آب و بیرون آمدن آن از میان انگشتان شریف پیامبر ج: این معجزه نیز بسیار اتّفاق افتاد؛ مثلا جابر بن عبدالله ب چنین روایت می‌کند: «مردم در روز حدیبیّه تشنه شدند و در جلوی پیامبر ج سطل کوچکی آب بود که بوسیلۀ آن وضو گرفتند و سپس مردم به سمتشان آمده و گفتند: آبی نداریم که وضو بگیریم و از آن بنوشیم مگر همین سطل کوچک روبروی شما. پیامبر ج دست خویش را وارد سطل نمودند و فورا آب از میان انگشتان ایشان، همچون چشمه می‌جوشید. راوی می‌گوید: هم آب نوشیدیم و هم وضو گرفتیم.

از جابر س پرسیده شد: چند نفر بودید؟ او پاسخ داد: اگر 100 هزار نفر هم می‌بودیم، برایمان کافی بود، امّا 115 تن بودیم.»[[86]](#footnote-86)

1. شفای بیماری – به اذن الله تعالی-: از جمله درمان فردی که پایش شکسته بود؛ براء بن عازب س می‌گوید: پیامبر ج گروهی را نزد ابورافع فرستادند و عبدالله بن عتیک شبانه و در حالی که او خواب بود، وارد خانه‌اش شد و وی را کشت. من شمشیر را در شکمش فرو کردم تا اینکه به پشتش رسید و دانستم که او را کشته‌ام. سپس برگشتم و درها را باز کردم تا به نردبانی رسیدم و پایم را گذاشتم و [افتادم و فقط همین را فهمیدم] که در شبی مهتابی افتادم. بنابراین پایم شکست و آن را با دستاری بستم و نزد یارانم رفتم و سپس پیش پیامبر ج آمده و ماجرا را به ایشان تعریف کردم و رسول الله ج فرمودند: «ابْسُطْ رِجْلَكَ»؛ «پای خود را پهن کن.»

من آن را پهن کردم و ایشان بر پایم دست کشیدند و [چنان خوب شد که] گویی هرگز دردی نداشته است.[[87]](#footnote-87)

همچنین شفای چشم سیّدنا علی س – به اذن الله تعالی-؛ از سهل بن سعد س چنین روایت شده است: پیامبر ج در روز نبرد خیبر فرمودند: «لَأُعْطِيَنَّ هَذِهِ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ، يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»؛ «قطعا فردا این پرچم را به مردی خواهم داد که الله متعال با دستان او، [خیبر را] فتح می‌کند و الله و رسولش را دوست دارد و آنان نیز وی را دوست دارند.»

مردم وقتی صبح کردند، نزد رسول الله ج شتافتند و هر یک از آنان امید داشت که پرچم را به وی دهند. سپس پیامبر ج پرسیدند: «أَيْنَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ»؛ «علیّ بن ابی طالب کجاست؟» صحابه ش عرض کردند: ای رسول الله ج! چشمانش درد می‌کند. ایشان فرمودند: «فَأَرْسَلُوا إِلَيْهِ»؛ «[کسی را] به دنبالش بفرستید.» وی را آوردند و پیامبر ج آب دهان خویش را در چشمانش ریختند و او شفا یافت، گویی که هرگز دردی نداشته است. سپس پرچم را به وی سپردند و سیّدنا علی س گفت: ای رسول الله ج! آیا با آنان بجنگم تا مانند ما شوند؟

پیامبر ج فرمودند: «انْفُذْ عَلَى رِسْلِكَ حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الإِسْلاَمِ، وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ مِنْ حَقِّ اللَّهِ فِيهِ، فَوَاللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا، خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرُ النَّعَمِ»[[88]](#footnote-88)؛ «به راهت ادامه بده تا به سرزمینشان برسی، سپس آنان را به پذیرش اسلام فرا خوان و حقّ الهی را در این زمینه که بر این افراد واجب است را به آنان برسان. سوگند به الله که اگر الله متعال بوسیلۀ تو، یک مرد را هدایت نماید، برایت از شترهای سرخ‌موی بهتر است.»

شترهای سرخ‌موی مورد پسند و افتخار قوم عرب بود.

1. سلام‌کردن سنگ به پیامبر ج: در صحیح مسلم، از جابر بن سمره س روایت شده که رسول الله ج فرمودند: «إِنِّي لَأَعْرِفُ حَجَرًا بِمَكَّةَ كَانَ يُسَلِّمُ عَلَيَّ قَبْلَ أَنْ أُبْعَثَ إِنِّي لَأَعْرِفُهُ الْآنَ»[[89]](#footnote-89)؛ «همانا من سنگی را در مکّه می‌شناسم که پیش از اینکه مبعوث شوم، بر من سلام می‌کرد و اکنون نیز آن را می‌شناسم.»
2. سلام درختان و کوه‌ها بر پیامبر ج: سیّدنا علی س می‌گوید: «همراه رسول الله ج در مکّه بودم که به یکی از نواحی آن رفتیم. هر درخت و کوهی که با ایشان برخورد می‌کرد، می‌گفت: السّلام علیک یا رسول الله ج!»[[90]](#footnote-90)

نمونه‌های بسیار اندکی از معجزات پیامبر ج بیان گردید و کسی که به دنبال موارد بیشتری است، باید به کتاب‌هایی که معجزه‌های رسول الله ج را بررسی نموده‌اند، رجوع کند؛ مانند کتاب «دلائل النّبوّة» از ابوزرعه رازی؛ «دلائل النّبوّة» اثر ابوالشّیخ اصفهانی؛ «دلائل النّبوّة» از ابونعیم اصفهانی؛ «دلائل النّبوّة» نوشتۀ بیهقی؛ «دلائل النّبوّة» از ابن ابی الدّنیا و سایر کتاب‌های فراوانی که در این باره نگاشته شده‌اند.

علاوه بر کتاب‌هایی که در ضمن بیان سیرۀ پیامبر ج، از معجرات ایشان نام برده‌اند و نیز کتاب‌های صحاح و مسانید.[[91]](#footnote-91)

10. مطالبی دربارۀ علم غیب

ایمان به غیب یکی از مهم‌ترین و خاص‌ترین ویژگی‌های مؤمنان به شمار می‌رود. آنان به تمامی اخباری که رسولان آورده و از جانب الله ـ رسانده‌اند، ایمان دارند.

امور قابل درک فقط منحصر به حسّ و ظاهر نیستند. از آنجا که ملحدان فقط حسّ و ظاهر را قبول دارند، امور مدرکه را منحصر به دایرۀ محدودی نموده و آنچه توسّط حسّ و تجربه فهمیده‌اند را ثابت و غیر آن را نفی و انکار کرده‌اند.

به همین علّت، آنان علوم غیبی و آنچه رسولان آورده‌اند و در کتاب‌های آسمانی نازل شده است را انکار نموده‌اند.

این دیدگاه و گمان، از لحاظ شرعی، عقلی و تجربی باطل است، زیرا امور مدرکه محدود به آنچه توسّط حس ثابت گردد، نیست و موراد دیگری و اخبار صادقانه‌ای نیز وجود دارد که برترین و مهم‌ترینشان، اخبار الله تعالی و پیامبرانش بوده و در این موارد، بیان و توضیح هر چیزی آمده است.

علوم مدرکه توسّط حس در برابر علومی که رسولان آورده‌اند همچون یک قطره‌ در دریایی پُرآب است.

علاوه بر این، اشیائی موجود است که مردم آن‌ها را قبول دارند هر چند با چشم ندیده‌اند؛ مانند روح که دیده نمی‌شود و با وجود این، اگر از بدن خارج شود، انسان بی‌جان و بی‌حرکت می‌گردد. آیا کسی به بهانۀ اینکه روح از محسوسات نیست، آن را انکار و رد می‌کند؟!

برق نیز چنین است. آیا کسی برق را دیده است؟! مردم فقط اثرش را مشاهده می‌کنند. آیا ایمان و باور به وجود برق آسان‌تر و عاقلانه‌تر است یا ایمان به معبودی که آن را با سایر اسرار و موجودات هستی آفریده است؟!

10-1. عالَم جنّ و شیاطین

1. جن جهانی غیر از عالَم انسان و عالَم فرشتگان است و آن‌ها از لحاظ برخورداری از عقل و ادراک و قدرت انتخاب راه خیر و شر، با انسان مشترکند، ولی در چندین مورد با آنان تفاوت دارند که مهم‌ترینش، همان تفاوت در اصل است.
2. چون مخفی و پنهان هستند و دیده نمی‌شوند، جن نام گرفته‌اند.
3. اصل جن: الله متعال به ما خبر داده که جنّیان از آتش آفریده شده‌اند:

﴿وَٱلۡجَآنَّ خَلَقۡنَٰهُ مِن قَبۡلُ مِن نَّارِ ٱلسَّمُومِ﴾ [الحجر: 27]

«و جن را پیش از آن، از آتش سوزان آفریدیم.»

﴿وَخَلَقَ ٱلۡجَآنَّ مِن مَّارِجٖ مِّن نَّارٖ﴾ [الرحمن: 15]

«و جن را از شعله‌ای آتش خلق کرد.»

1. شیطانی که الله تعالی در قرآن کریم، بسیار دربارۀ او سخن گفته، از جنّیان بوده که در ابتدا، الله متعال را پرستش می‌نمود و به همراه فرشتگان، ساکن آسمان بود و وارد بهشت شد، امّا وقتی پروردگارش به وی دستور داد تا برای آدم ÷ سجده کند، او از روی تکبّر و خودبرتربینی سر باز زد و در نتیجه، الله ـ شیطان را از رحمتش دور و محروم ساخت.
2. شیطان مخلوق است: با توجّه به آیات قرآن و احادیث نبوی، شیطان مخلوق بوده و عقل و درک و تحرّک دارد و اینکه برخی از نادانان می‌گویند ابلیس روح شرّی است که هر گاه بر دل انسان چیره شود، به صورت غرائز حیوانی آشکار می‌گردد و وی را از دستیابی به الگوی والای معنوی باز می‌دارد، سخن و دیدگاهی اشتباه و باطل است.[[92]](#footnote-92)
3. مرگ و عمر جنّیان: بدون تردید جنّیان – که شیاطین نیز از آن‌ها هستند- می‌میرند، چون آیۀ زیر شامل این مخلوقات هم می‌شود:

﴿كُلُّ مَنۡ عَلَيۡهَا فَانٖ٢٦ وَيَبۡقَىٰ وَجۡهُ رَبِّكَ ذُو ٱلۡجَلَٰلِ وَٱلۡإِكۡرَامِ٢٧ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ [الرّحمن: 26- 28]

«هر چه بر روی آن [زمین] است، فانی شود و [تنها] روی پروردگار ذو الجلال و گرامی توست که باقی می‌ماند. پس [ای گروه انس و جن!] کدامین نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟!»

امّا از مقدار عمر آن‌ها آگاه نیستیم مگر آنچه الله تعالی دربارۀ ابلیس بیان فرموده که تا روز قیامت زنده خواهد ماند، چنانکه در قرآن کریم می‌خوانیم:

﴿قَالَ أَنظِرۡنِيٓ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ١٤ قَالَ إِنَّكَ مِنَ ٱلۡمُنظَرِينَ﴾ [الأعراف: 14-15]

«[ابليس] گفت: تا روزی‌ که [مردم] برانگيخه می‌شوند، مرا مهلت ده. [الله] فرمود: مسلّماً تو از مهلت‌يافتگانی.»

1. محلّ سکونت جنّیان: آن‌ها بر روی زمینی که ما زندگی می‌کنیم، سکونت دارند و بیشتر در خرابه‌ها و بیابان‌ها و محلّ نجاست؛ همچون حمّام، توالت، زباله‌دان، قبرستان و امثال آن که جایگاه شیاطین است، جمع می‌شوند.[[93]](#footnote-93)

احادیثی در رابطه با منع نمازخواندن در حمّام بیان شده، زیرا محلّ نجاست و جایگاه شیطان بوده و نیز خواندن نماز در قبرستان منع شده، چون باعث شرک می‌شود.

1. قدرت جنّیان: الله ـ به آن‌ها قدرتی که به بشر نداده است را بخشیده و ما را از برخی توانایی‌های جنّیان باخبر ساخته است؛ مانند سرعت در حرکت و انتقال؛ چنانکه عفریتی از جنّیان به سلیمان پیامبر ÷ وعده داد که تخت ملکۀ یمن را در مدّتی کمتر از برخاستن یک مرد، به بیت المَقدِس آورد.
2. هدف از آفریشن جنّیان: الله متعال آن‌ها را برای همان هدفی که بشر را آفرید، به وجود آورد:

﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ﴾ [الذّاريات: 56]

«و من جنّ و انس را فقط برای اینکه مرا عبادت کنند، آفریدم.»

بنابراین جنّیان مکلّف به انجام یا ترک اموری هستند و هر کسی از آنان که فرمان برد، الله أ از او راضی شده و وی را وارد بهشت می‌سازد، ولی هر کس که نافرمانی و سرکشی کند، جزایش آتش دوزخ است و متون فراوانی بیانگر این موضوع هستند.

10-2. شیطان و انسان

ابلیس بر برخی از انسان‌ها مسلّط می‌شود و شیاطین با افرادی که خود را تسلیم ابلیس نموده‌اند رابطه دارد و برای اطاعت از او، الله تعالی را نافرمانی می‌کنند.

همچنین با برخی از آنان نبرد و نزاع دارد. در ادامه، مطالبی در مورد رابطۀ شیطان با آدمی بیان می‌گردد.

1. شیطان در [بدن] انسان، همچون جریان خون جاری است.
2. شیاطین به قصد گمراه‌نمودن، بر انسان‌ها مسلّط می‌شوند و الله تعالی بر اساس حکمت و تقدیر ازلی خویش، به آن‌ها قدرت داده است.

با وجود این، تسلّط شیاطین بر حسب قوّت یا ضعف ایمان آدمی و آگاهی او، قوی یا ضعیف می‌گردد؛ هر اندازه ایمان و هوشیاری انسان بیشتر گردد، به همان مقدار تسلّط شیطان کم و ضعیف می‌شود و بالعکس. بنابراین شیاطین از برخی جنبه‌ها، قوی و از برخی جنبه‌ها ضعیفند. الله أ می‌فرماید:

﴿إِنَّ كَيۡدَ ٱلشَّيۡطَٰنِ كَانَ ضَعِيفًا﴾ [النّساء: 76]

«قطعاً نیرنگ [و نقشۀ] شیطان همواره ضعیف است.»

1. اگر بنده اسلام را به خوبی بپذیرد و ایمان در دلش جای گیرد و حدود الهی را رعایت نماید، قطعا ابلیس از او می‌ترسد و فرار می‌کند.
2. هدف نهایی شیطان: ابلیس تلاش می‌کند که انسان را به دوزخ بیندازد و او را از بهشت محروم سازد.

اگر به این هدف نرسد، به دنبال اهدافی پایین‌تر می‌گردد.

1. ابلیس شیوه‌هایی متفاوتی را برای فریب و گمراه‌نمودن بندگان در پیش می‌گیرد؛ همچون آراستن باطل، نامیدن امور حرام با عناوین مورد پسند و محبوب، کم‌کم و به تدریج گمراه‌ساختن و نفوذ از میان کمین‌گاه‌های ضعفی که بر انسان عارض می‌شود.
2. شیوۀ نفوذ شیطان به دل انسان: این کار از طریق وسوسه صورت می‌گیرد. شیطان می‌تواند از طریقی که ما نمی‌فهمیم و از چگونگی آن خبر نداریم، به فکر یا دل انسان برسد.
3. اسلحۀ مؤمن در نبرد علیه شیطان: علی‌رغم دشمنی فراوان و بزرگی نیرنگ شیطان و حرص او بر گمراه‌ساختن انسان‌ها، در برخی موارد، خسته و دور و ذلیل و زبون می‌گردد؛ یعنی هنگامی که انسان از اسباب حفاظت از شرّ ابلیس استفاده نماید که به طور خلاصه، برخی از آن اسباب عبارتند از: رعایت احتیاط، پایبندی به آنچه در قرآن و سنّت آمده است، پناه‌بردن صادقانه به الله ـ از شرّ شیطان، مداومت بر ذکر الهی، شناخت شیوه‌های شیطان، بهره‌گیری و فراگیری علم نافع، عجله برای توبه و استغفار و سایر عواملی که برای دورنمودن شیطان تعیین شده است.[[94]](#footnote-94)
4. فلسفۀ خلقت شیطان: آفرینش ابلیس، دلایل و حکمت‌های فراوانی داشته، که در مبحث مربوط به آن در اصل این کتاب، بیان گشته و مهم‌ترین آن‌ها، تحقّق ابتلا و آزمایش مخلوقات و آشکارشدن قدرت پروردگار بر آفرینش موجودات متضاد و مختلف است.

10-3. مرگ، برزخ و قبر

1. مرگ مخالف و نقیض زندگی و به معنای قطع رابطۀ روح با بدن و جداشدن آن و ایجاد مانع در میان آن دو و تغییر وضعیّت و انتقال از یک منزل به منزلی دیگر است.[[95]](#footnote-95)
2. برزخ یعنی منزل پس از مرگ تا هنگام برانگیخته‌شدن.
3. قبر، محلّ دفن انسان است و فتنۀ قبر یعنی پرسش دو فرشته پس از دفن میّت، دربارۀ پروردگار، دین و پیامبر او.
4. چگونگی فتنۀ قبر: وقتی مرده در قبر نهاده می‌شود، روح به بدنش باز می‌گردد و از وی سؤال شده و گفته می‌شود: پروردگار تو کیست؟ دین تو چیست؟ و پیامبرت چه کسی است؟

انسان مؤمن می‌گوید: پروردگارم، الله و دینم اسلام و پیامبرم محمّد ج است.

امّا الله ﻷ ظالمان را گمراه نموده و شخص کافر می‌گوید: هاه، هاه نمی‌دانم.

انسان منافق و مردّد نیز می‌گوید: نمی‌دانم؛ من از مردم چیزی شنیدم و همان را بر زبان آوردم.

1. نعیم و عذاب قبر: یعنی نعمت‌ها یا عذابی که در قبر وجود دارد و نتیجۀ فتنۀ قبر است. بنابراین نعمت‌های آن، مخصوص مؤمنان صادق و عذابش مختصّ منافقان و کافران ظالم است.
2. ایمان به عذاب و نعمت‌های قبر بدون کیفیّت است.
3. عذاب و نعمت‌های قبر شامل افراد مدفون در قبر و غیر آن می‌شود، امّا به اعتبار غالب و اصل، عذاب و نعمت‌های قبر گفته شده است.[[96]](#footnote-96)
4. عذاب و نعمت‌های قبر هم به بدن و هم به روح می‌رسد.
5. عذاب بر دو نوع است: نوعی از آن دائمی و نوع دیگر موقّتی و برای برخی از گنهکاران است.
6. به طور خلاصه و کلّی می‌توان گفت که عدم‌شناخت نسبت به الله تعالی، سرپیچی از دستورات او و ارتکاب گناهان باعث عذاب قبر می‌شوند.

و اسباب نجات از آن، بر عکس موارد فوق است.[[97]](#footnote-97)

10-4. نشانه‌های قیامت

1. بدون تردید قیامت بسیار نزدیک است و خواهد آمد و فقط الله أ از زمان وقوع قیامت باخبر است.
2. دیدگاه صحیح دربارۀ نشانه‌های قیامت: باید به آنچه در متون شرعی دربارۀ قیامت آمده است، ایمان بیاوریم و نباید خود را مکلّف به درخواست قیامت و تطبیق آن بر واقعیّت سازیم.

بلکه باید تفسیر قیامت را به واقع بسپاریم؛ یعنی وقوع آن به صورتی است که در متون شرعی بیان شده و بر این اساس، بدون دلیل و از روی ناآگاهی سخنی بر زبان نمی‌آوریم.

این شیوه باعث نجات و رستگاری و پیروی از پیشینیان صالحی است که به آن متون ایمان آوردند و با رعایت صداقت و امانتداری، آن‌ها را به ما رساندند و گمان خویش را برای تعیین زمان قیامت به کار نبردند و بر اساس رأی و عقل محض، مقدّمه‌چینی و نتیجه‌گیری نکردند.

همچنین بدین وسیله، به عمل برخی مردم دچار نمی‌شویم که متون موجود دربارۀ شرایط آخر الزّمان و نشانه‌های قیامت و احوال زمان ما را به هم ربط داده و نتایجی گرفتند که منجر به فتنه‌هایی بزرگ و شکستن حرمت‌ها شده است.

خلاصۀ سخن در موضوع فوق این است که به متون شرعی ایمان داریم و تفسیر آن را به واقع و حقیقت واگذار می‌کنیم.[[98]](#footnote-98)

1. أشراط السّاعة: یعنی همان نشانه‌ها و علائم پیش از قیامت که بیانگر نزدیکی و برپایی آن و اتمام دنیا هستند.[[99]](#footnote-99)
2. انواع نشانه‌های قیامت: این علائم بر دو نوع هستند:

* نشانه‌های صغری: علائمی که سال‌هایی طولانی پیش از فرارسیدن قیامت آشکار می‌گردد و مرسوم و متداول است.
* نشانه‌های کبری: امور مهم و بزرگی که نزدیک قیامت به وقوع می‌پیوندند و مرسوم و رایج نیستند؛ همچون ظهور دجّال، نزول سیّدنا عیسی، خروج یأجوج و مأجوج و طلوع خورشید از سمت مغرب.[[100]](#footnote-100)

وقتی یکی از آن‌ها آشکار گردد، علائم دیگر نیز پس از آن به وقوع می‌پیوندند و فاصله‌ای در میانشان نیست.[[101]](#footnote-101)

در مبحث مربوط به نشانه‌های قیامت در اصل این تحقیق، شرح و توضیح هر یک از علائم کبرای قیامت آمده است.

11. مطالبی دربارۀ گناهان، توبه و دعا

بدون تردید شریعت اسلام شرایط بندگان و غفلت، کوتاهی و ضعف بشری آنان را در نظر داشته است. در برخی موارد، گناهانی از انسان‌ها سر می‌زند که از بزرگ‌ترین عوامل مصیبت و عقوبت در دنیا و آخرت به شمار می‌روند.

بر این اساس، دین پاک اسلام مفهوم، انواع، ضررها و پیامدهای گناهان را روشن ساخته تا بندگان از آن‌ها بر حذر باشند و از فساد و شرّشان در امان و سالم بمانند.

علاوه بر این، شیوه‌های درمان و برطرف‌ساختن گناهان صغیره و کبیره را بیان نموده که بزرگ‌ترین و بهترین راهش، توبه است.

همچنین بندگان نیاز ضروری و فراوانی به دعا و درخواست از پروردگارشان دارند و دعا عین عبادت و راه سعادت است. کسی که از آفریدگارش درخواست نماید، دروازه‌های خوبی و خیرات برایش باز می‌گردد و بدی‌ها و آفات از وی دور می‌شود.

در ادامه، مفهوم ذنوب و مسائل مربوط به آن، معنای توبه و نیز موضوع دعا مورد بررسی قرار می‌گیرد.

11-1. گناهان [ذنوب]

1. ذنوب جمع «ذنب» به معنای گناه و جرم و معصیت است.
2. چندین تقسیم برای گناهان بیان شده است؛ از جمله اینکه تقسیم به صغیره و کبیره می‌شوند.
3. گناهان و معاصی پیامدهایی وخیم، ضررهایی بزرگ، نتایجی مخرّب و عقوبات فراوانی در دنیا و آخرت، بر فرد و جامعه دارند.

در کتاب اصلی، در مبحثی که به همین موضوع اختصاص یافته، برخی از پیامدها و ضررهای گناهان بیان شده است.

11-2. توبه

1. توبه یعنی ترک گناه با آگاهی از بدی و زشتی آن و پشیمانی بر انجامش و تصمیم قطعی به انجام‌ندادن دوبارۀ آن در صورت توان و جبران اعمالی که امکان جبران آن‌ها وجود دارد و ادای فرائضی که ضایع شده است؛ به صورت مخلصانه، امید به پاداش و ترس از عذاب الهی و به شرط اینکه توبه پیش از فرارسیدن مرگ و طلوع خورشید از سمت مغرب باشد.[[102]](#footnote-102)
2. بدون تردید الله أ – با فضل و کرم خویش- دروازۀ توبه را گشود، زیرا فرمان به این کار داد و مردم را تشویق نمود و وعدۀ پذیرش توبه را داد؛ فرقی نمی‌کند که از طرف کافران، مشرکان، متافقان، مرتدّان، تجاوزکاران، ملحدان، ستمکاران یا گنهکاران مقصّر صورت گیرد.
3. توبه، فضائلی بسیار مهم و اسراری جذّاب و زیبا و فواید متعدّدی دارد، که برخی از آن‌ها در مبحث مرتبط به این موضوع، مورد بررسی قرار گرفته است.

11-3. دعا

1. دعا یعنی درخواست با تضرّع از الله تعالی و تمایل به خیراتی که در نزد اوست و تقاضا و التماس برای برآورده‌ساختن مطلوب و نجات از بدی و شیء ناپسند.[[103]](#footnote-103)
2. دعا دارای فضائلی بزرگ، نتایجی مهم و اسراری بدیع و جذّاب است؛ از جمله اینکه: دعا عبادت است، باارزش‌ترین کار در نزد الله متعال به شمار می‌رود، باعث گشایش سینه و آسایش فرد و دفع بلا و مصیبت می‌شود.
3. دعا شروطی دارد و برای اجابت و پذیرش آن در نزد الله تعالی باید این شروط را دارا باشد. تعدادی از این شروط در مبحثی که به همین موضوع اختصاص داده شده، بیان گشته است.
4. برای تکمیل دعا نیاز است که آدابی رعایت گردد، و این موارد نیز در کتاب اصلی آورده شده است.

12. نظام سیاسی در اسلام

12-1. مفهوم نظام سیاسی

1. مفهوم نظام سیاسی: دانش نظام سیاسی اسلام بخشی از شریعت اسلامی به شمار می‌رود؛ یعنی همان شناخت نظام حکومت، شیوۀ انتخاب حاکم و حقوق و تکالیف او، شناخت حقوق و تکالیف مردم، رابطۀ میان حاکم و رعیّت و ارتباط میان دولت‌ها در شرایط جنگ و صلح بر اساس شریعت اسلام.[[104]](#footnote-104)

12-2. قضاوت در اسلام

1. مفهوم شرعی قضاوت: یعنی تبیین حکم شرعی و الزام به آن و حلّ اختلافات.[[105]](#footnote-105)
2. جایگاه و اهمّیت قضاوت: این موضوع جایگاهی بزرگ و اهمّیت فراوانی دارد، زیرا از ضروریّات حکومت و یکی از بزرگ‌ترین پایه‌های هر دولتی به شمار می‌رود و مصلحت مردم وابسته به وجود قضاوت و توجّه به آن است.

اگر قضاوت از بین برود، جامعه فرو می‌پاشد، کارها خراب می‌شود، حقوق تباه می‌گردد و هرج و مرج رواج می‌یابد.

1. قضاوت اهدافی دارد که در کتاب اصلی، 10 مورد بیان شده است.
2. این مسؤولیّت، شروط متعدّدی دارد که مهم‌ترین آن‌ها قدرت و امانت است و در مبحث مربوط به این موضوع، شروط آن روشن گشته است.
3. عالمان از آدابی نام برده‌اند که شایسته است قاضیان برای اینکه قضاوتشان کامل و باهدف و بدون ضرر و فساد گردد، برخوردار از آن‌ها باشند؛در این زمینه، 14 مورد بیان شده است.
4. دین اسلام بر استقلال قضاوت و قاضی تاکید فراوانی دارد.

هدف از این کار، استواری و حفاظت قضاوت و قاضی و نیز آزادی وی در حکم و اثبات حقیقت و منع دخالت در احکام وی و دورساختنش از عوامل تاثیرگذار بیرونی و سیاسی و فردی است.

12-3. مشورت در اسلام

1. مشورت یعنی گرفتن نظر و دیدگاه صاحب‌نظران و بررسی و مقایسۀ آن‌ها برای رسیدن به حقیقتِ موضوعی از مسائل.[[106]](#footnote-106)
2. اصطلاح «شوری» به همان معنای عام خود که مربوط به نظام حکومت‌داری در اسلام است، در دو آیه از قرآن کریم بیان شده است؛ یعنی در سورۀ مبارکۀ «شوری» و «آل‌عمران».
3. عبارتی از قرآن و سنّت وجود ندارد که روش و طریقۀ اجرای مشورت را برای ما روشن و معیّن سازد.

همچنین نصّی وجود ندارد که مسلمانان را ملزم به تعیین تعداد معیّنی از افراد برای مشورت نماید یا اینکه ویژگی‌هایشان و شیوۀ مشورت با آنان را بیان کند.

این موارد بیانگر انعطاف و آسان‌گیری دین اسلام است. بنابراین مشورت وابسته به مصلحت زمانی و مکانی و بر حسب شرایط جوامع است.

بر این اساس، دانسته می‌شود که مهم اجرای مشورت در جامعۀ اسلامی با هر وسیلۀ ممکن که مخالف شریعت نباشد، است.[[107]](#footnote-107)

1. مشورت در برخی امور با دموکراسی، مشترک و در برخی موارد، متفاوت است. این مسأله در اصل تحقیق پیش رو مورد بررسی قرار گرفته است.
2. در سیرۀ نبوی، نمونه‌های بسیاری از مشورت وجود دارد. این نمونه‌ها نیز در همان جا بیان شده است.

13. نظام اقتصادی در اسلام

1. تعریف نظام اقتصادی در اسلام: مجموعۀ احکام و سیاست‌های شرعی دربارۀ مال و تصرّف انسان در آن.[[108]](#footnote-108)
2. منابع نظام اقتصادی اسلام: قرآن، سنّت، اجماع، قیاس، سدّ ذرائع و عرف.
3. ایمان محور اصلی و ستون اول هر یک از جوانب و فرصت‌های اقتصاد اسلامی به شمار می‌رود. اقتصاد اسلامی در اصل و حقیقت خود، فرع و شاخه‌ای از فروع عقیدۀ ایمان بوده و نقش آن، حمایت از این اعتقاد و گسترده‌ساختن ریشه‌ها و انتشار نور آن است و نمونه‌هایی عملی برای اجرایش به وجود می‌آورد و اهدافش را در زندگی واقعی برآورده می‌سازد.
4. نظام اقتصادی اسلام به دنبال تحقّق اهدافی بوده که بارزترین آن‌ها از این قرار است: تحقّق شرایط مناسب و امکانات کافی زندگی، سرمایه‌گذاری بهینه برای تمامی منابع اقتصادی، کاهش تفاوت فراوان در توزیع ثروت و درآمد و تحقّق قدرت مادّی و دفاعی مسلمانان.
5. اقتصاد اسلامی ویژگی‌های متعدّدی دارد که باعث تمایز آن از سایر نظام‌های اقتصادی شده و مهم‌ترین آن‌ها از این قرار است: پذیرش مالکیّت فردی، اتّکا بر آزادی مشروط اقتصادی، متّکی‌بودن بر تعهّد و همبستگی میان تمامی مسلمانان، این کار نوعی عبادت است، هدفی والا و جامع میان آخرت و دنیا دارد و اقتصاد اسلامی باعث ایجاد تعادل میان مصلحت فرد و جامعه می‌شود.[[109]](#footnote-109)
6. مفهوم شرعی ربا: یعنی زیادتی یا نسیه در برخی اشیا که شریعت این کار را حرام کرده است.[[110]](#footnote-110)
7. ربا بر دو نوع است: نوع اول: ربای در نسیه که چندین صورت دارد؛ از جمله: زیادت در قرض در مقابل زیادت در مدّت؛ یعنی همان زیادت مشروط. نوع دوم: ربای فضل: یعنی معاملۀ ربوی دو کالای هم‌جنس با زیادتی فوری یا تاخیری در یکی از آن دو.
8. مواردی که امکان تحقّق ربا در آن‌ها وجود دارد: پیامبر ج در این باره فرمودند: «الذَّهَبُ بِالذَّهَبِ، وَالْفِضَّةُ بِالْفِضَّةِ، وَالْبُرُّ بِالْبُرِّ، وَالشَّعِيرُ بِالشَّعِيرِ، وَالتَّمْرُ بِالتَّمْرِ، وَالْمِلْحُ بِالْمِلْحِ، مِثْلًا بِمِثْلٍ، سَوَاءً بِسَوَاءٍ، يَدًا بِيَدٍ، فَمَنْ زَادَ، أَوِ اسْتَزَادَ، فَقَدْ أَرْبَى، فَإِذَا اخْتَلَفَتْ هَذِهِ الْأَصْنَافُ، فَبِيعُوا كَيْفَ شِئْتُمْ، إِذَا كَانَ يَدًا بِيَدٍ»[[111]](#footnote-111)؛ «طلا با طلا، نقره با نقره، گندم با گندم، جو با جو، خرما با خرما، نمک با نمک، مِثل به مِثل و با یکدیگر برابر و دست به دست [معاوضه می‌شوند]. پس اگر کسی افزود و یا افزون طلبید، قطعا مرتکب ربا شده است. و زمانی که این انواع مختلف بود، هر گونه که خواستید، معامله کنید اگر دست به دست انجام شد.»
9. علّت ربا: در حدیث قبلی، پیامبر ج انواع ششگانۀ مذکور را به صراحت بیان فرمودند و آنچه از لحاظ علّت با آن‌ها مشترک باشد نیز حرام و ممنوع است. علّت از این قرار است:

طلا و نقره: علّت در آن‌ها ثمن و پول‌بودن است، زیرا اشیا با طلا و نقره قیمت‌گذاری می‌شوند و از این رو، هر آنچه ثمن باشد؛ مانند اسکناس‌های رایج بر آن‌ها قیاس می‌شود، چون ربا در این موارد صورت می‌گیرد و اشیا با آن‌ها قیمت‌گذاری می‌شوند و در نتیجه، حکم طلا و نقره را دارند.

چهار نوع دیگر: بنا بر قول صحیح، علّت در آن‌ها، طعام‌بودن به همراه کیل یا وزن است. بنابراین غذاهایی که کیل یا وزن می‌شوند، با قیاس بر چهار نوع مذکور در حدیث فوق – گندم، جو، خرما و نمک-، امکان وجود ربا در آن‌ها می‌رود.

1. بر اساس دلایلی از قرآن و سنّت و اجماع، ربا حرام و گناه کبیره است.
2. فلسفۀ تحریم ربا: دلایل متعدّدی در زمینۀ تحریم ربا وجود دارد؛ از جمله: دوری از ستم و خوردن اموال مردم به ناحق، ربا باعث تنبلی و بیکاری می‌شود، این کار انسان را آزمند و حریص می‌گرداند و اخلاق پسندیده را نابود می‌سازد و پیامدهای ویرانگر جانی و بهداشتی دارد.
3. مفهوم احتکار: از دیدگاه فقیهان، احتکار یعنی نگهداشتن غذا یا سایر کالاهایی که مردم به آن‌ها نیاز دارند به قصد اینکه گران شود.

این اصطلاح در اقتصاد وضعی به معنای تسلّط بر مال یا درخواست کالاست به منظور رسیدن به بیشترین سود ممکن و نیز کنترل این نوع کالا برای هدفی غیر انسانی.[[112]](#footnote-112)

1. ضررهای احتکار: به طور خلاصه می‌توان گفت که ضررهای احتکار از این قرار است:

* بالارفتن قیمت کالاها و خدمات؛
* کنترل و در اختیارگرفتن هرچند اندک قیمت موادّ خام و کالاهای ساخته‌‌شده؛
* توقّف جنبه‌های فنّی به سبب نبود رقابت عادلانه؛
* محدودشدن و کاهش تولید در بسیاری از مواقع؛
* برطرف‌نشدن نیازهای مردم به اندازۀ کافی؛
* تلاش برای تحقیر مردم و غلبه بر آنان.

1. احادیث فراوانی بیانگر حرمت این کار هستند.
2. احتکار مباح: موارد زیر از این قبیل است:

* آنچه انسان برای امرار معاش خویش و خانواده‌اش ذخیره می‌کند مگر در زمان بحران و سختی که مردم در ذخیرۀ موادّ ضروری زیاده‌روی می‌کنند و این احتکار ناجایز است؛
* آنچه ذخیره می‌شود تا در آینده مصرف گردد، چون امکان دارد که تولید آن فصلی باشد، امّا در تمامی ایّام سال مصرف شود؛ مانند حبوبات یا خرما؛
* آنچه دولت برای مواقع بحران، در نظر می‌گیرد تا از تولیدکنندگان و مصرف‌کننده‌ها حمایت کند؛ همچون ذخیرۀ استراتژیک و راهبردی سوخت و حبوبات.[[113]](#footnote-113)

14. نظام اجتماعی در اسلام

14-1. مفهوم اجتماع و زندگی اجتماعی در اسلام

1. جامعۀ بشری: یعنی مجموعه‌ای از مردم که از چندین فرد تشکیل شده است.[[114]](#footnote-114)
2. جامعۀ اسلامی: سکونت و اجتماع گروهی از مسلمانان در سرزمین خودشان بر اساس رابطۀ اسلامی که امورشان در پرتو قوانین و احکام اسلام است و سرپرست و حاکم آنان ادارۀ امورشان را بر عهده دارد.[[115]](#footnote-115)
3. امّت اسلامی: گروه‌هایی از مردم که اعتقاد اسلام آنان را با یکدیگر جمع نموده است و صرف‌نظر از هر نوع اعتبار و معیار دیگری.

14-2. جایگاه همسایه در اسلام

1. مفهوم اصطلاحی جار: یعنی فردی که نوعی همسایگی شرعی با تو دارد؛ فرقی نمی‌کند که مسلمان یا کافر، نیک یا بد، دوست یا دشمن، نیکوکار یا بدکار، مفید یا مضر، خویشاوند یا بیگانه و شهری یا روستایی باشد.

همسایگی مراتبی دارد که برخی از آن‌ها بالاتر از برخی دیگر بوده و بر اساس نزدیکی، خویشاوندی، دیانت، تقوا و سایر صفات همسایه، تغییر می‌کند و بر اساس شرایطش، مستحقّ حقوقی است.[[116]](#footnote-116)

1. مفهوم همسایه و همسایگی – در اسلام- منحصر بر همسایگی از لحاظ مسکن نمی‌شود، بلکه عام‌تر از این بوده و همسایگی در محلّ تجارت، بازار، مزرعه، مدرسه و مکان درس و سفر نیز وجود دارد.
2. بدون تردید اسلام در مورد همسایه توصیه نموده و جایگاهش را بلند گردانیده است. از دیدگاه دین اسلام، همسایه حرمت و حقوق فراوانی دارد که قوانین اخلاقی و احکام بشری از آن‌ها آگاه نیستند.

از دیدگاه اسلام، حقوق همسایه آن قدر مهم بوده که الله تعالی این مطلب را در کنار عبادت و توحید خویش و نیکی به والدین و یتیمان و خویشاوندان بیان فرموده است.

1. حقوق همسایه به طور جزئی، بسیار زیاد است، امّا حقوق اصلی وی بر چهار نوع بوده و از این قرار است: خودداری از آزار و اذیّت همسایه، حمایت از وی، نیکی به او و تحمّل آزار و اذیّت همسایه.

14-3. صلۀ رحم

1. صلۀ رحم کنایه از نیکی به خویشاوندان نسبی و سببی و مهربانی و نرمی با آنان و توجّه به شرایطشان است، هر چند آنان دوری و بدی کنند. و قطع صلۀ رحم یعنی عکس و خلاف موارد فوق.[[117]](#footnote-117)
2. صلۀ رحم از چندین طریق شکل می‌گیرد، که برخی از آن‌ها در اصل و شرح این کتاب، بیان شده است.
3. شریعت اسلام فضایل صلۀ رحم را بیان نموده و متون فراوانی از قرآن و سنّت در این زمینه نقل شده است.

14-4. کرامت انسان و معیار عدالت و کرامت در اسلام

1. بدون تردید دین اسلام آدمی را بسیار گرامی داشته و هیچ یک از نظام‌های دنیوی چنین کرامتی برای انسان قائل نشده‌اند. دلایلی از قرآن و سنّت بیانگر و گواه بر این مطلبند.

آیۀ زیر در این زمینه کافی است که الله ﻷ می‌فرماید:

﴿۞وَلَقَدۡ كَرَّمۡنَا بَنِيٓ ءَادَمَ وَحَمَلۡنَٰهُمۡ فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ وَرَزَقۡنَٰهُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَفَضَّلۡنَٰهُمۡ عَلَىٰ كَثِيرٖ مِّمَّنۡ خَلَقۡنَا تَفۡضِيلٗا﴾ [الإسراء: 70]

«و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب‌ها] حمل کردیم و از انواع [روزی‌های] پاکیزه به آنان روزی دادیم و قطعا آدمیان را بر بسیاری از موجوداتی که آفریده‌ایم، برتری بخشیدیم.»

این از فضل و احسان بیشمار الله تعالی است که آدمی را با تمامی انواع اکرام، گرامی داشته است؛ یعنی با علم، تشخیص، عقل، چهره، فرستادن پیامبران †، نازل‌کردن کتاب‌های آسمانی و تصرّف و تسلّط انسان بر آنچه در زمین است.[[118]](#footnote-118)

1. عدالت یعنی دادن حق به صاحبش، به گونه‌ای که بتواند خود یا نمایندۀ وی آن را بگیرد و نیز به معنای تعیین حق از لحاظ قولی و عملی برای اوست.

عدالت اصل جامع تمامی حقوق به شمار می‌رود و همۀ ادیان الهی و انسان‌های حکیم بر خوب‌بودن عدالت توافق دارند و بزرگان امّت‌ها با ادّعای رعایت عدالت، افتخار می‌کردند.

1. عدالت از دیدگاه اسلام، ارزش فراوانی دارد و یکی از اصول نظام اجتماعی آن به شمار می‌رود.

متون فراوانی از قرآن و سنّت بیانگر فضیلت عدالت بوده و جزئیّاتش را شرح داده و مردم را از ضدّ آن؛ یعنی ستم و پیروی از تمایلات نفسانی بر حذر داشته‌اند.

برای آگاهی از جزئیّات عدالت باید به دلایل شرعی رجوع کنیم، زیرا عدالت اصطلاحی کلّی و جامع است.

1. در ادامه، برخی از سخنان و مطالب شرعی دربارۀ عدالت بیان می‌گردد:

* الله ﻷ فرمانی قطعی برای اجر ای عدالت صادر نموده است؛
* الله متعال هنگام فرمان به اجرای عدالت، مردم را از مخالفت با آن بر حذر داشته است؛
* تنوّع فرمان به عدالت و عمومیّت آن؛
* برحذرداشتن از سستی در اجرای عدالت؛
* دین اسلام احکام امور و اعمال را بیان نموده است؛
* تعیین قاضیان در دین اسلام؛
* فرمان به عدالت شامل تمامی افراد امّت می‌شود.

1. اکرام بر پایۀ عدالت و دادن حقّ هر مستحقّی بدون کم و کاستی و ستم است. بنابراین طائفه‌گرایی و نژادپرستی جایی در اسلام ندارد و از دیدگاه این دین، نژاد و جنس و رنگ و محلّ سکونت هیچ فضیلتی ندارد و معیار برتری و اکرام قرار نمی‌گیرند.

بلکه معیار اصلی تقوا و کمالاتی است که انسان را متمایز و مشخّص می‌سازد.

14-5. اصول اخلاقی و نقش آن در ساخت جامعه

1. جامعه زمانی سر و سامان می‌گیرد که بیشتر افرادش مکارم اخلاقی را رعایت نمایند و این موضوع در بیشتر تصرّفات و امورشان جاری باشد، چون معیار مکارم اخلاق تزکیۀ نفس انسانی و خوگرفتن و عادت عقل بر فهم فضایل و تشخیص آن‌ها از رذیلت‌ها و تمرین آن بر فراگیری فضایل و دوری از رذایل است.
2. یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین پایه‌های دعوت اسلام برای مکارم و تهذیب اخلاق، توجّه آن به تربیّت و کمال نفس و عادت‌دادنش بر پیروی از هدایت و ارشادی است که عقل سلیم بر حقیقت و اصلاح و فایدۀ آن گواهی می‌دهد.
3. بررسی دستورات و ممنوعات اسلام، باعث می‌شود که به خوبی‌ها و ارزش دین اسلام پی ببری و بدانی که این آیین، دین سعادت و رستگاری است و آدابی دقیق و لطیف و رفتاری نیک و زیبا در حوزۀ امور فردی، خانوادگی، همسایگی، مسلمانی و امور مربوط به تمامی مردم را به انسان آموخته که باعث خوشی زندگی و سرور و شادی وی می‌شود.

وضعیّت بد برخی از مسلمانان تو را به شک نیندازد و نفریبد، زیرا این حالت نتیجۀ تمایلات خودشان و نه برخاسته از طبیعت دینشان است.

1. محاسن دین اسلام به طور واضح از طریق دقّت در اوامر و نواهی آن روشن می‌گردد، که بسیاری از این اوامر و نواهی، در مبحث مرتبط به این موضوع در اصل تحقیق پیش رو آورده شده است.
2. در آنجا، فضایل مهم و اصول اخلاقی مورد بررسی قرار گرفته است؛ مانند صبر، عفّت و پاکدامنی، عزّت نفس، سخاوت، شجاعت و وفا.

15. دوستی و مصاحبت در اسلام و رابطۀ مسلمانان با دیگران

1. اسلام با وجود گستردگی و قوانین حکیمانه‌اش، از موضوع رفاقت و همنشینی غافل نشده است.

بلکه به رفاقتِ شایسته توجّه نموده و دیگران را تشویق به آن کرده و شروطی که ضامن بقا و ایجاد نتایج مفیدش خواهد بود را تعیین نموده است.

1. یکی از موارد اهتمام و توجّه اسلام به مسألۀ مذکور، این است که تشویق نموده فرد مسلمان آنچه برای خود می‌پسندد را برای برادر مسلمانش بخواهد و می‌پسندد که برادر مسلمانش را بر خویش ترجیح دهد هر چند خودش نیاز شدیدی داشته باشد.

همچنین دین اسلام مردم را به همراهی و دوستی با همنشین صالح تشویق نموده و بیان شده که رفاقت شایسته و نیک پس از مرگ نیز باقی می‌ماند و صداقت خالصانه دارای پاداش بسیاری است.

1. ارتباط مسلمان با کافران و مشرکان بر اساس احسان، نیکی، انعام، عدالت و خواستن خیر و هدایت برای آنان است.

در سایۀ ارشادات قرآنی، اهل کتاب در کنار مسلمانان زندگی کردند و خود آنان و آبرو و اموالشان در امنیّت کامل بودند.

و بلکه رفتار و عدالتی که در میان خویشاوندان و هم‌کیشان و ملّت خود نیافته بودند را از مسلمانان دیدند.

زمانی که این رفتار پسندیده و عدالت و اخلاق مسلمانان را دیدند، به دین اسلام علاقمند شدند و از روی میل و یقین اسلام را پذیرفتند.

16. بزرگداشت زن در اسلام

بدون تردید اسلام مقام زن را والا گردانیده و هیچ آیینی همچون دین اسلام وی را گرامی نداشته است. از دیدگاه اسلام، زنان مکمّل مردان هستند و بهترینِ مردم کسی است که با خانواده‌اش خوب باشد. دختر مسلمان در دوران کودکی حقّ شیرخوارگی و توجّه و تربیّت خوب دارد و همزمان، خنکی چشمان و جگرگوشۀ پدر و مادر و برادرانش است.

زمانی که بزرگ شود هم مورد احترام و اکرام است و تحت حمایت سرپرست خویش قرار دارد و او به خوبی از وی محافظت می‌کند و نمی‌گذارد که دستی به قصد بدی و زبانی به هدف آزار و چشمی به منظور خیانت، به سمت او دراز شود.

ازدواجش نیز به فرمان الهی و عهد و پیمان استوار اوست و در خانۀ شوهر، بسیار محترم و تحت حمایت است و باید که شوهرش به وی اکرام و احسان نماید و آزار و اذیّت را از او دور سازد.

وقتی مادر شود، نیکی به او همراه حقّ الله و نافرمانی و بدی به وی مانند شرک به الله ﻷ و فساد در زمین است.

اگر خواهر باشد، باید مرد مسلمان با او ارتباط داشته و وی را اکرام نماید و از او حفاظت کند.

اگر خاله شود، نیکی و ارتباط با او، حکم نیکی و ارتباط با مادر را دارد.

اگر مادربزرگ یا سالخورده شود، ارزش وی در نزد فرزندان، نوه‌ها و تمامی خویشاوندان زیاد می‌گردد و نباید که درخواستش رد شود و نظر و فکرش مورد ایراد قرار گیرد.

اگر خویشاوند یا همسایۀ انسان نباشد، به طور کل لازم است که فرد مسلمان از وی حفاظت نماید و از لغزش‌هایش چشم‌پوشی کند و ... .[[119]](#footnote-119)

جوامع مسلمان همواره این حقوق را به طور شایسته رعایت نموده‌اند، به گونه‌ای که باعث ارزش و اعتبار زن شده است، امّا در هیچ یک از جوامع غیرمسلمان چنین موردی به چشم نمی‌خورد.

از دیدگاه اسلام، زن حقّ مالکیّت، اجاره، فروش، خرید و سایر معاملات، و نیز حقّ تعلیم و تعلّمی که مخالف دینش نباشد را دارد و حتّی فراگیری برخی از علوم برای زن و مرد فرض عین بوده و تارک آن گنهکار می‌شود.

زنان با مردان در دارابودن حقوق یکسانند مگر در برخی حقوق و احکام که مختصّ و مناسب هر یک از آنان بوده، و در جای مناسب به صورت مفصّل بیان می‌گردد.[[120]](#footnote-120)

یکی دیگر از خوبی‌های اسلام برای زن این است که وی را فرمان داده تا آنچه باعث حفاظت خودش و کرامتش می‌شود و وی را از شرّ زبان‌های ناسزاگو و چشمان خائن و دستان حمله‌ور محفوظ می‌دارد را رعایت نماید؛ یعنی او را فرمان به داشتن حجاب و پوشش و دوری از خودآرایی و آمیزش با مردان بیگانه و نامحرم و هر آنچه منجر به فساد و فتنه‌اش می‌شود، داده است.

همچنین به شوهر دستور داده تا نفقۀ زن را بپردازد و به نیکی با وی رفتار نماید و از ستم و بدی به زن پرهیز کند.[[121]](#footnote-121)

علاوه بر این، برای زن و شوهر جایز دانسته که در صورت عدم‌توافق و ناتوانی در ساختن یک زندگی خوش و سعادتمند، از یکدیگر جدا شوند. در این حالت، شوهر می‌تواند پس از شکست تمامی تلاش‌ها برای اصلاح و آشتی و زمانی که زندگی آنان تبدیل به جهنّم طاقت‌فرسا شود، زن را طلاق دهد.

همچنین زن می‌تواند از شوهری که ظالم و بدرفتار است، جدا شود؛ او می‌تواند در عوض چیزی که شوهر راضی می‌شود و پرداخت مالی یا با صلح بر چیزی معیّن، ازشوهرش جدا گردد.[[122]](#footnote-122)

16-1. نگاهی به جایگاه زن در نظام‌های دیگر

در مباحث پیشین، مطالبی دربارۀ مقام زن از دیدگاه اسلام بیان گردید. نظام‌های زمینی کجا و دین عادل و آسمانی اسلام کجا؟! نظام‌های زمینی به کرامت زن توجّهی نمی‌کنند، به گونه‌ای که وقتی دختر به سنّ 18 سالگی یا کمتر برسد، پدر خودش را از وی جدا می‌کند تا با سرگردانی و به تنهایی دنبال پناهگاهی برای حفاظت و لقمه‌ای برای برطرف‌کردن گرسنگی خود باشد و بسا اوقات این کار مساوی با از دست‌دادن شرافت و اخلاقش است.

اکرام و گرامیداشت زن از دیدگاه اسلام چقدر تفاوت دارد با نظام‌هایی که زن را منبع خطا و گناه می‌دانند و حقّ وی را در مالکیّت و مسؤولیّت نادیده می‌گیرند و او را وادار می‌کنند که با خواری و حقارت زندگی نماید و زن را موجودی نجس می‌پندارند!!!

اکرام اسلام برای زن چقدر فرق دارد با رفتار کسانی که زن را نوعی کالا دانسته و بدنش را در رسانه‌ها و ... برای تجارت، تبلیغ می‌کنند!!!

و گرامیداشت زن در اسلام چقدر تفاوت دارد با نظام‌هایی که ازدواج را نوعی معامله دانسته و گمان می‌کنند زن از این طریق در مالکیّت شوهر قرار می‌گیرد و حتّی برخی از انجمن‌ها و نشست‌هایشان بدین منظور تشکیل می‌شود که حقیقت و روان زن را بررسی کنند تا بدانند از جنس بشر است یا نه؟![[123]](#footnote-123)

این گونه است که می‌بینیم زن مسلمان در دنیای خود به همراه خانواده و در کنار والدین و در حمایت همسر و نیکی و فرمانبرداری فرزندانش خوشحال و خوشبخت است؛ فرقی نمی‌کند که کودک، جوان، پیر، فقیر، غنی، صحیح یا بیمار باشد.

اگر در برخی از سرزمین‌های اسلامی یا از طرف برخی از افراد منتسب به اسلام، در حقّ زن کوتاهی می‌شود، قطعا این کار بر اثر کوتاهی و نادانی و دوری از اجرای احکام الهی است و گناه آن بر افراد خطاکار بوده و دین اسلام از پیامد این اشتباهات و مشکلات، بری و بیزار است.

درمان این اشتباهات تنها با رجوع به هدایت و تعالیم اسلامی ممکن است.

مقام زن از دیدگاه اسلام، به طور مختصر چنین است: عفّت، صیانت، مودّت، رحمت و مهربانی، مراقبت، حیا و سایر صفات زیبا و والا.

امّا تمدّن معاصر چیزی از این صفات را نمی‌شناسد و فقط نگاهی مادّی‌گرایانه به زن دارد و به همین سبب می‌بینی که حجاب و عفّت را عقب‌ماندگی می‌داند و زن را مجسّمه و پیکری می‌پندارد که هر فرد ناکس و پستی می‌تواند با آن بازی کند و راز سعادت زن از دیدگاه آنان، همین است.

امّا نمی‌دانند که خودآرایی و بی‌شرمی و رسوایی زن باعث بدبختی و عذابش می‌شود.

و گر نه پیشرفت و آموزش چه رابطه‌ و تناسبی با خودآرایی، اختلاط زن و مرد، آشکارکردن زیبایی‌ها و زینت و ظاهرساختن سینه و ران و بدتر از آن دارد؟!

آیا پوشیدن لباس‌های تنگ و نازک و کوتاه، از وسایل و اسباب آموزش و فرهنگ است؟!

چه کرامت و احترامی در نشان‌دادن سینه‌های زنان زیبارو در رسانه‌ها و وسایل تبلیغاتی است؟!

و چرا فقط زنان زیبارو را می‌پسندند و هنگامی که زیبایی و زینتشان را با گذشت زمان از دست می‌دهند، دیگر غیرقابل استفاده شده و دور انداخته می‌شوند به مانند کالایی که تاریخ مصرفش تمام شده است؟!

سهم و بهرۀ زنانی که زیبایی کمی دارند، از این تمدّن و فرهنگ چیست؟! و مادر سالخورده و مادربزرگ و پیرزن چه سهمی دارد؟!

این افراد در بهترین حالت، به آسایش‌گاه‌ها و خانۀ سالمندان تحویل داده می‌شوند؛ جایی که کسی به دیدارشان نمی‌رود و از آنان سراغی نمی‌گیرد.

گاهی اوقات نیز حقوق سالمندی یا امثال آن می‌گیرند و به اندازه‌ای که نمیرند، می‌خورند و در آنجا نه خویشاوندی و نه ارتباط و نه سرپرست مهربانی دارند.[[124]](#footnote-124)

امّا زن مسلمان هر اندازه که مسن و سالخورده شود، احترام و حقوقش بیشتر می‌گردد و فرزندان و خویشاوندانش برای نیکی به وی- همچون گذشته- با یکدیگر رقابت می‌کنند، چون آنچه بر عهدۀ او بوده را انجام داده و حقوقی که بر گردن فرزندان، نوه‌ها، خانواده و جامعه داشته، برایش باقی مانده است.

باور به اینکه عفّت و پوشش عقب‌ماندگی است، گمانی باطل بوده و بلکه خودآرایی و بی‌حجابی، بدبختی و عذاب و عین عقب‌ماندگی است. اگر به دنبال دلیل هستی، به پستی و تباهی اراذل و افراد لخت و بی‌بند و باری که در فسادخانه‌ها همچون حیوان زندگی می‌کنند، بنگر که تنها پس از انتخاب پوشش و پاکدامنی، توانستند راه تمدّن و پیشرفت را طی کنند.

اگر انسان به پیشرفتشان دقّت کند، می‌بیند هر اندازه که در تمدّن و فرهنگ رشد کرده‌اند، به همان اندازه پوشش بدنشان بیشتر شده و نیز می‌بینیم که تمدّن غربی این راه عقب‌ماندگی را پلّه‌پلّه طی کرد و سرنگون شد تا اینکه مردم برخی از شهرها پس از جنگ جهانی اول، کم‌کم به عریانی کامل رسیدند و سپس در سال‌های اخیر این بیماری و مشکل وخیم‌تر و بحرانی‌تر شد.[[125]](#footnote-125)

بر این اساس، منزلت و مقام بزرگ زن مسلمان و مقدار تباهی و آوارگی او زمانی که از دین اسلام دور شود، برای ما روشن می‌گردد.

مطالبی مختصر و نمونه‌هایی کوتاه از اکرام و احترام زن در اسلام بیان گردید.

17. ازدواج در اسلام

ازدواج در اسلام، رابطه‌ای مقدّس و پیمانی محکم به شمار می‌رود که فطرت‌های سلیم متمایل به آن بوده و شرایع استوار مردم را به سوی آن فرا می‌خوانند.

نفوس بشر همواره در این زمینه هماهنگ با فطرت بوده و خواستۀ حکمت را پاسخ گفته‌اند. ازدواج باعث آرامش، مودّت و مهربانی، جمع پراکندگی‌ها، آسودگی و راحتی دل و تولید مثل می‌شود.

خوشی و بهرۀ زندگی با ازدواجی سعادتمند و خوش محقّق می‌گردد و سعادت و رستگاری زن و مرد زمانی حاصل می‌شود که هر دو دارای دینی صحیح و اخلاقی نرم باشند و محبّتی پاک و صمیمانه در میانشان برقرار باشد و حقوق یکدیگر را رعایت نمایند و هر یک از آنان، خیرخواه دیگری باشد.

اگر هر یک از زن و شوهر تکالیف خود را به نحو احسن انجام دهند، خوشحالی و خوشبختی به وجود می‌آید و مشکلات کم یا برطرف می‌گردد و این مورد تاثیر فراوانی در اصلاح خانواده و تقویّت مسلمانان دارد، زیرا اصلاح خانواده‌ها باعث اصلاح جامعۀ اسلامی شده و اصلاح این جامعه بزرگ‌ترین علّت عزّت، سعادت و کرامت آن است.

به همین سبب، اسلام به حفاظت و اصلاح و استحکام رابطۀ زناشویی و احاطۀ آن با آنچه سبب پایداری و برتری‌اش شود، توجّه نموده است.[[126]](#footnote-126)

در این مبحث، مطالبی دربارۀ مشروعیّت ازدواج در اسلام و حکمت و احکام آن بیان می‌گردد.

17-1. مشروعیّت ازدواج در اسلام

از دیدگاه اسلام، ازدواج امری جایز بوده و کم‌ترین درجۀ مشروعیّت آن، جواز و اباحت است.

کسی که دلایل شرعی را بررسی نماید، می‌بیند که فقط دلالت بر جواز ندارند، بلکه بیانگر استحباب یا وجوب ازدواج نیز هستند.

کسانی که قائل به فرضیّت یا وجوب عینی یا کفایی هستند، متونی که فرمان به ازدواج داده‌اند را به عنوان دلیل می‌آورند؛ مانند:

﴿فَٱنكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ ٱلنِّسَآءِ﴾ [النّساء: 3]

«پس با زنانی [دیگر] که مورد پسند شماست، ازدواج کنید.»

﴿وَأَنكِحُواْ ٱلۡأَيَٰمَىٰ مِنكُمۡ﴾ [النّور: 32]

«مردان و زنان مجرّد [و بی‌همسر] خود را همسر دهید.»

و نیز این سخن پیامبر ج که فرمودند: «يَا مَعْشَرَ الشَّبَابِ، مَنِ اسْتَطَاعَ البَاءَةَ فَلْيَتَزَوَّجْ، فَإِنَّهُ أَغَضُّ لِلْبَصَرِ وَأَحْصَنُ لِلْفَرْجِ، وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّوْمِ فَإِنَّهُ لَهُ وِجَاءٌ»[[127]](#footnote-127)؛ «ای گروه جوانان! هر کس از شما که توانایی ازدواج را دارد، باید ازدواج کند، زیرا این کار بهتر چشم را [از گناه] می‌پوشاند و شرمگاه را بهتر [از حرام] حفاظت می‌کند و کسی که نتوانست [ازدواج نماید]، باید روزه بگیرد، چون برای او مهار [شهوت] است [و از میل جنسی وی می‌کاهد].»

از دیدگاه آنان، امر دلالت بر وجوب می‌کند و مانعی نیز وجود ندارد. علاوه بر این پیامبر ج فرمودند که ازدواج از سنّت‌های ایشان بوده و ترک ازدواج و بریدن از آن را نپسندیدند و این مورد، وجوب نکاح را تایید و تاکید می‌نماید.[[128]](#footnote-128)

جمهور عالمان ازدواج را برای کسی که به آن علاقه دارد و از این نمی‌ترسد که گرفتار زنا شود، مستحب می‌دانند، امّا اگر علاقه‌ و شهوتش شدید باشد و بترسد که دچار زنا گردد، ازدواج بر وی واجب است زمانی که قادر بر رعایت مسؤولیّت‌ها و تکالیف ازدواج باشد.[[129]](#footnote-129)

17-2. حکمت‌های ازدواج در اسلام

ازدواج اسلامی دلایل و حکمت‌های فراوانی دارد؛ از جمله:

1. قبول و اجرای فرمان الله تعالی و پیامبر ج است: الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَنكِحُواْ ٱلۡأَيَٰمَىٰ مِنكُمۡ وَٱلصَّٰلِحِينَ مِنۡ عِبَادِكُمۡ وَإِمَآئِكُمۡۚ﴾ [النّور: 32]

«مردان و زنان مجرّد [و بی‌همسر] خود را همسر دهید و [نیز] غلامان و کنیزانتان که شایسته [و نیکوکار] هستند [را همسر دهید].»

﴿فَٱنكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ ٱلنِّسَآءِ﴾ [النّساء: 3]

«پس با زنانی [دیگر] که مورد پسند شماست، ازدواج کنید.»

و رسول الله ج فرمودند: : «يَا مَعْشَرَ الشَّبَابِ، مَنِ اسْتَطَاعَ البَاءَةَ فَلْيَتَزَوَّجْ، فَإِنَّهُ أَغَضُّ لِلْبَصَرِ وَأَحْصَنُ لِلْفَرْجِ، وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّوْمِ فَإِنَّهُ لَهُ وِجَاءٌ»[[130]](#footnote-130)؛ «ای گروه جوانان! هر کس از شما که توانایی ازدواج را دارد، باید ازدواج کند، زیرا این کار بهتر چشم را [از گناه] می‌پوشاند و شرمگاه را بهتر [از حرام] حفاظت می‌کند و کسی که نتوانست [ازدواج نماید]، باید روزه بگیرد، چون برای او مهار [شهوت] است [و از میل جنسی وی می‌کاهد].»

1. اجر و پاداش دارد: پیامبر ج می‌فرمایند: «فِي بُضْعِ أَحَدِكُمْ صَدَقَةٌ»[[131]](#footnote-131)؛ «در همبستری هر یک از شما [با زنش] صدقه است [و پاداش دارد].»

بسیاری از عالمان بیان کرده‌اند که ازدواج بهتر از انجام عبادات نافله است، زیرا ازدواج دارای مصالح و نتایج خوب فراوانی است.[[132]](#footnote-132)

1. ازدواج باعث پاکدامنی و عفّت می‌شود: اگر به دنبال فضیلت عفاف و پاکدامنی هستی، ازدواج بهترین وسیله برای این کار است. ازدواج سببی از اسباب پاکدامنی بوده و بسا اوقات، از دیدگاه شریعت و عرف مردم، وسائل و اسباب، حکم مقاصد و اهداف را دارند.
2. ازدواج سبب بقای نسل آدمی و حفظ نوع بشری می‌گردد: اگر دقّت کنی که حکمت الهی خواهان بقای نسل بشر برای اجرای شرایع، آبادانی جهان هستی و اصلاح زمین بوده و نسل صالح تنها با ازدواج باقی می‌ماند، می‌بینی که چگونه ازدواج وسیلۀ تحقیق اموری بزرگ شده است؛ اموری که الله تعالی دوست دارد آن‌ها باقی بمانند و مردم را تشویق به اجرایشان کرده است.
3. باعث آرامش و دوستی و مهربانی می‌شود: مگر ازدواج سبب نمی‌گردد که مرد دوست صادقش را پیدا کند و زن بوسیلۀ شوهر، جایگاه و مقام واقعی‌اش را به دست آورد؟!

چنین رفیقی که عشقی پاک و صادقانه به شوهر داشته باشد و بدون منّت و تاخیر، امور منزل را انجام دهد، فقط با رابطۀ ازدواج به دست می‌آید.

الله ﻷ می‌فرماید:

﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنۡ خَلَقَ لَكُم مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ أَزۡوَٰجٗا لِّتَسۡكُنُوٓاْ إِلَيۡهَا وَجَعَلَ بَيۡنَكُم مَّوَدَّةٗ وَرَحۡمَةًۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [الرّوم: 21]

«و از نشانه‌های او [این] است ‌که همسرانی از جنس خود‌تان برای شما آفرید تا با آنان آرام گیرید و در میانتان مودّت و رحمت قرار داد. قطعا در این [امر] نشانه‌هایی برای گروهی‌که تفکّر می‌کنند، وجود دارد.»

1. ازدواج سبب خویشاوندی و مودّت در میان مردم می‌گردد: ازدواج فقط رابطه‌ای محدود به زن و شوهر ایجاد نمی‌کند، بلکه این رابطه از زن و شوهر به خانواده‌هایشان کشیده می‌شود و حلقه‌ای گسترده در زنجیرۀ اتّحاد امّت اسلام است.

رابطه‌های ویژه؛ مانند خویشاوندی و ازدواج تاثیر فراوانی در یاری و کمک به یکدیگر دارند.

1. باعث دستیابی به نعمت فرزند می‌شود: ازدواج سبب می‌گردد که زن و شوهر فرزندی داشته باشند و اگر وی را خوب تربیّت نمایند، سبب سعادت و خنکی چشمانشان در زندگی و باعث ذکر خیرشان پس از وفات می‌شود.
2. جامعه از انحراف اخلاقی و نیز از بیماری‌های بدخیم و لاعلاج که نتیجۀ آشفتگی اخلاقی است، سالم و محفوظ می‌ماند.
3. باعث ثروت و زدودن فقر می‌شود: ازدواج سبب غنی و برطرف‌شدن نداری است.

این مورد یکی از خوبی‌ها و اسرار ازدواج است که بیشتر مردم؛ بویژه کسانی که با بهانۀ نداری از ازدواج سر باز می‌زنند، از آن بی‌خبرند.

الله ـ می‌فرماید:

﴿وَأَنكِحُواْ ٱلۡأَيَٰمَىٰ مِنكُمۡ وَٱلصَّٰلِحِينَ مِنۡ عِبَادِكُمۡ وَإِمَآئِكُمۡۚ إِن يَكُونُواْ فُقَرَآءَ يُغۡنِهِمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦۗ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٞ﴾ [النّور: 32]

«مردان و زنان مجرّد [و بی‌همسر] خود را همسر دهید و [نیز] غلامان و کنیزانتان که شایسته [و نیکوکار] هستند [را همسر دهید]. اگر فقیر باشند، الله أ از فضل [و کرم] خویش آنان را بی‌نیاز می‌کند، و الله تعالی گشایش‌دهندۀ آگاه است.»

همچنین پیامبر ج فرمودند: «ثَلَاثَةٌ حَقٌّ عَلَى اللَّهِ عَوْنُهُمْ: المُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَالمُكَاتَبُ الَّذِي يُرِيدُ الأَدَاءَ، وَالنَّاكِحُ الَّذِي يُرِيدُ العَفَافَ»[[133]](#footnote-133)؛ «سه [نفر] هستند که الله تعالی آنان را یاری می‌کند: مجاهد در راه الله متعال، مکاتبی که قصد ادای [بدهی خود را] می‌کند و نکاح‌کننده‌ای که ارادۀ پاکدامنی دارد.»

به طور خلاصه، ازدواج مصالح و خوبی‌هایی دارد و با زیادی یا کمی آن، خوبی‌هایش نیز زیاد یا کم می‌شود و اگر ازدواج صورت نگیرد، آن مصالح نیز به وجود نمی‌آیند. ارزش این خوبی‌ها در اعلای دین اسلام و گسترش جنبه‌های مختلف آبادانی و کاهش هزینه‌ها و مشکلات زندگی نمودار می‌شود.

17-3. تکالیف و حقوق ازدواج

ازدواج اسلامی بر پایۀ تکالیف و حقوقی از سمت شوهر و زن است و به عبارتی دیگر، هر یک از آن دو تکالیف و حقوقی دارند.

همچنین احکامی دارد که باید رعایت شوند؛ فرقی نمی‌کند که قبل یا بعد از ازدواج باشد؛ از جمله:

1. نباید زن بر ازدواج با کسی که مطابق میلش نیست، مجبور شود: عالمان بیان نموده‌اند که نباید زن مجبور شود با کسی که به خواستگاری‌اش آمده، ازدواج کند، بلکه باید موافقت و رضایت وی گرفته شود؛ فرقی نمی‌کند که دوشیزه یا بیوه باشد. بنابراین ولیّ زن نمی‌تواند وی را مجبور به ازدواج با کسی که دوست ندارد، نماید.

عالمان بر عدم‌جواز اجبار زن بیوه و بالغ از طرف ولی، دلیل آورده‌اند که بخاری و مسلم رحمهما الله از خنساء انصاری دختر خذام چنین نقل می‌کنند: «پدرش وی را در حالی که بیوه بود، به ازدواج فردی درآورد و او راضی نبود. سپس نزد رسول الله ج آمد و ایشان نکاحش را باطل و مردود دانستند.»[[134]](#footnote-134)

همچنین در صحیح بخاری، از ابوهریره س روایت شده که پیامبر ج فرمودند: «لاَ تُنْكَحُ الأَيِّمُ حَتَّى تُسْتَأْمَرَ، وَلاَ تُنْكَحُ البِكْرُ حَتَّى تُسْتَأْذَنَ»؛ «زن بیوه فقط پس از مشورت با وی، نکاح شود و دوشیزه پس از اجازه‌گرفتن از او.» صحابه ش پرسیدند: ای رسول الله ج! اجازۀ از دختر چگونه است؟ پیامبر ج فرمودند: «أَنْ تَسْكُتَ»[[135]](#footnote-135)؛ «اینکه سکوت نماید.»

1. جایز نیست که مردی بر خواستگاری برادر مسلمانش، از زنی خواستگاری نماید: پیامبر ج فرمودند: «لَا يَبِعْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَيْعِ بَعْضٍ، وَلَا يَخْطُبْ بَعْضُكُمْ عَلَى خِطْبَةِ بَعْضٍ»[[136]](#footnote-136)؛ «هیچ یک از شما بر خرید کسی دیگر، خرید نکند و کسی از شما بر خواستگاری فرد دیگری، خواستگاری ننماید.»

در صحیح بخاری و صحیح مسلم، از ابوهریره س روایت شده که رسول الله ج فرمودند: «لاَ يَخْطُبُ الرَّجُلُ عَلَى خِطْبَةِ أَخِيهِ»؛ «هیچ مردی بر خواستگاری برادر مسلمانش، [از زنی] خواستگاری نکند.»

بخاری / عبارت: «حَتَّى يَنْكِحَ أَوْ يَتْرُكَ»؛ «تا اینکه نکاح نماید یا ترک کند.» را نیز آورده است.

و در صحیح مسلم، جملۀ: «حَتَّى يَذَرَ»؛ «تا اینکه [خواستگاری‌اش] را رها کند.» آمده است.[[137]](#footnote-137)

فلسفۀ نهی مذکور این است که باعث دشمنی و کینه می‌شود و نیز سبب می‌گردد انسان خودش را پاک بداند و دیگران را نکوهش کند. همچنین این کار ظلم و ستم است. بنابراین خواستگاری بر خواستگاری دیگران همچون خرید بر روی خرید دیگران یا فروش بر روی فروش دیگران است و این موارد باعث دشمنی و کینه و سست‌شدن ریسمان دوستی و مودّت می‌گردد.

اقدام به خواستگاری در چنین حالتی، باعث فتنه و فساد در میان مسلمانان می‌شود؛ فرقی نمی‌کند که خواستگار از رضایت دختر یا زن خواستگاری‌شده آگاه باشد یا نباشد.

اگر خواستگار اول اجازۀ این کار را داد یا از خواستگاری صرف‌نظر کرد یا اینکه دختر وی را نپذیرفت، ایرادی ندارد که فرد دیگری به خواستگاری رود.

امّا اگر به خواستگار اول جواب داد یا در مرحلۀ تردید و تفکّر بود، جایز نیست که فرد دیگری از وی خواستگاری نماید، چون ممکن است خواستگاری دوم او را از خواستگار اول منصرف سازد.[[138]](#footnote-138)

1. ارکان عقد ازدواج: ارکان این پیمان، ایجاب و قبول است.[[139]](#footnote-139)

ایجاب و قبول: یعنی الفاظی که هر یک از دو طرف به منظور اعلان رضایت خویش به کار می‌برند و اگر ایجاب و قبول از افرادی که دارای شروط عقد نکاح هستند؛ یعنی خواستگار و خواستگاری‌شده صادر شود، نکاح منعقد می‌گردد در صورتی که هر دو اهلیّت پیمان ازدواج را داشته باشند.

همان گونه که صدور آن دو، از وکیل خواستگار و خواستگاری‌شده صحیح و جایز است.[[140]](#footnote-140)

1. مهریّه: یعنی مالی که بر اثر ازدواج، برای زن و بر عهدۀ مرد است.

الله تعالی در قرآن کریم، مهریّه را صداق، اجر و فریضه نامیده است.[[141]](#footnote-141)

پرداخت مهریّه واجب است، چون الله ـ فرمان به این کار داده و چنین فرموده است:

﴿وَءَاتُواْ ٱلنِّسَآءَ صَدُقَٰتِهِنَّ نِحۡلَةٗۚ﴾ [النّساء: 4]

«و مهریۀ زنان را به عنوان هدیه [و فریضه‌ای الهی] با طیب خاطر به آنان بدهید.»

نحله یعنی آنچه با میل قلبی فرد بخشنده، داده می‌شود. دلالت آیۀ زیر بر وجوب مهریّه، از دلالت آیۀ قبلی بیشتر است:

﴿فَمَا ٱسۡتَمۡتَعۡتُم بِهِۦ مِنۡهُنَّ فَ‍َٔاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةٗۚ﴾ [النّساء: 24]

«پس آن زنانی را که [به ازدواج درآوردید و] از آنان کام گرفتید، باید مهرشان را به عنوان فریضه‌ای به آنان بدهید.»

در آیۀ فوق دستور داده شده که اجور؛ یعنی مهریه‌های زنان پرداخت شود.

1. پرداخت نفقه برای همسر: زن حق دارد که شوهرش، نفقۀ او را به نیکی بدهد. نفقه یعنی آنچه بر عهدۀ شوهر و برای زن است؛ مانند مالی برای سکونت، غذا، پرورش و حضانت بچّه، لباس و سایر مواردی که باعث می‌شود احترام زن حفظ شود و دچار خواری نگردد و نیز از صحّت و کرامتش حفاظت شود و تمامی این امور به اندازۀ توان لازم است.

اگر شوهر به حدّی تنگدست بود که نتوانست نفقه را پرداخت نماید و زن بر اثر بی‌صبری، خواهان جدایی بود، بیشتر عالمان معتقدند که از یکدیگر جدا شوند، ولی گروهی چنین باوری ندارند.

با توجّه به اصول شریعت، به نظر می‌سد که برای دفع ضرورت، زن حق دارد از چنین شوهری جدا شود.[[142]](#footnote-142)

1. خوشرفتاری با زن: یکی دیگر از حقوق زن، این است که شوهرش با وی خوشرفتار باشد و زمان دیدار با وی، نرمخو و خوشرو گردد و با او شوخی و بازی کند تا دلش را به دست آورد و از تنهایی بیرون آید و بداند که شوهر برایش ارزش قائل است و در دلش جای دارد.

یکی از موارد خوشرفتاری این است که شوهر به صحبت و گفتگوی همسرش گوش دهد و به سخنانش توجّه نماید و از وی غافل نشود و قبل از اینکه صحبت زن تمام گردد، از نزدش نرود مگر با اجازۀ او. این رفتار نشانۀ کمال ادب با هر فردی است، چه رسد به همسر که مستحق‌ترین مردم به نیکی شوهر است؟!

همچنین لازم است که شوهر خودش را برای زن بیاراید و این از حقوق وی به شمار می‌رود. الله ﻷ می‌فرماید:

﴿وَلَهُنَّ مِثۡلُ ٱلَّذِي عَلَيۡهِنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِۚ﴾ [البقرة: 228]

«و برای زنان حقوق شایسته‌ای است همانند [حقوق و وظایفی] که بر عهدۀ آنان است.»

ابن عبّاس ب در تفسیر آیۀ فوق می‌گوید: «من دوست دارم که خودم را برای زنم بیارایم، همان گونه که دوست دارم او خودش را برای من آراسته نماید، چون الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَهُنَّ مِثۡلُ ٱلَّذِي عَلَيۡهِنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِۚ﴾.»[[143]](#footnote-143)

یکی دیگر از موارد خوشرفتاری و حقوق زن این است که شوهر راز همبستری با وی را منتشر نسازد.

در صحیح مسلم، از ابوسعید خدری س روایت شده که رسول الله ج فرمودند: «إِنَّ مِنْ أَشَرِّ النَّاسِ عِنْدَ اللهِ مَنْزِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ، الرَّجُلَ يُفْضِي إِلَى امْرَأَتِهِ، وَتُفْضِي إِلَيْهِ، ثُمَّ يَنْشُرُ سِرَّهَا»[[144]](#footnote-144)؛ «در روز قیامت، بدترین مردم از نظر جایگاه در نزد الله تعالی، مردی است که با همسرش همبستری می‌کند و زنش نیز با وی همبستر می‌شود و سپس [شوهر] رازش را منتشر می‌سازد.»

افشای راز در صورت نیاز برای بررسی بیماری و درمان و سایر اهداف عاقلانه و صحیح، جایز است و مرد می‌تواند به اندازۀ نیاز، این مطالب را بازگو نماید.

1. خوشرفتاری زن با شوهر: بر عهدۀ زن است که قدردان شوهرش باشد و در برابر غذا، لباس، هدیه و امثال آن که در حدّ توانش است، از وی تشکّر نماید و به دنبال جبران باشد و از آنچه به وی می‌دهد، خوشحال گردد، چون این موارد باعث خوشحالی شوهر می‌شود و سبب می‌گردد که بیشتر نیکی و بخشش کند.

همچنین لازم است که زن بداند شوهر باعث تولّد فرزند شده و فرزند یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌هاست.

علاوه بر این، باید که زن در خدمت شوهر باشد؛ مثلا برای پختن غذا، شستن لباس، نظافت منزل و سایر تکالیفی که بر عهدۀ زن است.

بنا بر قول صحیح، موارد فوق از حقوق واجب به شمار می‌روند.

دلیلش روایت عمّۀ حصین بن محصن است زمانی که پیامبر ج از وی پرسیدند: «أَذَاتُ زَوْجٍ أَنْتِ؟»؛ «آیا شوهر داری؟» او پاسخ داد: بله. رسول الله ج فرمودند: «كَيْفَ أَنْتِ لَهُ؟»؛ «برایش چگونه هستی؟» گفت: تا جایی که بتوانم، در حقّش کوتاهی نمی‌کنم. پیامبر ج فرمودند: «فَانْظُرِي أَيْنَ أَنْتِ مِنْهُ، فَإِنَّمَا هُوَ جَنَّتُكِ وَنَارُكِ»[[145]](#footnote-145)؛ «پس دقّت کن که تو با او چگونه‌ای، زیرا [رفتار تو با] او [سبب تحقّق] بهشت یا دوزخ تو است.»

هر چند لازم است که زن به اندازۀ توان، در خدمت شوهر باشد، امّا شوهر حق ندارد که وی را وادار به آنچه در توانش نیست، نماید، بلکه شایسته است که با وی مهربان باشد و او را در کارهای خانه کمک نماید، همان گونه که رسول الله ج انجام می‌دادند.

وقتی از أمّ المؤمنین عایشه ل سؤال شد که پیامبر ج در خانه چه کاری انجام می‌دادند، در پاسخ گفت: «ایشان در خدمت خانواده بودند و زمانی که وقت نماز فرا می‌رسید، برای ادای آن از خانه بیرون می‌شدند.»[[146]](#footnote-146)

در روایت دیگری چنین آمده است: از عایشه ل سؤال شد که رسول الله چه کاری را در خانه انجام می‌دادند و او در جواب گفت: ایشان فردی از بشر بودند؛ لباس خویش را تمیز می‌کردند و گوسفندانشان را می‌دوشیدند.»[[147]](#footnote-147)

اگر شوهری این کارها را انجام ندهد، دست‌کم لازم است که زنش سخنی نیک از وی بشنود و لبخند رضایتی بر لبانش ببیند.[[148]](#footnote-148)

18. فرزند از دیدگاه اسلام

دین اسلام جایگاه والایی را برای کودک قائل شده و کاملا به وی توجّه نموده و حقوقی را برایش تعیین کرده که ضامن سعادت و زندگی موفّق و شرافتمندانۀ او بوده و وی را از بدبختی و تباهی دور می‌سازد.

در ادامه، تا جایی که موقعیّت اجازه دهد و گنجایش داشته باشد، مطالبی در این زمینه بیان می‌گردد.

1. دین اسلام برخی از رسوم جاهلی را که در میان افرادی از قوم عرب پیش از اسلام رواج داشت؛ مانند کشتن فرزندان از ترس تنگدستی و نداری را به شدّت ممنوع و حرام دانسته است.

الله أ می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَوۡلَٰدَكُمۡ خَشۡيَةَ إِمۡلَٰقٖۖ نَّحۡنُ نَرۡزُقُهُمۡ وَإِيَّاكُمۡۚ إِنَّ قَتۡلَهُمۡ كَانَ خِطۡ‍ٔٗا كَبِيرٗا﴾ [الإسراء: 31]

«و فرزندانتان را از ترس تنگدستی نکشید، ما آنان و شما را روزی می‌دهیم. قطعا کشتنشان گناه بزرگی است.»

ابن کثیر / در تفسیر آیۀ مزبور می‌گوید: «این آیه نشان می‌دهد که الله متعال بندگانش را بیشتر از محبّت پدر به فرزندانش، دوست دارد و نسبت به آنان مهربان است، زیرا کشتن فرزندان را ممنوع دانست، همان گونه که پدران را سفارش کرد تا در زمینۀ میراث، به فکر فرزندان باشند و در دورۀ جاهلیّت پیش از اسلام، دختران را از ارث محروم می‌کردند و بسا اوقات دخترانشان را می‌کشتند تا فقر و نداری‌شان زیاد نگردد، امّا الله تعالی آنان را از این کار منع کرد و فرمود: ﴿وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَوۡلَٰدَكُمۡ خَشۡيَةَ إِمۡلَٰقٖۖ﴾؛ یعنی از ترس اینکه با وجود آنان فقیر شوید و به همین سبب، اول از روزی آنان نام برد و فرمود: ﴿نَّحۡنُ نَرۡزُقُهُمۡ وَإِيَّاكُمۡۚ﴾.

ولی در سورۀ «انعام» چنین آمده است: ﴿وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَوۡلَٰدَكُم مِّنۡ إِمۡلَٰقٖ﴾ [الأنعام:151] «و فرزندانتان را از [بيم] فقر نکشيد»؛ یعنی از ترس فقر، زیرا ﴿نَّحۡنُ نَرۡزُقُكُمۡ وَإِيَّاهُمۡۖ﴾؛ «ما شما و آنان را روزی می‌دهیم.»

عبارت: ﴿إِنَّ قَتۡلَهُمۡ كَانَ خِطۡ‍ٔٗا كَبِيرٗا﴾ ؛ یعنی کشتن آنان گناه بزرگی است.»[[149]](#footnote-149)

در صحیح بخاری و صحیح مسلم، از عبدالله بن مسعود س روایت شده که از پیامبر ج پرسیدم: چه گناهی از تمامی گناهان بزرگ‌تر است؟

رسول الله ج فرمودند: «أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدًّا وَهُوَ خَلَقَكَ»؛ «اینکه برای الله تعالی شریکی قرار دهی در حالی که او تو را آفریده است.» گفتم: سپس چه گناهی؟ ایشان پاسخ دادند: «أَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ خَشْيَةَ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ»؛ «فرزندت را بکشی از ترس اینکه با تو غذا بخورد.» سپس پرسیدم: بعد از آن، چه گناهی؟ پیامبر ج فرمودند: «أَنْ تُزَانِيَ بِحَلِيلَةِ جَارِكَ»[[150]](#footnote-150)؛ «اینکه با زن همسایه‌ات زنا کنی.»

1. دین اسلام درخواست فرزند را نیک و شایسته دانسته است: الله ـ می‌فرماید:

﴿فَٱلۡـَٰٔنَ بَٰشِرُوهُنَّ وَٱبۡتَغُواْ مَا كَتَبَ ٱللَّهُ لَكُمۡۚ﴾ [البقرة: 187]

«پس اکنون [در شب‌های رمضان می‌توانید] با آنان آمیزش کنید و آنچه الله أ برای شما مقرّر داشته است را طلب کنید.»

از ابن عبّاس ب در تفسیر ﴿وَٱبۡتَغُواْ مَا كَتَبَ ٱللَّهُ لَكُمۡۚ﴾ نقل شده که مراد از آن «فرزند» است.

پیامبر ج می‌فرمایند: «تَزَوَّجُوا الْوَلُودَ الْوَدُودَ؛ فَإِنِّي مُكَاثِرٌ بِكُمُ الْأُمَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»[[151]](#footnote-151)؛ «با زن بچّه‌آور و مهربان ازدواج کنید، چون من در روز قیامت، به سبب کثرت شما بر سایر امّت‌ها افتخار می‌کنم.»

1. اسلام ناپسنددانستن دختران را ممنوع دانسته است: الله ـ در قرآن کریم بیان نموده که نخواستن دختران از اخلاق و عادات افراد دورۀ جاهلی بوده و الله تعالی آنان را سرزنش کرده است:

﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِٱلۡأُنثَىٰ ظَلَّ وَجۡهُهُۥ مُسۡوَدّٗا وَهُوَ كَظِيمٞ﴾ [النّحل: 58]

«و هر گاه یکی از آنان را به [تولّد] دختر بشارت دهند، چهره‌اش سیاه می‌شود در حالی‌ که او خشم خود را فرو می‌خورد.»

1. شریعت اسلام، شیردادن نوزاد را بر مادر واجب گردانیده است: همان گونه که بر پدر لازم است نفقۀ مادر را بدهد تا بتواند نوزاد را شیر دهد حتّی در صورتی که وی را در زمان شیرخوارگی نوزاد، طلاق دهد. الله ﻷ می‌فرماید:

﴿۞وَٱلۡوَٰلِدَٰتُ يُرۡضِعۡنَ أَوۡلَٰدَهُنَّ حَوۡلَيۡنِ كَامِلَيۡنِۖ لِمَنۡ أَرَادَ أَن يُتِمَّ ٱلرَّضَاعَةَۚ وَعَلَى ٱلۡمَوۡلُودِ لَهُۥ رِزۡقُهُنَّ وَكِسۡوَتُهُنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِۚ﴾ [البقرة: 233]

«و مادران [باید] فرزندان خود را دو سال تمام شیر دهند؛ [این دستور] برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند. و بر آن کس که فرزند برای او متولّد شده [پدر]، لازم است خوراک و پوشاک آنان [مادران] را به طور شایسته [در مدّت شیردادن بپردازد].»

1. تربیّت فرزندان تا زمانی که بزرگ شوند، پاداش فراوانی دارد: رسول الله ج فرمودند: «مَنْ عَالَ جَارِيَتَيْنِ حَتَّى تَبْلُغَا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَا وَهُوَ هکَذَا»[[152]](#footnote-152)؛ «هر کس که دو دختر را سرپرستی نماید تا به سنّ بلوغ برسند، در روز قیامت، من و او مانند این هستیم.» و سپس انگشتان خویش را به هم چسباندند.

«مَنْ عَالَ جَارِيَتَيْنِ»؛ یعنی هزینۀ زندگی و تربیّت و اصلاح و رشدشان را قبول نموده و انجام دهد.

پیامبر ج می‌فرمایند: «مَنْ كَانَ لَهُ ثَلَاثُ بَنَاتٍ فَصَبَرَ عَلَيْهِنَّ، وَأَطْعَمَهُنَّ، وَسَقَاهُنَّ، وَكَسَاهُنَّ مِنْ جِدَتِهِ كُنَّ لَهُ حِجَابًا مِنَ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»[[153]](#footnote-153)؛ «کسی که 3 دختر داشته باشد و بر [سختی‌های] آنان صبر نماید و این دختران را از ثروت [و مال] خود، غذا و آب و پوشاک دهد، در روز قیامت، باعث حفاظت وی از آتش [دوزخ] می‌شوند.»

حتّی رسول الله ج فرمودند که پاداش نفقه برای خانواده از ثواب هر نوع انفاقی بیشتر است؛ پیامبر ج می‌فرمایند: «أَفْضَلُ دِينَارٍ يُنْفِقُهُ الرَّجُلُ، دِينَارٌ يُنْفِقُهُ عَلَى عِيَالِهِ»[[154]](#footnote-154)؛ «بهترین دینار [و پولی] که مرد خرج می‌کند، پولی است که آن را برای خانواده‌اش مصرف می‌نماید.»

ابوقلّابه - یکی از راویان حدیث- می‌گوید: «پاداش چه مردی بیشتر از پاداش کسی است که بر فرزندان کوچکش هزینه می‌کند تا آنان را حفاظت و عفیف گرداند یا الله تعالی آنان را توسّط او فایده رساند و بی‌نیاز گرداند؟!»

همچنین رسول الله ج می‌فرمایند: «دِينَارٌ أَنْفَقْتَهُ فِي سَبِيلِ اللهِ وَدِينَارٌ أَنْفَقْتَهُ فِي رَقَبَةٍ، وَدِينَارٌ تَصَدَّقْتَ بِهِ عَلَى مِسْكِينٍ، وَدِينَارٌ أَنْفَقْتَهُ عَلَى أَهْلِكَ ، أَعْظَمُهَا أَجْرًا الَّذِي أَنْفَقْتَهُ عَلَى أَهْلِكَ»[[155]](#footnote-155)؛ «[از میان] دیناری که در راه الله تعالی انفاق نمودی و دیناری که برای آزادی برده‌ای خرج کردی و دیناری که به فردی مسکین دادی و دیناری که برای خانواده‌ات هزینه کردی؛ پاداش دیناری که برای خانواده‌ات خرج نمودی، از همه بیشتر است.»

1. سرپرستی و ادارۀ امور فرزندان امانتی است که در روز قیامت، از انسان سؤال خواهد شد: اگر آدمی این امانت و مسؤولیّت را به صورت شایسته انجام دهد، پاداش فراوانی می‌برد و در غیر این صورت، بیم عذاب بر وی می‌رود. پیامبر ج فرمودند: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ...، وَالرَّجُلُ رَاعٍ فِي أَهْلِهِ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَالمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ فِي بَيْتِ زَوْجِهَا وَمَسْئُولَةٌ عَنْ رَعِيَّتِهَا»[[156]](#footnote-156)؛ «تمامی شما نگهبانید و در برابر افراد زیر دستتان مسؤول هستید... . مرد نگهبان خانواده‌اش و در قبال افراد تحت فرمانش مسؤول است و زن نیز در خانۀ شوهرش نگهبان است و در برابر افراد زیر دستش مسؤول است.»
2. اسلام به یتیم توجّه فراوانی نموده است: به گونه‌ای که دربارۀ وی بسیار توصیه کرده و مردم را تشویق نموده که به یتیم نیکی کنند و آنان را از بدی به او و سرزنش وی بر حذر داشته است. متون بیشماری از قرآن و سنّت در این زمینه وجود دارد.

از جمله اینکه الله ﻷ در سیاق سخن از صفات بهشتیان می‌فرماید:

﴿وَيُطۡعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ مِسۡكِينٗا وَيَتِيمٗا وَأَسِيرًا﴾ [الإنسان: 8]

«و غذا را با اینکه [نیاز و] دوست دارند، به مسکین و یتیم و اسیر می‌بخشند.»

همچنین توجّه زیاد به یتیم را یادآور شده و می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا ٱلۡيَتِيمَ فَلَا تَقۡهَرۡ﴾ [الضّحى: 9]

«پس [تو هم] یتیم را میازار.»

و نیز مردم را از خوردن مال یتیم بر حذر داشته است:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَأۡكُلُونَ أَمۡوَٰلَ ٱلۡيَتَٰمَىٰ ظُلۡمًا إِنَّمَا يَأۡكُلُونَ فِي بُطُونِهِمۡ نَارٗاۖ وَسَيَصۡلَوۡنَ سَعِيرٗا﴾ [النّساء: 10]

«بدون تردید کسانی‌ که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، قطعا آتش را در شکم خود [فرو می‌برند و] می‌خورند و به زودی به آتشی برافروخته درآیند.»

الله متعال در نکوهش افرادی که یتیم را اکرام نمی‌کنند، چنین فرموده است:

﴿كَلَّاۖ بَل لَّا تُكۡرِمُونَ ٱلۡيَتِيمَ﴾ [الفجر: 17]

«هرگز چنین نیست [که شما می‌پندارید]، بلکه یتیم را گرامی نمی‌دارید.»

همچنین دربارۀ فردی که به یتیم اهانت می‌کند، می‌فرماید:

﴿أَرَءَيۡتَ ٱلَّذِي يُكَذِّبُ بِٱلدِّينِ١ فَذَٰلِكَ ٱلَّذِي يَدُعُّ ٱلۡيَتِيمَ﴾ [الماعون: 1-2]

«[ای پیامبر!] آیا کسی‌ که روز جزا را تکذیب می‌کند، دیده‌ای؟! پس او [همان] کسی است ‌که یتیم را [با خشونت از خود] می‌راند.»

پیامبر ج دربارۀ بزرگی مقام کفیل و ضامن یتیم می‌فرمایند: «وَأَنَا وَكَافِلُ اليَتِيمِ فِي الجَنَّةِ هَكَذَا»؛ «من و ضامن یتیم این گونه در بهشت هستیم.» رسول الله ج به انگشت سبّابه و وسطی خویش اشاره نموده و کمی در میان آن دو فاصله انداختند،[[157]](#footnote-157) [چون پیامبران با دیگران تفاوت دارند].

1. دین اسلام کشتن کودکان را در جنگ حرام و ممنوع دانسته است: رسول‌الله ج فرماندهان لشکر خویش را نصیحت و سفارش می‌کردند؛ از جمله اینکه: «اغْزُوا بِاسْمِ اللهِ فِي سَبِيلِ اللهِ، قَاتِلُوا مَنْ كَفَرَ بِاللهِ، اغْزُوا وَلَا تَغُلُّوا، وَلَا تَغْدِرُوا، وَلَا تَمْثُلُوا، وَلَا تَقْتُلُوا وَلِيدًا»[[158]](#footnote-158)؛ «با نام الله در راه الله تعالی بجنگید، هر کسی که به الله ﻷ کفر نمود را بکشید، مبارزه کنید، امّا در غنیمت خیانت نکنید، پیمان نشکنید، [اشخاص و حیوانات را] مثله و قطعه‌قطعه نکنید و کودکی را نکشید.»

و سایر توصیه‌هایی که در این زمینه وارد شده و برخی از آن‌ها در مبحث مربوط به جهاد بیان خواهد شد.

1. اسلام ستم به فرزندان را در داخل بنیان خانواده، حرام گردانیده است: باید رفتار و برخورد با فرزندان کوچک و بزرگ بر اساس عدالت و بدون تبعیض باشد. صحابی بزرگوار؛ نعمان بن بشیر س می‌گوید: پدرم بخشی از مالش را به من داد و مادرم گفت: من راضی نمی‌شوم تا اینکه پیامبر ج این موضوع را تایید نمایند. بنابراین پدرم نزد رسول الله ج رفت تا تایید ایشان را بر مالی که به من داده بود، بگیرد. پیامبر ج از وی پرسیدند: «أَفَعَلْتَ هَذَا بِوَلَدِكَ كُلِّهِمْ؟»؛ «آیا این کار را با تمامی فرزندانت کرده‌ای؟» پدرم پاسخ داد: نه. پیامبر ج فرمودند: «اتَّقُوا اللهَ، وَاعْدِلُوا فِي أَوْلَادِكُمْ»؛ «از الله بترسید و عدالت را در میان فرزندانتان رعایت کنید.»

در نتیجه، پدرم این بخشش را پس گرفت.

و بنا بر روایتی، پیامبر ج فرمودند: «فَلَا تُشْهِدْنِي؛ فَإِنِّي لَا أَشْهَدُ عَلَى جَوْرٍ»[[159]](#footnote-159)؛ «پس مرا گواه مگیر که من شهادت بر ستم نمی‌دهم [ و آن را تایید نمی‌کنم].»

این عدالت منحصر بر انصاف در تقسیم اموال نیست، بلکه شامل عدالت در امور معنوی؛ مانند توجّه، مهربانی، نزدیک‌ساختن و ... نیز می‌شود.

به طور خلاصه، احکام اطفال در دین اسلام، بسیار فراوان است و پیش از تولّد وی تا زمانی که نوجوان و مکلّف به رعایت احکام شرعی مخصوص افراد بالغ و مکلّف می‌گردد را شامل می‌شود.

کودکان حقوق بسیاری دارند؛ مانند نامگذاری آنان با اسم‌هایی مناسب و نیکو، آموزش امور دینی و دنیوی مورد نیاز و دورساختن آنان از مضرّات و سایر احکام و حقوقی که بیانشان در این مختصر نمی‌گنجد.[[160]](#footnote-160)

19. نیکی به والدین

19-1. حقوق والدین و جایگاه آنان

از دیدگاه اسلام، والدین حقوقی مهم و بزرگ و مقامی والا دارند. نیکی به آن دو به همراه توحید بیان شده و تشکّر از پدر و مادر در کنار شکر الهی آمده و نیکی به والدین از بزرگ‌ترین و محبوب‌ترین اعمال در نزد الله ﻷ است.

الله ـ می‌فرماید:

﴿۞وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡ‍ٔٗاۖ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنٗا﴾ [النّساء: 36]

«و الله أ را بپرستید و چیزی را با او شریک مگردانید و به پدر و مادر نیکی کنید.»

﴿۞وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنًاۚ إِمَّا يَبۡلُغَنَّ عِندَكَ ٱلۡكِبَرَ أَحَدُهُمَآ أَوۡ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفّٖ وَلَا تَنۡهَرۡهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوۡلٗا كَرِيمٗا٢٣ وَٱخۡفِضۡ لَهُمَا جَنَاحَ ٱلذُّلِّ مِنَ ٱلرَّحۡمَةِ وَقُل رَّبِّ ٱرۡحَمۡهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرٗا﴾ [الإسراء: 23-24]

«و پروردگارت [چنین] مقرّر داشته است که: فقط او را بپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید. هر گاه یکی از آن دو، یا هر دوی آنان نزد تو به سنّ پیری رسند، [حتّی] به آنان [کلمۀ] افّ [کم‌ترین کلمۀ رنج‌آور را] نگو و بر [سر] والدین فریاد نزن و با نیکی [و بزرگوارانه] با آنان سخن بگو و از روی مهربانی بال فروتنی [و خاکساری را] برایشان فرود آور و بگو: پروردگارا! به آنان رحمت کن، همان ‌گونه که مرا در کودکی پرورش دادند.»

احادیث فراوانی در این زمینه بیان شده است؛ از جمله اینکه ابن مسعود س می‌گوید: از رسول الله ج پرسیدم که کدام عمل در نزد الله، محبوب‌تر از سایر اعمال است؟ ایشان پاسخ دادند: «الصَّلاَةُ عَلَى وَقْتِهَا»؛ «ادای نماز در وقتش» دوباره پرسیدم که سپس چه عملی؟ پیامبر ج فرمودند: «بِرُّ الوَالِدَيْنِ»؛ «نیکی به والدین» گفتم: پس از آن، چه عملی؟ ایشان فرمودند: «الجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»[[161]](#footnote-161)؛ «جهاد در راه الله تعالی».

فطرت‌های پاک نیکی به والدین را پذیرفته و ادیان آسمانی در این باره اتّفاق نظر داشته‌اند و نیکی به پدر و مادر از اخلاق و صفات پیامبران و شیوۀ صالحان است.

همچنین نشانۀ صداقت ایمان و کرامت نفس و حسن وفاداری است.

نیکی به والدین یکی از محاسن دین اسلام به شمار می‌رود، چون اعتراف به زیبایی و نعمت و حفاظت فضل و احسان الهی و دلیل کمال شریعت و دارابودن تمامی حقوق است.

بر خلاق قوانین بشری که هیچ فضیلت و حقّی را برای والدین قائل نشده‌اند و بلکه حقوقشان را انکار نموده و باعث تحقیر پدر و مادر گشته‌اند.

جهان غرب با آن همه پیشرفت و تکنولوژی گواه این مسأله است؛ در این نظام‌ها، گویی مادر وسیله‌ای است که هر گاه تاریخ مصرفش تمام گردد، بیرون انداخته می‌شود.

نهایت تصویری که در ذهن‌هایشان از نیکی به والدین نقش بسته، این است که در سال، یک روز را به عنوان «روز مادر» تعیین کرده‌اند!!!

در این روز، پسران و دختران دسته‌هایی از گل را تقدیم مادرانشان می‌کنند تا نشان دهند که دوستشان دارند و به آنان نیکی می‌کنند.

نهایت تلاششان برای نیکی به والدین همین است؛ فقط یک روز در سال!!!

پس حفاظت و توجّه و مهربانی و وفاداری به والدین کجاست؟!

آنان هیچ شناختی از این مفاهیم زیبا و والا ندارند و این معانی در نزدشان جایگاهی ندارد.

مطالبی دربارۀ حقوق والدین از دیدگاه اسلام بیان گردید، امّا تمامی آن‌ها بیان نشد و باید گفت که اسلام ما را از نافرمانی منع کرده و به شدّت بر حذر داشته و این کار گناهی کبیره به شمار می‌رود و بسان شرک است.

این سخن الله تعالی کافی است که می‌فرماید:

﴿فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفّٖ وَلَا تَنۡهَرۡهُمَا﴾ [الإسراء: 23]

«پس [حتّی] به آنان [کلمۀ] افّ [کم‌ترین کلمۀ رنج‌آور را] نگو.»

دربارۀ فراتر از کلمۀ «اف» چه فکر می‌کنی؟!

احادیث زیادی در این مورد نقل شده است؛ مثلا عبدالله بن عمرو بن عاص ش روایت می‌کند که پیامبر ج فرمودند: «الكَبَائِرُ: الإِشْرَاكُ بِاللَّهِ، وَعُقُوقُ الوَالِدَيْنِ، وَقَتْلُ النَّفْسِ، وَاليَمِينُ الغَمُوسُ»[[162]](#footnote-162)؛ «[برخی از] گناهان کبیره عبارتند از: شرک به الله، نافرمانی والدین، کشتن انسان [به ناحق] و سوگند غموس [در حالی که فرد می‌داند دروغگوست، قسم می‌خورد].»

19-2. آداب رفتار با والدین

دین اسلام آداب فراوانی را برای تعامل با پدر و مادر بیان نموده است و عالمان برخی از این آداب را بر اساس قرآن و سنّت، مشخّص ساخته‌اند. کافی است که در این زمینه، به آیۀ زیر دقّت نماییم:

﴿وَصَاحِبۡهُمَا فِي ٱلدُّنۡيَا مَعۡرُوفٗاۖ﴾ [لقمان: 15]

«و در دنیا با آنان به شایستگی رفتار کن.»

عبارت: ﴿صَاحِبۡهُمَا﴾ بهترین و زیباترین سخن برای تشویق به نیکی در حقّ والدین است، زیرا مصاحبت مقتضی همراهی است و یکی از نتایج همراهی این است که انسان از تمامی شرایط و حالات والدین باخبر می‌شود و بسا اوقات مصاحبت طولانی منجر به خستگی و کوتاهی می‌گردد، امّا زمانی که فرزند این ارشاد و توصیۀ الهی را در نظر بگیرد، می‌داند که پدر و مادرش حقّ بزرگی دارند و در نتیجه، همراهی و بودن با آنان را لازم می‌گیرد و والدین مستحق‌ترین انسان‌ها به خوشرفتاری و مصاحبت نیک فرزند هستند.

مصاحبت شامل نرمی و مهربانی و مشاوره و مدارا و بردباری می‌شود.

همچنین رعایت آداب گفتگو با والدین، چون مصاحبت طولانی بر اثر تکرار سخنان و وقایع، منجر به خستگی می‌شود و فرزند آن‌ها را با اشکال مختلفی می‌شنود و می‌بیند که باعث رنج و خستگی وی می‌گردد و اگر فرزند به نیکی با آنان همراهی و رفتار نماید، هرگز خستگی و آزردگی خویش را آشکار نمی‌سازد؛ فرقی نمی‌کند که والدینش به تنهایی با او سخن گویند یا اینکه در میان جمعی باشند و حتّی در صورتی که سخن والدین برای فرزند مشخّص و خیلی تکراری گردد.

علاوه بر این، شامل اکرام بوسیلۀ مال می‌شود؛ بویژه در صورتی که پدر نیازمند باشد. بسا فرزندانی که در این زمینه کوتاهی می‌کنند؛ بر اثر تنبلی، غفلت یا بخل!!!

و بسا فرزندانی که می‌گویند: پدر و مادرم نیازی ندارند، و در نتیجه، خودشان را از برکت انفاق بر والدین محروم می‌سازند!

و بسا فرزندانی که می‌گویند: برادران و خواهرانم نیازهای پدر و مادرم را برآورده می‌کنند و آنان به من نیازی ندارند!

و بسا اوقات، تمامی فرزندان همین سخن را می‌گویند و هر یک بر دیگری اعتماد کرده و در نتیجه، دست پدر و مادر از هر نوع کمکی از جانب فرزندان، خالی می‌ماند!

بنابراین شایسته است که فرزند سهم و تکلیف خود را در کمک به والدین فراموش نکند هر چند نیازمند نباشند، چه رسد به اینکه نیاز داشته باشند!

و سزاوار است که در این زمینه از دیگران سبقت گیرد هر چند برادرانش این کار را انجام دهند:

﴿وَفِي ذَٰلِكَ فَلۡيَتَنَافَسِ ٱلۡمُتَنَٰفِسُونَ﴾ [المطفّفين: 26]

«و در این، باید که مشتاقان بر یکدیگر پیشی گیرند.»

یکی دیگر از موارد خوشرفتاری این است که پدرش را برای نیکی و صدقات و انفاق یاری رساند. گاهی اوقات، اتّفاق می‌افتد که پدر ثروتمند و خیّر است، امّا فرزندانش در این زمینه به وی کمک نمی‌کنند و بسا اوقات، جلویش را گرفته و او را از نیکی و انفاق محروم می‌سازند. اگر قصد نیکی و صدقه داشته باشد، به وی می‌گویند: دست نگه دارد؛ از ترس اینکه ثروت پدرشان تمام شود – آن گونه که آنان می‌پندارند- و یا اینکه دوست دارند میراث بیشتری به آنان رسد و یا اینکه بخیل هستند و ... . بنابراین باید که فرزندان مانع انفاق و خیر پدرشان نشوند، بلکه لازم است که در این کار به وی کمک نمایند.

یکی دیگر از نشانه‌های همراهی، سفر با والدین است.

همچنین اکرام مهمان پدر و تلاش برای راحتی و آسودگی وی در زمان آمدن مهمان.

و نیز همراهی با پدر زمانی که خواست با او به جایی یا در میان مردمی بروی در صورتی که منجر به گناه نشود.

علاوه بر این، باید که دوستانت را به پدرت معرّفی نمایی تا از راه و رفتارت مطمئن شود و زمانی که دوستان تو به دیدارت می‌آیند، با آنان انس و الفت گیرد.

از دیگر موارد خوشرفتاری، برآورده‌ساختن نیازهای پدر و مادر از روی شوق و شادمانی و نهایت تلاش است.

همچنین مراقبت از درمان و مراجعه و بستری والدین در بیمارستان اگر نیازی به این کار باشد.

زمانی که پدر فرزندی را فرمان به کاری می‌دهد، نباید آن فرزند ناراحت شود که چرا سایر برادرانش را دستور نداده است، بلکه باید از این کار خوشحال باشد.

و زیباست که خودش برای اجرا و انجام آن کار از دیگران سبقت گیرد هر چند پدر و مادرش به وی فرمان ندهند.

و خوب است که بدرفتاری و سنگدلی و تغییر حالت پدر را تحمّل نماید.

اصل خوشرفتاری با والدین این است که فرزند تلاش نماید تا آنان را خوشحال سازد و از هر آنچه باعث ناراحتی‌شان می‌شود، دوری کند.

تنها اشاراتی به معانی آیۀ مذکور شد و بیان جزئیّات نیکی به والدین، در این مختصر نمی‌گنجد.[[163]](#footnote-163)

20. موضع اسلام نسبت به برخی از مسائل معاصر

20-1. موضع اسلام نسبت به عقل

1. عقل: یعنی نوری معنوی که نفس از طریق آن، علوم ضروری و نظری را درک کرده و می‌فهمد.
2. برخی از مصادیق عقل: عقل بر علم و نیز بر ویژگی‌های خوب و بد و کمال و نقصان اشیا اطلاق می‌گردد.
3. جایگاه عقل در اسلام: بدون تردید اسلام جایگاه و ارزش عقل را والا گردانیده و از دیدگاه این دین، عقل اساس تکلیف و معیار اهلیّت است.

در بسیاری از آیات قرآن فرمان به تعقّل و بررسی و تدبّر داده شده و عاقلان و اندیشمندان تحسین گشته‌اند.

علاوه بر این، آیات فراوانی در نکوهش افرادی که از عقلشان استفاده نکرده و عادت به تقلید کورکورانه دارند و بدون دلیل و آگاهی، راه پدرانشان را در پیش گرفته‌اند، آمده است.[[164]](#footnote-164)

1. وظیفۀ عقل: عقل نوری است که الله تعالی آن را در وجود انسان به ودیعت گذاشته تا اشیا و حقایق زندگی را برایش روشن سازد و انسان توسّط آن، از الله و رسولش آگاه شود و از این طریق، به آسمان‌ها و زمین بنگرد و اسرار هستی را درک نماید، به خود و نشانه‌های الهی در اطرافش بیندیشد و بدین وسیله و در حدّ توان، به بسیاری از امور اعتقادی برسد و در نتیجه، به منافع دینی و دنیوی دست یابد.[[165]](#footnote-165)

وظیفۀ عقل به طور خلاصه بیان گردید.

1. محدودۀ عقل: هر چند اسلام عقل را مهم و باارزش دانسته و وظیفۀ مهمّی را بر عهدۀ وی گذاشته است، امّا دین اسلام آن را محدود و مقیّد نموده تا توان عقلی در پسِ امور غیبی که قدرت فهم و درک حقیقت آن‌ها را ندارد، پراکنده و نابود نگردد؛ اموری مانند ذات الهی، روح، بهشت، دوزخ، کیفیّت صفات الهی و ...، چون عقل بشری چارچوب معیّنی برای عمل دارد و اگر از آن محدوده تجاوز نماید، قطعا گمراه خواهد گشت و گرفتار پیچ و خم‌های دشواری خواهد شد. بنابراین محدودۀ عقل همان امور محسوس است.

ولی در زمینۀ امور غیب نمی‌تواند نظر دهد، چون آن‌ها را درک نمی‌کند و در این باره، باید بر متون شرعی اعتماد نماید.

1. اسلام عقل‌ها را حفاظت نموده و باارزش دانسته است: به همین سبب، نوشیدن شراب و استعمال موادّ مخدّر را به طور کل و نیز هر آنچه منجر به فساد عقل شود را حرام و ممنوع کرده است.

با وجود اینکه اسلام عقل‌ها را باارزش دانسته و آن‌ها را از تضادّ و تناقض حفظ نموده و عاقلان را از آشفتگی فکری و تباهی و بی‌خردی حفاظت کرده است، دینی روشن و آسان و قابل اجرا بوده و دروازه‌هایش بر روی هر کسی باز است.

20-2. اسلام و علم

اسلام دین علم و حقیقت و بلکه دشمن جهل و خرافه است و قرآن کریم و سنّت نبوی بر اساس علم صحیح هستند. در ادامه، برخی از نمونه‌های توافق میان اسلام و علم بیان می‌گردد.

1. دین اسلام کسب دانش را نوعی تکلیف و واجب دانسته است: پیامبر ج می‌فرمایند: «طَلَبُ العِلمِ فَريضَةٌ عَلى كُلِّ مُسلِمٍ»[[166]](#footnote-166)؛ «کسب دانش بر هر مسلمانی [مرد و زن] واجب است.»

بدون تردید مردم از لحاظ فهم و استعداد با یکدیگر تفاوت دارند و دانستن برخی از علوم بر بعضی از آنان واجب است، امّا علمی که بر همه لازم و حتمی به شمار می‌رود، آن است که انسان بتواند دین خود و آنچه الله ﻷ بر وی لازم گردانیده است را بشناسد.

1. نخستین عبارت نازل‌شده از قرآن کریم، دستور به کسب دانش داد: روشن است که سورۀ «علق» اولین سورۀ نازل‌شده بر پیامبر ج بوده و نخستین آیه‌اش، این است:

﴿ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ﴾ [العلق: 1]

«[ای پیامبر ج!] بخوان به نام پروردگارت که [هستی را] آفرید.»

آیۀ فوق اشاره داشت که امّت محمّد ج به دنبال خواندن و نوشتن و دانش خواهند بود.[[167]](#footnote-167)

1. الله ـ علم و عالمان را ستوده است: الله متعال می‌فرماید:

﴿۞أَفَمَن يَعۡلَمُ أَنَّمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ ٱلۡحَقُّ كَمَنۡ هُوَ أَعۡمَىٰٓۚ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ﴾ [الرّعد: 19]

«آیا کسی ‌که می‌داند آنچه از [طرف] پروردگارت بر تو نازل شده حق است، مانند کسی است که او نابیناست؟! تنها خردمندان پند می‌گیرند.»

بنگر که چگونه الله متعال نادانی را همچون کوری دانست؟!

همچنین می‌فرماید:

﴿يَرۡفَعِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ دَرَجَٰتٖۚ﴾ [المجادلة: 11]

«الله تعالی مقام [و درجات] کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کسانی را که علم داده شده‌اند، بالا می‌برد.»

ابن عبّاس ب می‌گوید: «عالمان 100 درجه برتر از سایر مؤمنان هستند و در میان هر دو درجه، صد سال فاصله است.»[[168]](#footnote-168)

بدون تردید نخستین علمِ مورد نظر متون شریعت، علم شرعی است، امّا مفهوم علم شامل تمامی علوم نافع می‌شود. علم نافعی که قرآن و سنّت بیانگر آن است؛ یعنی هر دانشی که نتایج مفیدی داشته باشد و انسان را به اهدافی والا برساند. بنابراین هر علمی که اعمال را تزکیه نماید، روح و روان را برتر و والا گرداند و به راه راست هدایت کند، علم نافع به شمار می‌رود؛ فرقی نمی‌کند که مربوط به دنیا یا آخرت باشد، چون شرافت دین برای شرافت دنیا لازم بوده و سعادت معاش همراه سعادت معاد است.

دین کامل اسلام مردم را دستور به فراگیری تمامی علوم نافع داده است؛ همچون علم توحید و اصول دین، فقه و احکام، علوم عربی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، نظامی، پزشکی و سایر علومی که سبب پایداری امّت اسلام و اصلاح افراد و جوامع می‌شود.[[169]](#footnote-169)

1. سازگاری اسلام با حقایق علمی: این حقایق صحّت قرآن و سنّت را تایید می‌کنند. با وجود گستردگی علوم تجربی و علوم معاصر، هیچ علم صحیحی یافت نمی‌شود که آنچه قرآن و سنّت آورده است را نقض و رد نماید، هر چند این حقایق توسّط پیامبر ما؛ محمّد أمّی ج آورده شده است.[[170]](#footnote-170)

بنابراین علم صحیح منافاتی با نقل صحیح ندارد، بلکه کاملا با آن موافق است، همان گونه که امکان ندارد عبارات صریح قرآن مخالف واقعیّت باشد. اگر ظاهرا به نظر رسد که قرآن کریم مخالف با واقعیّت است؛ یا آن واقعیّت تنها یک ادّعاست و حقیقت ندارد و یا اینکه قرآن کریم در معارضه و مخالفت خود، صریح نیست، چون هم عبارات صریح قرآن و هم حقیقت واقع قطعی هستند و امکان تعارض میان دو شیء قطعی هرگز وجود ندارد.[[171]](#footnote-171)

عالمان در گذشته و اکنون، این مطلب را بیان نموده‌اند و شیخ الإسلام ابن‌تیمیّه / کتاب مهمّ خود «درء تعارض العقل والنّقل» را بر همین قاعده نگاشت.

و حتّی بسیاری از نویسندگان غربی این حقیقت را صراحتا بیان کرده‌اند؛ از جمله نویسندۀ فرانسوی «موریس بوکای» در کتاب «التّوراة والإنجیل والقرآن والعلم».

وی در این کتاب بیان نموده تورات و انجیلی که امروزه موجود است و تحریف شده‌اند، با حقایق علمی تعارض و منافات دارند و همزمان این نویسنده نمونه‌هایی می‌آورد که نشان از برتری قرآن کریم و نیز تقدّم آن بر علم معاصر دارد.

همچنین از این طریق، اثبات نموده که قرآن کریم هرگز منافاتی با حقایق علمی ندارد، بلکه کاملا موافق و سازگار با آن‌هاست.[[172]](#footnote-172)

1. توافق و هماهنگی دلایل حسّی، علمی و تجربی بر صداقت مسائل و احکام دین اسلام، حتّی مسائلی که کاملا غیرمحسوس بوده و در دوران‌های گذشته، به شدّت انکار شده‌اند.

به عنوان مثال، پیامبر ج فرمودند: «إِذَا شَرِبَ الْكَلْبُ فِي إِنَاءِ أَحَدِكُمْ، فَلْيَغْسِلْهُ سَبْعاً أُولَاهُنَّ بِالتُّرَابِ»[[173]](#footnote-173)؛ «هر گاه سگ از ظرف کسی از شما نوشید، باید که آن را هفت مرتبه بشوید [و] مرحلۀ اول با خاک [تمیز گردد].»

در علم پزشکی ثابت شده که میکروب‌های زهرآگینی در آب دهان سگ وجود دارد که تنها با آب از بین نمی‌رود و پژوهش‌های علمی معاصر روشن ساخته که هیچ مادّه‌ای مانند خاک نمی‌تواند این نجاست را پاک کند.

همچنین بیان شده که نوشیدن سگ از ظرف انسان باعث بیماری‌های خطرناکی می‌شود و معمولا در بدن سگ، کرم‌های متفاوتی وجود دارد؛ از جمله کرمی میکروسکوپی و بسیار کوچک. و زمانی که سگ از ظرف انسان بنوشد یا آدمی بدن سگ را با دست یا لباسش لمس نماید، تخم‌های این کرم به وی منتقل می‌شوند و با خوردن و نوشیدن او، به معده‌اش رسیده و با پاره‌کردن دیوارۀ آن، به عروق خونی و سپس به اعضای اصلی انسان می‌رسند و به کبد و مغز صدمه وارد می‌کنند و در نتیجه، انسان دچار سردرد شدید، استفراغ متوالی، بیهوشی، تشنّج، سستی و ضعف اعضا و بیماری قلبی می‌شود و بسا اوقات، قلب را تکّه‌تکّه نموده و انسان فورا می‌میرد.[[174]](#footnote-174)

و حتّی به اثبات رسیده که تمامی نژادهای سگ مبتلا به این کرم میکروسکوپی می‌شوند و از این رو، باید که از اسباب و وسایل مربوط به خوردن و نوشیدن انسان، دور باشند.[[175]](#footnote-175)

در بخش دوم فصل حاضر، مطالب و نمونه‌های بیشتری در این زمینه بیان خواهد شد.

1. علوم تجربی اسلام را تایید نموده و تاکید بر صحّت مسائل آن دارد؛ مانند بارورشدن درختان که زمان زیادی از کشف آن نمی‌گذرد، امّا قرآنی که بیش از 14 قرن است بر پیامبر أمّی ج نازل شده، این مطلب را بیان کرده است:

﴿وَأَرۡسَلۡنَا ٱلرِّيَٰحَ لَوَٰقِحَ﴾ [الحجر: 22]

«و ما بادها را بارورکنندۀ [ابرها و گیاهان] فرستادیم.»

و نیز آیات:

﴿وَأَنۢبَتۡنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوۡجِۢ بَهِيجٖ﴾ [ق: 7]

«و از هر نوع [گیاه] خوش‌منظر در آن رویاندیم.»

﴿وَمِن كُلِّ شَيۡءٍ خَلَقۡنَا زَوۡجَيۡنِ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ﴾ [الذّاريات: 49]

«و از هر چیز جفت آفریدیم، شاید شما پند گیرید.»

﴿سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلۡأَزۡوَٰجَ كُلَّهَا﴾ [يس: 36]

«منزّه است ذاتی‌ که همۀ جفت‌ها را آفرید.»

پیش از اینکه علوم تجربی برای ما اثبات نماید، پروردگار جهانیان فرمود که هر گیاهی، جنس نر و ماده دارد.

برخی از اروپایی‌ها وقتی دیدند که قرآن کریم دریا را به طور شفّاف و دقیق توصیف نموده است در حالی که پیامبر ج هرگز وارد دریا نشدند، دین اسلام را پذیرفتند. به عنوان مثال، در قرآن کریم می‌خوانیم:

﴿أَوۡ كَظُلُمَٰتٖ فِي بَحۡرٖ لُّجِّيّٖ يَغۡشَىٰهُ مَوۡجٞ مِّن فَوۡقِهِۦ مَوۡجٞ مِّن فَوۡقِهِۦ سَحَابٞۚ ظُلُمَٰتُۢ بَعۡضُهَا فَوۡقَ بَعۡضٍ إِذَآ أَخۡرَجَ يَدَهُۥ لَمۡ يَكَدۡ يَرَىٰهَا﴾ [النّور: 40]

«یا [اعمالشان] همچون تاریکی‌هایی بوده در دریایی پهناور که موج آن را پوشانده و بر فرازش موج دیگری است، [و] بر بالای آن ابری [تاریک] قرار دارد؛ تاریکی‌هایی است یکی بر فراز دیگری، [به گونه‌ای که] هر گاه دست خود را بیرون آورد، ممکن نیست آن را ببیند.»[[176]](#footnote-176)

نمونه‌ها و مطالبی آورده شد که نشان می‌داد اسلام دین علم است و إن شاء الله در مباحث پیش رو، موارد بیشتری بیان خواهد شد.

20-3. اسلام و کار

اسلام دین عزّت و کرامت و دین برتری و منزلت و دین تلاش و کوشش است و نه دین خواری و تنبلی و تن‌آسایی.

از دیدگاه اسلام، کار ارزشی فراوان و جایگاه متمایزی دارد و دین اسلام برای کار و تلاش، شیوه‌ای جذّاب و کامل ترسیم نموده که بر اساس تعادل و برابری میان حقوق کارگران و صاحبان کار است.

همچنین اسلام تاکید بر رعایت حقوق انسان و تکریم و ارزش وی دارد تا عضوی مفید در این دنیا باشد.

وضعیّت کار و اشتغال از اموری است که تمدّن اسلامی توجّه فراوانی به این موضوع نموده؛ آن هم با پیگیری تغییر و تحوّلاتش و همگام‌شدنش با احکام و ضوابط و توجّه بسیار بر رعایت نیازهای کارگر و کارفرما.

یکی از امتیازات سازمان کار در اسلام، اکرام کارگران و دعوت آشکار به کار حرفه‌ای و صنعت و اعتبار آن به عنوان وسیله‌ای مهم و باارزش برای هر کس که توانایی انجامش را دارد و نیز لحاظ‌کردن آن به عنوان صفتی از صفات مسلمانانی که زندگی شرافتمندانه‌ای دارند، است.[[177]](#footnote-177)

در ادامه، موضوع مزبور بیشتر روشن خواهد گشت.

1. دعوت قرآن کریم به کار: آیات فراوانی از قرآن مجید تاکید بر جواز و اهمّیت کار و نیاز به آن کرده‌اند.

این آیات به صورت‌های متفاوتی بیان شده که نشان از جایگاه و ارزش کار در دین اسلام دارد. اکنون برخی از آیاتی که در این زمینه نازل شده است، بیان می‌گردد.

1. آیاتی از قرآن کریم مردم را تشویق به رفتن و سیر و سفر در زمین و تلاش و پراکنده‌شدن برای کسب روزی حلال کرده است؛ الله ﻷ می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَرۡضَ ذَلُولٗا فَٱمۡشُواْ فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُواْ مِن رِّزۡقِهِۦۖ وَإِلَيۡهِ ٱلنُّشُورُ﴾ [الملك: 15]

«او ذاتی است که زمین را برای شما رام گردانید، پس در گوشه و نواحی آن راه بروید و از روزی وی بخورید، و بازگشت [همه] به سوی اوست.»

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوۡمِ ٱلۡجُمُعَةِ فَٱسۡعَوۡاْ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَذَرُواْ ٱلۡبَيۡعَۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ٩ فَإِذَا قُضِيَتِ ٱلصَّلَوٰةُ فَٱنتَشِرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَٱبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ وَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرٗا لَّعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ﴾ [الجمعة: 9-10]

«ای کسانی‌ که ایمان آورده‌اید! هنگامی‌ که در روز جمعه برای نماز، اذان گفته شد، به سوی [نماز و] ذکر الله بشتابید و خرید و فروش را رها کنید، اگر بدانید این برای شما بهتر است. سپس هنگامی‌ که نماز پایان یافت، [برای کسب رزق و روزی] در زمین پراکنده شوید و از فضل الله طلب کنید و الله متعال را بسیار یاد کنید تا رستگار شوید.»

﴿وَلَقَدۡ مَكَّنَّٰكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَجَعَلۡنَا لَكُمۡ فِيهَا مَعَٰيِشَۗ قَلِيلٗا مَّا تَشۡكُرُونَ﴾ [الأعراف: 10]

«و به راستی ما شما را در زمين اقتدار [و استقرار] داديم و در آن، وسايل معيشت را برایتان قرار داديم، چه اندک شکر گزاری می‌کنيد!»

﴿وَجَعَلۡنَا ٱلنَّهَارَ مَعَاشٗا﴾ [النّبأ: 11]

«و روز را [موقعی] برای زندگی و معاش قرار دادیم.»

1. قرآن مجید ارزش و منزلت کار و تلاش برای کسب روزی را والا گردانیده و آن را در ردیف عبادت‌های بزرگ قرار داده است، به گونه‌ای که این مطلب را همراه جهاد در راه الله تعالی آورده و الله ـ در توصیف مؤمنان می‌فرماید:

﴿وَءَاخَرُونَ يَضۡرِبُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ يَبۡتَغُونَ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ وَءَاخَرُونَ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ [المزّمّل: 20]

«و گروهی [دیگر] برای به دست‌آوردن فضل و نعمت الله در زمین سفر نموده و گروهی [نیز] در راه الله جهاد می‌کنند.»

1. قرآن کار با دست را ستوده و آن را نعمتی سزاوار شکر دانسته است:

﴿لِيَأۡكُلُواْ مِن ثَمَرِهِۦ وَمَا عَمِلَتۡهُ أَيۡدِيهِمۡۚ أَفَلَا يَشۡكُرُونَ﴾ [يس: 35]

«تا از ميوۀ آن و [از] كاركرد دست‌هاى خودشان بخورند، آيا باز [هم] سپاس نمى‏گزارند؟!»

1. قرآن کریم بسیاری از صنعت‌های ضروری زندگی را یادآور شده است؛ چنانکه در آیۀ زیر می‌خوانیم:

﴿وَأَنزَلۡنَا ٱلۡحَدِيدَ فِيهِ بَأۡسٞ شَدِيدٞ وَمَنَٰفِعُ لِلنَّاسِ﴾ [الحديد: 25]

«و آهن را نازل کردیم که در آن نیرویی سخت و منافعی برای مردم است.»

همچنین الله متعال بر پیامبرش؛ داود ÷ منّت گذاشته و می‌فرماید:

﴿وَأَلَنَّا لَهُ ٱلۡحَدِيدَ١٠ أَنِ ٱعۡمَلۡ سَٰبِغَٰتٖ وَقَدِّرۡ فِي ٱلسَّرۡدِۖ ﴾ [سبأ: 10-11]

«و آهن را برای او نرم کردیم. [و به وی دستور دادیم] که زره‌های بلند [و فراخ] بساز و در بافتن [حلقه‌ها] اندازه نگه دار.»

سابغات به معنای زره‌هاست. همچنین دربارۀ داود ÷ می‌فرماید که:

﴿وَعَلَّمۡنَٰهُ صَنۡعَةَ لَبُوسٖ لَّكُمۡ لِتُحۡصِنَكُم مِّنۢ بَأۡسِكُمۡۖ فَهَلۡ أَنتُمۡ شَٰكِرُونَ﴾ [الأنبياء: 80]

«و ساختن زره را به سبب [منفعت] شما به او آموختیم تا شما را از [آسیب] جنگ‌هایتان محفوظ دارد، پس آیا شکرگزار هستید؟!»

الله ـ در مورد صنعت چرم‌سازی می‌فرماید:

﴿وَجَعَلَ لَكُم مِّن جُلُودِ ٱلۡأَنۡعَٰمِ بُيُوتٗا تَسۡتَخِفُّونَهَا يَوۡمَ ظَعۡنِكُمۡ وَيَوۡمَ إِقَامَتِكُمۡ﴾ [النّحل: 80]

«و از پوست چهارپایان [نیز] برای شما خانه‌هایی [خیمه‌هایی] قرار داد که آن را در روز کوچ‌کردن‌تان و روز اقامتتان، سبک می‌یابید.»

و دربارۀ حرفۀ تهیّۀ لباس و پوشش چنین فرموده است:

﴿وَمِنۡ أَصۡوَافِهَا وَأَوۡبَارِهَا وَأَشۡعَارِهَآ أَثَٰثٗا وَمَتَٰعًا إِلَىٰ حِينٖ﴾ [النّحل: 80]

«و از پشم‌هایش و کرک‌هایش و مو‌هایش، اثاثیّۀ [خانه] و متاع [و اسباب و وسایل زندگی] تا مدّت معینی [برایتان] قرار داد.»

یعنی از پشم و کُرک و موی پوست آن‌ها.

همچنین به انتخاب خانه‌ها به عنوان جای سکونت اشاره نموده است:

﴿وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنۢ بُيُوتِكُمۡ سَكَنٗا﴾ [النّحل: 80]

«و الله برای شما از خانه‌هایتان، جای آرامش [و سکونت] قرار داد.»

دربارۀ ساخت قصرها و کاخ‌ها می‌فرماید:

﴿وَبَوَّأَكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ تَتَّخِذُونَ مِن سُهُولِهَا قُصُورٗا وَتَنۡحِتُونَ ٱلۡجِبَالَ بُيُوتٗاۖ ﴾ [الأعراف: 74]

«و شما را در زمين مستقر ساخت، که در دشت‌های آن قصرهايی بنا می‌کنيد و در کوه‌ها خانه‌هايی می‌تراشيد.»

به نوح ÷ فرمان می‌دهد که کشتی بسازد:

﴿وَٱصۡنَعِ ٱلۡفُلۡكَ بِأَعۡيُنِنَا وَوَحۡيِنَا﴾ [هود: 37]

«و [اکنون] در جلوی دیدگان ما و به وحی ما، کشتی را بساز.»

در توصیف مؤمنان نمونه می‌فرماید:

﴿رِجَالٞ لَّا تُلۡهِيهِمۡ تِجَٰرَةٞ وَلَا بَيۡعٌ عَن ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَإِقَامِ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءِ ٱلزَّكَوٰةِ﴾ [النّور:37]

«مردانی ‌که هیچ تجارت و خرید و فروشی آنان را از یاد الله و برپاداشتن نماز و ادای زکات غافل نمی‌کند.»

الله تعالی بیان نفرمود که این افراد تجارت نمی‌کنند، بلکه فرمود که تجارت، آنان را از یاد الهی و اقامۀ نماز غافل نمی‌سازد.

این آیات و آیات فراوان دیگری مردم را به کار و تلاش دعوت نموده و تشویق کرده و تاکید بر جواز استفاده از اسباب و کسب روزی حلال از طریق کارهای متفاوت دارد.[[178]](#footnote-178)

1. دعوت به کار در احادیث نبوی: سنّت قولی و عملی پیامبر ج مردم را به کار و تلاش و تغییر دیدگاه اشتباه عرب پیش از اسلام فرا خوانده است؛ فرقی نمی‌کند که این امر با تبیین مستقیم رسول الله ج صورت گرفته باشد یا با اجرای اموری بر خلاف آنچه در میان مردم رواج داشت، به گونه‌ای که صحابه ش این رفتار و گفتار پیامبر ج را دیده و به ایشان اقتدا نموده و آن را به سایر مردم رساندند.

بیشتر کتاب‌های حدیثی فصولی را به کسب و کار با دست اختصاص داده‌اند؛ مثلا امام بخاری / در صحیح خود، فصلی را با عنوان «باب في کسب الرّجل، وعمله بیده» آورده است.

همچنین ابن ماجه / در سنن خویش فصلی را با عنوان «في الحثّ على المکاسب» و فصلی را با عنوان «في الصّناعات» آورده و نیز دارمی در سنن خود فصلی را با عنوان «باب في الکسب، وعمل الرّجل بیده»، به این موضوع اختصاص داده است.

و بسیاری از افراد دیگر که احادیث نبوی را تدوین کرده‌اند.

آنان در این فصول، احادیث فراوانی که مسلمانان را تشویق به کار و کسب ثروت از طریق برخی کارها و حرفه‌ها می‌نماید، آورده‌اند.[[179]](#footnote-179)

به عنوان مثال، أمّ المؤمنین عایشه روایت می‌کند که صحابه ش با دست خویش کار می‌کردند و بر اثر عرقی که داشتند، بدنشان بو می‌گرفت و از این رو، به آنان گفته شد: «خوب است که غسل نمایید [چون قصد شرکت در نماز جمعه را داشتند].»[[180]](#footnote-180)

پیامبر ج فرمودند: «مَا كَسَبَ الرَّجُلُ كَسْبًا أَطْيَبَ مِنْ عَمَلِ يَدِهِ، وَمَا أَنْفَقَ الرَّجُلُ عَلَى نَفْسِهِ وَأَهْلِهِ وَوَلَدِهِ وَخَادِمِهِ، فَهُوَ صَدَقَةٌ»[[181]](#footnote-181)؛ «مرد کار [و رزقی] پاک‌تر [و حلال‌تر] از کار دستش انجام نداده [و به دست نیاورده] است و آنچه مرد بر خود و خانواده و فرزند و خادمش خرج کند، صدقه است.»

در موارد بسیاری، رسول الله ج بیان نمودند که کار از بهترین وسایل کسب روزی است. ایشان در این زمینه می‌فرمایند: «إِنَّ خَيْرَ الْكَسْبِ كَسْبُ يَدَيْ عَامِلٍ إِذَا نَصَحَ»[[182]](#footnote-182)؛ «بهترین درآمد، درآمد دو دست کارگری است که صداقت داشته باشد [و خیرخواهی کند].»

پیامبر ج در بسیاری اوقات با یاران خویش به گونه‌ای سخن می‌گفتند که کار را بپسندند و تشویق به آن شوند؛ مثلا یادآوری می‌کردند که خودشان مشغول گوسفندچرانی بودند و پیامبران † برای کسب روزی و بی‌نیازی از مردم، کار می‌کردند و هر یک از آنان، شغلی برای امرار معاش داشتند؛ سیّدنا آدم کشاورز و بافنده؛ سیّدنا ادریس خیّاط، نوح و زکریّا نجّار، سیّدنا ایّوب کشاورز و یونس و شعیب و محمّد † چوپان بودند.[[183]](#footnote-183)

پیامبر ج تاکید می‌کردند که تمامی پیامبران گوسفند می‌چراندند. صحابه ش پرسیدند: و حتّی شما ای رسول الله ج؟! ایشان عرض کردند: «وَأنا كُنْتُ أَرْعَاهَا لِأَهْلِ مَكَّةَ عَلَى قَرَارِيطَ»[[184]](#footnote-184)؛ «و من [نیز] برای ساکنان مکّه در برابر چندین دینار [مقدار کمی] گوسفند می‌چراندم.»

پیامبر ج کارهای منزل را انجام می‌دادند؛ لباس خود را تمیز نموده، گوسفندان را می‌دوشیدند، لباسشان را پینه و وصله می‌زدند، کفش خویش را می‌دوختند، کارهایشان را انجام می‌دادند، خانه را تمیز می‌کردند، برای شتر خویش علف می‌آوردند، به همراه خانواده گندم و ... را آرد می‌کردند، خرید خانه و سایر کالاها را از بازار خریده و برمی‌داشتند، قربانی‌هایشان را ذبح می‌کردند و سایر کارهایی که متواضعانه و به منظور تشویق صحابه ش و سایر مسلمانان بر کار و بیان فضیلت آن انجام می‌دادند.[[185]](#footnote-185)

به طور خلاصه، احادیثی که تشویق به کار و تلاش نموده و آن را ستوده و مقام و منزلت کارگران را بلند گردانیده، بسیار زیادند، که تمامی آن‌ها مسلمانان را به سمت کار و کسب روزی حلال ترغیب نموده‌اند و این تشویق و ترغیب‌ها بیشترین تاثیر را در میان صحابه ش گذاشت و بیشترشان مشغول کار و کسب روزی از این طریق بودند.[[186]](#footnote-186)

اسلام فقط به فراخواندن مردم به کار و تشویق بر آن و بیان فضیلت کار و تلاش اکتفا ننموده، بلکه علاوه بر این، مردم را به شدّت از بیکاری و تنبلی و ترک کار و تسلیم فقرشدن و درخواست از دیگران، بر حذر داشته است. از دیدگاه اسلام، هر کسی که توانا باشد، باید که کوشش کند و تمام تلاشش را برای کسب روزی حلال به کار گیرد.

بدون تردید کار منزلت و جایگاه مسلمان را بلند می‌گرداند و عزّت و کرامت را در قلب و جانش قرار می‌دهد و عوامل سقوط و خواری را از وی دور می‌گرداند.

پیامبر ج فرمودند: «لَأَنْ يَأْخُذَ أَحَدُكُمْ أَحْبُلًا، فَيَأْخُذَ حُزْمَةً مِنْ حَطَبٍ، فَيَبِيعَ، فَيَكُفَّ اللَّهُ بِهِ وَجْهَهُ، خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَسْأَلَ النَّاسَ، أُعْطِيَ أَمْ مُنِعَ»[[187]](#footnote-187)؛ «اگر کسی از شما ریسمان‌هایی را برداشته و دسته‌ای هیزم بردارد و آن‌ها را بفروشد و الله متعال از این طریق، آبرویش را حفظ نماید، بهتر از این است که از مردم درخواست نماید [و چیزی به او] داده شود یا نه.»

همچنین فرمودند: «مَا جَاءَكَ مِنْ هَذَا الْمَالِ وَأَنْتَ غَيْرُ مُشْرِفٍ وَلَا سَائِلٍ فَخُذْهُ، وَمَا لَا، فَلَا تُتْبِعْهُ نَفْسَكَ»[[188]](#footnote-188)؛ «آنچه از این مال برایت آمد در حالی که تو هیچ چشم‌داشتی نداشتی و درخواست نکردی، پس آن را بگیر و در غیر این صورت، برای [گرفتن] آن، از نفست پیروی مکن [به دنبالش مباش].»

و نیز می‌فرمایند: «مَنْ يَسْتَغْنِ يُغْنِهِ اللَّهُ، وَمَنْ يَسْتَعْفِفْ يُعِفَّهُ اللَّهُ، وَمَنْ يَتَصَبَّرْ يُصَبِّرْهُ اللَّهُ، وَمَا أُعْطِيَ أَحَدٌ عَطَاءً خَيْرًا وَأَوْسَعَ مِنَ الصَّبْرِ»[[189]](#footnote-189)؛ «کسی که درخواست بی‌نیازی کند، الله تعالی وی را بی‌نیاز می‌گرداند و کسی که خواهان عفّت [و پاکدامنی] باشد، الله ﻷ او را عفیف می‌کند و کسی که خود را به صبر وا دارد، الله تعالی به وی توفيق صبر می‌دهد و برای هيچ کس بخشش [و عطائی] بهتر و وسيع‌تر از صبر داده نشده است.»

رسول الله ج می‌فرمایند: «مَنْ سَأَلَ النَّاسَ أَمْوَالَهُمْ تَكَثُّرًا، فَإِنَّمَا يَسْأَلُ جَمْرًا فَلْيَسْتَقِلَّ أَوْ لِيَسْتَكْثِرْ»[[190]](#footnote-190)؛ «هر کس به قصد زیادشدن [ثروتش] از مردم درخواست کند، قطعا اخگر آتش را می‌طلبد، پس باید که خود را [از گدایی] نجات دهد یا اینکه درخواست افزونی کند.»

قبیصه بن مخارق هلالی س می‌گوید: بار و قرضی [به منظور صلح میان افراد] بر دوش داشتم و نزد رسول الله ج آمدم تا از ایشان در این باره سؤال کنم. پیامبر ج به من فرمودند: «أَقِمْ حَتَّى تَأْتِيَنَا الصَّدَقَةُ، فَنَأْمُرَ لَكَ بِهَا»؛ «برخيز تا صدقه‌ای به ما برسد و چيزی از آن را برايت اختصاص دهیم.»

قبیصه روایت می‌کند که سپس رسول الله ج فرمودند: «يَا قَبِيصَةُ! إِنَّ الْمَسْأَلَةَ لَا تَحِلُّ إِلَّا لِأَحَدِ ثَلَاثَةٍ: رَجُلٌ تَحَمَّلَ حَمَالَةً، فَحَلَّتْ لَهُ الْمَسْأَلَةُ حَتَّى يُصِيبَهَا، ثُمَّ يُمْسِكُ ، وَرَجُلٌ أَصَابَتْهُ جَائِحَةٌ اجْتَاحَتْ مَالَهُ، فَحَلَّتْ لَهُ الْمَسْأَلَةُ حَتَّى يُصِيبَ قِوَامًا مِنْ عَيْشٍ - أَوْ قَالَ سِدَادًا مِنْ عَيْشٍ - وَرَجُلٌ أَصَابَتْهُ فَاقَةٌ حَتَّى يَقُومَ ثَلَاثَةٌ مِنْ ذَوِي الْحِجَا مِنْ قَوْمِهِ: لَقَدْ أَصَابَتْ فُلَانًا فَاقَةٌ، فَحَلَّتْ لَهُ الْمَسْأَلَةُ حَتَّى يُصِيبَ قِوَامًا مِنْ عَيْشٍ - أَوْ قَالَ سِدَادًا مِنْ عَيْشٍ - فَمَا سِوَاهُنَّ مِنَ الْمَسْأَلَةِ يَا قَبِيصَةُ سُحْتًا يَأْكُلُهَا صَاحِبُهَا سُحْتًا»[[191]](#footnote-191)؛ «ای قبيصه! بدون تردید درخواست از دیگران فقط برای یکی از این سه نفر جایز است: 1. مردی که باری را بر دوش بردارد [يعنی جنگی ميان دو گروه به وقوع پيوندد و این شخص ميانشان طرح صلح افکنده و برای رفع خصومت، مالی را بر عهده گیرد]، پس سؤال برای وی رواست تا به آن رسد و باز خود را [ از تکدّی] نگه دارد؛ 2. مردی که به او آفتی رسيده و مالش را نابود کند، درخواست از دیگران برایش جایز است تا به آنچه زندگی‌اش را با آن ادامه دهد، برسد - يا فرمودند: برای سدّ رمق و پایداری زندگی-؛ 3. و مردی که به فقر مبتلا شود تا که 3 تن از مردم فرزانه [و آبرومند] قومش بگويند: قطعا فلانی به فقر و فاقه گرفتار شده است، پس سؤال‌گری برای او جائز است تا به آنچه زندگيش را با آن ادامه دهد، برسد - يا فرمود: برای سدّ رمق و پایداری زندگی-. و ای قبيصه! غیر از این موارد، سؤال‌کردن حرام است و صاحبش آن را به گونه‌ای حرام می‌خورد.»

دین اسلام قوانینی را برای کار تعیین نموده و رابطۀ میان کارگر و کارفرما را منظّم ساخته و این رابطه را بوسیلۀ آنچه در فقه اسلامی با نام «عقد» یا قرارداد شناخته می‌شود، سامان داده است. همچنین این رابطه را بر اساسی بسیار روشن و ضمانت کامل حقوق قرار داده است.

در مقابل، تکالیفی را تعیین نموده و لازم گردانیده که حقوق کارفرما و صاحب کار را تضمین می‌کند.

علاوه بر این، دین اسلام انسان را کاملا آزاد گذاشته که کار مناسب خود را در چارچوب شریعت و تا جایی که برای کارگر و جامعه مفید باشد، انتخاب نماید.

در ادامه، برخی از قوانین حاکم بر کار از دیدگاه اسلام، به طور مختصر بیان می‌گردد، چون توضیح آن‌ها در این تحقیق نمی‌گنجد.[[192]](#footnote-192)

1. قرارداد کار: این قرارداد مشتمل بر 4 رکن است: کارگر، کارفرما، کار مورد اتّفاق و دستمزد کارگر.

می‌توان گفت مهم‌ترین و بارزترین اموری که باید قرارداد کار شامل آن باشد، از این قرا ر است:

1. بیان نوع کار: امری اساسی و مهم برای اتمام قرارداد، چون معامله بر شیء مجهول و مبهم فاسد است؛
2. بیان مدّت یا زمان مشروط برای اجرای کار: این مسأله نیز در اتمام و تکمیل قرارداد بسیار مهم و ضروری است و نبود آن در اغلب موارد، منجر به اختلاف می‌شود؛
3. بیان دستمزد: یکی از مهم‌ترین مواردی که کارگر برای انجام کار در نظر دارد و حقّی شرعی و ثابت بوده و لازم است که قرارداد کار مشتمل بر دستمزد مورد توافق طرفین باشد.[[193]](#footnote-193)
4. حقوق و تکالیف کارگران:
5. حقوق گارگران: به طور خلاصه، مهم‌ترین حقوق آنان از این قرار است:
6. گرفتن مزد به طور کامل: یعنی دادن حقّ فرد مستحق پس از انجام آنچه بر عهده‌اش بوده است؛
7. رعایت جایگاه و کرامت کارگر و وادارنکردن وی به کاری که در توانش نیست؛
8. ایمنی او از مشکلات و مصیبت‌های کار و جبران ضرر و زیان وی و نیز توجّه به سلامتی و تغذیه و سکونت کارگر؛

بدون تردید حقوقی که اسلام آن‌ها را برای کارگران در نظر گرفته است، باعث اطمینان و آسایش آنان و تشویق بیشتر به کار و تلاش می‌شود.[[194]](#footnote-194)

1. تکالیف کارگران: در مقابل حقوقی که اسلام آن‌ها را برای کارگران تعیین نموده است، تاکید دارد که باید این افراد پایبند به رعایت تکالیفی باشند، که مهم‌ترین آن‌ها از این قرار است:
2. صداقت و اخلاص در کار و امانت و مراقب‌دانستن الله تعالی.

اگر کارفرما مسؤول است، کارگر نیز امین و مسؤول در حضور الله ﻷ است که می‌فرماید:

﴿۞إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تُؤَدُّواْ ٱلۡأَمَٰنَٰتِ إِلَىٰٓ أَهۡلِهَا﴾ [النّساء: 58]

«بدون تردید الله به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانشان باز گردانید.»

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَخُونُواْ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ وَتَخُونُوٓاْ أَمَٰنَٰتِكُمۡ وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ﴾ [الأنفال: 27]

«ای کسانی‌ که ایمان آورده‌اید! به الله و پیامبر [او] خیانت نکنید، و [نیز] در امانت‌های خود، در حالی‌ که می‌دانید خیانت نورزید.»

1. درستکاری و انجام کار به همان شیوه‌ای که توافق شده است.

این مورد با کار خوب و صحیح و بدون غفلت و کوتاهی صورت می‌گیرد.

پیامبر ج فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ إِذَا عَمِلَ أَحَدُكُمْ عَمَلًا أَنْ يُتْقِنَهُ»[[195]](#footnote-195)؛ «همانا الله تعالی دوست دارد که وقتی کسی از شما کاری می‌کند، آن را خوب [و به نحو احسن و کامل] انجام دهد.»

توجّه مناسب و احساس مسؤولیت در قبال کاری که به انسان سپرده می‌شود، از نشانه‌های صحّت و تکمیل کار است.

1. حفاظت اسرار کار: یعنی تلاش در زمینۀ مصلحت کسی که اسرار خود را در اختیار کارگر گذاشته و دوری از افشای رازی از اسرارش.
2. قناعت به دستمزدی که با کارفرما بر آن توافق شده و دوری از دست‌درازی به اموال کارفرما.[[196]](#footnote-196)

رسول الله ج می‌فرمایند: «مَنِ اسْتَعْمَلْنَاهُ عَلَى عَمَلٍ فَرَزَقْنَاهُ رِزْقًا، فَمَا أَخَذَ بَعْدَ ذَلِكَ فَهُوَ غُلُولٌ»[[197]](#footnote-197)؛ « [اگر] کسی را که بر کاری گماشتیم و رزق [و مزدی] به او دادیم، آنچه علاوه بر آن بردارد، قطعا خیانت است.»

1. تحریم کار نامشروع: این مورد یکی از قوانین کار از دیدگاه اسلام به شمار می‌رود؛ علاوه بر اینکه اسلام مردم را تشویق و تحریک به کار و تلاش می‌نماید تا با عزّت و کرامت زندگی کنند، آنان را از کارهای ممنوع و حرام نیز باز می‌دارد. الله ـ می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُلُواْ مِن طَيِّبَٰتِ مَا رَزَقۡنَٰكُمۡ وَٱشۡكُرُواْ لِلَّهِ إِن كُنتُمۡ إِيَّاهُ تَعۡبُدُونَ﴾ [البقرة: 172]

«ای کسانی ‌که ایمان آورده‌اید! از چیزهای پاکیزه‌ای که روزی شما کرده‌ایم بخورید و شکر الله را به جای آورید اگر فقط او را می‌پرستید.»

یعنی اینکه جایز نیست مسلمان کاری که از نظر شریعت گناه به شمار می‌رود را انجام دهد.

همچنین دین اسلام انسان را منع نموده از اینکه کاری را انجام دهد که بر خود یا جامعه‌اش ضرر دارد.[[198]](#footnote-198)

در این مبحث، بخشی از موضع اسلام نسبت به کار بیان گردید.

21. اسلام و سلامت عمومی

در مبحث مربوط به نتایج باور و یقین به ارکان ششگانۀ ایمان و نیز در مبحث ارکان اسلام و تاثیر آن بر حفظ سلامت جسمی و روحی، اشاره‌ای به دیدگاه اسلام دربارۀ سلامت و توجّه به آن و بیان عوامل و اسباب سلامتی و بهداشت شد.

همچنین در مبحث پیامد گناهان و آثار مخرّب آن بر سلامتی و روان انسان، مطالبی در این باره مطرح گردید و بیان شد که ترک گناه سلامت و آرامش آدمی را تضمین و تثبیت می‌نماید. و سایر مواردی که در فصل‌های پیشین به آن‌ها اشاره شد.

این مبحث تکملۀ مطالب قبلی و تبیین بیشتر موضوع مذکور است. در قرآن کریم و سنّت نبوی، اشارات و ارشاداتی در مورد حفظ سلامتی آمده است؛ از جمله:

1. دین اسلام به میانه‌روی در خوردن و نوشیدن توصیه نموده است: تاثیر این مورد بر حفظ سلامتی و دچارنشدن به بیماری‌ها بر کسی پوشیده نیست. امّا خودداری از خوردن و نوشیدن یا ترک آنچه بدن به آن نیاز دارد، باعث نابودی یا بیماری می‌شود.

همان گونه که زیاده‌روی در خوردن و نوشیدن از بزرگ‌ترین عوامل بیماری‌های مختلف است.

بنابراین میانه‌روی در این زمینه سبب سلامتی و حفاظت از بیماری‌ها – بإذن الله تعالی- می‌شود و آیۀ زیر به همین مطلب اشاره دارد:

﴿وَكُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ وَلَا تُسۡرِفُوٓاْۚ﴾ [الأعراف: 31]

«و بخوريد و بياشاميد، ولی اسراف نکنيد.»

عالمی می‌گوید: «الله متعال تمامی دانش پزشکی را در همین عبارت، مختصر و جمع نموده است.»[[199]](#footnote-199)

حدیثی از پیامبر ج در این زمینه نقل شده که ایشان از پرخوری منع کرده و فرمودند: «مَا مَلأَ ابْنُ آدَمَ وِعَاءً شَرًّا مِنْ بَطْنِهِ، حَسْبُ ابْنُ آدَمَ أُكُلاتٍ يُقِمْنَ صُلْبَهُ، فَإِن كَانَ لابُدَّ فَثُلُثٌ لِطَعَامِهِ وَثُلُثٌ لِشَرَابِهِ وَثُلُثٌ لِنَفَسِهِ»[[200]](#footnote-200)؛ «انسان هیچ ظرفی را که بدتر از شکمش باشد، پر نکرده است. برای آدمی چند لقمه کافی است تا کمر [یا بدن] او را نگهدارد. و اگر چاره‌ای جز خوردن نداشته باشد، بايد یک سوم [شکم] برای طعامش، یک سوم برای آبش و یک سوم هم برای تنفّسش تعیین گردد.»

1. وجود اشاراتی فراوان برای حفظ سلامتی: مثلا دین اسلام نوشیدن شراب را حرام دانسته و روشن است که شراب ضررهای زیادی بر سلامتی انسان دارد؛ قلب را ضعیف، کلّیه‌ها را خراب و کبد را پاره می‌کند و زیان‌های مختلف دیگری نیز دارد.

دین اسلام امور فحشا؛ مانند زنا و لواط را حرام کرده و قطعا این کارها ضررهای بسیاری دارند؛ از جمله ضررهای بهداشتی و سلامتی که در دورۀ معاصر موارد بسیاری از آن‌ها کشف شده است؛ مانند بیماری سیفلیس، سیلان منی، هرپس، ایدز و امثال آن.

علاوه بر این، اسلام گوشت خوک را ممنوع و حرام دانسته، و در زمان معاصر دانشمندان به این نتیجه رسیده‌اند که گوشت خوک سبب بیماری‌های جسمی فراوانی می‌شود؛ بویژه ایجاد کرمک و بیماری پیلونفریت و انواع عفونت که تاثیر آن‌ها بر انسان بسیار شدید است و بسا اوقات باعث مرگ آدمی می‌شوند.[[201]](#footnote-201)

همچنین اسرار وضو که باعث حفاظت انسان از بیماری‌های دهان و دندان و بینی می‌شود و بلکه یکی از مهم‌ترین موانع سل ریوی است و برخی از پزشکان معتقدند که مهم‌ترین راه انتقال و ایجاد این بیماری زهرآگین و مخرّب، بینی است و اگر بینی انسان در روز، 15 مرتبه شسته شود، انتظار می‌رود که انگل و میکروب‌های این ویروس کشنده و ویرانگر باقی نماند و به همین سبب، بیماری مذکور در میان مسلمانان بسیار اندک، ولی در بین غیرمسلمانان و کشورهای غربی و اروپایی و ... بسیار زیاد است.

چون مسلمانان در هر روز، 5 بار برای نماز وضو می‌گیرند و فرد مسلمان در هر مرتبه، یک یا دو یا سه مرتبه بینی خود را می‌شوید.[[202]](#footnote-202)

در ادامه، مطالب بیشتری دربارۀ اسرار و فواید وضو بیان خواهد شد.

1. ورود متون بسیاری دربارۀ مشروعیّت درمان و راهنمایی و ارشاد مردم بر این کار: علاوه بر مطالبی که قبلا بیان شد، الله ﻷ می‌فرماید:

﴿مِنۡ أَجۡلِ ذَٰلِكَ كَتَبۡنَا عَلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ أَنَّهُۥ مَن قَتَلَ نَفۡسَۢا بِغَيۡرِ نَفۡسٍ أَوۡ فَسَادٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ ٱلنَّاسَ جَمِيعٗا وَمَنۡ أَحۡيَاهَا فَكَأَنَّمَآ أَحۡيَا ٱلنَّاسَ جَمِيعٗاۚ وَلَقَدۡ جَآءَتۡهُمۡ رُسُلُنَا بِٱلۡبَيِّنَٰتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرٗا مِّنۡهُم بَعۡدَ ذَٰلِكَ فِي ٱلۡأَرۡضِ لَمُسۡرِفُونَ﴾ [المائدة:32]

«به همین سبب، بر بنی‌اسرائیل مقرّر داشتیم که هر کس انسانی را بدون اینکه مرتکب قتل نفس یا فسادی در زمین شده باشد، بکشد، چنان است که گویی همۀ مردم را کشته و هر کس انسانی را از مرگ نجات دهد، چنان است که گویی همۀ مردم را زنده کرده است. و قطعا پیامبران ما، با دلایل روشن به نزدشان آمدند، [امّا] باز هم بسیاری از آنان پس از آن، در روی زمین تجاوز و اسراف کردند.»

در توضیح آیۀ فوق باید گفت الله تعالی فردی را که برای زنده‌نگهداشتن بشر و نجات انسان‌ها از نابودی تلاش نماید، توصیف و تحسین کرده است.

و روشن است که دانش پزشکی در بسیاری از موارد باعث نجات انسان از نابودی حتمی می‌شود. در بسیاری از بیماری‌ها که نیاز به درمان یا پرهیز یا جرّاحی دارند، گاهی اوقات بیمار تهدید به مرگ می‌شود اگر درمان نگردد. بنابراین زمانی که پزشک این امور را در نظر می‌گیرد و بیمار – بإذن الله- شفا می‌یابد، در حقیقت باعث نجات جان یک نفر شده و از افرادی که الله متعال آنان را در این آیه توصیف می‌نموده است، به شمار می‌رود.

این مطلب اشاره به دانش پزشکی و فضیلت آن دارد.[[203]](#footnote-203)

1. ارشاد و سفارش مردم به جرّاحی پزشکی: سنّت نبوی کار مربور را جایز دانسته و آن را مشروع می‌داند. این مطلب با توجّه به بسیاری از احادیث نبوی روشن می‌گردد؛ از جمله احادیثی که دربارۀ حجامت آمده است. از ابن عبّاس ب روایت شده که پیامبر ج سرشان را حجامت کردند.[[204]](#footnote-204)

همچنین نقل شده که جابر بن عبدالله ب به عیادت بیماری رفت و به او گفت: «چرا حجامت نمی‌کنی؟» من از رسول الله چنین شنیدم: «إِنَّ فِيها شِفَاءً»[[205]](#footnote-205)؛ «قطعا حجامت [سبب] شفاست.»

در دو روایت فوق صراحتا بیان شده که درمان از طریق حجامت، مشروع و جایز است. حجامت یعنی پاره‌کردن و شکاف موضعی معیّن از بدن و مکیدن و کشیدن خون فاسد. بنابراین شکاف بدن و بیرون‌کردن عضو فاسد و بی‌فایده جایز است؛ فرقی نمی‌کند که عضو یا کیسه‌ای آبدار یا توده و ... باشد.[[206]](#footnote-206)

در دورۀ معاصر، حجامت نوعی جرّاحی کوچک پزشکی به شمار می‌رود و برای درمان بسیاری از بیماری‌ها و عفونت‌ها انجام می‌شود.[[207]](#footnote-207)

از جابر بن عبدالله ب نقل شده که پیامبر ج پزشکی را نزد أبیّ بن کعب س فرستادند و او یکی از رگ‌هایش را برید و سپس آن را سوزاند.[[208]](#footnote-208)

بر این اساس، رسول الله ج کار پزشک را بر بریدن رگ و داغ‌کردن آن تایید نمودند.

رگ‌زدن نوعی درمان است و در جراحی‌های پزشکی معاصر صورت می‌گیرد؛ یعنی در حالت گرفتگی رگ‌ها یا وجود بیماری و آفتی که نیاز به بریدن رگ باشد.[[209]](#footnote-209)

و سایر احادیث فراوانی که در این زمینه بیان شده است.[[210]](#footnote-210)

1. پیامبر ج مردم را تشویق به فراگیری علم پزشکی و پیشرفت در آن کردند: از بارزترین دلایل موجود، این حدیث پیامبر ج است که فرمودند: «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ دَاءً إِلَّا أَنْزَلَ لَهُ شِفَاءً»[[211]](#footnote-211)؛ «هر نوع بیماری [و مرضی] که الله تعالی مقدّر کرده است، قطعا شفا [و درمانی] نیز برای آن تعیین نموده است.»

«أَنْزَلَ» به معنای «قدَّر»؛ یعنی مقدّر و تعیین نموده است.

شیخ عبدالرّحمان سعدی / در شرح این حدیث می‌گوید: «عمومیّت حدیث مذکور بیانگر آن است که تمامی بیماری‌ها درمان دارند؛ از طریق پیشگیری یا درمان کامل و یا کاهش آن.

حدیث مذکور مردم را تشویق به فراگیری دانش پزشکی نموده، همان گونه که فراگیری علوم شرعی برای درمان قلوب لازم است، و این کار از اسباب و عوامل مفید به شمار می‌رود.

تمامی اصول و جزئیّات پزشکی شرح این حدیث هستند، چون شریعت به ما خبر داده که همۀ بیماری‌ها درمان دارند و از این رو، شایسته است که آن‌ها را فرا گیریم و بشناسیم و پس از آن، عمل نموده و آن‌ها را اجرا سازیم.»[[212]](#footnote-212)

همچنین حدیث مذکور نشان می‌دهد که نباید از درمان بیماری ناامید شد، زیرا مسبِّب اسباب – یعنی الله متعال- برای هر بیماری و مرضی، درمان و دارویی تعیین نموده است.

بسیاری از مردم گمان می‌کردند که برخی بیماری‌ها درمان ندارند، امّا زمانی که دانش پزشکی پیشرفت نمود و مردم به نتایجی دست یافتند، به صحّت و صداقت این حدیث پی بردند.[[213]](#footnote-213)

1. کمک دانشمندان مسلمان به توسعه و پیشرفت علم پزشکی: اروپائیان قرون وسطی، چندین سال در تاریکی جهل بودند و این دوره، عصر رکود و ضعف تمدّن آنان به شمار می‌رود.

در همان زمان، کشورهای اسلامی از لحاظ علمی بسیار شکوفا و پررونق گشتند، به گونه‌ای که محلّ تجمّع جویندگان علم و معرفت؛ بویژه از کشورهای اروپایی شدند و آنان قصد آموزش و فراگیری معارف و فنونی که مسلمانان در آن‌ها ماهر بودند را داشتند.

چشمه‌های شناخت و آگاهی بر دستان دانشمندان بزرگ مسلمانان در علوم و معارف مختلف شکل گرفت و حتّی شامل علم پزشکی، ریاضی، ستاره‌شناسی و ... نیز می‌شد.

این دستان امانتدار مهار تمدّن علمی را در اختیار گرفتند و آن را با افکار تیز و بی‌نظیر خود که با معنویّت قرآن و سنّت، صیقل و جلا یافته بود، به پیش بردند و به اوج و بلندای مجد و برتری رسیدند.[[214]](#footnote-214)

دکتر محمّد مختار شنقیطی حفظه الله می‌گوید: «یکی از رشته‌هایی که مسلمانان در این دوران طلایی به آن دست یافتند و متبحّر و متخصّص شدند، دانش پزشکی با انواع گرایش‌هایش؛ از جمله جرّاحی پزشکی بود.

در سده‌های نخستین اسلامی، جرّاحی پزشکی کاری بی‌ارزش به شمار می‌رفت و پزشکان مسلمان در ابتدا از انجام این کار سر باز می‌زدند و آن را «کار دست» می‌نامیدند و این کار در آن زمان، حرفۀ حجامت‌کنندگانی بود که تحت نظارت و ارشادات پزشکان، کار داغ‌کردن و خون‌گیری و حجامت و قطع عضو را انجام می‌دادند.

دیری نپایید که پزشکان مسلمان در حوزۀ جرّاحی پزشکی ماهر شدند و به رشد و توسعۀ آن کمک نمودند تا اینکه کاملا دقیق و زبردست گشتند. این کار با فضل و توفیق الهی و پس از آن، با تلاش‌های مخلصانۀ آنان در جنبه‌های مختلف دانش پزشکی شکل گرفت تا به این مرحله رسید.»[[215]](#footnote-215)

وی در ادامه می‌گوید: «مسلمانان نخستین افرادی بودند که در زمینۀ جرّاحی پزشکی، مطالبی را در بخش‌هایی از کتاب‌های پزشکی خویش نگاشتند و سپس تألیفات مستقلّی را در این باره نوشتند و با اسلوبی علمی و جذّاب بحث و پژوهش نمودند.

آنان در این کتاب‌ها، انواع مختلفی از جرّاحی پزشکی را که قبلا کشف و بررسی نشده بود را بیان کردند و برای نخستین بار در تاریخ، مراحل و درجات آن را در کتاب‌هایشان آوردند. برخی از انواعی که بررسی نمودند، از این قرار است:

1. فرایند سنگ‌شکنی در مثانه؛
2. روند بستن و آتل‌بندی شکستگی‌های بینی؛
3. طریقۀ بازکردن نای؛
4. عمل لوزه‌ها؛
5. عمل ورم موجود در کام یا زبان کوچک؛
6. فرآیند برش گوشتی که در گوش رشد می‌کند؛
7. روند سوراخ‌کردن گوش‌های بسته.

علاوه بر این اکتشافات و بیان آن‌ها برای اولین بار در تاریخ بشر، می‌بینیم که اطّلاعات بسیار مهمّی دربارۀ جرّاحی داده‌اند و نخستین افرادی به شمار می‌روند که این مطالب را بیان کرده‌اند؛ مثلا جداساختن تومورهای بدخیم – سرطانی- و برآمدگی‌ها و زواید گوشتی، به گونه‌ای که نشانه‌هایی تعیین نموده‌اند تا پزشک بتواند بوسیلۀ آن‌ها به نوع تومور پی ببرد و بداند که آیا بدخیم و قابل اجتناب است یا از زواید گوشتی بوده و بوسیلۀ جرّاحی درمان می‌شود.»[[216]](#footnote-216)

سپس شیخ محمّد مختار شنقیطی اسامی تعدادی از پزشکان مسلمان که در بسیاری از زمینه‌های پزشکی متبحّر و صاحب‌نظر بوده‌اند را نام می‌برد؛ همچون عبدالملک بن زهر[[217]](#footnote-217) و رازی.[[218]](#footnote-218)

در ادامه، مطالبی طولانی دربارۀ زهراوی و تلاش وی در زمینۀ علم پزشکی و جرّاحی و تالیف در این باره و بهره‌گرفتن جرّاحان اروپایی و ... از نظریّات و تالیفات وی در چندین قرن، آورده است.

همچنین با نام‌بردن یکی از مقالات زهراوی، می‌گوید که وی در این مقاله، از علم جرّاحی سخن گفته و جرّاحی‌های نو و عجیبی را بیان می‌کند که قبلا کسی آن‌ها را انجام نداده و در این زمینه چیزی نوشته نشده است.

سپس از تلاش‌های وی برای جرّاحی چشم، بینی، گوش، حنجره، دهان، دندان، استخوان‌های فک گفته و نیز اینکه او برای نخستین بار از فرآیند سنگ‌شکنی سخن گفت.

همچنین از تلاش وی برای درمان فتق و تورّم غدّۀ تیروئید نام برده است.[[219]](#footnote-219)

دکتر شنقیطی سخنش دربارۀ زهراوی و خدمات او در حوزۀ پزشکی را با آوردن سخنان برخی افراد دربارۀ وی به پایان می‌برد؛ مثلا از قول دکتر سیمون حایک می‌آورد که: «گای دی شولیاک [1267- 1300م] از زهراوی تاثیر پذیرفت و پس از این جرّاح فرانسوی، زنجیرۀ بزرگی از جرّاحان فرانسوی و دیگران شکل گرفت و به وجود آمد.

وی بر جرّاحانی که پس از او آمدند، بسیار تاثیر گذاشت. او با پیروی از زهراوی، استفادۀ از آفت‌کش‌ها را رها کرد و به استفاده از پمادها و روغن و فتیله روی آورد.»[[220]](#footnote-220)

پس به این نمونه؛ یعنی زهراوی دقّت نما و آثارش را بررسی کن با وجود اینکه بیش از هزار سال از وفاتش می‌گذرد و او در اندلس و پس از سال 400 هـ وفات نمود.[[221]](#footnote-221)

1. از دیدگاه فقیهان، حفظ سلامتی یکی از مقاصد و اهداف شریعت است: زیرا در تمامی احکام اسلامی به این هدف – یعنی حفظ بدن و سلامتی آن- بسیار توجّه شده و بلکه رکنی اساسی به شمار می‌رود.

به همین سبب، یکی از مهم‌ترین دعاهای پیامبر ج این بود که از الله تعالی درخواست عافیت ‌داشتند و بلکه آن را از لحاظ درجه و اهمّیت، پس از نعمت ایمان می‌دانستند. ایشان فرمودند: «اسْأَلُوا اللَّهَ العَفْوَ وَالعَافِيَةَ، فَإِنَّ أَحَدًا لَمْ يُعْطَ بَعْدَ اليَقِينِ خَيْرًا مِنَ العَافِيَةِ»[[222]](#footnote-222)؛ «از الله تعالی درخواست بخشش و عافیت نمایید، همانا به هیچ کس، پس از یقین [و ایمان، نعمتی] بهتر از عافیت و [سلامتی] داده نشده است.»

همچنین این گونه دعا می‌کردند: «اللَّهُمَّ عَافِنِي فِي بَدَنِي، اللَّهُمَّ عَافِنِي فِي سَمْعِي، اللَّهُمَّ عَافِنِي فِي بَصَرِي، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ»[[223]](#footnote-223)؛ «پروردگارا! جسم، گوش و چشم مرا سالم بدار، فقط تو معبود [بر حق و قابل ستایشی].»

پزشک محمّد نزار دقر می‌گوید: «دیدگاه اسلام دربارۀ سلامتی با مفهوم معاصر آن همخوانی دارد؛ سلامتی از نظر پزشکی معاصر و جدید فقط به معنای خالی‌بودن از آفت‌ها و بیماری‌ها نیست، بلکه علاوه بر آن، نیاز است که اعضای فرد برای انجام تکالیفشان قدرت داشته باشند و باعث شوند که وی در برابر عوامل بسیاری از بیماری‌ها مقاومت نماید.

بدون تردید این همخوانی و تطابق با آنچه پیامبر رحمت و مهربانی ج فرمودند، بسیار عجیب است؛ ایشان می‌فرمایند: «الْمُؤْمِنُ الْقَوِيُّ، خَيْرٌ وَأَحَبُّ إِلَى اللهِ مِنَ الْمُؤْمِنِ الضَّعِيفِ»[[224]](#footnote-224)؛ «مؤمن قوی بهتر و محبوب‌تر در نزد الله متعال از مؤمن ضعیف است.»

1. اسلام پیش از آفرینش و تولید مثل، به سلامتی انسان اهمّیت داده است: چون ارشاد نموده که شریک خوبی – زن یا مرد- برای زندگی انتخاب شود تا نسلی سالم تولید نمایند.

پیامبر ج فرمودند: «تَخَيَّرُوا لِنُطَفِكُمْ»[[225]](#footnote-225)؛ «[بهترین و پاک‌ترین زنان] را برای نطفه‌های خود انتخاب کنید.»

علاوه بر این، تشویق و سفارش به شیردهی نموده و تاکید کرده که در صورت امکان، مدّت شیردهی طولانی گردد تا نوزاد عناصر ایمنی و رشد طبیعی و لازم را کسب نماید؛ عناصری که در شیردهی و تغذیۀ مصنوعی وجود ندارد.

الله ﻷ می‌فرماید:

﴿۞وَٱلۡوَٰلِدَٰتُ يُرۡضِعۡنَ أَوۡلَٰدَهُنَّ حَوۡلَيۡنِ كَامِلَيۡنِۖ﴾ [البقرة: 233]

«و مادران [باید] فرزندان خود را دو سال تمام شیر دهند.»[[226]](#footnote-226)

1. بیان برخی از امور درمانی: دین اسلام از طریق وحی، مسلمانان را متوجّه آنچه برایشان فایده دارد، نموده است، چنانکه پیامبر ج فرمودند: «عَلَيْكُمْ بِهَذِهِ الحَبَّةِ السَّوْدَاءِ؛ فإِنَّ فِيها شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ»[[227]](#footnote-227)؛ «بر شما باد که از این دانۀ سیاه [سیاهدانه] استفاده کنید، چون شفای هر دردی در آن است.»

علاوه بر این، قرآن کریم مردم را تشویق به پیشگیری که باعث حفظ سلامتی فرد و جامعه می‌شود، نموده است. الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَا تُلۡقُواْ بِأَيۡدِيكُمۡ إِلَى ٱلتَّهۡلُكَةِ﴾ [البقرة: 195]

«و خود را با دست خویش به هلاکت نیفکنید.»

در دین اسلام، نظام سلامت جهانی وجود دارد که می‌توان گفت بهترین و نخستین نظام در این زمینه است؛ یعنی تصویب قرنطینه در زمان پیدایش بیماری‌های واگیر؛ مانند طاعون و وبا. اسلام برای این نوع بیماری‌ها قوانین استوار و مفیدی تعیین نموده و پزشکی معاصر نیز آن‌ها را تایید کرده است. در صحیح بخاری و صحیح مسلم، از قول پیامبر ج چنین روایت شده است: «إِنَّ هَذَا الطَّاعُونَ رِجْزٌ سُلِّطَ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، أَوْ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَإِذَا كَانَ بِأَرْضٍ فَلَا تَخْرُجُوا مِنْهَا فِرَارًا مِنْهُ، وَإِذَا كَانَ بِأَرْضٍ فَلَا تَدْخُلُوهَا»[[228]](#footnote-228)؛ «همانا این طاعون عذابی است که بر [برخی] افراد پیش از شما یا علیه بنی‌اسرائیل مسلّط می‌شد، پس هر گاه در سرزمینی بود، به قصد فرار از آنجا بیرون نروید و زمانی که در سرزمینی واقع شد، وارد آنجا نشوید.»

دکتر محمّد دقر در توضیح این حدیث می‌گوید: «کسی که آگاه به اهمّیت و تاثیر قرنطینه در زندگی مردم است، ارزش و جایگاه نظام سلامت اسلامی را که از چندین قرن شکل گرفته است، می‌داند.»[[229]](#footnote-229)

1. آداب غذاخوردن در دین اسلام، دارای اشارات بسیاری برای حفظ سلامتی است: دکتر محمّد دقر می‌گوید: «آداب غذاخوردن یکی از شاهکارهای سیرۀ بزرگ نبوی به شمار می‌رود و هدفش این بوده که انسان مسلمان غذایی پاک و خالی از هر نوع آلودگی مصرف نماید. دستور داده شده که با دست راست غذا بخورد و قبل و بعد از غذا، دستانش را بشوید و نیز از اسراف و پرخوری و مصرف غذاهای بسیار بر روی هم، دوری نماید.»

وی در ادامه چنین می‌آورد: «الله متعال در تبیین یکی از مهم‌ترین اهداف بعثت پیامبر ج می‌فرماید که ایشان اشیای طیّب و مفید را برا امّتش حلال نموده و چیزهای ناپاک و مضر را بر آنان حرام می‌گرداند. الله تعالی اهداف بعثت محمّد ج را برشمرده و می‌فرماید:

﴿وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡخَبَٰٓئِثَ﴾ [الأعراف: 157]؛ «و پاکیزه‌ها را برایشان حلال می‌گرداند و پلیدی‌ها را بر آنان حرام می‌کند».»[[230]](#footnote-230)

دکتر دقر سخنش را ادامه داده و می‌گوید: «علاوه بر این، می‌توان گفت که بدون تردید تحریم شراب و استعمال دخانیات و موادّ مخدّر از مهم‌ترین کارهای دین پاک اسلام در زمینۀ پیشگیری است، چون پایبندی جامعه به دوری از این اشیای ناپاک باعث حفاظت آن از میکروب‌ها و ویروس‌های بسیاری از بیماری‌های کشنده و خطرزا می‌شود و نیز جنین‌ها را از ناهنجاری و افراد را از حوادث و اتّفاقات حفاظت می‌کند.»[[231]](#footnote-231)

1. شریعت اسلام قوانینی را برای حفاظت از حوادثی که منجر به مرگ انسان‌ها یا رسیدن ضرر به مردم می‌شود، تعیین کرده است: اسلام این قوانین را با اوامر و نواهی متعدّد و روشنی بیان نموده که هر کس آن‌ها را رعایت کند، قطعا سالم می‌ماند و در معرض نابودی و بیماری قرار نمی‌گیرد؛ به عنوان نمونه، رسول الله ج از خوابیدن و شب‌گذرانی مسافر در میان راه مردم نهی کردند. ابوهریره س روایت می‌کند که پیامبر ج فرمودند: «وَإِذَا عَرَّسْتُمْ بِاللَّيْلِ، فَاجْتَنِبُوا الطَّرِيقَ، فَإِنَّهَا مَأْوَى الْهَوَامِّ بِاللَّيْلِ»؛ «وقتی در شب برای استراحت و خواب اتراق نمودید، از راه دور شوید، چون آنجا در شب، محلّ حشرات موذی است.»

و بنا بر روایتی: «وَإِذَا عَرَّسْتُمْ، فَاجْتَنِبُوا الطَّرِيقَ، فَإِنَّهَا طریقُ الدَّوَابِّ، وَمَأْوَى الْهَوَامِّ بِاللَّيْلِ»[[232]](#footnote-232)؛ «هر گاه برای خواب و استراحت اتراق نمودید، از راه دور شوید که آنجا در شب، راه چهارپایان و محلّ [و پناهگاه] حشرات موذی است.»

همچنین پیامبر ج مردم را از خوابیدن بر سطح بدون حفاظ منع کردند.[[233]](#footnote-233)

رسول الله ج نهی کردند از اینکه کسی آتشی شعله‌ور را رها کند و کنارش بخوابد؛ ایشان فرمودند: «لاَ تَتْرُكُوا النَّارَ فِي بُيُوتِكُمْ حِينَ تَنَامُونَ»[[234]](#footnote-234)؛ «وقتی می‌خوابید، آتش را در خانه‌هایتان رها نکنید.»

مطالبی کوتاه دربارۀ توجّه اسلام به موضوع سلامتی بیان شد و إن شاء الله در مبحث پیش رو که مربوط به دیدگاه اسلام در مورد نظافت است، سخنان بیشتری در این زمینه مطرح خواهد گشت.

22. اسلام و نظافت

در بسیاری از فصول این کتاب، اشاراتی به توجّه اسلام دربارۀ نظافت شد.

در این مبحث، با آوردن چندین گفتار و نیز بررسی حدیث مربوط به ویژگی‌های فطری و همچنین آنچه دربارۀ وضو و غسل آمده و تشویق اسلام بر نظافت عمومی، موضوع مذکور را بیشتر توضیح خواهیم داد.

ناگفته نماند که آنچه بیان می‌گردد، تنها بخش بسیار اندک و کوتاهی از توجّه اسلام به مسألۀ نظافت است.

22-1. بررسی حدیث صفات فطری

أمّ المؤمنین عایشه ل روایت می‌کند که رسول الله ج فرمودند: «عَشْرٌ مِنَ الْفِطْرَةِ: قَصُّ الشَّارِبِ، وَإِعْفَاءُ اللِّحْيَةِ، وَالسِّوَاكُ، وَاسْتِنْشَاقُ الْمَاءِ، وَقَصُّ الْأَظْفَارِ، وَغَسْلُ الْبَرَاجِمِ، وَنَتْفُ الْإِبِطِ، وَحَلْقُ الْعَانَةِ، وَانْتِقَاصُ الْمَاءِ»[[235]](#footnote-235)؛ «ده صفت فطری هستند: کوتاه‌کردن سبیل، انبوه‌گرداندن ریش، مسواک‌زدن، آب در بینی‌کردن، کوتاه‌نمودن ناخن‌ها، شستن بندهای انگشتان، کندن موی زیر بغل، تراشیدن موی زیر ناف، استنجاکردن.» راوی می‌گوید که دهمی را فراموش کردم و احتمالا آب در دهان‌کردن است.

حدیث فوق شامل سفارش‌ها و ارشادات مهم و زیبایی در زمینۀ نظافت است، چون نظافت را صفتی فطری معرّفی نموده؛ فطرتی که الله تعالی بندگان را بر اساس آن آفرید و آنان را بر خواستن و محبّت به خیر و ترجیح آن و ناپسنددانستن شر و دوری از آن خلق کرد.

حدیث مذکور احکام فطرت را تقسیم به دو نوع کرد:

1. آنچه باعث تطهیر قلب و روح می‌شود؛ یعنی ایمان و متعلّقاتش که نفس را تزکیه و دل را پاک می‌گرداند و آفات و عوامل پست را دور ساخته و آن را با اخلاق زیبا و نیکو آراسته می‌گرداند.
2. آنچه مربوط به پاکسازی و نظافت ظاهر و دورکردن چرک و فسادها می‌گردد؛ یعنی همان صفات دهگانه‌ای که در حدیث مزبور بیان گردید.[[236]](#footnote-236)

اکنون این ویژگی‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرند:

1. کوتاه‌کردن سبیل: یعنی کوتاه‌نمودن یا کندن این موها تا جایی که لب‌ها دیده شود، چون کار مزبور باعث نظافت و پرهیز و حفاظت از کثافتی‌های بینی می‌شود. اگر سبیل از لب‌ها آویزان باشد، غذا و آبی که انسان می‌نوشد، با آن برخورد می‌کند و اگر زیاد بلند باشد، چهرۀ انسان را زشت می‌گرداند.[[237]](#footnote-237)

پزشک محمّد دقر می‌گوید: «از نظر پزشکی، اگر موهای سبیل بلند باشد، بر اثر غذا و نوشیدنی کثیف می‌گردد و گاهی اوقات، باعث انتقال میکروب‌ها می‌شود.»

وی در ادامه چنین می‌آورد: «قانون اسلام دربارۀ کوتاه‌کردن سبیل کاملا موافق با خواستۀ علم پزشکی برای کوتاه‌نمودن موهای زائد از اطراف لب بالایی است.»[[238]](#footnote-238)

1. انبوه‌کردن ریش: یعنی گرامیداشت و زیادکردن و نتراشیدن آن.

شیخ عبدالرّحمان سعدی / می‌گوید: «الله ﻷ ریش را سبب وقار و زیبایی مرد گرداند و به همین سبب، در سنّ پیری نیز چون موهای ریش مرد باقی است، زیبا می‌ماند.» [[239]](#footnote-239)

«از نظر پزشکی، دکتر عبدالرّزّاق گیلانی معتقد است که کار مرد باعث می‌شود در معرض اشعّۀ خورشید و بادهای سرد و گرم قرار گیرد و این عوامل بافت‌های نرم و کلاژن موجود در پوست صورت را از بین برده و کم‌کم منجر به تخریب آن و ایجاد چین و چروک و پیری زودرس می‌شوند.»[[240]](#footnote-240)

1. مسواک‌زدن: یعنی مالیدن دندان‌ها با چوب درخت اراک یا امثال آن تا زردی و سایر موادّ مضر را از بین ببرد.[[241]](#footnote-241)

مسواک‌زدن در هر وقتی جایز است، امّا تاکید شده که هنگام وضو و پیش از نماز و بعد از بیدارشدن و تغییرکردن بوی دهان و زردی دندان‌ها و امثال آن استفاده شود.

مسواک‌زدن باعث پاکی و نظافت دهانی می‌شود که عضو و وسیلۀ ارتباط با دیگران و نیز محلّ ورود بسیاری از میکروب‌ها به بدن است. به همین علّت، پیامبر ج نظافت دهان را با رضایت الله تعالی مرتبط دانسته[[242]](#footnote-242) و فرمودند: «السِّوَاكُ مَطْهَرَةٌ لِلْفَمِ مَرْضَاةٌ لِلرَّبِّ»[[243]](#footnote-243)؛ «[استفادۀ از] مسواک باعث پاکی دهان و سبب رضایت پروردگار می‌شود.»

1. استنشاق آب: یعنی شستن بینی در موقع وضو و داخل‌کردن آب در بینی و خارج‌کردن آن. این کار در وضو و غسل جایز است و باید که بینی تمیز و پاک شود، چون بسیاری از چرک‌ها و بخارها و ... وارد بینی می‌شود و انسان نیاز به خارج‌کردن آن‌ها دارد.[[244]](#footnote-244)

این عمل علاوه بر پاداشی که دارد، باعث نظافت و سلامتی می‌شود.

در کتاب «أسباب الشّفاء من الأسقام والأهواء» چنین آمده است: «بر اساس تحقیقی علمی و جدید، گروهی از پزشکان دانشگاه اسکندریّه نتیجه گرفتند بیشتر کسانی که به طور مداوم وضو می‌گیرند، بینی‌هایشان خالی از خاک و ویروس و میکروب است.

و روشن است که داخل بینی یکی از محل‌های تجمّع بسیاری از میکروب‌ها و ویروس‌هاست.

امّا شستن مداوم بینی و استنشاق و خارج‌کردن شدید آب بینی باعث می‌شود که داخلش خالی از عفونت‌ها و میکروب‌ها و در نتیجه، سالم‌ماندن تمامی بدن شود، زیرا این کار خطر انتقال میکروب از بینی به سایر اعضا را از بین می‌برد.»[[245]](#footnote-245)

1. کوتاه‌کردن ناخن‌ها: بر اساس برخی روایات،[[246]](#footnote-246) مراد چیدن و قطع آن‌هاست.

بدون تردید کوتاه‌کردن ناخن‌ها سبب حفاظت انسان از میکروب‌هایی می‌شود که در زیر ناخن‌های بلند وجود دارد.

1. شستن بندها و لابلای انگشتان: «براجم» جمع «بُرجُمة» است.

نووی / می‌گوید: «براجم یعنی بند و مفاصل تمامی انگشتان.

عالمان چنین گفته‌اند: چرک لابلای گوش‌ها و میان سوراخ گوش نیز حکم کثافتی بند انگشتان را دارد که باید بوسیلۀ مسح پاک شود و بسا اوقات، زیادشدن آن‌ها به شنوایی انسان ضرر می‌رساند.

همچنین آنچه داخل بینی جمع می‌شود و نیز تمامی چرک‌های بدن که بر اثر عرق و غبار و ... به وجود می‌آید، والله أعلم.»[[247]](#footnote-247)

1. کندن موی زیر بغل: یعنی پاکسازی موهایی که در زیر بغل می‌روید. نووی / می‌گوید: «کندن موی زیر بغل قطعا و به اتّفاق همه، سنّت به شمار می‌رود و بهتر است کسی که می‌تواند، آن‌ها را بکَند و تراشیدن نیز جایز است.»[[248]](#footnote-248)
2. تراشیدن موی زیر ناف: مراد از «عانه» موهایی است که بالای آلت تناسلی مرد و در اطراف آن رشد می‌کند و نیز موهایی که در اطراف فرج زن وجود دارد. موهایی که پیرامون مقعد بیرون می‌آید هم همین حکم را دارد.[[249]](#footnote-249)

نووی / می‌گوید: «نتیجه آنکه تراشیدن موهای آلت تناسلی و پشت و اطراف آن مستحب و پسندیده است.

دربارۀ زمان و تعیین مدّت، باید گفت که هر گاه نیاز باشد، این کار صورت گیرد و کوتاه‌کردن سبیل و کندن موی زیر بغل و کوتاه‌کردن ناخن‌ها هم این گونه است.

امّا روایت انس س که در صحیح مسلم آمده است: «وُقِّتَ لَنَا فِي قَصِّ الشَّارِبِ، وَتَقْلِيمِ الْأَظْفَارِ، وَنَتْفِ الْإِبِطِ، وَحَلْقِ الْعَانَةِ، أَنْ لَا نَتْرُكَ أَكْثَرَ مِنْ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً»[[250]](#footnote-250)؛ «در کوتاه‌کردن سبیل و گرفتن ناخن‌ها و کندن موی زیر بغل و تراشیدن موهای زیر ناف برای ما وقت تعیین شد که از 40 روز بیشتر رها نکنیم.» بدین معناست که انجام‌ندادن این موارد، بیشتر از 40 روز نشود و تا 40 روز [اگر ضرورتی نباشد] جایز است، والله أعلم.»[[251]](#footnote-251)

قطعا این امور سبب برتری، نظافت، پاکی، سلامتی و آسایش انسان می‌شود.

دکتر گیلانی دربارۀ کندن موهای زیر بغل و فواید آن می‌گوید: «کندن این موها ترشّح غدّه‌های عرقی و چربی‌ را ضعیف می‌کند و عادت بر کندن و نتراشیدن، از همان ابتدای رشد آن‌ها، مو را ضعیف نموده و باعث می‌شود که انسان احساس هیچ نوع دردی نکند.

مراد این است که توسّط دست انجام شود و امکان پاکسازی آن‌ها بوسیلۀ وسایل و موبرها نیز وجود دارد.

در حقیقت، رشد موها در زیر بغل‌ها پس از بلوغ به همراه پختگی و تکمیل نوعی غدد عرقی است که موادّ بوداری را ترشّح می‌کنند و اگر با چرک و غبار جمع شوند، بسیار بدبو و ناپسند می‌گردند.

امّا کندن موها به مقدار زیادی این بوها را کاهش می‌دهد و انسان را از دچارشدن به برخی بیماری‌ها حفاظت می‌کند؛ مانند بیماری‌های عفونی و بدبو، قارچ‌های پوستی، عفونت غدد عرقی، عفونت‌های پرخارش مو و ... .

همچنین سبب رهایی از حشرات داخل موها؛ مانند شپش عانه می‌شود.»[[252]](#footnote-252)

دکتر محمّد نزار دربارۀ فواید بهداشتی تراشیدن موی زیر ناف و حکمت و هدف اسلام از این سنّت و قانونی که منجر به نظافت و سلامتی می‌شود، چنین می‌آورد: «ناحیۀ زیر ناف و اطراف آلت تناسلی و پشت انسان، دارای عرق و اصطکاک بسیاری است.

و اگر موهای این ناحیه تراشیده نشود، ترشّحات عرقی و چربی جمع می‌گردد.

و زمانی که با زواید بدن؛ همچون ادرار و مدفوع آلوده شود، پاک‌کردنش سخت می‌گردد و گاهی اوقات این آلودگی به اطراف کشیده شده و میزان نجاست را زیاد می‌کند و تراکم و انباشته‌شدن آن‌ها سبب بدبویی و گندیدگی می‌گردد. اگر پاک نشود و نجاست‌ها از بین نرود، نماز صحیح نیست.»

دکتر دقر در ادامه می‌گوید: «تراشیدن موی زیر ناف سبب حفاظت از برخی بیماری‌های انگلی و موذی؛ مانند شپش عانه می‌شود؛ این شپش به ریشۀ موها می‌چسبد و در این حالت، از بین‌بردن آن بسیار سخت است.

همچنین سستی و لاغری را کاهش می‌دهد و به همین سبب، دین اسلام تراشیدن موی زیر ناف و موهای بلند اطراف مقعد را لازم گردانیده تا همواره تمیز باشد و بدین سبب که این منطقه بیشتر از سایر اعضای بدن در معرض آلودگی و بیماری قرار دارد.»[[253]](#footnote-253)

1. استنجاء: یعنی پاکسازی آنچه از جلو یا عقب خارج شود بوسیلۀ آب یا سنگ. این کار لازم و از شروط طهارت است.[[254]](#footnote-254)

الله ﻷ در توصیف اهل قبا می‌فرماید:

﴿فِيهِ رِجَالٞ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُواْۚ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُطَّهِّرِينَ﴾ [التّوبة: 108]

«در آن مردانی هستند که دوست دارند پاکیزه شوند، و الله پاکیزگان را دوست دارد.»

ابن جوزی / می‌گوید: «سبب نزول آیۀ مذکور این است که مردانی از اهل قبا با آب استنجاء می‌کردند و در نتیجه، این آیه نازل شد. شعبی نیز بر همین باور بود.

ابن عبّاس ب می‌گوید: وقتی آیۀ فوق نازل گشت، رسول الله ج نزدشان آمده و فرمودند: «ما الّذي أثنَی اللهُ بِهِ علَیکُم»؛ «الله متعال شما را به سبب چه [صفتی] توصیف کرده است؟»

آنان پاسخ دادند که: «ما با آب استنجاء می‌کنیم.»[[255]](#footnote-255)

الله تعالی انسان را آفرید و به وی آموخت که خود را از ادرار و مدفوع و سایر زوایدی که در روده‌ها و مثانه‌اش وجود دارد، پاک سازد تا بدنش پاکیزه و سالم گردد و بتواند تکالیف طبیعی و روزمرۀ خود را انجام دهد. پس از زدودن این آلودگی‌ها، بر فرد مسلمان لازم است که این محل‌ها را با آب بشوید. رسول الله ج در این زمینه می‌فرمایند: «تَنَزَّهُوا مِنَ الْبَوْلِ؛ فَإِنَّ عَامَّةَ عَذَابِ الْقَبْرِ مِنَهُ»[[256]](#footnote-256)؛ «خودتان را از ادرار پاک [و دور] سازید که بیشتر عذاب قبر از این [ریختن ادرار به لباس و بدن] است.»

«تنزّه» به معنای پاک‌شدن و رهایی‌یافتن از آلودگی است. این کار فواید پزشکی بسیاری دارد و باعث پیشگیری از بیماری‌های فراوانی می‌شود. پزشکی معاصر ثابت نموده که نظافت این مناطق، دستگاه ادراری را از عفونت‌های ناشی از تراکم میکروب‌ها و ویروس‌ها و نیز مقعد و آلت تناسلی را از گرفتگی و پیدایش عفونت‌ها و زخم‌های عفونی حفاظت می‌کند. همچنین برای بیماران؛ بویژه بیماران دیابتی یا دیابت ادراری مفید است، چون ادرار بیمار دارای مقدار زیادی قند بوده و اگر آثار ادرار باقی بماند، این اعضا را در معرض ترشّح و عفونت قرار می‌دهد و ممکن است در زمان همبستری، این بیماری‌ها را به زن منتقل کند یا اینکه منجر به نازایی کامل شود.[[257]](#footnote-257)

علاوه بر موارد فوق، دین اسلام توصیه نموده که برای پاک‌کردن نجاست، از دست چپ استفاده شود تا دست راست که مخصوص غذاخوردن است، پاک و تمیز بماند. همچنین شستن محل را پس از تمیزکردن، لازم گردانیده است.

برخی مردم از توجّه اسلام به امور مذکور تعجّب می‌کنند! امّا این موضوع برای کسی که آگاه به ارزش و منزلت اسلام است و ایمان دارد الله تعالی دین اسلام را کامل نمود و آن را به عنوان آیینی ابدی برای بشر تا روز قیامت تعیین کرد، عجیب نیست؛ آیین و روشی که فقط خیر را برای بندگان مسلمان به دنبال دارد. الله ـ می‌فرماید:

﴿ٱلۡيَوۡمَ يَئِسَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن دِينِكُمۡ فَلَا تَخۡشَوۡهُمۡ وَٱخۡشَوۡنِۚ ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ﴾ [المائدة: 3]

«امروز کافران از آیین شما مأیوس شدند، بنابراین از آنان نترسید و از من بترسید، امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم، و اسلام را [به عنوان] دین برایتان برگزیدم.»

بنابراین دورکردن نجاست – بإذن الله- باعث حفاظت انسان از بسیاری بیماری‌ها می‌شود و از انتقال بیماری‌های واگیر و عفونی فراوانی جلوگیری می‌کند.[[258]](#footnote-258)

در کتاب «أسباب الشّفاء» چنین آمده است: «سال 1963م در کشور انگلیس و بویژه در شهر "داندای"، بیماری حصبه فراگیر شد و ساکنان این شهر را وحشت شدیدی در برگرفت. همۀ نهادها و مردم تمام تلاششان را در زمینه‌های مختلف، برای توقّف انتشار این بیماری به کار گرفتند.

بالاخره دانشمندان تصمیم گرفتند که در رسانه‌ها به مردم هشدار دهند و آنان را از استفادۀ دستمال کاغذی در توالت‌ها منع کنند و سفارش کنند که مستقیما از آب استفاده نمایند تا عفونت و ویروس این بیماری منتقل و منتشر نشود.

مردم فورا به این خواسته عمل کردند و در کمال تعجّب، انتشار ویروس مذکور متوقّف شد و توانستند آن را محدود سازند. مردم پس از شناخت این فایده، یاد گرفتند که برای نظافت، در عوض دستمال‌های کاغذی، از آب استفاده نمایند.

ما نمی‌دانیم که اگر این افراد می‌دانستند مسلمانان بیش از 1400 سال است این کار را انجام می‌دهند، چه می‌گفتند؟! و مسلمانان این کار را به سبب انتشار ویروس حصبه انجام نمی‌دهند، بلکه چون آفریدگار حصبه و سایر بیماری‌ها آنان را به آنچه باعث سلامتی و عافیتشان می‌شود، دستور داده و آنان هم شنیده و اطاعت کردند. الله تعالی می‌فرماید:

﴿أَلَا يَعۡلَمُ مَنۡ خَلَقَ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلۡخَبِيرُ﴾ [الملك: 14]؛ «آیا کسی‌که [همۀ موجودات را] آفریده است، [از حال آنان] نمی‌داند؟ در حالی‌ که او باریک‌بین و آگاه است.»»[[259]](#footnote-259)

1. مضمضه: یعنی حرکت‌دادن و چرخاندن آب در دهان به هنگام وضو تا دهان پاک و تمیز شود.

دانش معاصر به این نتیجه رسیده که مضمضه دهان و حلق را در برابر عفونت‌ها حفاظت می‌کند و ترشّحات لثه را از بین می‌برد و نیز دندان‌ها را سالم نگه‌ می‌دارد و آن‌ها را از زواید غذایی باقی‌مانده در لابلای دندان‌ها، تمیز می‌نماید.

فایدۀ دیگر مضمضه که بسیار هم مهم است، قوی‌کردن برخی از عضلات صورت، تر و تازه‌نگه‌داشتن چهره و حفاظت گردی آن است. این کار تمرینی مهم از دیدگاه متخصّصان تربیّت بدنی به شمار می‌رود و اگر تحریک عضلات دهان در زمان مضمضه، به درستی انجام شود، این تمرین تاثیر زیادی در آرامش روانی فرد دارد.[[260]](#footnote-260)

22-2. مشروعیّت وضو

وضو نوعی طهارت و پاکی بوسیلۀ آب و مربوط به صورت، دو دست و پاهاست. شستن این اعضا [علاوه بر مسح سر] فرایض وضو به شمار می‌روند.

وضو سنّت‌هایی نیز دارد؛ مانند گفتن «بسم الله» در ابتدای وضو، مسواک‌زدن قبل از آن، شستن دست‌ها [تا مچ] سه مرتبه در آغاز وضو، سه بار مضمضه‌کردن، سه مرتبه بینی‌افشاندن؛ یعنی خارج‌کردن آب بینی پس از استنشاق.

همچنین تیامن؛ یعنی ابتدا شستن اعضای سمت راست، خلال‌کردن میان انگشتان، مسح دو گوش و میانه‌روی در استفاده از آب.[[261]](#footnote-261)

الله ـ می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا قُمۡتُمۡ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ فَٱغۡسِلُواْ وُجُوهَكُمۡ وَأَيۡدِيَكُمۡ إِلَى ٱلۡمَرَافِقِ وَٱمۡسَحُواْ بِرُءُوسِكُمۡ وَأَرۡجُلَكُمۡ إِلَى ٱلۡكَعۡبَيۡنِۚ﴾ [المائدة: 6]

«ای کسانی ‌که ایمان آورده‌اید! وقتی برای نماز برخاستید، پس صورت خود و دست‌هایتان را تا آرنج بشویید و سرتان را مسح کنید و پاهایتان را تا دو قوزک [بشویید].»

پیامبر ج فرمودند: «لاَ يَقْبَلُ اللَّهُ صَلاَةَ أَحَدِكُمْ إِذَا أَحْدَثَ حَتَّى يَتَوَضَّأَ»[[262]](#footnote-262)؛ «الله تعالی نماز هیچ یک از شما را نمی‌پذیرد زمانی که بی‌وضو شود تا اینکه [دوباره] وضو بگیرد.»

در احادیث بسیاری، جزئیّات وضو بیان شده و عالمان و فقیهان نیز در این باره به طور مفصّل سخن گفته‌اند و توضیح آن‌ها در این تحقیق نمی‌گنجد. مراد ما بیان ارتباط وضو به نظافت بود، چون وضو دارای اسرار و حکمت‌هایی بوده و مرتبط به نظافت و بلکه سلامتی است.

در پاراگراف پیشین، مطالبی مختصر در این زمینه بیان گردید.

شایسته است که موارد زیر را یادآور شویم:

1. وضو فقط به معنای شستن اعضای ظاهری و پاک‌کردن بدن چندین مرتبه در شبانه‌روز نیست.

بلکه اثر معنوی و روانی که انسان مسلمان پس از وضو آن را احساس می‌کند، بسیار عمیق و غیر قابل توصیف است؛ بویژه زمانی که وضو به طور صحیح و کامل و با آگاهی از فضیلت آن انجام شود. وضو تاثیر فراوانی در زندگی مسلمان دارد و او را بیدار و زنده و نورانی می‌گرداند.[[263]](#footnote-263)

1. فرآیند شستن اعضایی که در وضو انجام می‌شود، از نظر بهداشتی و سلامت عمومی بسیار مهم و ضروری به شمار می‌رود، چون این اعضا – چنانکه پزشکان معتقدند- در معرض بسیاری از میکروب‌ها قرار دارند؛ میکروب‌هایی که در هر سانتی‌متر مکعب از هوا، میلیون‌ها تا از آن‌ها وجود دارد و همواره بر جسم انسان از طریق پوست در مناطقی که پوشیده نیست، هجوم می‌آورند.

بر اثر وضو، تمامی این میکروب‌ها از سطح پوست محو و نابود می‌شوند؛ بویژه زمانی که آب به طور کامل و صحیح بر روی اعضا ریخته شود؛ یعنی همان گونه که پیامبر ج توصیه نمودند و روش ایشان بود. در نتیجۀ این کار، پس از وضو دیگر اثری از چرک و میکروب بر روی بدن باقی نمی‌ماند مگر آنچه الله تعالی بخواهد.[[264]](#footnote-264)

1. شستن صورت و دست‌ها تا آرنج تاثیر فراوانی در پاک‌کردن گرد و غبار و میکروب‌ها و نیز پاکسازی عرق از سطح پوست دارد. همچنین موادّ روغنی و چربی‌های ناشی از ترشّح غدد پوستی را از بین می‌برد.

معمولا این مناطق محلّ مناسبی برای رشد و زندگی و زیاد‌شدن میکروب‌هاست.[[265]](#footnote-265)

1. شستن پاها در هنگام وضو و ریختن آب به طور صحیح و کامل تاثیر فراوانی در نظافت و توان و آرامش انسان دارد، چون پاها در آسایش و راحتی سایر اعضای بدن نقش دارند.

این مورد از اسرار احساس آرامشی است که پس از وضو، به فرد مسلمان دست می‌دهد.[[266]](#footnote-266)

1. از لحاظ علمی، به اثبات رسیده که گردش خون در اندام فوقانی دستان و بازوها و نیز اندام تحتانی پاها و ساق‌ها، ضعیف‌تر از گردش خون در سایر اعضای بدن است، زیرا از مرکز پمپاژ و تنظیم‌کنندۀ خون؛ یعنی قلب دورند، بنابراین شستن این اعضا به هنگام وضو، گردش خون را تقویت می‌کند و سبب نظافت، نشاط و شادابی بدن می‌گردد.

همچنین ثابت شده که اشعّۀ خورشید؛ بویژه اشعّۀ فرابنفش تاثیر در ایجاد سرطان پوست دارد و این تاثیر بر اثر وضوی مداوم، به شدّت محدود یافته و کاهش می‌یابد، چون همواره سطح پوست را مرطوب نگه می‌دارد؛ خصوصا مناطقی که در معرض اشعّۀ خورشید قرار دارند، و باعث می‌شود که سلول‌های لایه‌های سطحی و داخلی پوست از تاثیرات و نتایج مضر این اشعّه، سالم و محفوظ بمانند.[[267]](#footnote-267)

22-3. مشروعیّت غسل

غسل یعنی شستن تمامی بدن بوسیلۀ آب. الله ـ می‌فرماید:

﴿وَإِن كُنتُمۡ جُنُبٗا فَٱطَّهَّرُواْۚ﴾ [المائدة: 6]

«و اگر جنب [ناپاک] بودید، پس خود را پاک سازید [و غسل کنید].»

﴿وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡمَحِيضِۖ قُلۡ هُوَ أَذٗى فَٱعۡتَزِلُواْ ٱلنِّسَآءَ فِي ٱلۡمَحِيضِ وَلَا تَقۡرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطۡهُرۡنَۖ فَإِذَا تَطَهَّرۡنَ فَأۡتُوهُنَّ مِنۡ حَيۡثُ أَمَرَكُمُ ٱللَّهُۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلۡمُتَطَهِّرِينَ﴾ [البقرة: 222]

«و از تو دربارۀ حیض [عادت ماهانۀ زنان] می‌پرسند، بگو آن پلید و زیانبار است. پس در حالت قاعدگی از زنان کناره‌گیری کنید و با آنان نزدیکی نکنید تا پاک شوند، سپس هنگامی‌ که پاک شدند و غسل کردن،د از همان جا که الله به شما فرمان داده، با آنان آمیزش کنید. همانا الله تعالی توبه‌کنندگان را دوست ‌دارد و [نیز] پاکان را دوست ‌دارد.»

غسل در میان تمامی ملّت‌ها رواج داشته و در طول تاریخ، انسان به اهمّیت فراوان پاک‌کردن بدن از طریق غسل پی برده و بسیاری از بیماری‌ها را بدین وسیله درمان نموده است.

امّا به گواه تاریخ، تنظیم و معرّفی این مورد در هیچ دینی همچون دین اسلام –دینی که الله متعال آن را خاتم ادیان گرداند- نبوده است.

اگر انسان محقّق بخواهد که تمامی متون شرعی و شروح عالمان در این زمینه را بررسی نماید، موارد بسیاری بیان خواهد شد که نشان از بزرگی دین اسلام و دقیق‌بودن احکامش در این موضوع دارد، چنانکه در سایر مسائل نیز همین گونه است.

غسل واجب می‌شود اگر منی انسان با جهش و لذّت خارج شود یا دو محلّ ختنه [سر آلت تناسلی مرد و زن] با یکدیگر تماس داشته باشند، و نیز پس از قطع خون حیض [عادت ماهانۀ زن] و نفاس [خونریزی زایمان] و زمانی که فرد کافری مسلمان شود.

در برخی موارد غسل مستحب است و پاداش دارد، امّا اگر فردی آن را انجام ندهد، گناهی بر وی نیست و مورد ملامت قرار نمی‌گیرد؛ مانند غسل روز جمعه، عیدین، احرام، ورود به مکّه و روز عرفه.[[268]](#footnote-268)

به طور خلاصه، آنچه دربارۀ وضو بیان شد و گفته می‌شود، در مورد غسل نیز صدق می‌کند، امّا غسل بیشتر باعث نظافت و سلامتی انسان می‌گردد.

22-4. تشویق اسلام بر نظافت عمومی

متون فراوانی دربارۀ نظافت خانه‌ها، راه‌ها، لباس‌ها و امثال آن بیان شده است؛ از جمله:

1. دورکردن اسباب آزار و اذیّت مردم از میان راه‌ها، شاخه‌ای از شاخه‌های ایمان است. ابوهریره س روایت می‌کند که رسول الله ج فرمودند: «الْإِيمَانُ بِضْعٌ وَسَبْعُونَ - أَوْ بِضْعٌ وَسِتُّونَ - شُعْبَةً، فَأَفْضَلُهَا قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، وَأَدْنَاهَا إِمَاطَةُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ، وَالْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الْإِيمَانِ»[[269]](#footnote-269)؛ «ایمان هفتاد و چند – یا شصت و چند- شاخه دارد؛ برترین آن‌ها کلمۀ "لاإله إلّا الله" و پایین‌ترینشان دورکردن اذیّت از میان راه است و حیا بخشی از ایمان به شمار می‌رود.»
2. ادرارکردن در آب راکد و بی‌حرکت ممنوع است: جابر س نقل می‌کند که پیامبر ج مردم را از ادرارکردن در آب راکد نهی کردند.[[270]](#footnote-270)

ابوهریره س روایت نموده که پیامبر ج فرمودند: «لَا تَبُلْ فِي الْمَاءِ الدَّائِمِ الَّذِي لَا يَجْرِي ثُمَّ تَغْتَسِلُ مِنْهُ»[[271]](#footnote-271)؛ «در آب دائم [و راکدی] که جاری نیست، ادرار نکن [که] سپس از آن برای غسل و ... استفاده می‌کنی [یعنی آن را برای غسل و .. نیاز داری].»

در دو روایت فوق، رسول الله ج از ادرارکردن در آب ثابت و بی‌حرکت منع کردند، چون ادرار سبب پلیدی و کثیفی آن می‌شود. مدفوع‌کردن و استنجاء بوسیلۀ آب راکد هم همین حکم را دارد و حرام است.[[272]](#footnote-272)

1. غسل‌کردن در آب راکد نیز حرام است: ابوهریره س روایت می‌کند که پیامبر ج فرمودند: «لَا يَغْتَسِلْ أَحَدُكُمْ فِي الْمَاءِ الدَّائِمِ وَهُوَ جُنُبٌ»؛[[273]](#footnote-273)«هیچ یک از شما در حالی که جنب [ناپاک] است، در آب دائم [و ثابت] غسل نکند.»

مطالبی کوتاه دربارۀ نظافت از دیدگاه اسلام بیان گردید.

22-5. اسلام و حفظ صلح جهانی

در این مبحث، مسائلی نو که زیاد مورد جدل قرار گرفته است، بررسی می‌گردد؛ مسائلی که بسیاری از مردم به سبب عدم‌بررسی و درک حقایق اسلام و عدم‌رجوع به منابع اصلی این مسائل و نیز بر اثر عدم‌رجوع به تاریخ باشکوه اسلام که بیانگر عدالت، مهربانی و همزیستی و مدارای واقعی مسلمانان است، دیدگاه اسلام دربارۀ مسائل مذکور را درک نکرده‌اند، و با این توضیح که برخی از مسائل مورد بحث با یکدیگر همخوانی داشته و در هم آمیخته شده‌اند.

اسلام – چنانکه مشخّص است و قبلا بیان گردید- دین صلح، خیر، عدالت و احسان بوده و حتّی در حالت جنگ که بنا به دلایلی منطقی و عقلی صورت می‌گیرد، این ویژگی‌ها باقی است.

بنابراین در غیر جنگ، موارد مذکور روشن‌تر و هویداتر خواهد بود. برخی از نشانه‌ها و جلوه‌های علاقۀ اسلام بر صلح و آسایش و امنیت و آزادی مردم، از این قرار است:

1. واژۀ «سلام» یا صلح از کلمات پرتکرار در دین اسلام است: این مطلب نشان می‌دهد که اسلام دین صلح و خوبی است.

مطلب فوق با توجّه به نمونه‌های بسیاری از قرآن و سنّت، به طور کامل روشن و معلوم می‌گردد؛ از جمله:

1. سلام یکی از نام‌های الهی است: الله ـ می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡمَلِكُ ٱلۡقُدُّوسُ ٱلسَّلَٰمُ ٱلۡمُؤۡمِنُ ٱلۡمُهَيۡمِنُ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡجَبَّارُ ٱلۡمُتَكَبِّرُۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يُشۡرِكُونَ﴾ [الحشر: 23]

«او الله است که جز وی معبودی [راستین] نیست، پادشاه، بی‌نهایت پاک، منزّه [و سالم از هر عیب]، ایمنی‌دهنده، نگهبان پیروزمند، جبّار [جبران‌کننده] و شایستۀ عظمت و بزرگی است. الله تعالی پاک و منزّه است از آنچه [برای او] شریک می‌آورند.»

1. واژۀ «سلام» از «سِلم» گرفته شده است: سِلم و سلام از اسامی اسلام به شمار می‌رود.

الله أ می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱدۡخُلُواْ فِي ٱلسِّلۡمِ كَآفَّةٗ﴾ [البقرة: 208]

«ای کسانی‌ که ایمان آورده‌اید! همگی به اسلام [و اطاعت الله] در آیید.»

مراد از «سِلم» در آیۀ فوق، اسلام است.[[274]](#footnote-274)

الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقُولُواْ لِمَنۡ أَلۡقَىٰٓ إِلَيۡكُمُ ٱلسَّلَٰمَ لَسۡتَ مُؤۡمِنٗا﴾ [النّساء: 94]

«و به کسی ‌که بر شما سلام کرد [و اظهار صلح و اسلام نمود] نگویید: مؤمن نیستی.»

شوکانی در تفسیر این آیه می‌گوید: «سِلم و سلام به معنای استسلام [تسلیم‌شدن] و بنا بر قولی، به معنای اسلام است.»[[275]](#footnote-275)

1. پیامبر ج مردم را بر افشا و آشکارساختن سلام تشویق نموده و آن را یکی از بزرگ‌ترین اسباب مهربانی و محبّت و ورود به بهشت دانستند. ابوهریره س نقل نموده که پیامبر ج فرمودند: «لَا تَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى تُؤْمِنُوا، وَلَا تُؤْمِنُوا حَتَّى تَحَابُّوا، أَوَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى شَيْءٍ إِذَا فَعَلْتُمُوهُ تَحَابَبْتُمْ؟ أَفْشُوا السَّلَامَ بَيْنَكُمْ»[[276]](#footnote-276)؛ «وارد بهشت نمی‌شوید تا اینکه ایمان بیاورید و ایمان نمی‌آورید تا اینکه با یکدیگر دوست [و مهربان] باشید. آیا شما را بر کاری راهنمایی کنم که وقتی آن را انجام دهید، با یکدیگر دوست می‌شوید؟ سلام را در میانتان افشا [و آشکار] سازید.»
2. بهترین تحیّت و درود در بین مسلمانان، سلام است: یعنی اینکه تحیّت‌گوینده بگوید: السّلام علیکم، یا السّلام علیکم ورحمة الله، یا السّلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

و فردی که به وی سلام عرض شده، پاسخ دهد: وعلیکم، یا وعلیکم السّلام، یا وعلیکم السّلام ورحمة الله، یا وعلیکم السّلام ورحمة الله وبرکاته.

نووی / می‌گوید: «مستحب است کسی که شروع به سلام می‌کند، بگوید: السّلام علیکم ورحمة الله وبرکاته؛ یعنی ضمیر جمع بیاورد هر چند بر یک نفر سلام کند.

جواب‌دهنده نیز بگوید: وعلیکم السّلام ورحمة الله وبرکاته؛ یعنی "واو" عطف را در "وعلیکم" بیاورد.»[[277]](#footnote-277)

عمران بن حصین س می‌گوید: مردی نزد پیامبر ج آمد و گفت: السّلام علیکم. پاسخ سلامش داده شد و نشست. پیامبر ج فرمودند: «عَشْرٌ»؛ «10 تا». فرد دیگری آمد و گفت: السّلام علیکم ورحمة الله. سپس جوابش داده شد و نشست. رسول‌الله ج فرمودند: «عِشْرُونَ»؛ «20 تا». نفر سوم آمد و عرض کرد: السّلام علیکم ورحمة الله وبرکاته. پاسخ این فرد نیز داده شد و نشست. پیامبر ج فرمودند: «ثَلَاثُونَ»[[278]](#footnote-278)؛ «30 تا».

یعنی اینکه با زیادشدن عبارات سلام و تحیّت، پاداش آن نیز افزایش می‌یابد.

عالمان سخنان بسیاری دربارۀ شیوۀ سلام و پاسخ به آن، آداب سلام، سلام‌گفتن سواره بر پیاده، سلام‌گفتن پیاده بر نشسته، سلام‌گفتن تعداد کم بر افراد بسیار، مستحب‌بودن اعادۀ سلام بر کسی که دیدار با وی تکرار می‌گردد، مستحب‌بودن سلام برای کسی که وارد خانه‌اش می‌شود، سلام‌گفتن بر کودکان، سلام‌گفتن کسی که از مجلسی برخیزد یا از همنشینانش جدا شود و سایر احکامی که بیانگر جایگاه سلام در دین اسلام است، آورده‌اند.[[279]](#footnote-279)

1. تحیّت مسلمانان در بهشت، سلام است: الله ﻷ می‌فرماید:

﴿وَتَحِيَّتُهُمۡ فِيهَا سَلَٰمٞۚ﴾ [يونس: 10]

«و تحیّتشان در آن، سلام است.»

الله متعال دربارۀ تحیّت فرشتگان برای اهل بهشت می‌فرماید:

﴿سَلَٰمٌ عَلَيۡكُم بِمَا صَبَرۡتُمۡۚ فَنِعۡمَ عُقۡبَى ٱلدَّارِ﴾ [الرّعد: 24]

«[و به آنان می‌گویند:] سلام بر شما به [سبب] آنچه صبر نموده‌اید، پس چه خوب است عاقبت آن سرای [جاویدان]!»

و نیز می‌فرماید:

﴿ٱدۡخُلُوهَا بِسَلَٰمٖۖ ذَٰلِكَ يَوۡمُ ٱلۡخُلُودِ﴾ [ق: 34]

«[به آنان گفته می‌شود:] به سلامت وارد آن [بهشت] شوید، [که] این روز جاودانگی است.»

1. الله تعالی مؤمنانی که بی‌خردی و نادانی را با سلام پاسخ می‌دهند، ستوده است: الله أ در بیان صفات بندگان الهی می‌فرماید:

﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمُ ٱلۡجَٰهِلُونَ قَالُواْ سَلَٰمٗا﴾ [الفرقان: 63]

«و هنگامی‌ که جاهلان این افراد را مخاطب قرار دهند [و سخنان نابخردانه و ناسزا گویند]، به آنان سلام گویند [و از این افراد روی می‌گردانند].»

و در جایی دیگر می‌فرماید:

﴿وَإِذَا سَمِعُواْ ٱللَّغۡوَ أَعۡرَضُواْ عَنۡهُ وَقَالُواْ لَنَآ أَعۡمَٰلُنَا وَلَكُمۡ أَعۡمَٰلُكُمۡ سَلَٰمٌ عَلَيۡكُمۡ لَا نَبۡتَغِي ٱلۡجَٰهِلِينَ﴾ [القصص: 55]

«و هنگامی ‌که سخن لغو [و بیهوده] بشوند، از آن روی گردانده و می‌گویند: اعمال ما از آنِ ماست و اعمال شما مالِ شما. سلام بر شما، ما خواستار جاهلان نیستیم.»

1. پیامبر ج فرمودند مسلمان واقعی کسی است که مردم از شرّ او در امان باشند: ایشان در این باره می‌فرمایند: «المُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ المُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ»[[280]](#footnote-280)؛ «مسلمان [واقعی] کسی است که مسلمانان از زبان و دست او در امان باشند.»

مختصری از جایگاه سلام در دین اسلام بیان گردید.

1. اسلام به دنبال حفظ اموال است: این کار سبب اشاعه و انتشار صلح و آرامش و امنیّت می‌شود و به همین علّت، دین اسلام مردم را تشویق به امانتداری نموده و امانتداران را ستوده و آنان را به حیاتی خوش و ورود به بهشت وعده داده است. همچنین دزدی را ممنوع و حرام گردانیده و فرد دزد را تهدید به مجازات نموده و حدّ سرقت؛ یعنی قطع دست دزد را تشریع کرده است تا کسی جرأت دزدی اموال را پیدا نکند و اگر دزد از عذاب آخروی نترسد، دست‌کم از ترس مجازات دنیوی و قطع دست، دزدی را رها کند. به همین سبب، ساکنان شهرهایی که احکام شریعت در آن‌ها اجرا می‌شود، احساس امنیت می‌کنند و مطمئن هستند که اموالشان دزدیده نمی‌شود و قطع دست در این شهرها بسیار اندک اتّفاق می‌افتد، چون خیلی کم دزدی می‌شود.

قطع دست دزد باعث می‌شود که خودش دوباره دزدی نکند و دزدان دیگر نیز از این کار باز ایستند و این گونه در دین اسلام، اموال حفظ می‌شود و مسلمانان در امنیّت و صلح و آرامش زندگی می‌کنند.[[281]](#footnote-281)

قطع دست سارق بدین معنا نیست که هر کس هر چیزی دزدی کند، فورا دستش قطع شود، بلکه باید شروطی محقّق گردد و موانعی نباشد. همچنین لازم است که قاضی موضوع سرقت را بررسی نماید و سایر جزئیّاتی که بیانشان به درازا می‌کشد و برای اجرای حدّ سرقت لازم است.

1. اسلام به دنبال حفظ جان‌هاست: بر این اساس، کشتن انسان را به ناحق حرام و ممنوع اعلام کرده و قصاص قاتل را لازم گردانیده و به همین سبب، در کشورهای اسلامی که احکام شریعت اجرا می‌شود، کشت و کشتار کم اتّفاق می‌افتد. اگر انسان بفهمد و یقین کند که در صورت کشتن فردی به ناحق، کشته خواهد شد، قطعا از کشتن دست خواهد کشید و مردم از شرّ کشت و کشتار در امان می‌مانند.

علاوه بر این، خانوادۀ کشته‌شده، حقّ و سهمی دارند. اگر انسان قاتل کسی را بکشد و رها شود که هر گونه بخواهد، زندگی کند، این کار خشم خانوادۀ مقتول را برمی‌انگیزاند و بسا اوقات آنان به قصد انتقام، بر وی حمله‌ور خواهند شد و در نتیجه، باعث فتنه و ضررهای فراوانی می‌گردد.

امّا اگر قاتل قصاص شود، خانوادۀ مقتول راحت شده و آرام می‌گیرند و چون حقّشان گرفته می‌شود، آسوده‌خاطر می‌گردند.

ناگفته نماند که قصاص تنها راه نیست، بلکه ورثۀ مقتول می‌توانند قاتل را ببخشند یا دیه بگیرند و این کار نشانۀ آسان‌گیری و مهربانی است.

و بلکه دین اسلام مردم را تشویق به عفو و بخشش نموده و در قبال این کار، اجر و پاداش فراوانی را از جانب الله تعالی وعده داده است.

الله ـ می‌فرماید:

﴿وَلَكُمۡ فِي ٱلۡقِصَاصِ حَيَوٰةٞ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ﴾ [البقرة: 179]

«و ای صاحبان خرد! برای شما در قصاص حیات و زندگی است، باشد که شما تقوا پیشه کنید.»

و نیز می‌فرماید:

﴿فَمَنۡ عَفَا وَأَصۡلَحَ فَأَجۡرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِ﴾ [الشّورى: 40]

«پس هر کس که در گذرد و اصلاح [و آشتی] کند، پاداشش بر الله است.»[[282]](#footnote-282)

قصاص‌نمودن قاتل، حقّ هر کسی نیست، بلکه مسؤولیّت والی مسلمان یا فرد قاضی که از سوی وی تعیین شده است، به شمار می‌رود و باید که موضوع قتل دارای شروط و نبود موانعی باشد که بیان آن‌ها به درازا می‌کشد.

نفسی که الله تعالی کشتن آن را به ناحق، حرام گردانیده، عام و فراگیر بوده و شامل کشتن انسان مؤمن می‌شود، چنانکه الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَمَن يَقۡتُلۡ مُؤۡمِنٗا مُّتَعَمِّدٗا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ خَٰلِدٗا فِيهَا وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ وَلَعَنَهُۥ وَأَعَدَّ لَهُۥ عَذَابًا عَظِيمٗا﴾ [النّساء: 93]

«و هر کس مؤمنی را از روی عمد به قتل رساند، کیفرش دوزخ است، که در آن جاودانه می‌ماند و الله بر او غضب می‌کند و وی را از رحمتش دور می‌سازد و عذاب بزرگی برای او آماده ساخته است.»

همچنین شامل تجاوز بر زندگی افرادی که دین اسلام را نپذیرفته‌اند و اسلام ضامن نگهداری و حمایت از آنان شده است، می‌شود. پیامبر ج فرمودند: «مَنْ قَتَلَ مُعَاهَدًا لَمْ يَرِحْ رَائِحَةَ الجَنَّةِ، وَإِنَّ رِيحَهَا تُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَرْبَعِينَ عَامًا»[[283]](#footnote-283)؛ «کسی که [کافر] معاهدی [که با مسلمانان عهد و پیمان بسته است] را بکشد، هرگز بوی بهشت را احساس نخواهد کرد در حالی که بوی آن از فاصلۀ 40 سال [راه] به مشام می‌رسد.»

همچنین فرمودند: «أَيُّمَا رَجُلٍ أَمِنَ رَجُلا عَلَى دَمِهِ ثُمَّ قَتَلَهُ، فَأَنَا مِنَ الْقَاتِلِ بَرِيءٌ، وَإِنْ كَانَ الْمَقْتُولُ كَافِرًا»[[284]](#footnote-284)؛ «هر مردی که مرد دیگری را نسبت به خونش امان دهد، سپس [خیانت کند و] او را بکشد، من از قاتل بیزارم هر چند مقتول کافر باشد.»

شایسته است ماجرایی که در زمان فتح خیبر – یکی از پناهگاه‌ها و قلعه‌های یهودیان در شمال مدینۀ منوّره- اتّفاق افتاد را بیان کنیم؛ عبدالله بن سهیل س وارد آنجا گشت و سپس جسدش در حالی که در یکی از چاه‌های آنجا افتاده بود، یافت شد. خانوادۀ او نزد پیامبر ج آمدند و یهودیان را قاتل وی می‌دانستند. رسول الله ج [ از طریق نویسندگان] در این باره به یهودیان نامه نوشتند و آنان پاسخ دادند که سوگند به الله، ما او را نکشته‌ایم. بنابراین پیامبر ج به خاندان مقتول فرمودند: «أَتَحْلِفُونَ، وَتَسْتَحِقُّونَ دَمَ صَاحِبِكُمْ؟»؛ «آیا سوگند می‌خورید که به خون رفیقتان برسید؟» آنان گفتند: نه. رسول الله ج فرمودند: «أَفَتَحْلِفُ لَكُمْ يَهُودُ؟»؛ «آیا یهودیان برای شما قسم یاد کنند [که وی را نکشته‌اند]؟» خانوادۀ مقتول پاسخ دادند: آنان مسلمان نیستند. بنابراین پیامبر ج دیۀ وی را که 100 شتر می‌شد، به خانواده‌اش دادند.[[285]](#footnote-285)

بدون تردید شبهاتی قوی و قراینی وجود داشت که یهود را متّهم سازد، چون آن صحابیِ مقتول در میانشان یافت گردید و در یکی از چاه‌های یهودیان افتاده شده بود و شهر خیبر، شهر آنان به شمار می‌رفت و مسلمانان قبلا نیز خیانت‌هایی را از سمت یهودیان دیده بودند.

امّا پیامبر اسلام ج این شبهات قوی را نپذیرفتند و خودشان دیۀ مقتول را پرداخت نمودند تا حرمت جان انسان‌ها حفظ شود و صلح و عدالت با دشمنان اجرا گردد.

1. اسلام تجاوز و ستم فرد بر خودش را نیز حرام کرده است: از دیدگاه دین اسلام، فقط ستم بر دیگران ممنوع نیست، بلکه ستم بر خود نیز که خاص‌ترین دارایی انسان به شمار می‌رود، ممنوع است. اسلام اجازه نمی‌دهد که کسی عقلش را فاسد نماید یا سلامتی‌اش را به خطر اندازد، چه رسد به اینکه خواسته باشد خود را بکشد!

وعید شدیدی علیه کسی که خودش را بکشد، آمده است؛ الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُمۡ رَحِيمٗا٢٩ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ عُدۡوَٰنٗا وَظُلۡمٗا فَسَوۡفَ نُصۡلِيهِ نَارٗاۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرًا﴾ [النّساء: 29-30]

«و خودتان را نکشید، زیرا الله [نسبت] به شما مهربان است. و هر کس که از روی تجاوز و ستم چنین کند، پس به زودی او را در آتشی [سوزان] درآوریم، و این بر الله متعال آسان است.»

1. دین اسلام آزادی‌ها را تضمین و منظّم کرده است: این مورد، یکی از بارزترین علائم و نمودهای اسلام به شمار می‌رود؛ آزادی اندیشه و تفکّر در دین اسلام تضمین شده و وجود دارد و الله ﻷ به انسان حسّ شنوایی و بینایی و قلب بخشیده تا بیندیشد و تفکّر نماید و به حقیقت رسد. آدمی مأمور است که خوب و درست تفکّر نماید و در برابر غفلت و سهل‌انگاری و تعطیل حواسّ خود مسؤول است، همان گونه که اگر آن‌ها را در موارد مضر و زیان‌آور به کار بَرَد، بازخواست می‌شود.

از دیدگاه اسلام، انسان در فروش، خرید، تجارت، سفرها و سایر کارهایش آزاد است تا زمانی که از حدود الهی بر اثر خیانت و فریب و فساد تجاوز نکند.

همچنین انسان آزاد است که از چیزهای پاکیزۀ زندگی دنیا بهره برد؛ از خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها، بوییدنی‌ها و پوشیدنی‌ها تا جایی که مرتکب حرام و ضرر بر خود یا دیگران نشود.

علاوه بر این، دین اسلام آزادی‌ها را مقیّد و منضبط ساخته و هرگز اجازه نمی‌دهد که سرکشی و طغیان انسان، آزادی‌های دیگران را سلب و نابود سازد؛ به عنوان مثال، اگر تمایلات نفسانی آدمی رها شود و مقیّد به شروطی نباشد، انسان به دنبال تمایلاتش خواهد رفت و هلاک خواهد شد، چون توانش محدود است و اگر در راه لهو و بیهودگی و عیّاشی صرف شود، دیگر نیرو و توانی باقی نمی‌ماند که در راه صحیح گام بردارد و او را برای انجام خوبی‌ها یاری رساند. بنابراین آزادی بدین معنا نیست که با تمایلات و خوشی‌هایش انس گیرد و رها شود و به حلال و حرام و عواقب آن توجّه ننماید.

عاقبت زودهنگام چنین کاری پیش از عقوبت دیرهنگامش نیز دشوار و ناگوار خواهد بود؛ ثروتش نابود می‌گردد، توانش از بین می‌رود، سلامتی‌اش را از دست می‌دهد و بدبخت و درمانده خواهد شد.

تصوّر کن که انسان مهار و زمام تمایلاتش را رها کند، آیا آسایش و آرامش را خواهد دید؟!

در پاسخ باید گفت که هرگز آسوده و آرام نخواهد شد. اگر به دنبال دلیل هستی، به جهان معاصر با آن همه رونق مادّی بنگر که چون بی‌بند و باری و عیّاشی رواج یافته و از لذّات و خوشی‌ها به شیوۀ درست استفاده نمی‌شود، منجر به پیدایش آشفتگی‌ها، مشکلات و بیماری‌های جسمی و روحی فراوانی شده و کشتار، غارت، دزدی، خودکشی، اضطراب و بیماری‌های عجیب و غریبی شایع گشته است.

همچنین آزادی بدین معنا نیست که انسان بدون حدّ و مرز به دنبال خواسته‌های خود باشد و به پیامد کارهایش علیه دیگران اهمّیت ندهد. آیا حمله و ستم قدرتمندان علیه ضعیفان و نادیده‌گرفتن حقوق آنان و مصادرۀ آرایشان که در کشورهای بزرگ جهان معاصر انجام می‌شود، آزادی است؟!

قطعا این امور آزادی نیست، بلکه آزادی واقعی آن چیزی است که اسلام آورده؛ یعنی آزادی منضبط و مشخّصی که اعمال انسان را کنترل می‌کند و انسان را بندۀ پروردگار و آفریدگارش می‌سازد؛ این راز آزادی بزرگ است، چون وقتی انسان از نظر ترس، طمع، محبّت، امید، فروتنی و تواضع، وابسته به پروردگارش باشد، از تمامی مخلوقات جدا و آزاد می‌شود و فقط از پروردگارش می‌ترسد و فقط از او امید دارد و این عین رستگاری و عزّتش است.[[286]](#footnote-286)

علاوه بر سخنانی که بیان گشت، در مباحث پیش رو نیز مطالبی دربارۀ ایجاد صلح و همزیستی از سوی اسلام بیان خواهد شد.

23. اسلام و همزیستی و مدارا

اسلام – چنانکه مشخّص است- دین خاتم و آخرین پیام الهی برای بشر بوده و از این رو، عجیب نیست که این رسالت شامل و عام و متناسب با هر زمان و مکان و هر ملّتی است. قبلا این مطلب بیان گردید.

احکام اسلام منحصر بر رفتار مسلمانان در میان خودشان نیست، بلکه عام است و تمامی مردم را با وجود تفاوت در ادیان شامل می‌شود. در دین اسلام شیوۀ تعامل و برخورد با تمامی طبقات مردم؛ یعنی مسلمانان و دیگران بیان شده است.

این موضوع نشان می‌دهد که اسلام دینی قابل اجرا و واقعی است و نظریّاتی تمثیلی و نمادین نیست که با زندگی واقعی و شرایط مردم همخوانی نداشته باشد.

الله تعالی انسان‌ها را آفرید و مقرّر نمود که برخی از آنان، کافر و برخی مؤمن خواهند بود.

همچنین فرمان داد که مردم به سوی هدایت و رستگاری فرا خوانده شوند، امّا دعوتگران را مکلّف نساخت که مردم را به اجبار وارد دین حق کنند:

﴿إِنۡ عَلَيۡكَ إِلَّا ٱلۡبَلَٰغُ﴾ [الشّورى: 48]

«بر [عهدۀ] تو فقط تبلیغ [رسالت] است.»

از این رو، قانون اختلاف در میان مردم پابرجا و موجود بوده و در قرآن کریم چنین آمده است:

﴿وَلَوۡ شَآءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ ٱلنَّاسَ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗۖ وَلَا يَزَالُونَ مُخۡتَلِفِينَ١١٨ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَۚ﴾ [هود: 118-119]

«و اگر پروردگارت می‌خواست، [همۀ] مردم را یک امّت قرار می‌داد، ولی [آنان] همواره متفاوت هستند، مگر کسی ‌که پروردگارت [بر او] رحم کند.»

این موضوع به معنای تایید باطل و پذیرش یا جواز تمامی مذاهب یا رضایت به آن‌ها و ردننمودن و بیان‌نکردن بطلانشان و دعوت‌نکردن آنان به سوی حقیقت نیست.

بلکه هدف، رفتار و برخورد نیک و متناسب با وجود تمامی این اختلافات و پیروی از شیوۀ اسلام و گفتگو با فرد مخالف است[[287]](#footnote-287) و در اصل، باید مهربانی و نرمی رعایت شود. اصل و سرچشمۀ آداب برخورد و تعامل از دیدگاه اسلام، دعوت مردم به سوی دین بر اساس حکمت و موعظۀ نیک و مجادله به شیوۀ بهتر و مدارا به اندازۀ ممکن است، به گونه‌ای که حدود و قوانین اسلام رعایت گردد و کسی جرأت نکند حرمت و شکوه اسلام را زیر سؤال ببرد.[[288]](#footnote-288)

همزیستی انسان‌دوستانه در میان بشر بدین معناست. اصطلاح همزیستی در این دوره بسیار شایع و رایج شده و تقریبا هم‌معنا با اصطلاح مداراست که قبلا مشهورتر و رایج‌تر بود.

علاوه بر موارد فوق، اگر انسان متون شرعی و تاریخ مسلمانان را بررسی نماید، می‌بیند که روحیۀ بردباری و مدارا و نیکی بسیار روشن و آشکار است.

اکنون مختصری از مدارا که نزدیک به مفهوم همزیستی است و برخی از نمودهایش در دین باشکوه اسلام و تعدادی از موارد اجرای آن در تاریخ مسلمانان بیان می‌گردد:

1. مفهوم تسامح: محمّد طاهر بن عاشور / می‌گوید: «تسامح از نظر لغوی مصدر "سامَحَهُ"؛ یعنی با وی بسیار نرمی و خوشرفتاری کرد، است.»

وی در ادامه چنین می‌آورد: «اصل سماحت به معنای آسان‌گیری در رفتار و آمیزش و زندگی با دیگران است؛ یعنی نرمی در مواردی که معمولا در آن‌ها خشونت صورت می‌گیرد.

در حدیثی صحیح آمده است که پیامبر ج فرمودند: «رَحِمَ اللَّهُ رَجُلًا سَمْحًا إِذَا بَاعَ، وَإِذَا اشْتَرَى، وَإِذَا اقْتَضَى»[[289]](#footnote-289)؛ «الله تعالی رحمت کند مرد آسان‌گیر را زمانی که می‌فروشد و هنگامی که می‌خرد و وقتی که [طلبش را] درخواست می‌کند.»[[290]](#footnote-290)

محمّد طاهر بن عاشور می‌گوید: «هدف من از تسامح در این مبحث، خوشرفتاری و مدارا با مخالفان دینی است و این اصطلاح در میان محقّقان و پژوهشگران متاخّر دینی در اواخر قرن گذشته رایج گشته و از این حدیث گرفته شده است: «بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ»[[291]](#footnote-291)؛ «من با دین حنیف [متمایل به حق] و آسان مبعوث گشته‌ام.»

پس لفظ مذکور حقیقتی عرفی در این مفهوم گردیده است.

در گذشته، بسا اوقات این لفظ را به معنای تساهُل؛ یعنی سهل‌انگاری می‌دانستند.

از نظر لغوی این دو اصطلاح مترادف یکدیگرند، امّا مفهومی که واژۀ «تسامح»؛ یعنی برخورد خوب و مناسب در برابر مخالفان دینی، برای آن به کار می‌رود، کاملا با مفهوم تساهل و سهل‌انگاری تفاوت دارد و به همین سبب، اصطلاح تساهل را به کار نمی‌برند، چون بیانگر سهل‌انگاری و غفلت فرد مسلمان در اجرای احکام دین است. در نتیجه، واژۀ «تسامح» برای این معنا؛ یعنی همزیستی مسالمت‌آمیز به کار رفت.

اصطلاح مذکور به نحو احسن و کامل معنای مقصود را می‌رساند و شایسته نیست که لفظ دیگری جایگرین آن شود.»[[292]](#footnote-292)

1. اهمّیت تحقیق دربارۀ تسامح و مدارای اسلامی: پژوهش در این باره – چنانکه ابن عاشور می‌گوید- یکی از مهم‌ترین تحقیقات لازم برای کسی است که قصد بررسی حقایق دین اسلام را دارد، چون بسیاری از عالمان و اندیشمندان؛ بویژه اندیشمندان غیرمسلمان مفهوم تسامح اسلامی را به درستی درک نکرده‌اند.

بسا اوقات، تصوّر می‌کنند که چنین چیزی در دین اسلام وجود ندارد. و کسانی که تسامح اسلامی را پذیرفته‌اند، در بسیاری از موارد، دچار افراط یا تفریط شده‌ و به حقیقت نرسیده‌اند.

برخی از آنان در این زمینه معذورند، زیرا حالات و شرایط مسلمانان را در دوران‌های مختلفی مشاهده نموده و گمان کرده‌اند که حقیقت اسلام همین است و در نتیجه، با ساختار و چهرۀ واقعی اسلام که دلایل و شواهد بسیاری دارد، مخالفت ورزیده‌اند.

علاوه بر این، رفتار ناشایست و برخورد بد، رساندن آزار و زیان و خیانت‌ها و نیرنگ‌های برخی از ملّت‌ها و نیز سوء استفاده از مدارای مسلمانان برای رسیدن به اهداف و فواید خود و واردکردن رنج و مصیبت بر اهل اسلام باعث شده که در قرن‌های گذشته، مسلمانان تسامح و مدارای اسلامی را فراموش کنند و مواظب باشند و به کلّی این ویژگی از یادشان رفته است.

موضوع فوق در جای دیگری باید بحث شود و نباید که مفهوم تسامح را تغییر دهد.

ناگفته نماند که برخورد ناشایست دیگر امّت‌ها که در تمامی دوران‌ها اتّفاق افتاده است، در دوران صدر اسلام و ظهور دین، مانع نمی‌شد که مسلمانان تسامح و مدارای اسلامی را کنار بگذارند و از فضایل آن بهره‌مند شوند و می‌دانستند که از این طریق، ضررهایی به آنان می‌رسد، چون صفات نیک هر چند باعث از دست‌دادن منافعی شود، باز هم شایسته و پسندیده است و انسان نباید با این بهانه، صفات نیک را ترک کند، امّا لازم است که مواظب ضررهایش باشد و آن‌ها را از خود دور سازد.[[293]](#footnote-293)

از سویی دیگر، سزاوار نیست که پژوهشگر در دین اسلام فقط به احوال و شرایط برخی از مسلمانان در بعضی دوران‌ها؛ بویژه در سده‌های اخیر بنگرد، زیرا ستم و تنگ‌نظری است که احوال برخی از مسلمانان به عنوان نماینده و چهرۀ واقعی اسلام معرّفی گردد و گمان شود که دین اسلام مسلمانان را پاک و تزکیه ننموده و پستی و سنگدلی را از آنان دور نساخته است. بنابراین بر کسی که از روی عدالت و انصاف قصد رسیدن به حقیقت را دارد، لازم است که از طریق منابع صحیح آن؛ یعنی قرآن و سنّت و سیرۀ سلف صالح به دین اسلام بنگرد و نیز از طریق کتاب‌هایی که منصفانه و عالمانه در مورد این دین سخن گفته‌اند. برای چنین فردی روشن خواهد شد که اسلام به دنبال سعادت بشر و انتشار صلح و امنیت و اشاعۀ عدالت و احسان است.

امّا هرگز روا نیست که کج‌روی‌های برخی از مسلمان‌نماها – کم باشد یا زیاد- به حساب دین گذاشته شود یا بدین وسیله، مورد نکوهش قرار گیرد، بلکه اسلام از این موارد بیزار و پاک است و پیامد انحراف و کج‌روی بر خود منحرفان است، چون دین اسلام آنان را فرمان به کج‌روی نداده و بلکه از انحراف به شدّت باز داشته است.

عدالت و انصاف این است که به حالات دینداران واقعی و اجراکنندگان راستین دستورات و احکام اسلامی در امور مربوط به خودشان و دیگران، نگاه شود، چراکه این کار بر شکوه و عظمت دین و مسلمانان در دل‌های افراد می‌افزاید. دین اسلام مردم را به تمامی خوبی‌ها و فضیلت‌های کوچک و بزرگ تشویق نموده و از همۀ بدی‌ها و مفسده‌ها باز داشته است.

به همین سبب، کسانی که ارزش و منزلت اسلام را حفظ نموده و احکام و شعائرش را رعایت کرده‌اند، در بالاترین مراتب ادب و تربیت نفس بر صفات نیک و اخلاق والا قرار دارند و افراد دور و نزدیک و موافق و مخالف بر این مورد گواهی می‌دهند.

امّا نگاه محض به احوال مسلمانان سهل‌انگار و منحرف از راه راست، هیچ بویی از عدالت ندارد و بلکه عین ستم است.[[294]](#footnote-294)

1. تسامح و مدارای اسلامی زائیدۀ اصلاح تفکّر و اندیشه و اخلاق نیکوست: یعنی همان دو موردی که از اصول نظام اجتماعی در دین اسلام به شمار می‌روند.

این تسامح برخاسته از اعتقاد صحیحی است که صاحبش را به سوی هر خیری سوق می‌دهد و از هر نوع بدی دور می‌کند و احساساتش را منضبط و منظّم می‌سازد و تمامی زشتی‌ها و پلیدی‌ها را از درونش بر می‌کند.

بدون تردید عقل سالم از شهوات و شبهات، صاحبش را به سمت عقاید بر حق و واقعی می‌کشاند و باعث می‌شود که به اعتقاد و باورش اطمینان داشته و یقین کند که هیچ مخالفی نمی‌تواند آن را دچار تزلزل و انحراف نماید.

امّا ممکن است بسا اوقات بر اثر گمراهی مخالفان احساس دلتنگی کند و تعجّب نماید که چرا تعداد کمی از آنان اعتقاد صحیح را می‌پذیرند و چگونه آنچه برایش بسیار روشن و آشکار است را نمی‌بینند و نمی‌فهمند! در اینجاست که اخلاق والا کارساز می‌شود و این ویژگی‌ها و برخورداری از آداب شرع حکیم، انسان را از این سختی و تنگنا خارج می‌سازد و در نتیجه، با نفسی آرام و سینه‌ای باز و زبانی روان و گویا، مخالفت‌های آنان را پاسخ می‌دهد و بدون هیچ نوع دلتنگی و رنجی، دلایل خود را ارائه می‌دهد و مخالفان را به سمت حقیقت و واقعیّت می‌کشاند.

توصیه‌های اسلام بر این دو اصل بسیار تاکید داشته و آن‌ها را گوشزد کرده است؛ یعنی اصل اعتماد و یقین به صحّت اعتقاد و اصل مکارم اخلاق در وجود فرزندان اسلام؛ مثلا قرآن کریم دربارۀ اعتماد بر اعتقاد صحیح خود و توجّه‌نکردن به باور و دیدگاه دیگران، چنین می‌فرماید:

﴿إِنَّكَ عَلَى ٱلۡحَقِّ ٱلۡمُبِينِ٧٩ إِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَلَا تُسۡمِعُ ٱلصُّمَّ ٱلدُّعَآءَ إِذَا وَلَّوۡاْ مُدۡبِرِينَ﴾ [النّمل: 79-80]

«بدون تردید تو بر حقّی آشکار هستی و همانا تو نمی‌توانی [سخنت را] به [گوش] مردگان بشنوانی، و نمی‌توانی به کران هنگامی ‌که پشت‌کنان روی می‌گردانند، سخن [و نِدای خود را] بشنوانی.»

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ عَلَيۡكُمۡ أَنفُسَكُمۡۖ لَا يَضُرُّكُم مَّن ضَلَّ إِذَا ٱهۡتَدَيۡتُمۡۚ﴾ [المائدة: 105]

«ای کسانی‌ که ایمان آورده‌اید! مراقب خود باشید اگر شما هدایت یافته باشید، گمراهی افرادی‌ که گمراه شده‌اند، به شما زیانی نمی‌رساند.»

همچنین دربارۀ اصل مکارم اخلاق می‌فرماید:

﴿فَلَعَلَّكَ بَٰخِعٞ نَّفۡسَكَ عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِمۡ إِن لَّمۡ يُؤۡمِنُواْ بِهَٰذَا ٱلۡحَدِيثِ أَسَفًا﴾ [الكهف: 6]

«پس گویی می‌خواهی در پی ایشان خود را از غم و اندوه هلاک سازی، اگر به این سخن [قرآن] ایمان نیاورند.»

بدون تردید بیان این اصل سینۀ انسان را باز می‌کند و نفس را در برابر آزار و سختی‌های مخالف، آرام می‌سازد.

بنابراین سزاوار است که بگوییم: تسامح و مدارا از ویژگی‌ها و مشهورترین مؤلّفه‌های دین اسلام به شمار می‌رود. همچنین از نعمت‌ها و احساناتی که الله تعالی به مخالفان و دشمنانش بخشیده و برترین دلیل بر رحمت رسالت اسلامی، چنانکه می‌فرماید:

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ﴾ [الأنبياء: 107]

«و [ای پیامبر ج!] تو را فقط رحمتی برای جهانیان فرستادیم.»[[295]](#footnote-295)

1. دین اسلام پایه‌های عمومی تسامح و مدارا را استوار و پابرجا ساخته است: اسلام پایه‌های اساسی و محکم را برقرار ساخته و پیمان‌های محکمی بسته و تکلیف مسلمانان در قبال یکدیگر و نیز خوشرفتاری با سایر ملّت‌ها را کاملا روشن ساخته است. قرآن کریم و سنّت نبوی به مسلمانان آموخته‌اند که اختلاف در سرشت بشر وجود دارد. بنابراین اگر انسان این موضوع را مدّ نظر داشته باشد و آن را رعایت کند، اختلاف را تفکّری فطری و طبیعی می‌داند که فهم و درک افراد درست یا اشتباه است و این موضوع را امری خصمانه و مستلزم خشم و غضب نمی‌داند.

الله ـ می‌فرماید:

﴿وَلَوۡ شَآءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ ٱلنَّاسَ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗۖ وَلَا يَزَالُونَ مُخۡتَلِفِينَ١١٨ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَۚ وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمۡۗ﴾ [هود: 118-119]

«و اگر پروردگارت می‌خواست، [همۀ] مردم را یک امّت قرار می‌داد، ولی [آنان] همواره متفاوت هستند، مگر کسی‌ که پروردگارت [بر او] رحم کند، و برای همین آنان را آفریده است.»

﴿وَقُلِ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكُمۡۖ فَمَن شَآءَ فَلۡيُؤۡمِن وَمَن شَآءَ فَلۡيَكۡفُرۡ﴾ [الكهف: 29]

«[ای پیامبر ج!] بگو: [این قرآن] حق است از سوی پروردگارتان. پس هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد و هر کس می‌خواهد کافر گردد.»

﴿لِّكُلِّ أُمَّةٖ جَعَلۡنَا مَنسَكًا هُمۡ نَاسِكُوهُۖ فَلَا يُنَٰزِعُنَّكَ فِي ٱلۡأَمۡرِ﴾ [الحج: 67]

«برای هر امّتی [روش عبادت و] آیینی مقرّر کردیم که آنان به آن عمل کنند، پس نباید در این امر با تو به نزاع برخیزند.»

و سایر آیاتی که در این زمینه آمده است.

قطعا این ویژگی اصلی اخلاقی و مهم است؛ یعنی اینکه انسان مسلمان اشیا و امور را در محلّ خودشان قرار دهد و بر اساس اوصاف و ویژگی‌های آنان حکم دهد و در برابر تمامی حوادثی که برایش پیش می‌آید، منفعلانه و بدون تفکّر عمل نکند.[[296]](#footnote-296)

1. گواهی تاریخ بر تسامح و مدارای مسلمانان: بدون تردید ذمّی‌ها و دیگران در جوار و پناه دولت اسلامی زندگی کردند بدون اینکه کسی علیه اعتقادات و دیانتشان کاری انجام دهد.

تاریخ طولانی اسلام گواه است که شریعت و مسلمانان برای پیروان ادیانی که در پناه اسلام زندگی می‌کردند، اجازۀ بقا و حفاظت باورهایشان را داده‌اند.

دوست و دشمن می‌داند که این ویژگی به معنای ضعف دولت اسلامی نیست، بلکه مسأله‌ای مهم و اصلی از دین اسلام بوده حتّی زمانی که در اوج قدرت باشد.[[297]](#footnote-297)

شیخ محمّد طاهر بن عاشور / پس از بیان مدارای مسلمانان با دیگران، می‌گوید: «اگر خواستی به شواهد تاریخ در دوران‌هایی که تعالیم و احکام واقعی و صحیح و پاک اسلام اجرا می‌شد، رجوع کن تا مصداق آنچه گفتیم را بیابی.

بدون تردید مسلمانان با ملّت‌های مختلفی که در جوار و پناه حکومت اسلامی بودند، زندگی کردند؛ ملّت‌هایی مانند نصرانی‌های عرب، مجوسی‌های فارس، قبطی‌ها، صابئی‌های عراق و یهودیان اریحاء. آنان با تمامی این گروه‌ها همچون خویشاوند خود رفتار می‌کردند.»[[298]](#footnote-298)

وی در ادامه چنین می‌آورد: «تاریخ به یاد نمی‌آورد که امّتی [غیر از مسلمانان] مردم مخالف با اعتقاد و دین خود را همچون مردم و رعیّت اصلی خویش بداند و با آنان عادلانه برخورد نماید و بر اساس این اصل و قانون که: با حفظ رسوم و عاداتشان، هر آنچه به نفع یا ضرر ماست، به نفع یا ضرر آنان باشد، و همچون مسلمانان از تمامی امکانات و وسایل زندگی بهره‌مند شوند. سزاوار است که این امر را نه تسامح، بلکه عظمت اسلام بنامیم، زیرا زمانی اسلام اصل تسامح و مدارا را از اصول نظام خویش قرار داد که کاملا مطمئن و قدرتمند و مستقل بود. از ظرف همان برون تراود که در اوست. آیۀ زیر تمامی این موارد را بیان نموده است:

﴿قُلۡ هَٰذِهِۦ سَبِيلِيٓ أَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِۚ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِيۖ ﴾ [يوسف: 108]

«[ای پیامبر ج!] بگو: این راه من است. من با بصیرت [کامل] به سوی الله دعوت می‌کنم و کسانی ‌که از من پیروی کردند [نیز چنین می‌کنند].»[[299]](#footnote-299)

مختصری از تسامح مسلمانان و همزیستی آنان با دیگران آورده شد و در مباحق قبلی نیز مطالبی کوتاه در این زمینه بیان گردید.

در مبحث پیش رو، این موضوع بیشتر مورد بررسی قرار خواهد گرفت و بیان خواهد شد که مدارا و تسامح مسلمانان باعث می‌شود کسی را وادار به پذیرش اسلام نکنند. همچنین گواهی افراد غیرمسلمان دربارۀ تسامح اسلام آورده خواهد شد.

24. دیدگاه اسلام دربارۀ اجبار

مبحث حاضر تکمیل‌کنندۀ مباحث قبلی بوده و از این طریق، روحیۀ بردباری و تسامح و ترک زور و اجبار در دین اسلام بیشتر روشن خواهد گشت. این مسائل در موارد زیر بیان می‌گردد:

1. مفهوم اکراه: از نظر لغوی، اکراه یعنی الزام و اجبار فرد به کاری که خودش آن را نمی‌پسندد.[[300]](#footnote-300)

و از نظر اصطلاحی، به معنای زدن، زندانی‌کردن و قطع روزی فرد یا امثال آن است در صورتی که آنچه به وی دستور داده شده است را انجام ندهد. [[301]](#footnote-301)

1. موضع اسلام نسبت به مخالفان: هیچ آیینی همچون دین اسلام احکام – حقوق و تکالیف- مخالفان را به تفصیل بیان نکرده است. قبلا مطالبی در این زمینه بیان شد. و حتّی برخی از عالمان مسلمان در این باره کتاب‌هایی نگاشته‌اند؛ مانند ابن قیّم / که کتاب مهم «أحکام أهل الذّمّة» را نوشت.[[302]](#footnote-302)

از این رو، برخی از پژوهشگران غربی در حوزۀ حقوق بشر معتقدند پیمانی که پیامبر اسلام ج با اهل ذمّه بستند، نخستین عهد و پیمان در جهت آزادی اعتقادی بود.[[303]](#footnote-303)

1. اجبارنکردن دیگران برای پذیرش دین اسلام: اصل بر این است که کسی برای قبول اسلام مجبور نشود.

این موضوع به روشنی در آیات قرآن و عبارات سنّت بیان شده و مسلمانان در رفتار با ملّت‌ها، این مسأله را مدّ نظر داشته‌اند.[[304]](#footnote-304)

بنابراین اجبار بر پذیرش دین و اعتقاد از چندین جنبه منتفی است:

1. کسی که از روی اجبار ایمان بیاورد، ایمانش فایده‌ای ندارد، زیرا لازم است که ایمان و باور با رضایت و یقین صادقانه و اطمینان قلبی باشد.[[305]](#footnote-305)

شیخ الإسلام ابن تیمیّه / می‌گوید: «به همین سبب، همۀ ما موافقیم که به ناحق نمی‌شود بر فردی که مجبور شده است، حکمی صادر کرد و از این رو، کفر یا ایمان چنین فردی اعتبار ندارد.»[[306]](#footnote-306)

1. وظیفه و تکلیف پیامبران و پیروانشان، تبلیغ و رساندن حقیقت به مردم است.

الله ـ خطاب به پیامبر ج می‌فرماید:

﴿إِنۡ عَلَيۡكَ إِلَّا ٱلۡبَلَٰغُ﴾ [الشّورى: 48]

«بر [عهدۀ] تو فقط تبلیغ [رسالت] است.»

﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ مُنذِرٞ﴾ [ص: 65]

«[ای پیامبر ج!] بگو: به درستی که من فقط یک هشداردهنده‌ام.»

بنابراین وظیفۀ اصلی آنان، دعوت و تبلیغ، پنددادن و خیرخواهی، امر به معروف و نهی از منکر؛ یعنی همان نشان‌دادن راه و ارشاد است.

امّا توفیق و الهام و واردکردن ایمان در دل‌ها، فقط مختصّ الله تعالی است.

این موضوع بیانگر نوعی آزادی است؛ یعنی آزادی انسان از هر نوع واسطه و مانعی که در بیان او و آفریدگارش قرار گیرد. بنابراین رابطه – در دین اسلام- رابطه‌ای مستقیم و بدون واسطه میان بنده و پروردگارش است؛ فرقی نمی‌کند که از چه جایگاهی برخوردار باشد.[[307]](#footnote-307)

1. شرایط و حالات واقعی افراد غیرمسلمان در کشورهای اسلامی، که در مبحث قبلی، مطالبی در این باره بیان گشت.
2. گواهی غیرمسلمانان در این زمینه، که در ادامه بیان خواهد شد.
3. اگر فردی مسلمان با زنی از اهل کتاب ازدواج کند، نباید وی را وادار نماید که دینش را رها کند و اسلام را بپذیرد، بلکه کاملا حق دارد بر آیین خود بماند و تمامی حقوقش نیز حفظ گردد.[[308]](#footnote-308)
4. مشهورترین نصوص دربارۀ نفی اجبار در دین اسلام: می‌توان گفت مشهورترین عبارت از قرآن و سنّت دربارۀ اینکه اسلام، کسی را مجبور به مسلمان‌شدن نمی‌کند، آیۀ زیر است:

﴿لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِۖ قَد تَّبَيَّنَ ٱلرُّشۡدُ مِنَ ٱلۡغَيِّۚ﴾ [البقرة: 256]

«در [قبول] دین هیچ اجباری نیست، قطعا راه راست [و هدایت] از راه انحراف [و گمراهی] روشن شده است.»

ابن کثیر / در تفسیر آیۀ فوق می‌گوید: «یعنی کسی را وادار به پذیرش اسلام نکنید، زیرا دلایل اسلام روشن و آشکار است و نیازی نیست که کسی مجبور به این کار شود.

بلکه کسی که الله تعالی او را به سمت اسلام رهنمون سازد و سینه‌اش را بگشاید و دیدگانش را باز کند، با دلیل و آگاهی مسلمان می‌شود.

و فردی که الله متعال دلش را کور و بسته گرداند و بر گوش و چشمش مهر زند، پذیرش اجباری اسلام برایش فایده‌ای ندارد.»[[309]](#footnote-309)

علاوه بر این، قرآن کریم نوع دیگری از رفتار خوب با مخالفان را در آیۀ زیر بیان می‌کند:

﴿لَّا يَنۡهَىٰكُمُ ٱللَّهُ عَنِ ٱلَّذِينَ لَمۡ يُقَٰتِلُوكُمۡ فِي ٱلدِّينِ وَلَمۡ يُخۡرِجُوكُم مِّن دِيَٰرِكُمۡ أَن تَبَرُّوهُمۡ وَتُقۡسِطُوٓاْ إِلَيۡهِمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ٨ إِنَّمَا يَنۡهَىٰكُمُ ٱللَّهُ عَنِ ٱلَّذِينَ قَٰتَلُوكُمۡ فِي ٱلدِّينِ وَأَخۡرَجُوكُم مِّن دِيَٰرِكُمۡ وَظَٰهَرُواْ عَلَىٰٓ إِخۡرَاجِكُمۡ أَن تَوَلَّوۡهُمۡۚ وَمَن يَتَوَلَّهُمۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ﴾ [الممتحنة: 8-9]

«الله تعالی شما را از نیکی‌کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی ‌که در [امر] دین با شما نجنگیده‌اند و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند، نهی نمی‌کند. همانا الله عدالت‌پیشگان را دوست دارد. فقط شما را از دوستی با افرادی نهی می‌کند که در [امر] دین با شما جنگیده‌اند و شما را از دیارتان بیرون نموده‌اند، و بر بیرون‌راندنتان [دیگران را] کمک [و پشتیبانی] کرده‌اند، و هر کس با این افراد [رابطۀ] دوستی برقرار کند، پس آنان ستمکارانند.»

آیۀ مذکور به روشنی بیان می‌کند که این افراد با مسلمانان زندگی کردند و دینشان که مخالف اسلام بود را حفظ نمودند و اسلام خوشرفتاری با آنان را ممنوع نکرد.

آیۀ زیر اصل آزادی در دینداری را بیان می‌کند:

﴿وَقُلِ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكُمۡۖ فَمَن شَآءَ فَلۡيُؤۡمِن وَمَن شَآءَ فَلۡيَكۡفُرۡ﴾ [الكهف: 29]

«[ای پیامبر ج!] بگو: [این قرآن] حق است از سوی پروردگارتان، پس هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد و هر کس می‌خواهد کافر گردد.»

مراد، دعوت مردم است و بدین معنا نیست که هر کس به سمت دین و هدایت فرا خوانده شود، قطعا آن را خواهد پذیرفت، هر چند بر همگی واجب است که مسلمان شوند.[[310]](#footnote-310)

1. گواهی افراد غیرمسلمان بر تسامح و مدارای مسلمانان: گواهی‌های بسیاری بر تسامح و سازش و عدالت و بلکه نیکی مسلمانان به مخالفان دینی وجود دارد.

بیشتر این شهادت‌ها از افراد منصف و برخی از آن‌ها منسوب به رجال دینی مسیحیّت و حتّی تعدادی مربوط به افراد کینه‌توز و جاهل است.

در ادامه، برخی از این گواهی‌ها بیان می‌گردد:

1. در یکی از دایرة المعارف‌های اهل کتاب -که گروهی از متکلّمان و عالمان به کتاب مقدّس آن را نوشته‌اند- دربارۀ شرایط دینی و احوال مسیحیان مصر در دوران فتوحات اسلامی و برخورد عادلانۀ مسلمانان چنین آمده است: «رفتار قوم عرب با یهودیان و قبطی‌ها خیلی بهتر از برخورد و معاملۀ رومی‌ها یا مردان کلیسای یونان بود.

پس از فتوحات قوم عرب، کلیسا از ستم آزاد و رها گشته و شکوفا شد و حتّی در میان غیرمسیحیان نیز مورد احترام افراد بسیاری بود.»[[311]](#footnote-311)

1. اسقف میشل یتیم دربارۀ فتوحات اسلامی منطقۀ شام و عراق که بیشتر ساکنانش مسیحی بودند، چنین می‌گوید: «پس از نخستین سال‌های فتوحات اسلامی که قوم عرب قدرتمند و پایدار گشتند، خلفا و حاکمان مجبور شدند احکام و قوانینی روشن صادر نمایند تا موضع مسلمانان نسبت به مسیحیان را مشخّص و منظّم کند و اوضاع دینی، سیاسی و اجتماعی را سر و سامان دهد.

بدون تردید این عهد و پیمان‌ها با تسامح و بردباری و تفکّری باز صورت گرفت و به ساکنان و راهبان و مسؤولان اجازه داده شد که در صورت تمایل، به سرزمین‌های روم شرقی هجرت کنند و در نتیجه، افراد بسیاری حکومت اسلامی را ترک کردند و سایر مردم کلیساها و اموال و آزادی دینی و شرایع خاصّ خود را با فرماندهی و رهبری اسقف‌هایشان حفظ کردند.»

سپس وی برخی از تکالیف آنان را در قبال این موارد بیان می‌کند.[[312]](#footnote-312)

1. گلدزیهر؛ خاورشناس معروف با وجود اینکه علیه برخی احکام اسلام خرده می‌گیرد، نمی‌تواند تعجّبش را در این باره پنهان سازد و می‌گوید: «روحیۀ تسامح در اسلام بسیار قدیمی و ریشه‌دار است؛ یعنی همان روحیه‌ و صفتی که مسیحیان معاصر نیز آن را پذیرفته‌اند و این ویژگی، اصلی قرآنی دارد: ﴿لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِۖ﴾ [البقرة: 256]؛ «در [قبول] دین هیچ اجباری نیست.»

اخبار و نمونه‌های بسیاری از دهۀ نخستین نقل شده که بیانگر تسامح و مدارای دینی خلفا در برابر پیروان ادیان دیگر است و این افراد بسا اوقات، در توصیه‌هایی که به فاتحان داشتند، آموزه‌ها و سفارش‌های حکیمانه‌ای در این زمینه به آنان می‌کردند.»[[313]](#footnote-313)

1. خاورشناس آلمانی؛ زیگرید هونکه می‌گوید: «ادّعای برخی مبنی بر متّهم‌ساختن مسلمانان به تعصّب و خشونت، فقط نوعی افسانه و خیال‌پردازی است و هزاران دلیل از تسامح و انسانیّت آنان در رفتار با ملّت‌های شکست‌خورده، خلاف این ادّعا را ثابت می‌کند.

تاریخ طولانی بشر تنها تعداد اندکی از ملّت‌ها را سراغ دارد که همچون قوم عرب با دشمنان و مخالفان اعتقادی خویش معامله کرده باشند. این رفتارشان بهترین تاثیر را داشت و به تمدّن عربی اجازه داد که با موفّقیّت کامل در بین آن ملّت‌ها نفوذ کند؛ موفّقیّتی که تمدّن یونان با آن درخشش کاذبش و نیز تمدّن روم با وجود خشونت و تحمیل اراده‌اش بر مردم، نتوانست به آن دست یابد.»[[314]](#footnote-314)

1. خاورشناس انگلیسی؛ توماس آرنولد در کتاب «الدّعوة إلی الإسلام» می‌گوید: «بدون تردید در قرن اول هجری، مسلمانان پیروز با عرب‌زبان‌های مسیحی رفتاری شایسته و بردبارانه داشتند و این تسامح و سازش در سده‌های بعدی نیز ادامه یافت و می‌توان گفت قبایلی از مسیحیان که مسلمان شدند، قطعا از روی میل و اختیار و با آزادی کامل اسلام را پذیرفتند و مسیحیان عرب‌زبانی که اکنون در میان مسلمانان زندگی می‌کنند، گواه بر این تسامح و مدارا هستند.»[[315]](#footnote-315)
2. همچنین می‌گوید: «هرگز نشنیده‌ایم که قبلا تلاشی برای اجبار غیرمسلمانان به پذیرش اسلام یا توطئه و ستمی سازمان‌یافته به قصد نابودی دین مسیحی صورت گرفته باشد.»[[316]](#footnote-316)

موارد پیشین، تنها نمونه‌های اندکی از شهاداتی که بیانگر تسامح و مدارای مسلمانان است، به شمار می‌رود.[[317]](#footnote-317)

25. موضع اسلام نسبت به خشونت

بدون تردید دین اسلام خشونت را رد نمود و مردم را از آن بر حذر داشت و آنان را از پیامد و عواقب بدش باخبر ساخت.

همان گونه که نرمی و مدارا را واجب گرداند و مردم را به این کار تشویق کرد.

متون فراوانی از قرآن و سنّت، به طور صریح یا تلویحی در این زمینه آمده و مردم را به مهربانی و ملایمت فرمان داده و آنان را از خشونت باز می‌دارد. یا اینکه نرمی و مدارا را ستوده و خشونت و درشتی را نکوهش کرده است. اسلام این موارد را در زمینه‌های مختلفی یادآورد شده است؛ همچون در عمل دعوت إلی الله، دعوت به تغییر و اصلاح یا در امور خصوصی و عمومی.

الله متعال خطاب به هارون و موسی إ می‌فرماید:

﴿ٱذۡهَبَآ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ إِنَّهُۥ طَغَىٰ٤٣ فَقُولَا لَهُۥ قَوۡلٗا لَّيِّنٗا لَّعَلَّهُۥ يَتَذَكَّرُ أَوۡ يَخۡشَىٰ﴾ [طه:43-44]

«به سوی فرعون بروید، بی‌گمان او سرکشی کرده است. پس به نرمی با وی سخن بگویید، شاید که پند گیرد یا [از پروردگارش] بترسد.»

موسی ÷ بهترین و نرم‌ترین سخن را در خطاب ستمگری که به قومش می‌گفت: من پروردگار بزرگ شما هستم، به کار بود. الله ﻷ به سیّدنا موسی فرمان داد که:

﴿فَقُلۡ هَل لَّكَ إِلَىٰٓ أَن تَزَكَّىٰ١٨ وَأَهۡدِيَكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخۡشَىٰ﴾ [النّازعات: 18-19]

«پس به او بگو: آیا می‌خواهی پاکیزه شوی؟ و من تو را به سوی پروردگارت هدایت کنم، آنگاه [از او] بترسی [و فرمانبردار شوی]؟!»

ابن قیّم / می‌گوید: «به فرمانبرداری سیّدنا موسی دقّت کن که وقتی دستور یافت، چگونه به فرعون گفت:

﴿هَل لَّكَ إِلَىٰٓ أَن تَزَكَّىٰ١٨ وَأَهۡدِيَكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخۡشَىٰ﴾ [النّازعات: 18-19]

«آیا می‌خواهی پاکیزه شوی؟ و من تو را به سوی پروردگارت هدایت کنم، آنگاه [از او] بترسی [و فرمانبردار شوی]؟»

بنابراین با او به شیوۀ سؤال و درخواست پاسخ و نه به عنوان دستور و فرمان سخن گفت و فرمود: ﴿إِلَىٰٓ أَن تَزَكَّىٰ﴾؛ «تا پاکیزه شوی.»، امّا نگفت: «تا اینکه تو را تزکیه کنم.»

فعل را به خود فرعون نسبت داد و از اصطلاح تزکیه استفاده کرد، چون مفهوم برکت و خیر و رشد را می‌رساند.

سپس عرض کرد: ﴿وَأَهۡدِيَكَ إِلَىٰ رَبِّكَ﴾؛ یعنی همچون راهنمایی باشم که در جلو و پیش روی تو می‌رود.

و گفت: ﴿إِلَىٰ رَبِّكَ﴾؛ درخواست می‌کند به پروردگاری که او را آفریده و روزی می‌دهد و با نعمت‌های کوچک و بزرگش وی را پرورش می‌دهد، ایمان بیاورد.»[[318]](#footnote-318)

گفتگویی که با رعایت ادب و سینه‌ای باز ارائه شود، دل‌ها آن را می‌پسندند و جان‌ها به آن مشتاق می‌شوند و گوش‌ها آن را شنیده و آرام می‌گیرند.

الله تعالی بر ما منّت گذاشت که پیامبر اسلام ج را مهربان و دوستدار نرمی و مدارا گرداند و خشونت و درشتی را از وی دور ساخت. الله تعالی در این زمینه می‌فرماید:

﴿فَبِمَا رَحۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ لِنتَ لَهُمۡۖ وَلَوۡ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلۡقَلۡبِ لَٱنفَضُّواْ مِنۡ حَوۡلِكَۖ فَٱعۡفُ عَنۡهُمۡ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِ﴾ [آل‌عمران: 159]

«پس به [سبب] رحمت الهی است که تو با آنان نرمخو [و مهربان] شدی، و اگر تندخو و سخت‌دل بودی، قطعا از اطرافت پراکنده می‌شدند، پس از آنان در گذر و برایشان آمرزش بخواه و در کارها، با آنان مشورت کن.»

بدون تردید سیره و رفتار پیامبر ج در گفتار و سایر امور بر اساس این ویژگی و صفت کریمانه بود؛ صفتی که هر کس از آن برخوردار باشد، بر دل‌ها تسلّط می‌یابد.

رسول الله ج علاوه بر اینکه خودشان مهربان و نرمخو بودند، دیگران را نیز به این کار تشویق نموده و فضایل آن را بیان می‌کردند.

ایشان می‌فرمایند: «إِنَّ اللهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرِّفْقَ، وَيُعْطِي عَلَى الرِّفْقِ مَا لَا يُعْطِي عَلَى الْعُنْفِ، وَمَا لَا يُعْطِي عَلَى مَا سِوَاهُ»[[319]](#footnote-319)؛ «قطعا الله متعال مهربان است و به سبب نرمی، پاداش [و نتایجی] می‌دهد که آن را در صورت خشونت و سایر صفات نمی‌دهد.»

همچنین فرمودند: «إِنَّ الرِّفْقَ لَا يَكُونُ فِي شَيْءٍ إِلَّا زَانَهُ، وَلَا يُنْزَعُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا شَانَهُ»[[320]](#footnote-320)؛ «همانا نرمی [و مدارا] در هر چیزی [کاری] که باشد، قطعا باعث زینت آن می‌شود و از هر چیزی که گرفته شود، حتما سبب عیب [و زشتی] آن می‌گردد.»

زمانی که رسول الله ج ابوموسی اشعری و معاذ ب را به سوی یمن فرستادند، به آن دو فرمودند: «يَسِّرَا وَلاَ تُعَسِّرَا، وَبَشِّرَا وَلاَ تُنَفِّرَا، وَتَطَاوَعَا وَلاَ تَخْتَلِفَا»[[321]](#footnote-321)؛ «[بر مردم] آسان بگیرید و سخت نگیرید، مژده [و امید] دهید و [آنان را] متنفّر [و بیزار] نسازید و از یکدیگر اطاعت کنید و اختلاف نورزید.»

علاوه بر موارد فوق، نمونه‌های بسیاری از سیرۀ پیامبر ج در این زمینه وجود دارد؛ از جمله اینکه در صحیح بخاری و صحیح مسلم، روایت شده که مردی نزد رسول‌الله ج آمد و طلبش را درخواست ‌نمود و سخن تندی گفت. صحابه ش خواستند که جلویش را [با زبان یا دست] بگیرند، امّا پیامبر ج فرمودند: «دَعُوهُ، فَإِنَّ لِصَاحِبِ الحَقِّ مَقَالًا»[[322]](#footnote-322)؛ «وی را رها کنید، که صاحب حق، حقّ سخن‌گفتن و دفاع از خود را] دارد.»

همچنین نقل شده که گروهی از یهودیان نزد پیامبر ج آمده و گفتند: «السّام علیکم»؛ یعنی در عوض «السّلام»، «السّام» که به معنای مرگ است را به کار بردند، ولی پیامبر ج فقط فرمودند: «وعلیکم».

و زمانی که أمّ المؤمنین عایشه ل در پاسخشان عرض کرد: «وعلیکم السّام واللّعنة»، رسول الله ج فرمودند: «مَهْلًا يَا عَائِشَةُ، فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الرِّفْقَ فِي الأَمْرِ كُلِّهِ»[[323]](#footnote-323)؛ «ای عایشه! آرام بگیر که الله تعالی نرمی در هر کاری را دوست دارد.»

در صحیح بخاری نقل شده که أمّ المؤمنین عایشه در توصیف پیامبر ج می‌گفت: «سوگند به الله که هرگز برای خودشان انتقام [و خشم] نمی‌گرفتند تا زمانی که حرمات الهی شکسته نمی‌شد که در این صورت، برای رضای الله متعال انتقام [و خشم] می‌گرفتند.»[[324]](#footnote-324)

اگر سیرۀ پیامبر ج را به دقّت بررسی نمایی، قطعا ایشان را همان گونه که عایشه ل توصیف نمود، نرمخو و بردبار می‌یابی؛ رسول الله ج هرگز کسی را که به ایشان بدی کرده بود، مجازات نکرده و بر فردی که با ایشان بد سخن می‌گفت، خشم و کینه نمی‌گرفتند، بلکه بدی را با نیکی و خشونت را با نرمی و مدارا پاسخ می‌گفتند مگر اینکه بدی از حد می‌گذشت و در راه دعوت، مانعی ایجاد می‌شد یا در نظام امّت خلل و شکافی به وجود می‌آمد.[[325]](#footnote-325)

پس نرمی و مدارا بهتر و شایسته‌تر بوده و پیامبر ج در اصل این گونه بودند، امّا با وجود این، قاطعیّت و دوراندیشی نیز لازم است؛ آن هم در شرایطی ویژه و از افراد خاصّی و در حقّ کسی که مستحقّ آن است؛ مثلا اگر فردی دارای مقام و منصبی باشد که مقتضی قاطعیّت و احتیاط است و فسادی به دنبال ندارد، باید این روش و شیوه را در پیش گیرد.

به همین سبب، موسی ÷ در ابتدای کار – چنانکه قبلا بیان شد- بسیار مهربان و نرمخو بود، امّا وقتی تکبّر و لجاجت و تلاش فرعون برای بازداشتن مردم از هدایت را دید و این موارد برایش روشن گشت، به درشتی با وی سخت گفت، چنانکه در قرآن کریم می‌خوانیم:

﴿وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَٰفِرۡعَوۡنُ مَثۡبُورٗا﴾ [الإسراء: 102]

«و من ای فرعون! یقیناً تو را هلاک‌شده می‌پندارم.»

این شیوۀ سخن کجا و سخنان ابتدایی او کجا؟!

الله ﻷ می‌فرماید:

﴿۞وَلَا تُجَٰدِلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ إِلَّا ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنۡهُمۡۖ﴾ [العنكبوت: 46]

«و با اهل کتاب فقط به روشی ‌که بهتر است، مجادله کنید، مگر با کسانی از آنان که ستم کردند.»

ابراهیم ÷ به قومش گفت:

﴿أُفّٖ لَّكُمۡ وَلِمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ﴾ [الأنبياء: 67]

«اف بر شما و بر آنچه به جای الله می‌پرستید، آیا نمی‌اندیشید؟!»

پیامبر ج در زمان نیاز، همین شیوه را در پیش می‌گرفتند.

مانند ماجرای دزدی آن زن مخزومی که در صحیح بخاری و صحیح مسلم بیان شده است؛ از أمّ المؤمنین عایشه ل روایت شده که برای قریش، مسألۀ آن زن مخزومی که دزدی کرده بود، مهم بود و بدین سبب گفتند: چه کسی در این باره با پیامبر ج صحبت می‌کند و چه کسی جرأت این کار را دارد مگر اسامه؛ محبوب رسول الله ج؟!

او با پیامبر ج در این زمینه گفتگو کرد ، امّا ایشان فرمودند: «أَتَشْفَعُ فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ؟!»؛ «آیا در حدّی از حدود الهی درخواست عفو داری؟!»

پس از آن، برخاسته و فرمودند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا ضَلَّ مَنْ قَبْلَكُمْ، أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَرَقَ الشَّرِيفُ تَرَكُوهُ، وَإِذَا سَرَقَ الضَّعِيفُ فِيهِمْ أَقَامُوا عَلَيْهِ الحَدَّ، وَايْمُ اللَّهِ، لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، سَرَقَتْ لَقَطَعَ مُحَمَّدٌ يَدَهَا»[[326]](#footnote-326)؛ «ای مردم! کسانی که پیش از شما بودند، گمراه شدند؛ [چون] آنان وقتی انسان شریفی دزدی می‌نمود، رهایش می‌کردند، ولی زمانی که فرد ضعیفی دزدی می‌نمود، حد را بر وی اجرا می‌کردند. سوگند به الله که اگر فاطمه؛ دختر محمّد ج دزدی می‌کرد، حتما محمّد ج دستش را قطع می‌نمود.»

امام بخاری / در صحیح خود، بخش آداب، فصلی را با عنوان «ما یجوز من الغضب والشّدة لأمرالله» آورده و 5 حدیث را در این باره بیان می‌کند.[[327]](#footnote-327)

به طور خلاصه، اصل بر نرمی و مدارا بوده و این کار بهتر و شایسته‌تر است تا زمانی که نیازی به قاطعیّت نباشد. همچنین قاطعیّت و سخت‌گیری برای هر کسی مناسب نیست؛ بویژه برای افرادی که از لحاظ سنّی یا علمی معتبر نیستند یا اینکه در نزد مردم جایگاه و موقعیّتی ندارند.

پیامبر ج با توجّه به شرایط مردم، با آنان به نرمی رفتار می‌نمودند یا اینکه با قاطعیّت برخورد می‌کردند؛ ایشان در اصل نرمخو و مهربان بودند و نیز با جاهلان، افراد کوچک، تازه‌ مسلمان‌شده‌ها و در شرایط و مواردی که نرمی و مدارا بهتر و شایسته‌تر به نظر می‌رسید.

و گاهی اوقات، اگر از برخی افراد کار ناشایستی سر می‌زد، خشمگین می‌شدند؛ مثلا از کسانی که با ایشان زیاد نشست و برخاست داشتند یا دارای علم و پارسایی و تقوا بودند.[[328]](#footnote-328)

همچنین با سرکشان، متکبّران، تمسخرکنندگان و سبک‌شمارندگان دعوت، قاطع و مصمّم بودند. بنابراین همان گونه که تندی و سخت‌گیری در جای مناسب، حکمت و دوراندیشی است، نرمی و مدارا نیز در محلّ خود و مورد مناسب، نشانۀ حکمت و پسندیده است.

25- 1. نمونه‌هایی از نرمی و مدارای پیامبر**ج** با مخالفان

در سیرۀ پیامبر ج نمونه‌های بسیاری وجود دارد که بیانگر نرمخویی و مدارای ایشان با مخالفان و پیروان ادیان و مذاهب دیگر است. اکنون دو نمونه از این قبیل بیان می‌گردد:

نمونۀ اول: در صحیح بخاری و صحیح مسلم، از سعید بن ابی سعید نقل شده که می‌گفت از ابوهریره س چنین شنیدم: «پیامبر ج لشکری را به سوی نجد فرستادند و آنان مردی را از بنی‌حنیفه به نام ثمامه بن أثال؛ رئیس و بزرگ اهالی یمامه را آوردند و به یکی از ستون‌های مسجد بستند. رسول الله ج نزد وی آمده و پرسیدند: «مَاذَا عِنْدَكَ يَا ثُمَامَةُ؟»؛ «ای ثمامه! با خود چه داری [یعنی گمان می‌کنی که با تو چه خواهم کرد]؟!»

او پاسخ داد: خیر و خوبی دارم؛ اگر [مرا] بکشی، صاحب خونی را می‌کشی و اگر عفو کنی، بر انسانی سپاسگزار می‌بخشی و اگر مال می‌خواهی، درخواست کن که هر چه دوست داری به تو داده شود.

رسول الله ج از نزدش رفتند و فردای آن روز آمده و فرمودند: «مَاذَا عِنْدَكَ يَا ثُمَامَةُ؟»؛ «ای ثمامه! با خود چه داری [یعنی گمان می‌کنی که با تو چه خواهم کرد]؟!»

ثمامه گفت: همان چیزی که [دیروز] گفتم؛ اگر [مرا] بکشی، صاحب خونی را می‌کشی و اگر ببخشی، بر انسانی سپاسگزار می‌بخشی و اگر مال می‌خواهی، درخواست کن که هر چه می‌خواهی به تو داده شود.

دوباره پیامبر ج رهایش کردند و روز بعد آمده و پرسیدند: «مَاذَا عِنْدَكَ يَا ثُمَامَةُ؟»؛ «ای ثمامه! با خود چه داری [یعنی گمان می‌کنی که با تو چه خواهم کرد]؟!»

ثمامه گفت: همان چیزی که [دیروز] گفتم؛ اگر [مرا] بکشی، صاحب خونی را کشته‌ای و اگر عفو نمایی، بر انسانی سپاسگزار می‌بخشی و اگر مال می‌خواهی، درخواست کن که هر چه دوست داری به تو داده شود.

سپس رسول الله ج فرمودند: «أَطْلِقُوا ثُمَامَةَ»؛ «ثمامه را آزاد کنید.»

او به سمت درخت خرمایی که نزدیک مسجد بود، رفت و در آنجا غسل کرد، سپس وارد مسجد شد و گفت: «أشهد أن لا إله إلّا الله وأشهد أنّ محمّداً عبدُه و رسولُه»، ای محمّد ج! سوگند به الله که قبلا هیچ چهره‌ای منفورتر از چهرۀ تو در دل و نگاهم نبود، امّا اکنون چهرۀ تو محبوب‌ترین چهره‌ها برای من است. قسم به الله که قبلا دین تو را از تمامی دین‌ها بدتر و منفورتر می‌دانستم، ولی اکنون این دین را از همۀ ادیان بیشتر دوست دارم. سوگند به الله که از دیدگاه من، شهر تو از تمامی شهرها زشت‌تر و منفورتر بود، امّا اکنون محبوب‌ترین شهر از نگاه من است. لشکریان تو مرا گرفتند در حالی که قصد عمره داشتم، پس نظرت چیست؟

پیامبر ج به وی مژده داده و امر کردند که عمره را به جای آورد. وقتی به مکّه آمد، فردی به او گفت: آیا بی‌دین شدی؟! وی پاسخ داد: نه، ولی با رسول الله ج مسلمان شدم، و سوگند به الله که تا وقتی پیامبر ج اجازه ندهند، دانۀ گندمی از سمت یمامه برای شما آورده نخواهد شد.»[[329]](#footnote-329)

به این تحمّل و صبر و بردباری دقّت کن، به گونه‌ای که پیامبر ج سه روز به وی فرصت داده و می‌فرمودند: «مَاذَا عِنْدَكَ يَا ثُمَامَةُ؟»؛ «ای ثمامه! با خود چه داری [یعنی گمان می‌کنی که با تو چه خواهم کرد]؟!»

و زمانی که دانستند او عزّت نفس دارد و – با هوش و تیزبینی خویش- فهمیدند که وی سرور یک قوم است و هرگز خواری را نمی‌پذیرد، او را بخشیدند و پس از سه روز گفتگو، آزادش کردند.

و این انسان رئیس و بزرگ نیز از روی میل مسلمان شد و به فضل آن گفتگوی والا و زیبا و آن نرمی و بردباری و صبر و استقامت.

نووی / می‌گوید: «این سخن پیامبر ج که فرمودند: "مَاذَا عِنْدَكَ يَا ثُمَامَةُ؟" و سه روز تکرار شد، برای به دست‌آوردن دل‌ها و مهربانی با بزرگانی است که امید مسلمان‌شدن آنان می‌رود و افراد بسیاری به پیروی از این اشخاص، اسلام را می‌پذیرند.»[[330]](#footnote-330)

نمونۀ دوم: در صحیح مسلم، از ثوبان؛ بردۀ پیامبر ج چنین نقل شده است: «نزد رسول الله ج ایستاده بودم که عالمی یهودی آمد و گفت: السّلام علیک یا محمّد! من وی را پس زدم و نزدیک بود که بیفتد. او گفت: چرا مرا دور می‌کنی؟ گفتم: چرا نمی‌گویی یا رسول الله ج؟! او پاسخ داد: من وی را با همان نامی که خانواده‌اش برایش تعیین کرده‌اند، صدا می‌زنم. سپس پیامبر ج فرمودند: «إِنَّ اسْمِي مُحَمَّدٌ الَّذِي سَمَّانِي بِهِ أَهْلِي»؛ «همانا نام من محمّد؛ یعنی همان اسمی که خانواده‌ام برایم گذاشتند، است.»

آن یهودی گفت: آمدم تا از تو سؤالی بپرسم. پیامبر ج پاسخ دادند: «أَيَنْفَعُكَ شَيْءٌ إِنْ حَدَّثْتُكَ؟»؛ «آیا اگر با تو سخن گویم، به تو فایده‌ای هم می‌رساند؟»

او گفت: با گوش‌هایم می‌شنوم. سپس پیامبر ج با چوبی که داشتند، [متفکّرانه] بر زمین خط کشیده و فرمودند: «سَلْ»؛ «بپرس.» عالم یهودی گفت: روزی که زمین به غیر این زمین و آسمان‌ها به غیر این آسمان‌ها تبدیل می‌شود، مردم در کجا هستند؟

پیامبر ج فرمودند: «هُمْ فِي الظُّلْمَةِ دُونَ الْجِسْرِ»؛ «آنان در آن تاریکی پایین [یا کنار] پُل [صراط] هستند.» سپس پرسید: نخستین افرادی که به آنان اجازه داده می‌شود، چه کسانی هستند؟

پیامبر ج پاسخ دادند: «فُقَرَاءُ الْمُهَاجِرِينَ»؛ «فقرای مهاجران.»

آن یهودی گفت: وقتی وارد بهشت می‌شوند، تحفه [و هدیۀ] آنان چیست؟

رسول الله ج فرمودند: «زِيَادَةُ كَبِدِ النُّونِ»؛ «اضافی جگر ماهی.»

سپس پرسید: پس از آن، چه می‌خورند؟

پیامبر ج پاسخ دادند: «يُنْحَرُ لَهُمْ ثَوْرُ الْجَنَّةِ الَّذِي كَانَ يَأْكُلُ مِنْ أَطْرَافِهَا»؛ «برایشان گاوی بهشتی که در اطرافش می‌چریده است، ذبح می‌شود.»

عالم یهودی گفت: بر روی آن، چه می‌نوشند؟

رسول الله ج عرض کردند: «مِنْ عَيْنٍ فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا»؛ «از چشمه‌ای که سلسبیل [بنا بر قولی، بسیار روان یا نرم] نامیده می‌شود [می‌نوشند].»

آن یهودی جواب داد: راست گفتی.

سپس خطاب به پیامبر ج گفت: آمدم تا از تو دربارۀ چیزی بپرسم که از میان اهالی زمین، فقط پیامبر یا یک یا دو مرد از آن باخبرند. رسول الله ج فرمودند: «أَيَنْفَعُكَ شَيْءٌ إِنْ حَدَّثْتُكَ؟»؛ «آیا اگر با تو سخن گویم، به تو فایده‌ای هم می‌رساند؟» او گفت: با گوش‌هایم می‌شنوم.

سپس ادامه داد: آمدم تا دربارۀ فرزند از تو سؤال کنم. پیامبر ج فرمودند: «مَاءُ الرَّجُلِ أَبْيَضُ، وَمَاءُ الْمَرْأَةِ أَصْفَرُ، فَإِذَا اجْتَمَعَا، فَعَلَا مَنِيُّ الرَّجُلِ مَنِيَّ الْمَرْأَةِ، أَذْكَرَا بِإِذْنِ اللهِ، وَإِذَا عَلَا مَنِيُّ الْمَرْأَةِ مَنِيَّ الرَّجُلِ، آنَثَا بِإِذْنِ اللهِ»؛ «آب [منی] مرد، سفید و آب [منی] زن، زردرنگ است. وقتی این دو تا با هم مخلوط شوند و در صورتی که منیّ مرد بر منیّ زن غالب [و بیشتر] شود، [فرزند] به اجازۀ الله تعالی پسر می‌شود و اگر منیّ زن بر منیّ مرد غالب [و بیشتر] گردد، [فرزند] به اذن الله دختر می‌شود.»

آن عالم یهودی گفت: قطعا درست گفتی و بدون تردید تو پیامبر الله تعالی هستی. سپس از آنجا رفت.

پیامبر ج فرمودند: «لَقَدْ سَأَلَنِي هَذَا عَنِ الَّذِي سَأَلَنِي عَنْهُ، وَمَا لِي عِلْمٌ بِشَيْءٍ مِنْهُ، حَتَّى أَتَانِيَ اللهُ بِهِ»[[331]](#footnote-331)؛ «قطعا او این سؤالات را از من پرسید در حالی که من هیچ یک از آن‌ها را نمی‌دانستم تا اینکه الله متعال مرا از آن‌ها باخبر ساخت.»

رسول الله ج اهل کتاب را به علومی که در کتاب‌هایشان وجود داشت، ملزم می‌کردند و مخالفت آنان را با آنچه پیامبرانشان آورده بودند، نکوهش و سرزنش می‌نمودند. اهل کتاب نیز چون آگاه به کتاب‌های آسمانی بودند، پرسش‌های دقیق و کاملی ارائه می‌دادند هر چند گمراه بودند.

این دانشمند یهودی با پیامبر ج گفتگو نمود و فکر می‌کرد که ایشان نمی‌توانند به سؤالاتش پاسخ دهند، امّا فکر و گمانش درست و بجا نبود و رسول الله ج به تمامی پرسش‌هایش پاسخ دادند.[[332]](#footnote-332)

در این گفتگو، ادب عالی و فوق العادۀ پیامبر ج کاملا روشن و آشکار است؛ یعنی همان تواضع بسیار و نرمی و مدارا با مخالف. رسول الله ج در گفتگوی با این یهودی فروتن و متواضع بودند و موافقت کردند که ایشان را با نامشان صدا زند بدون اینکه رسالتشان را تایید نماید، چون امید به هدایت وی داشتند.

همچنین یکی دیگر از آداب گفتگو در این حدیث بیان شده است؛ یعنی گفتگونکردن در مورد و جایی که فایده‌ای ندارد، زیرا پیامبر ج از وی پرسیدند که اگر با تو سخن گویم، برایت فایده‌ای دارد؟

به همین سبب، گفتگوی ایشان فایده داد و فکر و گمان آن یهودی تغییر کرد و نبوّت پیامبر ج را تایید نمود.

26. جهاد در اسلام

سخن دربارۀ جهاد، در این مختصر نمی‌گنجد و نیاز به نگارش صفحات زیادی دارد و در تحقیق حاضر، امکان بیان جزئیّات آن نیست. بنابراین فقط برخی از مسائل مطرح می‌گردد تا تصویری کلّی از ماهیّت و برخی اهداف جهاد ارائه شود و نیز بخشی از سیرۀ نبوی دربارۀ جهاد، آداب جنگ در اسلام و نمونه‌هایی از اخلاق مسلمانان در میدان جهاد بیان گردد. در ادامه، این موارد مورد بررسی قرار می‌گیرد.

26-1. ماهیّت جهاد

1. حقیقت جهاد: شیخ عبدالرّحمان سعدی / می‌گوید: «جهاد یعنی تلاش و کوشش در هر کاری که باعث تقویت و اصلاح و یکپارچگی و اتّحاد مسلمانان ‌شود و تجاوز دشمنان را با هر روش و وسیله‌ای که ممکن باشد، دفع ‌کند یا کاهش دهد.»[[333]](#footnote-333)
2. انواع جهاد از دیدگاه اسلام: شیخ عبدالرّحمان سعدی چنین می‌آورد: «جهاد بر دو نوع است: جهادی که هدف از آن، صلاح و مصلحت مسلمانان و اصلاح عقاید، اخلاق، آداب، تمامی امور دینی و دنیوی و رشد و تربیّت علمی و عملی آنان است.

اصل و پایۀ جهاد، همین نوع بوده و نوع دوم متّکی به آن است؛ یعنی جهادی که هدفش، دفع تجاوز دشمنان اسلام و مسلمانان؛ همچون کافران و ملحدان و تمامی دشمنان دین، و مقاومت در برابر آنان است.

این دو نوع با دلیل و برهان و زبان صورت می‌گیرد و نیز جهاد با سلاح در زمان و مکان مناسب.

به طور کل، جهاد بر دو نوع مذکور است.»[[334]](#footnote-334)

وی سپس انواع جهاد را به طور مفصّل بر می‌شمارد و انواع فراوان و متعدّدی را بیان می‌کند؛ مانند جهاد مسلمانان برای ایجاد الفت و وحدت کلمه و آمادگی با تمام توان برای رویارویی با دشمنان و بر حذربودن از آنان. و بیان می‌کند که وجوب آن، وابسته به اندازۀ توان و آمادگی است.

همچنین بیان نموده که شناخت احوال و شرایط ملّت‌ها و بررسی آن و نیز شناخت سیاستشان، نوعی جهاد است. همچنین اجرای عدالت و وفا به عهد و پیمان‌ها و ایجاد دوستی و بستن معاهده میان حکومت‌های اسلامی، جهاد فی سبیل الله به شمار می‌رود.

علاوه بر این، می‌گوید که توجّه به تربیّت و تعلیم از پایه‌های جهاد بوده و نیز امانتداری و انتخاب مردان شایسته برای حکومت و انجام امور، نوعی جهاد است. همچنین شرح و توضیح محاسن دین اسلام، یکی از بزرگ‌ترین انواع جهاد به شمار می‌رود. و موارد دیگری که به تفصیل بیان کرده است.[[335]](#footnote-335)

از این طریق، وسعت و گسترۀ مفهوم جهاد از دیدگاه اسلام، برای ما روشن می‌گردد و اینکه جهاد محدود به جنگ و مبارزه نیست، بلکه عام‌تر و بیشتر از این است.

1. اسلام دین قدرت و توانمندی است: قدرت و توان در هر کاری پسندیده است و ذات بشر این ویژگی را پسندیده و دوست دارد. وقتی انسان کارهایش را با قاطعیّت دنبال می‌کند و آن‌ها را اجرا می‌نماید و امورش را با قدرت، تدبیر و بررسی می‌کند، به خواسته‌اش می‌رسد؛ فرقی نمی‌کند که از قدرت فکری، علمی یا مادّی خویش استفاده کند.

بدن قوی، نظر قوی و شخصیت قوی، صفاتی پسندیده به شمار می‌روند.

بدون تردید وقتی این صفات پسندیده هستند که در راه خیر و به فایدۀ خود انسان و سایر مردم استفاده شود.

زمانی هیبت و شکوه دولت حفظ می‌گردد و هم‌پیمانانش راضی و خوشحالند که دارای قدرتی پایدار باشد.

این یکی از قوانین الهی است که زندگی را بر پایۀ آن‌ها بنا کرده است. حقیقتی که اجرا و اعمال نشود، هیچ فایده‌ای ندارد و زمانی حقیقت صورت می‌گیرد که قدرتی از آن حفاظت و حمایت کند.

همواره ملّت‌ها و دولت‌ها به دنبال کسب قدرت از طریق شیوه‌ها و وسایل مختلف بر حسب شرایط مکانی و زمانی بوده‌اند و در دوران معاصر، بشر در پی قدرت‌ها و آمادگی‌هایی است که در ذهن انسان نمی‌گنجد.

مقدّمه‌ای کوتاه دربارۀ قدرت و اهمّیّت آن بیان شد.

در ادامه، قدرت اسلام و مسلمانان مورد بررسی قرار می‌گیرد. دین اسلام دیدگاه بسیاری از غیرمسلمانان را که گمان می‌کنند اسلام آیینی منحصر و محدود به مجموعه‌ای از اعتقادات غیبی و شعائر تعبّدی است، رد می‌نماید. از دیدگاه آنان، اسلام موضوعی فردی است که انسان می‌تواند اعتقاد و دیانتی را برای پرستش پروردگارش به هر طریقی که بخواهد، انتخاب کند. از نظر این افراد، اسلام چیز دیگری نیست.

امّا ماهیّت و هدف اسلام، غیر از این است؛ اسلام یعنی اعتقاد صحیح قلبی به اینکه الله تعالی معبود یگانه بوده و غیر او شایستۀ عبادت نیست و متّصف به صفات کمال و منزّه از هر نوع عیب و نقص است.

علاوه بر این، اسلام شریعتی حاکم و مشتمل بر تمامی ضروریّات انسان در حوزۀ فردی، اجتماعی، شرایط صلح و جنگ، رفتار با خانواده، خویشاوند و بیگانه و دشمن و دوست است، و با احکام و قوانین و آدابی که شامل نظام سیاسی، اجتماعی، اخلاقی، اقتصادی و سایر امور دنیوی می‌شود.

مسلمانان نیز امّتی که آنان گمان می‌کنند، نیستند؛ یعنی گروهی از مردم که با یکدیگر به توافق رسیده و در ویژگی‌های معیّنی با یکدیگر مشترکند.

بلکه امّت اسلام یعنی تمامی کسانی که اسلام را پذیرفته‌اند؛ از هر نوع نژاد و رنگ و سرزمین در شرق و غرب جهان.[[336]](#footnote-336)

بر این اساس، روشن گشت که دین اسلام مذهبی خودساخته و ضعیف نیست و مسلمانان هم امّتی منزوی و تنها نیستند.

در اسلام، جهاد به منظور انتشار و تبلیغ حقیقت مشروع گشت تا تمامی مردم اسلام را بپذیرند.

ناگفته نماند که اصطلاح اسلامی همان «جهاد» است و «حرب» یا «قتال» نیست، زیرا – چنانکه قبلا بیان شد- مفهوم جهاد شامل‌تر و عام‌تر است.

مرا از واژۀ «حرب» در اغلب موارد، درگیری و نزاعی است که آتش آن در بین مردان و احزاب و ملّت‌ها به سبب نیازهای شخصی و اهداف فردی و مادّی شعله‌ور می‌شود.

امّا نبرد مشروع در اسلام، این گونه نیست و برای اهداف مذکور صورت نمی‌گیرد.[[337]](#footnote-337)

1. مفهوم جهاد فی سبیل الله: پس از بیان مفهوم و ماهیت جهاد و دلیل انتخاب این واژه، باید که عبارت متّصل به آن؛ یعنی «فی سبیل الله» توضیح داده شود.

عبارت مذکور به روشنی هدف از قدرت و آمادگی اسلام را آشکار می‌سازد. این شرط همواره با جهاد همراه است و اگر از آن جدا شود، منجر به بطلان جهاد و ایجاد فساد و نابودی هدف می‌گردد.

«فی سبیل الله»؛ یعنی هر عملی که فرد مسلمان انجام می‌دهد، هدفش رضایت الله ﻷ و سپس مصالح عمومی و سعادت مسلمانان است. اگر این گونه باشد، فی سبیل الله به شمار می‌رود. چنانچه هدف انسان از انفاق مال در راه خیر و نیکی، منافع دنیوی یا تمجید و تعریف مردم باشد، این کارش فی سبیل الله نیست، هر چند آن را به مسکینی نیازمند بدهد.

اصطلاح «فی سبیل الله» بر اعمالی که فقط به قصد رضای الهی انجام می‌شود و خالی از شائبۀ تمایلات و شهوات است، اطلاق می‌گردد.

جهاد هم فقط به همین منظور، مقیّد به «فی سبیل الله» شد. بنابراین جهاد واقعی اسلام باید که خالی از هر نوع هدف دنیوی و امثال آن و مبرّا از هر نوع تمایل یا گرایش فردی باشد و هدف اصلی‌اش، تاسیس نظامی عادلانه باشد که مردم به عدالت رفتار کنند و حقیقت منتشر گردد و عدالت حفظ و حمایت شود.

الله تعالی می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۖ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱلطَّٰغُوتِ﴾ [النّساء: 76]

«کسانی ‌که ایمان آورده‌اند، در راه الله پیکار می‌کنند و افرادی که کافرند، در راه طاغوت [بت و شیطان] می‌جنگند.»

در صحیح بخاری و صحیح مسلم، از ابوموسی اشعری س روایت شده است که: مردی نزد پیامبر ج آمد و گفت: ای رسول الله ج! مبارزه و نبرد فی سبیل الله یعنی چه؟ برخی از ما به سبب خشم خود یا در دفاع از قبیله [و ...] می‌جنگند. پیامبر ج سرشان را به سمت وی بلند کردند – راوی می‌گوید چون او ایستاده بود، رسول الله ج سرشان را بلند نمودند- و فرمودند: «مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ العُلْيَا، فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»[[338]](#footnote-338)؛ «هر کس جهاد کند تا کلمۀ توحید [و دعوت اسلام] برتر [از هر مذهب و آیینی] باشد، پس [جهاد] او در راه [رضایت] الله تعالی است.»

در آیات و روایات بسیاری این مطلب بیان شده و بر ضرورت رعایت آن تاکید گشته است.[[339]](#footnote-339)

26-2. نگاهی به جهاد با بررسی سیرۀ نبوی

قطعا همه می‌دانند که محمّد مصطفی ج به جهانیان، حکمت و هدایت و اصلاح بخشیدند و شمشیری که فرمان به برکشیدن آن دادند، همچون چاقوی جرّاحی پزشکی خیرخواه است که بدن بیمار را با آن می‌شکافد تا خون فاسدش بریزد و صحیح و سالم گردد.

کسی که سیرۀ نبوی را بررسی نماید، قطعا این سخن أمّ المؤمنین عایشه ل را صحیح می‌بیند که گفت: «سوگند به الله که هرگز پیامبر ج برای خودشان انتقام [و خشم] نمی‌گرفتند تا زمانی که حرمات الهی شکسته نمی‌شد که در این صورت، برای رضای الله متعال انتقام [و خشم] می‌گرفتند.»[[340]](#footnote-340)

پیامبر ج با کسانی که در زمین فساد می‌کردند و قصد اصلاح نداشتند، نجنگیدند تا خودشان زنده بمانند، بلکه هدف از مبارزۀ ایشان، علاقه به بقای فضیلت، ظهور حقیقت، توسعه و انتشار انوار توحید و تاسیس نظام‌های پاک مدنی بود، امّا کسانی که با امور بیهوده و پیروی از تمایلات نفسانی رشد و نمو کرده‌اند، این مطلب را نمی‌فهمند.[[341]](#footnote-341)

تهمت‌زنندگان بر پیامبر ج انتظار دارند که ایشان پس از آن دشمنی و تجاوزی که علیه خودشان و اسلام و مسلمانان صورت گرفت، چه کاری انجام می‌دادند؟ دشمنی و تجاوزی که نزدیک بود به زندگی ایشان پایان دهد!

تمامی مردم دنیا می‌دانند که چگونه همۀ کافران آن محاصرۀ اقتصادی و سیاسی و اجتماعی مشهور را در شعب ابوطالب علیه مسلمانان اجرا کردند، به گونه‌ای که ضررهای فراوانی به محمّد ج و صحابه و برخی از خویشاوندان ایشان رسید و حتّی برخی از آنان روزی برگ‌های درختان را از شدّت گرسنگی می‌خوردند!

اگر الله متعال دل‌های تعدادی از افراد جوانمرد را مهربان نمی‌کرد، قطعا کافران به هدفشان می‌رسیدند. این آزار و اذیّت‌ها باعث شد که پیامبر ج به صحابه ش اجازه دهند تا با هجرتی بزرگ به سوی مدینه روند.

سپس کافران تصمیم گرفتند در صبح آن شبی که از هر قبیله‌ای جوانی انتخاب کرده بودند، با زدن شمشیرهایشان به زندگی پیامبر ج پایان دهند و خونخواهی ایشان در میان قبایل گم و ضایع شود و قریش نتواند با آنان بجنگد.

آیا ملحدان انتظار صبری بیشتر از این صبر پیامبر ج دارند؟! و چگونه انتظار دارند که رسول الله ج پس از این سختی‌ها، با مردمی که علیه ایشان شمشیر کشیدند و هیچ کدامشان از پیامبر ج حمایت نکردند و فقط الله متعال حافظ ایشان بود، صلح و آشتی می‌کردند؟!

بدون تردید صبر و بردباری محمّد ج بر قومشان حتّی به همین اندازه هم نشانۀ ارزش و اهمّیت تسامح و مدارا از دیدگاه ایشان و نیز سازش و صلح با قومی که فقط مستحقّ گوگرد و هیزم [سوختن] بودند، است.

تردیدی نیست که محمّد مصطفی ج با مشرکان صلح نموده و از مرز و محدودۀ صبر گذشتند، امّا این صلح و آشتی و صبر فایده نداد، و با وجود این، سازش و صبر پیامبر ج ادامه یافت هر چند با منطق و شیوۀ زندگی همخوانی نداشت و نیز با منطق و زندگی رسول الله ج که همچون دلیران عرب، قوی و دارای حسب و نسب و فضایل بزرگی بودند و مبعوث شدند تا پیام‌آور زندگی باشند و با مردم به گونه‌ای که آنان بفهمند، سخن گویند.

اگر مردم از پیامبر ج نیکی و احسان دیدند، آیا پاسخ نیکی، چیز دیگری غیر از نیکی است؟! اگر چیز دیگری باشد، قطعا دین محمّد ج پادزهر است و آهن را با فولاد پاسخ می‌دهد.

جای تعجّب است که آنچه محمّد ج به عنوان روش خود و شیوۀ حمایت از دعوت خویش در قرن‌هایی طولانی، انتخاب کردند، همان شیوه‌ای است که بشریّت آن را در برابر دیگران برای حفظ بقا برگزیده است!

اگر مردم در برابر ستم سر فرود آورند و سمت چپ صورتشان را برای کسانی که به سمت راست چهرۀ‌شان سیلی زده، بگردانند، قطعا هیچ کس در دنیا در برابر ظالمی سر بلند نخواهد کرد و ستمکاران با شکوه و محترمانه به زندگی‌شان ادامه خواهند داد‌.

اگر یاران محمّد ج به مانند یاران موسی ÷ می‌گفتند:

﴿فَٱذۡهَبۡ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَٰتِلَآ إِنَّا هَٰهُنَا قَٰعِدُونَ﴾ [المائدة: 24]

«پس تو و پروردگارت بروید و بجنگید، ما همین جا نشسته‌ایم.»

هرگز اسرار و اهداف این دین بزرگ به وقوع نمی‌پیوست و به مردم فایده نمی‌داد؛ آن هم دینی که بهترین راه‌حل‌ها را برای مشکلات امروزی جهان ارائه داده و هیچ دینی بهتر از دین محمّد ج در این زمینه نیست.[[342]](#footnote-342)

زمانی که پیامبر ج به مبارزه برمی‌خیزند و جهاد در برابر مشرکان و مخالفان را انتخاب می‌کنند، آیا بدین معناست که رحمت و مهربانی خویش را رها نموده و هدف اول و آخر ایشان ریختن خون‌ها و توجّه‌نکردن به عهد و حرمت‌هاست؟!

در گفتار بعدی، این موضوع روشن خواهد گشت.

26-3. آداب جنگ در اسلام

مبارزه و نبرد از دیدگاه اسلام، آداب و احکامی سرشار از نرمی و مهربانی دارد.

یکی از پایه‌های سیاست نظامی اسلام این است که تعرّض و آزاررساندن علیه کسانی که با اسلام و مسلمانان نمی‌جنگند را ممنوع کرده است؛ افرادی همچون راهبان، کشاورزان، زنان، کودکان، افراد سالخورده، کارگران، دیوانگان، نابینایان و برجای‌ماندگان.

برخی از فقیهان کشتن فرد نابینا و برجای‌مانده را جائز نمی‌دانند هر چند در زمینۀ جنگی و نظامی صاحب نظر و تدبیر باشد.

همچنین کشتن زنان ممنوع است هر چند برای دفاع از دژها به کار گرفته شوند یا اشیائی مانند سنگ پرتاب کنند، زیرا الله ﻷ می‌فرماید:

﴿وَقَٰتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱلَّذِينَ يُقَٰتِلُونَكُمۡ وَلَا تَعۡتَدُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُعۡتَدِينَ﴾ [البقرة: 190]

«و در راه الله با کسانی‌ که با شما می‌جنگند، جنگ کنید، و از حد تجاوز نکنید، که الله تجاوزگران را دوست ندارد.»

آیۀ فوق مبارزه را در برابر مبارزه قرار داد.

پیامبر ج فرمودند کسی که نمی‌جنگد، نباید کشته شود و وقتی زنی را در یکی از غزوه‌ها دیدند که کشته شده است، این کار را نپسندیدند و فرمودند: «مَا كَانَتْ هَذِهِ لِتُقَاتِلَ»[[343]](#footnote-343)؛ «این زن که جنگجو نبوده [و نمی‌جنگیده] است!»

اگر جنگجویان کودکان و زنان را در جلوی خویش، به عنوان سپر قرار دهند، باید که از مبارزه دست بکشیم مگر اینکه این کار را وسیلۀ پیروزی و غلبه بر ما بگردانند و بترسیم که لشکریان اسلام شکست بخورند.

علاوه بر این، اسلام مثله‌کردن [تکّه‌کردن] دشمن جنگجو را جایز نمی‌داند. پیامبر ج فرمودند: «وَلَا تَمْثُلُوا، وَلَا تَقْتُلُوا وَلِيدًا»[[344]](#footnote-344)؛ «مُثله [بریدن گوش و بینی] نکنید و کودکی را نکشید.»

همچنین بردن سرها از شهری به شهر دیگر یا انتقال آن‌ها به نزد والیان و حاکمان را ممنوع نموده و ابوبکر صدّیق س این کار را نپسندید؛ بیهقی از عقبه بن عامر جهنی روایت می‌کند که عمرو بن عاص و شرحبیل بن حسنه، عقبه را با سر «یناق» از سرزمین شام نزد سیّدنا ابوبکر س فرستادند و زمانی که نزد وی آمد، این کار را رد نمود و عقبه به او گفت: ای خلیفۀ پیامبر ج! آنان این کار را با ما انجام دادند.

ابوبکر صدّیق س گفت: آیا از فارس و روم پیروی می‌کنید؟!

سری را نزد من نیاورید و همان نامه و خبر کافی است.[[345]](#footnote-345)

امام احمد و ابوداود از طریق عمران بن حصین و سمره بن جندب ب روایت کرده‌اند که پیامبر ج مُثله‌کردن را منع نمودند.[[346]](#footnote-346)

مُثله یعنی آزاررساندن و مجازات مقتول با قطع اعضای وی و تغییر خلقت و چهرۀ او قبل یا بعد از کشته‌شدن؛ مانند اینکه بینی‌اش بریده شود یا گوشش کنده شود یا چشمانش کور گردد و سایر اعضایش ناقص و معیوب شود.[[347]](#footnote-347)

دین اسلام برای اسیر تنها یک حکم صادر ننموده، بلکه امر وی را موکول به امیری که آگاه از مصلحت جنگ است، کرده و او می‌تواند که از وی فدیه بگیرد یا بدون فدیه، آزادش کند.

یکی دیگر از آداب جنگ در اسلام، این است که امنیّت محارب و دشمن حفظ گردد و اگر یکی از افراد لشکر محاربی را پناه داد، باید احترام این امان و پناه‌دادن نگه داشته شود و کسی حق ندارد به وی آزار و اذیّت رساند.

رسول الله ج به همین مطلب اشاره نموده‌ و می‌فرمایند: «وَيَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ»[[348]](#footnote-348)؛ «پایین‌ترین فرد آنان [یعنی مسلمانان] می‌تواند از طرفشان پیمان [و امان‌نامه] منعقد سازد.»

پیامبر ج امان امّ‌هانی؛ دختر ابوطالب را برای مردی از مشرکان تایید کرده و فرمودند: «قَدْ أَجَرْنَا مَنْ أَجَرْتِ يَا أُمَّ هَانِئٍ»[[349]](#footnote-349)؛ «ای امّ‌هانی! قطعا ما پناه دادیم کسی را که تو پناه دادی.»

در دوران خلافت سیّدنا عمر س برده‌ای ساکنان شهری در عراق را امان داد و فرماندۀ لشکر؛ یعنی ابوعبیده به عمر فاروق ب نامه نوشت و نظر وی را در این باره جویا شد. سیّدنا عمر در جوابش این گونه نوشت: «بدون تردید الله ﻷ وفاداری را مهم و باارزش قرار داده و تا زمانی که [به عهد و پیمانتان] وفا نکنید، وفادار نمی‌شوید، پس به عهدشان وفا کنید و از آنان درگذرید.»[[350]](#footnote-350)

یکی دیگر از آداب جنگ در اسلام که بیانگر مهربانی و نرمی دین اسلام است، نکویی و خوشرفتاری با سفیران دشمن و آزارنرساندن به آنان است. گاهی اوقات فرستادۀ دشمن به قصد صلح یا کار دیگری نزد مسلمانان می‌آید و باعث کاهش ضررهای جنگ می‌شود و از این رو، شایسته است که آزاری به وی نرسد و از امنیت کامل برخوردار باشد تا به نزد قومش برگردد، زیرا اذّیت و آزار این افراد باعث می‌شود ارتباط میان دو گروه قطع گردد و راه گفتگوهایی که منجر به عدم‌درگیری یا پایان‌دادن به جنگ می‌شود، بسته و مسدود گردد.

تعرّض و آزاررساندن به سفیر و فرستادۀ دشمن با اخلاق نیکو و جوانمردی منافات دارد، هر چند قومش او را بدین سبب فرستاده باشند که قصدشان مبنی بر مبارزه علیه ما را اعلان نماید یا اینکه سخنی در گرامیداشت قوم خود به قصد فخر و تهدید بزند.

نظام اسلام در جنگ بر پایۀ این اصلِ پسندیده و نیکوست.[[351]](#footnote-351)

ابورافع نامه‌ای از قریش را نزد پیامبر ج آورد و زمانی که ایشان را دید، علاقه‌مند به اسلام شد و گفت: ای رسول الله ج! سوگند به الله که دیگر پیش آنان نخواهم رفت. پیامبر ج فرمودند: «إِنِّي لَا أَخِيسُ بِالْعَهْدِ، وَلَا أَحْبِسُ الْبُرُدَ، ارْجِعْ إِلَيْهِمْ، فَإِنْ كَانَ فِي قَلْبِكَ الَّذِي فِيهِ الْآنَ، فَارْجِعْ»؛ «هرگز من عهد و پیمان را نمی‌شکنم و سفیران [و نامه‌رسان‌ها] را نگه نمی‌دارم. به سویشان برگرد و اگر آنچه اکنون در دلت است، باقی بود، دوباره باز گرد.»

او می‌گوید: من رفتم و دوباره نزد رسول الله ج آمدم و مسلمان شدم.[[352]](#footnote-352)

مختصری از آداب جهاد و مبارزه در اسلام بیان گردید؛ آدابی که دیدگاه مردم را دربارۀ جنگ تغییر داد، چون گمان می‌کردند که مهربانی و نرمی با جنگ منافات دارد و جنگ یعنی ترشرویی و خشونت و سنگدلی در هر حالتی.

بویژه جنگ‌های امروزی که تر و خشک را می‌سوزاند و کاملا وحشی‌گری است و بویی از مهربانی و شفقت در زمان جنگ و پس از اتمام آن، نبرده است.

کسی که به تاریخ شکوهمند اسلام و سیرۀ پیامبر بزرگمان ج بنگرد، نرمی و مهربانی را به طور روشن می‌بیند – چنانکه قبلا این موضوع بیان شد- و رسول الله ج پس از جنگ و غلبه بر دشمنان کینه‌توز خویش که تمامی راهها و اسباب را برای آزاررساندن به پیامبر ج در پیش گرفتند نیز مهربان و عادل بودند.

اگر به دنبال نمونه‌ای هستی که دلت را استوار سازد، به سیرۀ پیامبر ج در فتح مکّه که پس از مبارزه‌ای سخت و تلخ و برخورد بد و ناشایست قریش با پیامبر ج و صحابه به وقوع پیوست، دقّت کن.

پس از اینکه پیامبر ج بر این افراد پیروز شدند و کاملا آنان را در اختیار گرفتند و به سبب رفتار بد قریش، گمان‌های زیادی به ذهنشان خطور کرد و فکر می‌کردند که پیامبر همچون جبّاران به قصد انتقام وارد مکّه خواهند شد، ناگهان متواضعانه و با خشوع کامل در برابر پروردگار خویش وارد آنجا شدند بدون اینکه به سبب پیروزی مغرور شوند یا دشمنانشان را سرزنش نمایند.

زمانی که پیامبر ج قریش را دیدند در حالی که آنان توقّع انتقام داشتند و نیز لشکر صحابه ش را دیدند که منتظر کوچک‌ترین اشاره از پیامبر ج بودند تا دودمان قریش را به باد دهند، خطاب به قریش فرمودند: «ما تَظُنُّونَ أنِّي فاعِلٌ بكم»؛ «فکر می‌کنید که با شما چکار می‌کنم؟»

گفتند: برادری بخشنده و پسر برادری جوانمرد هستی.

پیامبر ج فرمودند: «فاذْهَبوا فأنتم الطُّلَقاء»[[353]](#footnote-353)؛ «بروید که شما آزادید.»

مهربانی و تسامح مسلمانان و رعایت آداب جنگ تاثیر فراوانی بر بسیاری از دشمنانشان داشت، به گونه‌ای که از دین اسلام و پیامبر ج و مهربانی مسلمانان و خوشرفتاری آنان شگفت‌زده می‌شدند.

آنان مهربانی و عدالتی را که در بین ملّت خویش نیافته بودند را از مسلمانان دیدند و این مسأله باعث شد که بسیاری مسلمان شوند. موارد زیادی در این زمینه وجود دارد.

26-4. نمونه‌هایی از اخلاق و خوشرفتاری مسلمانان در حوزۀ جهاد

یکی از نمونه‌های خوشرفتاری مسلمانان در میدان جهاد این است که بسیاری از رهبران صلیبی‌ها و مردمی که به منظور گردن‌زدن مسلمانان، مسافت‌هایی طولانی را طی کردند و تمامی تلاششان را برای پایان‌دادن به دعوت اسلامی به کار بردند، در پناه دعوت اسلامی قرار گرفتند، و این مورد یکی از شگفت‌انگیزترین آثار و نتایج تسامح و مدارای اسلامی است!

«در جنگ‌ صلیبی اول، رینود؛ فرماندۀ لشکرهای آلمانی مسلمان شد و افراد زیادی نیز به همراه او اسلام آوردند.

در جنگ صلیبی دوم نیز تعداد بسیاری مسلمان شدند، چنانکه سیر توماس این مطلب را از راهبی از راهبان سنت دنیس که کشیش معبد خصوصی لوئی هفتم بود، نقل می‌کند و در این نبرد، گروه بزرگی وی را همراهی کردند. اکنون به سخن زیبا و جذّاب این راهب دقّت کنید:

"وقتی صلیبی‌ها به سمت بیت المقدس می‌رفتند، هنگام عبور از کوه‌های آناتولی با لشکری از مسلمانان برخورد کردند و شکست بدی را متحمّل شدند.

آنان در سال 1148 م از مسیر کوهستانی فریگیا [فریگیه] گذشتند و با سختی‌ها و مشکلات فراوانی به لنگرگاه ازالیا [أضالیا] رسیدند. و از آنجا توانستند که پس از برآورده‌ساختن درخواست‌های گزاف تاجران یونانی، از طریق دریا به انطاکیّه روند. آنان مبالغ هنگفتی پرداخت کردند و پس از خود، زخمی‌ما، بیماران و حاجیانی بر جای گذاشتند. لوئی نیز 500 مارک [واحد پول آلمان] به یونانی‌ها داد که به این ضعیفان توجّه کنند تا نجات یابند و نیروهای یونانی آنان را همراهی کنند تا به افرادی که قبلا رفته بودند، رسند. امّا یونانیان خیانتکار منتظر ماندند تا اینکه لشکر صلیبی‌ها دور شد، و آنان به مسلمانان ترک رسیدند و خبر دادند که این لشکر، حاجیان و بیماران و زخمی‌هایی دارد و بر اثر ترس و ناتوانی نتوانسته‌اند به راه خود ادامه دهند. سپس نشستند در حالی که به بیچارگی و بیماری برادران دینی خود و نیز تیرهایی که از طرف مسلمانان علیه آنان پرتاب می‌شد، نگاه می‌کردند.

وقتی صلیبی‌های عقب‌مانده بر اثر سختی‌ها و مصیبت‌های فراوان به تنگنا رسیدند، 3 یا 4 هزار نفر از قلعه و دژهایشان بیرون شدند در حالی که قصد نجات خویش را داشتند. مسلمانان آنان را محاصره کرده و بستند و سپس به اردوگاه‌های صلیبیان حمله بردند و کسانی که در آنجا بودند و افرادی که از آنجا خارج شدند، هیچ امیدی برای نجات نداشتند، امّا وقتی مسلمانان بیچارگی و بدبختی و زیان دشمنانشان را دیدند، دل‌هایشان نرم شد و نسبت به دشمنان بینوای صلیبی خود مهربان شدند. در نتیجه، به بیماران رسیدگی کردند، به فقیران انفاق و بخشش نمودند، و از روی سخاوت و کرم، به مسکینان طعام و غذا دادند و حتّی برخی از آنان بوسیلۀ خریدن یا حیله و یا به زور، پول‌های فرانسوی را که یونانیان از آنان گرفته بودند، پس گرفتند و به خودشان برگرداندند یا میان صلیبی‌های نیازمند تقسیم کردند.

«بدون تردید رفتار این بی‌دینان – منظورش مسلمانان است- با زائران و درماندگان مسیحی و رفتار یونانیانی که برادران دینی خود را فریب دادند و اموالشان را گرفته و به آنان ضرر رساندند، تفاوت بسیاری با هم دارد.

آن قدر تفاوت داشت که صلیبی‌ها بدون اینکه مجبور شوند، دین دشمنان خویش؛ یعنی اسلام را پذیرفتند.

این افراد از برادران خود وقتی به آنان بدی کردند، جدا شدند و 3 هزار نفر ملحق به لشکر اسلام شده و مسلمان گشتند.

بدون تردید مهربانی و بخشش تاثیر بیشتری از خیانت داشت!

افسوس که مسلمانان به آنان نان دادند و باور و اعتقادشان را گرفتند!

بدون اینکه حتّی یک نفر از آنان بر ترک دینش مجبور شود، آیین مسیحیّت را رها کردند.»

این سخنان را آن راهب بر زبان می‌آورد!

صلیبی‌ها آن قدر از شجاعت و فضائل صلاح الدّین شگفت‌زده شدند که بسیاری از امیران و رعیّت آنان دین و خانوادۀشان را ترک کردند و مسلمان شدند.

همچون مسلمان‌شدن رهبر انگلیسی «روبرت سنت الیان» که پیش از پیروزی صلاح الدّین در نبرد سرنوشت‌ساز حطیّن و اسیرشدن پادشاه قدس صورت گرفت.

یکی از مورّخان مسیحی می‌نویسد: در شب جنگ، شیطان بر 6 نفر از فرماندهان این پادشاه چیره گشت و آنان مسلمان شدند و بدون اینکه از طرف کسی مجبور شوند، به صف دشمنان پیوستند.

کار بریمون [برموند] سوم؛ امیر طرابلس شام به جایی رسید که با صلاح الدّین توافق کرد قومش را به اسلام فرا خواند.[[354]](#footnote-354)

پس از صلاح الدّین نیز زمانی که صلیبی‌ها برای سومین بار و به منظور انتقام سقوط بیت‌المَقدَس شروع به جنگ کردند و شهر «عکا» را محاصره نمودند و با مشکلات و گرسنگی روبرو شدند، بسیاری از آنان به سمت مسلمانان آمدند و برخی مسلمان شده و گروهی نیز به نزد قومشان برگشتند و تعدادی هم بر همان آیین مسیحی باقی ماندند و بقا را به شرط اینکه در صف مسلمانان بجنگند، انتخاب کردند.

سر جان مندویل؛ یکی از معاصران صلیبی‌ها در این زمینه می‌گوید: «برخی از مسیحیان به سبب فقر، نادانی یا بدبختی خود دینشان را رها کرده و عرب می‌شدند.»

به طور طبیعی از فردی صلیبی همچون سر جان انتظار دیگری جز این نمی‌رود که هدایت مورد نظر مسلمانان را نادانی و بدبختی معرّفی کند.

آنچه مهم به شمار می‌رود، این است که فقیران و نادانان و گمراهانی که سر جان مندویل از آنان نام می‌برد و به قصد نابودی اسلام آمده بودند، از روی میل و با علاقۀ خود مسلمان گشتند و با دعوت و ارشاد و نه زور و اجبار، جذب این دین شدند. و حتّی برخی از مورّخان مسیحی و معاصر فتح اسلامی و بازپس‌گیری بیت المقدس و نیز مدّت‌هایی پس از آن و بعد از فروپاشی دولت‌های اروپایی در سرزمین شام؛ تمامی آنان اشاره می‌کنند که مسیحیان خوشحال بودند که از تحت سلطه و حکومت صلیبی‌ها خارج شدند.

سر توماس در این باره می‌گوید: «آنان خیلی مطمئن و خوشحال، حکومت اسلام را پذیرفتند و حاکمان مسلمان همچون گذشته در برابر ملّت‌های دیگر، تسامح و سعۀ صدر داشتند.»

استاد عبدالرّحمان عزام / می‌گوید: «آنچه بیان کردیم نمونه‌هایی از انتشار دعوت محمّدی بوسیلۀ دلیل و برهان در میان سرسخت‌ترین دشمنان کینه‌توزش و در تاریک‌ترین دوران حکومت اسلامی؛ یعنی زمان غارت‌های صلیبی‌ها و قوم مغول و تاتار بود، امّا شاهدی دیگر از کشیش خراسان در بهترین دوران دولت اموی عربی نیز وجود دارد که با بیان آن، این بخش را به پایان می‌بریم. کشیش یوساب سوم در نامه‌ای طولانی که به یکی از همکاران روحانی خویش نوشت، چنین می‌آورد: «ای پدر! فرزندانت کجا شدند؟! آن ملّت بزرگ؛ مردم مَرو کجا رفتند؟! مصیبتی به آنان نرسید و توسّط شمشیر سقوط نکردند و با آتش شکنجه نگشتند، بلکه متاع دنیا به آنان رسید و از دینشان برگشتند و خود را همچون دیوانگان در پرتگاه هلاکت و کفر انداختند. فقط دو نفر کشیش که توانستند خود را از این آتش کفر – یعنی اسلام- نجات دهند، بقیّه به هلاکت رسیدند. افسوس بر هزاران نفری که نام و صفات مسیحیت را با خود یدک می‌کشند، امّا یک شهید و جان‌نثار برای این آیین پیدا نمی‌شود!

و کجا شد کلیساهای کرمان و معابد فارس؟!

آمدن شیطان یا پادشاه یا امیر و یا فرمان خلیفه و حاکمی آن را از بین نبرد.

جادوگری با استعداد و سخنور و دارای قدرت شیطانی آن را از بیان نبرد، بلکه ساحری بود که وقتی سرش را تکان داد، تمامی کلیساهای فارس بر زمین فرو ریختند!

امّا قوم عرب که چنانکه می‌دانی الله تعالی پادشاهی دنیا را به آنان بخشیده است- و از دیدگاه تو چنین هستند- به دینمان ضرری نرساندند و بر کلیساها و معابد ما ستم نکردند، و حتّی دینمان را تایید کردند و آن را بر سایر ادیان برتری دادند و راهبان و کشیشان ما را اکرام نمودند و به اولیای ما احترام گذاشتند و بخشش‌هایی به معابدمان کردند، پس چرا ساکنان مرو آیین مسیحی را رها کرده و به قوم عرب نزدیک شدند در حالی که خودشان می‌دانند و می‌گویند: قوم عرب از آنان نخواستند که دینشان را تغییر دهند، بلکه به طور کامل به آنان اختیار دادند و فقط درخواست مالیات اندکی از این افراد داشتند، ولی آنان جاودانگی روحشان در دین مسیح را با متاعی اندک عوض کردند!»[[355]](#footnote-355)

27. دیدگاه اسلام دربارۀ تروریسم

27-1. مقدّمه

با آوردن بخش‌ها و مباحث پیشین، دیدگاه اسلام در مورد ترور و نیز مدارا و تسامح اسلام و مسلمانان روشن گشت و دانستیم که تسامح و بردباری به عنوان یک اصل در دین اسلام پذیرفته شده است.

در این مبحث، با بیان ماهیّت ترور و دیدگاه اسلام دربارۀ آن و ردّ دسیسۀ مخالفان مبنی بر نسبت‌دادن ترور به اسلام و مسلمانان، مطالب قبلی تکمیل و بیشتر تاکید می‌شود.

سخن در این زمینه طولانی نخواهد شد، زیرا بسیاری از مسائل مربوط به ترور در لابلای مباحث و بخش‌های پیشین بررسی شده است.

در مبحث حاضر، موارد زیر مورد تحقیق قرار می‌گیرد.

27-2. ماهیّت ارهاب و ترور

1. مفهوم لغوی ارهاب: اصل این واژه، «رَهِبَ یرهبُ رَهبةً ورُهباً، ورَهَباً؛ به معنای ترساندن است.

أرهبه، ورهَّبه، واسترهبه؛ یعنی او را ترساند و وحشت‌زده کرد.

استرهبه؛ یعنی از وی خواست که مردم را بترساند تا از او بترسند.

آیۀ زیر همین گونه تفسیر می‌شود:

﴿وَٱسۡتَرۡهَبُوهُمۡ وَجَآءُو بِسِحۡرٍ عَظِيمٖ﴾ [الأعراف: 116]

«و آنان را ترساندند و سحر بزرگی [پدید] آوردند.»

یعنی آنان را ترسانده و تهدید کردند.[[356]](#footnote-356)

1. مفهوم اصطلاحی و عام ارهاب در جهان امروز: این واژه بسیار مبهم و پیچیده است و هر کسی تفسیری از آن دارد.

همچنین اصطلاح مزبور در دوران معاصر، رواج بسیاری پیدا کرده و هیچ یک از واژگان سیاسی از نظر رواج و شهرت رسانه‌ای، این گونه نیست.

اگر کسی بخواهد تعریفی جامع برای ارهاب ارائه دهد، به سختی می‌تواند از عهدۀ این کار برآید، زیرا – چنانکه قبلا بیان گردید- واژۀ مذکور بسیار مبهم و پیچیده است.

یکی از قانون‌نویسان با توجّه به دیدگاه و نظر دانشمندان علوم متفاوت، 109 تعریف برای این اصطلاح آورده است.[[357]](#footnote-357)

در هر حال، تعریف‌های موجود مفهو م و ماهیّت ارهاب را مشخّص‌تر می‌سازد.

همچنین از این طریق، اشتباه و نقصانی که در برخی تعاریف وجود دارد، روشن می‌گردد. وی سپس تعریف شورای فقه اسلامی را آورده که مفهوم ارهاب را به روشنی و به طور کامل بیان کرده است.

1. مجلّۀ امریکایی در تعریف اصطلاح مذکور می‌آورد: ارهاب یعنی ستم و خشونت با انگیزۀ سیاسی بر ضدّ افرادی که مخالف و متخاصم نیستند و این کار بوسیلۀ گروه‌های ملّی یا عواملی خائن صورت می‌گیرد.[[358]](#footnote-358)
2. در دانشنامۀ علمی ایالات متّحدۀ امریکا چنین آمده است: «به کارگیری اسباب برای خشونت یا تهدید به قتل، سرقت و وقوع انفجار به منظور ترساندن و سرکوب مردم.

و در اغلب موارد، ترور به قصد برآورده‌ساختن اهداف معیّن سیاسی انجام می‌شود.[[359]](#footnote-359)

1. دانشنامۀ جهان عرب در تعریف ارهاب و ترور می‌آورد: ارهاب یعنی استفاده از خشونت و اجبار و تهدید به آن برای انتشار ترس و وحشت در میان مردم. تروریست‌ها دست به کشتار یا ربایش مردم می‌زنند، همان گونه که اقدام به انفجار بمب‌ها، ربودن هواپیماها، شعله‌ورکردن آتش و سایر جرایم خطرناک می‌کنند و بیشترشان به منظور حمایت و پشتیبانی اهداف سیاسی معیّنی مرتکب جرم می‌شوند.[[360]](#footnote-360)

قطعا در پسِ این تعریف‌ها، تفکّرات و اهداف خاصّی وجود دارد.[[361]](#footnote-361)

1. ناگفته نماند که تعریف ارهاب و ترور از دیدگاه اسلام، اهمّیت فراوانی دارد، زیرا مفاهیم و تعاریف معاصر و جدید ارهاب، نوعی ستم و تهمت علیه اسلام و مسلمانان است.

می‌توان گفت که بهترین تعریف را شورای فقه اسلامی ارائه داده که می‌گوید: «ارهاب و ترور یعنی دشمنی و تجاوزی که افراد یا گروه‌ها یا دولت‌ها به منظور ستم بر خون، مال، عقل و آبروی انسان انجام می‌دهند.

تعریف مذکور این موارد را شامل می‌شود: انواع ترس، آزار، تهدید، قتل به ناحق، شورش، راهزنی، دزدی، انواع اجبار یا تهدیدی که به قصد جرم فردی یا گروهی صورت می‌گیرد و هدف از آن ایجاد ترس و وحشت در میان مردم و آزاررساندن و به خطرانداختن زندگی، آزادی و اموال آنان است. تمامی این‌ها فساد در زمین به شمار می‌روند، چنانکه الله ـ می‌فرماید:

﴿وَلَا تَبۡغِ ٱلۡفَسَادَ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ [القصص: 77]

«و هرگز در زمین در پی فساد مباش.»

ارهاب و ترور یعنی تجاوز و ستم به ناحق. الله متعال می‌فرماید:

﴿قُلۡ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ ٱلۡفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنۡهَا وَمَا بَطَنَ وَٱلۡإِثۡمَ وَٱلۡبَغۡيَ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّ وَأَن تُشۡرِكُواْ بِٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ سُلۡطَٰنٗا وَأَن تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ﴾ [الأعراف: 33]

«بگو: [الله] فقط کارهای زشت را؛ چه آشکارا باشد و چه پنهان، و [نيز] گناه و سرکشی به ناحق را حرام کرده است. و اينکه چيزی را شريک الله متعال قرار دهيد که الله دليلی بر [حقّانيّت] آن نازل نکرده است، و چيزی را که نمی‌دانيد به الله نسبت دهيد [حرام نموده است].»[[362]](#footnote-362)

27-3. دیدگاه اسلام دربارۀ ترور

با توجّه به تعاریف قبلی، می‌توان بخشی از دیدگاه اسلام در مورد ترور را این گونه بیان کرد:

1. حمایت از محدودۀ اسلام و دفاع از آن، ترور نیست: محدودۀ اسلام یعنی مرز شهرها و نواحی آن، چون محلّ سلطه و قلمرو دین اسلام به شمار می‌رود.

و دفاع از این قلمرو باعث حفاظت و نجات مسلمانان از تجاوز و ستم دشمنان می‌شود.

یکی از بزرگ‌ترین اهداف اسلام، این است که امّت اسلامی دارای شکوه و محترم و از دیدگاه دیگران، قدرتمند و با مهابت و متانت باشند، زیرا این صفات باعث می‌شود که سایر ملّت‌ها با آنان درگیر نشوند و امنیّتشان حفظ گردد.

الله تعالی می‌فرماید:

﴿لَأَنتُمۡ أَشَدُّ رَهۡبَةٗ فِي صُدُورِهِم مِّنَ ٱللَّهِ﴾ [الحشر: 13]

«[ای مؤمنان!] همانا وحشت از شما در دل‌های آنان، بیشتر از [ترسشان از] الله است.»[[363]](#footnote-363)

﴿وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا ٱسۡتَطَعۡتُم مِّن قُوَّةٖ وَمِن رِّبَاطِ ٱلۡخَيۡلِ تُرۡهِبُونَ بِهِۦ عَدُوَّ ٱللَّهِ وَعَدُوَّكُمۡ وَءَاخَرِينَ مِن دُونِهِمۡ لَا تَعۡلَمُونَهُمُ ٱللَّهُ يَعۡلَمُهُمۡۚ﴾ [الأنفال: 60]

«و آنچه از نیرو در توان دارید را برای [مقابله با] آنان آماده سازید، و [همچنین] از اسبان بسته [ی ورزیده، مهیا کنید] تا بوسیلۀ آن، دشمن الله و دشمن خود را بترسانید، و [همچنین] دشمنان دیگری غیر از این افراد را که شما نمی‌شناسید و الله تعالی آنان را می‌شناسد [بترسانید].»

بنابراین آمادگی و قدرت و حمایت از امّت اسلام، به معنای ترور نیست، و امّتی که نتواند از خود دفاع کند و حقیقتی که دارای قدرت نباشد، هیچ خیر و فایده‌ای ندارد.

1. دین اسلام از ترور و ارهابی که هدفش فساد در زمین باشد، به شدّت نهی کرده است: اسلام مردم را از هر نوع فسادی در هر یک از امور خصوصی یا عمومی منع نموده؛ فرقی نمی‌کند که کم یا زیاد باشد.

دلایل فراوانی از قرآن و حدیث در این زمینه وجود دارد؛ از جمله اینکه الله أ می‌فرماید:

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُعۡجِبُكَ قَوۡلُهُۥ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَيُشۡهِدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلۡبِهِۦ وَهُوَ أَلَدُّ ٱلۡخِصَامِ٢٠٤ وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي ٱلۡأَرۡضِ لِيُفۡسِدَ فِيهَا وَيُهۡلِكَ ٱلۡحَرۡثَ وَٱلنَّسۡلَۚ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلۡفَسَادَ﴾ [البقرة: 204- 205]

«و از میان مردم، کسی هست که گفتارش در [بارۀ] زندگی دنیا تو را شگفت‌زده می‌کند و الله را بر آنچه در دل خود دارد، گواه می‌گیرد، در حالی که او سرسخت‌ترین دشمنان است. وی هنگامی ‌که روی بر می‌گرداند و می‌رود [و یا به ریاستی می‌رسد] به قصد فساد در زمین کوشش می‌کند و کشت و نسل را نابود می‌سازد، و الله متعال فساد و [تباهکاری] را دوست ندارد.»

علّامه ابن عاشور / در تبیین مفهوم فساد و عمومیّت آن می‌گوید: «مراد از "حرث" در آیۀ مذکور، زراعت و نسل است و نسل یعنی بچّه‌های حیوانات، که این واژه از "نسل الصّوف نسولاً"؛ به معنای کنده‌شدن و افتادن ریشۀ پشم، گرفته شده است.

از دیدگاه من، تباهی حرث و نسل کنایه از آشفتگی و نابودی آنچه احوال مردم با آن سر و سامان می‌گیرد، است.

آنان صاحب کشتزار و حیوانات بودند، امّا مراد آیه فقط این دو مورد نیست، بلکه هدف از آن، نابودی و هلاکت پایه‌های زندگی مردم است و این عبارت به عنوان مَثَل استفاده می‌شود.»[[364]](#footnote-364)

وی در ادامه چنین می‌آورد: «به همین سبب، سوزاندن شهر و سرزمین و قطع درختان در زمان جنگ ممنوع شده است، مگر اینکه فرماندۀ لشکر یقین کند که بقای اشیای مذکور باعث قدرت دشمن می‌شود و باعث می‌گردد که مدّت نبرد و مبارزه به طول ‌انجامد.»[[365]](#footnote-365)

همچنین در جایی دیگر می‌گوید: «فسادکردن در زمین یعنی تبدیل اشیای مفید به اشیای مضر؛ مانند خیانت در خوردنی‌ها، و نیز نابودی اشیای مفید بوسیلۀ سوزاندن و کشتن افراد بی‌گناه، و فساد در نظام و حکومت‌داری؛ همچون فتنه و ستم‌ها، و همچنین تلاش‌های فاسد؛ مانند انتشار نادانی و جهل، آموزش بی‌بندوباری و فحشا، تمجید و تحسین کفر و دشمنی با صالحان.»[[366]](#footnote-366)

بنابراین اسلام از ترور، بیزار و بری است و با آن دشمن بوده و در برابر تمامی انواعش – چنانکه بیان شد- ایستادگی و مقاومت می‌نماید.

اگر فردی منسوب به اسلام دست به ترور زند یا مرتکب یکی از انواعش شود، پیامد و جرم این کار بر خودش و نه بر اسلام است، همان گونه که در مواضع بسیاری از این کتاب، به مطلب مزبور اشاره شد.

27-4. ردّ دسیسۀ مخالفان مبنی بر نسبت‌دادن ترور به اسلام و مسلمانان

اگر مطالبی که در مباحث پیشین بیان شد، تو را شگفت‌زده نمود، بدان عجیب‌تر آن است که بسیاری از ستمکاران و منحرفان از عدالت و حقایق تاریخی، دین اسلام و پیامبر ج را متّهم به سنگدلی، خشونت و زیاده‌روی و ترور و امثال آن می‌کنند!!! قطعا این کارشان تهمت و افترا بوده و هدفشان بازداشتن مردم از پذیرش دین اسلام است.

واقعیّت نشان می‌دهد که اسلام دین رحمت و نرمی و تسامح و مداراست. زمانی که مسلمانان بر دشمنانشان چیره و پیروز گشتند، با آنان چه کردند؟ آیا تکبّر ورزیده و ستم نمودند؟ آیا آبرو و حرمتی باقی نگذاشتند و کهنسالان و زنان و کودکان را کشتند؟

پیامبر ج هنگامی که بر دشمنان خویش غلبه نمودند، با آنان چگونه رفتار کردند؟ آن هم دشمنانی که رسول الله ج را به شدّت اذیّت کردند! مگر آنان را نبخشیدند؟! و مگر با آزادی اسیران و دادن اموالشان، به دشمنان احسان نکردند؟!

مسلمانان پس از شکست کسری و قیصر، چه کردند؟! آیا خیانت نموده و نیرنگ زدند؟! آیا به زنان تعرّض کردند؟! آیا به راهبان دیرنشین بدی نمودند؟! آیا در زمین فساد کردند؟! آیا خانه‌ها را تخریب و درختان را قطع نمودند؟!

صلاح الدّین / پس از پیروزی بر صلیبیانی که ضررهای بسیاری بر مسلمانان وارد ساختند، چه کرد و آنان را چگونه مجازات نمود؟ مگر فرمانده این لشکر را نبخشید و او را درمان نکرد و آزادش ننمود؟!

شرایط ذمّی‌های ساکن در سرزمین مسلمانان در طول تاریخ تا به امروز چگونه بوده است؟ مگر برخوردار از امنیّت و عدالت و احسان نیستند؟!

قطعا مسلمانان بیشتر از هم‌کیشان و هم‌جنسان خودشان، به آنان نیکی و انعام کرده‌اند و عدالت را در حقّشان رعایت نموده‌اند.

نمونه‌های بسیاری از این موارد زیبا و باارزش در تاریخ مسلمانان یافت می‌شود که تاثیر فراوانی در علاقۀ مردم به دین اسلام و پذیرش آن از روی میل و اطمینان داشته است.

آیا غیرمسلمانان هم چنین کاری می‌کنند؟! آیا غرب هم نمونه‌هایی از این قبیل دارد؟!

جواب همان چیزی است که می‌بینی و می‌شنوی؛ هیتلر و موسولینی و لنین و استالین و جنایتکاران صرب از کجا آمدند؟! مگر این خائنان و دیگر شیاطینی که میلیون‌ها انسان را کشتند و بر اثر جنایاتشان، مردم به مصیبت‌های بسیاری دچار شدند، از اروپا نبودند؟!

مگر این اشخاص از پیشگامان تمدّن اروپا به شمار نمی‌روند؟! پس این وحشی‌گری‌های ظالمانه و بی‌رحمانه از کیست؟!

و افراطی‌های تروریست واقعی چه کسانی هستند؟

چه کسانی بمب‌های هسته‌ای، خوشه‌ای، اتمی، میکروبی و اسلحۀ کشتار جمعی را می‌سازند؟!

چه کسانی هوا را با انواع گاز و دود و آب‌ها را با انواع سموم و آفت‌کش‌ها آلوده می‌کنند؟!

چه افرادی ناعادلانه و بدون رعایت شروط و آداب خصومت و دشمنی، راه‌ها و شیوه‌های بدی را در پیش می‌گیرند؟!

چه کسانی زنان را عقیم و نازا نموده و ثروت و آزادی مردم را می‌دزدند؟! و چه اشخاصی ایدز را منتشر می‌کنند؟!

مگر غرب و پیروانش این امور را انجام نمی‌دهند؟!

چه کسانی از یهود که در اوج تسلّط و ترور قرار دارد، حمایت می‌کنند؟!

در دادگاه‌های بازرسی چه می‌گذرد؟! و تو چه می‌دانی که دادگاه بازرسی چیست [و چقدر بد و ظالمانه است]؟!

در برخی از زندان‌ها؛ همچون زندان ابوغریب و ... که انسان از گفتن آن‌ها شرم دارد، چه می‌گذرد؟!

این امور واقعیت دارد و بسیار روشن بوده و ترور و وحشی‌گری واقعی همین است.

گمان نشود که تمامی غیرمسلمانان ناعادل و ستمکارند، زیرا برخی از آنان عادل بوده و از ستم به دورند.

امّا باید توجّه نمود که جهاد مسلمانان برای مطالبۀ حق و شکست باطل و دفاع از دین و جان و سرزمینشان، ترور نیست، بلکه عین عدالت است.

رفتار اشتباه تعدادی از مسلمانان، در برابر وحشی‌گری‌های غرب بسیار اندک و ناچیز است و پیامد کارشان بر خود این افراد اندک و نه بر دین و مسلمانان بر می‌گردد و هرگز کردارشان تایید نمی‌شود و بلکه مسلمانان چنین کارهایی را به شدّت محکوم می‌کنند.[[367]](#footnote-367)

برای انسان عاقل و منصف شایسته است که به دور از ستم و نیرنگ و با دیدی وسیع، به حقیقت امور بنگرد.

بنابراین اگر قرار باشد که انسان تعجّب کند، باید از رفتار اروپایی‌ها و امریکایی‌ها تعجّب نماید که آنان در اکتشافات خویش، به حقیقت دین اسلام و عظمت پیامبرش ج پی نبردند، در حالی که این موارد از تمامی اکتشافاتشان مهم‌تر بوده و بهترین کمک و ضمانت برای رسیدن به سعادت واقعی است! آیا واقعا این افراد به حقیقت اسلام دست نیافته‌اند یا اینکه خودشان را به کوری زده و مردم را نیز از شناخت و پذیرش اسلام باز می‌دارند؟!

اگر مورد اول صحیح باشد، یک مصیبت است، ولی در صورتی که موضوع دوم حقیقت داشته باشد، مصیبت دوچندان می‌شود!

28. هدایت یافتگان اهل کتاب و گواهی آنان بر صحّت اسلام

می‌توان گفت یکی از بزرگ‌ترین دلایل بر حقّانیّت اسلام و صحّت احکام و قوانین آن، هدایت بسیاری از دانشمندان اهل کتاب به دین اسلام است و نیز گواهی آنان بر اینکه اسلام دین خاتم و بر حق بوده و علاوه بر این، بشارت‌های کتاب‌های آسمانی پیشین را مبنی بر ظهور دین و پیامبری جدید و امّتی برگزیده بیان کرده‌اند.

با بیان مطالبی که در ادامه می‌آید، بخشی از این موارد روشن خواهد گشت.

28-1. هدایت عالمان اهل کتاب به پذیرش اسلام

بدون تردید الله تعالی محمّد ج را با هدایت و دین بر حق فرستاد تا آن را بر تمامی آیین‌ها پیروز گرداند، هر چند کافران را خوش نیاید. الله ﻷ در این دین، نشانه‌های هدایت را قرار داد و این علائم برای کسی که با چشم بصیرت و عبرت به آن بنگرد، کاملا روشن و آشکار است.

امّت‌های فراوانی از طریق همین نشانه‌ها هدایت گشتند و الله متعال چشمانشان را بر نور و هدایت گشود و در نتیجه، آنان بیراهی و گمراهی را رها نموده و راه رستگاری و سعادت را در پیش گرفتند.

هدایت‌یافتگان به سوی حقیقت، از افراد و گروه‌های متفاوتی تشکیل می‌شدند؛ در میان آنان، رئیس و رعیّت، عالم و غیر عالم و مرد و زن وجود داشت، به گونه‌ای که این نور و هدایت تمامی زمین را در برگرفته و مردم گروه‌گروه و پشت سر یکدیگر، دین اسلام را می‌پذیرفتند.

برخی از این هدایت‌یافتگان، از بزرگان قوم و ملّت خویش به شمار می‌رفتند؛ بویژه از بزرگان یهود و نصاری؛ یعنی همان افرادی که از حسادت و کبر نجات یافتند و الله متعال هدایت را برایشان مقدّر نموده بود و زمانی که مسلمان شدند، به بدی و زشتی فراوان گمراهی پیشین خود و نیز به بزرگی احسان الهی و نعمت هدایت پی بردند و از این رو، در راه کمک به اسلام و دعوت هم‌کیشان قبلی خویش بسیار تلاش نمودند و این سخن پیامبر ج دربارۀ آنان صدق می‌کند که فرمودند: «تَجِدُونَ النَّاسَ مَعَادِنَ، فَخِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَقِهُوا»[[368]](#footnote-368)؛ «مردم را همچون معادن [طلا و ...] می‌یابی و بهترینشان در دوران جاهلیّت، بهترین آنان در دوران اسلام است زمانی که آگاه [و دانشمند] شوند.»

این هدایت‌یافتگان، بهترین کسانی بودند که از میان یهودیان و مسیحیان مسلمان شدند و برای یاری دین اسلام، همان گونه که قبلا به منظور کمک دینشان تلاش می‌کردند یا بیشتر از آن، سعی و کوشش نمودند.

بدون تردید بهترین و وسیع‌ترین فرصت و زمینه در جلوی عالمانشان، بیان حقیقت با دلیل و برحذر داشتن از باطل و رفتن در این راه است و این هدایت‌یافتگان، بهترین داعیان اسلام هستند که از بدین وسیله، مردم را از ادیان باطل بر حذر می‌دارند، چون صاحب خانه نسبت به آنچه در آن وجود دارد، آگاه‌تر است. آنان قبلا یهودی یا مسیحی بوده‌اند و از چیزی که دیگران خبر ندارند، آگاهند، زیرا کاملا نسبت به آیین و دیانتشان علم دارند و مستقیما با ملّتشان ارتباط داشته‌اند؛ بویژه در آیینی که پیروانش ادّعا می‌کنند دارای اسراری است؛ همچون دین مسیحیّت. در نتیجه، دعوت آنان تاثیر فراوانی بر پذیرش دین اسلام از سوی افراد بیشماری از ادیان باطل دارد.

علاوه بر این، گرایش برخی عالمان ادیان باطل به سمت اسلام و پذیرش و یاری آن، دلیلی روشن بر حقّانیّت دین اسلام بوده و نشان می‌دهد که این تغییر پس از اطمینان کامل به صحّت اسلام ایجاد شده و در نتیجه، فرد هدایت‌یافته گواه و حجّتی علیه قوم خویش است.[[369]](#footnote-369)

28-2. معرّفی برخی عالمان هدایت یافتۀ اهل کتاب

روشن است که پذیرش دین اسلام از سوی برخی عالمان یهود و نصاری، از همان ابتدای ظهور اسلام اتّفاق افتاد و این کار ادامه یافت و تا روز قیامت و تا وقتی که بر روی زمین، افرادی عاقل به دنبال حقیقت باشند، این موضوع باقی خواهد ماند.

در ادامه، برخی از عالمان یهود و نصاری که مسلمان شدند، معرّفی می‌گردند:

1. عبدالله بن سلام س: وی از نخستین هدایت‌یافتگان به دین اسلام بوده و سرور و بزرگ و بزرگ‌زادۀ یهودیان در شهر مدینه به شمار می‌رفت و مسلمان‌شدن او حجّتی علیه تمامی یهودیان تا روز قیامت خواهد بود.
2. نجاشی؛ پادشاه حبشه: یکی از بزرگان و پادشاهان مسیحیّان که در دورۀ سلطنت و پادشاهی خود و پس از ارتباط با اسلام بوسیلۀ مهاجرت صحابه ش به حبشه، اسلام آورد.
3. علیّ بن ربن طبری: وی در دوران ابوجعفر منصور مسلمان شد و پیش از اسلام‌آوردن، مسیحی و عالم در حوزۀ فلسفه و پزشکی بود. او در راه دعوت به سوی اسلام، کتاب «الدّین والدّولة» و «الرّدّ علی أصناف النّصاری» را نگاشت.
4. سموأل بن یحیی مغربی مهتدی: یکی از دانشمندان یهود، آگاه به علم پزشکی که در سال 570 هـ از دنیا رفت و صاحب کتاب «إفحام الیهود» است.
5. لورد هدلی فاروق: یکی از اعضای مجلس اعیان انگلیس که در سال 1913 هـ مسلمان‌بودن خویش را آشکار ساخت و «فاروق» نام گرفت و دربارۀ اسلام، کتاب «رجل من الغرب یعتنق الإسلام» را نوشت.
6. ناصر الدّین دینیه فرانسوی: وی مسیحی و نقّاش ماهری بود. در سال 1927 م اسلام آورد و کتابی با عنوان «أشعّة خاصّة بنور الإسلام» را نگاشت و در سال 1929 م وفات کرد.
7. عبدالاحد داود: وی کاهنی کلدانی بود که در رشتۀ کلام به درجۀ استادی رسید و رئیس طائفۀ کلدانی‌های رومی کاتولیک بود و کتاب «الإنجیل والصّلیب» و نیز «محمّد ج في الکتاب المقدّس» را از خود بر جای گذاشت.
8. کشیش ابراهیم خلیل: کشیش کلیسای انجیلی «بافور» در شهر أسیوط مصر که فعّالیّت‌های فراوانی در حوزۀ دین مسیحیّت داشت و در سال 1959م اسلام‌آوردنش را آشکار کرد و کتاب‌های زیادی در زمینۀ دعوت به دین اسلام نگاشت؛ از جمله: «محمّد في التّوراة والإنجیل والقرآن»، «المستشرقون والمبشّرون في العالم الإسلامي»، «محاضرات في مقارنة الأدیان»، «المسیح في التّوراة والإنجیل والقرآن» و کتاب‌هایی دیگر.

افراد بیشمار دیگری نیز که فقط الله تعالی از تعدادشان باخبر است، مسلمان شده‌اند.[[370]](#footnote-370)

قابل توجّه است که افراد مذکور و تعداد بیشمار دیگری که مسلمان شده‌اند، از مردم عادّی نبودند، بلکه از بزرگان و رؤسای ملّت‌های پیشین خویش به شمار می‌رفتند و از نظر دنیوی و جایگاه اجتماعی، هیچ کمبودی نداشتند، همان گونه که برخوردار از فهم و هوش بودند و بسا اوقات، اسلام‌آوردن آنان باعث شد که بسیاری از منافع دنیوی و جایگاه والای اجتماعی خویش را از دست بدهند و حتّی در برخی موارد، خودشان را در معرض قتل و نابودی قرار دادند.

با وجود این و پس از دریافت هدایت و رسیدن به دین واقعی، نتوانستند به ماندن بر باطل و زندگی در حالت بدبختی و بیهودگی ادامه دهند و در نتیجه، اسلامشان را آشکار ساخته و ضررهای جسمی و مادّی را متحمّل شدند و حتّی به دفاع از اسلام و دعوت مردم به سوی آن برخاستند تا بخشی از تکلیفی که با ورود به اسلام بر گردنشان لازم شد را ادا نمایند.

تمامی موارد مذمور دلایلی روشن بر حقّانیّت دین اسلام بوده و قطعا ادلّه و نشانه‌های صحّت و شرافت و کمال این دین بسیار است.[[371]](#footnote-371)

28-3. مختصری از زندگی و تلاش‌های عالمی هدایت یافته از اهل کتاب در راه انتشار دین اسلام

یکی از افراد این گروه مبارک و فرخنده که با اطمینان کامل و یقین و پس از بررسی و تحقیق، مسلمان شد، شیخ زیاده بن یحیی نصب راسی بود؛ فردی از رجال دینی و عالمان مسیحیّت، که پس از رسیدن به هدایت و دین حق، مسلمان‌شدنش را آشکار کرد و با تمام توانی که الله متعال به وی بخشیده بود، مردم را به پذیرش دین اسلام فرا خواند و در نتیجه، دو کتاب «البحث الصّریح في أیّما هو الدّین الصّحیح» و «الأجوبة الجلیّة في دحض الدّعوات النّصرانیّة» را از خود بر جای گذاشت.[[372]](#footnote-372)

شیخ زیاده در قرن 11 هجری می‌زیست و منسوب به شهر «رأس العین» در شام، یکی از شهرهای جزیره که میان حرّان و نصیبین قرار دارد و اکنون در سوریه است، بود.

کتاب «الأجوبة الجلیّة في دحض الدّعوات النّصرانیّة» چاپ نشد، امّا توسّط محمّد بن عبدالرّحمان طیّبی دمشقی خلاصه گشت و از این طریق، به شهرت رسید.

و کتاب «البحث الصّریح في أیّما هو الدّین الصّحیح» اخیرا و با تحقیق و بررسی دکتر سعود بن عبدالعزیز خلف منتشر گردیده است.

با توجّه به این کتاب، روشن می‌گردد که شیخ زیاد بن یحیی مسیحی بوده و سپس الله تعالی وی را به دین اسلام هدایت نمود؛ وی در مقدّمۀ کتابش چنین می‌آورد: «امّا بعد، بندۀ محتاج به پروردگار بی‌نیاز؛ زیاده بن یحیی نصب راسی که به دین محمّدی مشرّف شده است، می‌گوید: وقتی مشغول تحقیق و مطالعه و در جستجوی دین صحیح بودم و تمام تلاش خویش را در این زمینه به کار می‌بردم، تصمیم گرفتم که نتیجۀ این کارم را بنویسم و آن را برای افراد سرزنش‌گر روشن سازم.»[[373]](#footnote-373)

همچنین مشخّص است که سبب پذیرش دین اسلام از جانب وی، شک و تردیدهای او نسبت به دین مسیحی بود که باعث شد دربارۀ دین اسلام تحقیق و مطالعه نماید تا اینکه برایش روشن شد که اسلام، دین واقعی و بر حق بوده و الله تعالی وی را هدایت کرد و او مسلمان شد. سپس به بررسی و اثبات بطلان دیانت مسیحی و صحّت اسلام و از این طریق، به دعوت مسیحیان پرداخت.[[374]](#footnote-374)

با توجّه به کتاب «البحث الصّریح» می‌بینیم که معلومات نویسنده‌اش از دین مسیحیّت بسیار خوب و دقیق بوده و استدلال‌های وی از عهد قدیم و جدید، متنوّع و عمیق است، به گونه‌ای که نسخه‌ها و ترجمه‌های متعدّدی را به زبان عربی و یونانی و عبری و سریانی مطالعه و بررسی و مقایسه کرده است.

بر این اساس، روشن است که وی به خوبی از زبان یونانی و عبری و سریانی آگاه بوده و مطالبی را از این زبان‌ها به عربی ترجمه نموده و حتّی قواعد زبان یونانی و عبری را مطالعه و تصحیح کرده و برخی از ترجمه‌ها را ترجیح داده است.

این موارد اثبات می‌کند که او پیش از مسلمان‌شدن، از عالمان و رجال دینی مسیحیّت بوده است، چون آگاهی از این امور، مختصّ رجال دینی است و نیز زبان‌های یونانی و عبری و سریانی زبان‌هایی دینی به شمار می‌روند. به احتمال زیاد، او در اصل مسیحی و سریانی بوده و به خوبی این زبان را می‌دانسته، چون زبان مسیحیان سوریّه است و وی یکی از آنان بود.

زبان یونانی نیز زبان عهد جدید و زبان دینی مسیحیان کاتولیک به شمار می‌رود.

و زبان عبری زبان عهد قدیم و مسیحیان پروتستان بوده و رجال دینی مسیحیّت نیاز مبرمی به فهم و آگاهی از آن‌ها دارند.

در نتیجه، این مرد از عالمان مسیحیّت بوده؛ بویژه وقتی می‌دانیم که مردم عادّی دین مسیحی از علم دینی نصرانی فاصلۀ بسیاری دارند.

و حتّی آنان در بسیاری اوقات –خصوصا در زمان نویسنده- توان اطّلاع و آگاهی بر چیزی از کتاب‌های دینی مسیحیّت را نداشتند مگر بخش‌های مخصوصی که کلیسا اجازۀ انتشار آن‌ها را می‌داد و در میان مردم دست به دست می‌شد.[[375]](#footnote-375)

نویسندۀ کتاب «البحث الصّریح» به ابراز مسائلی اساسی از کتاب‌های خودشان که دلالت بر صحّت نبوّت پیامبرمان محمّد ج دارد، پرداخته و دلایلی را از سخنان خودشان علیه آنان ارائه داده است. بنا به گفتۀ خود نگارنده در مقدّمۀ کتابش، مباحث آن از این قرار است:

1. بطلان ادّعای نصاری مبنی بر الوهیّت مسیح ÷: و اثبات اینکه او همچون سایر پیامبران قبلی بنی‌اسرائیل، فقط پیامبر الهی بوده است.
2. بطلان استدلال مسیحیان بر الوهیّت مسیح ÷ با معجزاتی که توسّط وی صورت گرفت و اثبات اینکه نشانه‌ها و معجزات او از جنس معجزاتی بود که الله ـ آن‌ها را بر دستان پیامبران قبلی جاری ساخت و حتّی معجزات و نشانه‌های مهم‌تر و برتری را به آنان بخشید و هرگز امّت‌هایشان این نشانه‌ها را دلیل الوهیّت آن پیامبران ندانستند. بنابراین عیسی بن مریم إ همچون آنان فقط پیامبر الهی بود.
3. ردّ طعنه‌های مسیحیان دربارۀ پیامبرمان؛ محمّد ج و بیان بطلان سخن آنان و نیز اینکه از پیامبران پیشین اموری همچون موارد منسوب به پیامبر ج و حتّی فراتر از آن‌ها صادر شد و هیچ کس بدین سبب بر آنان ایراد نگرفت. در نتیجه، محمّد ج نیز در این زمینه، همچون پیامبران پیشین بوده و هیچ طعنه و ایرادی بر ایشان وارد نیست.
4. آوردن دلایلی از تورات و انجیل برای اثبات نبوّت پیامبر اسلام ج و بیان اینکه هدف از وعده و بشارت‌های فراوانی که در کتاب یهودیان و مسیحیان آمده، محمّد ج بوده است.
5. بیان دلایلی بسیار صریح و روشن از تورات و انجیل دربارۀ تحریف آن دو کتاب.

نویسنده / سپس خاتمه‌ای که مشتمل بر مهم‌ترین نتایج تحقیق مذکور بوده را آورده است.[[376]](#footnote-376)

وی در این کتاب، روشی مقایسه‌ای را در پیش گرفته و دلایل بطلان ادّعاهای مسیحیان را ارائه داده است؛ همچون ادّعای آنان دربارۀ الوهیّت مسیح ÷ یا ادّعای صحّت تورات و انجیل، و با استفاده از معلومات و مطالب موجود در این دو کتاب، به اثبات بطلان و ردّ آن‌ها پرداخته است.

همچنین شبهات و ادّعاهای آنان علیه پیامبرمان؛ محمّد ج را آورده و با بیان متونی از کتاب‌های خودشان، به آن‌ها پاسخ داده و ادلّۀ فراوانی را از تورات و انجیل، برای اثبات نبوّت پیامبر اسلام ج ارائه داده است.

مهم‌ترین منبع و مرجع اسلامی نویسنده، قرآن کریم بوده و در موارد تاریخی، به کتاب «السّیرة الحلبیّة» و در اثبات نام‌های پیامبر ج، به کتاب «دلائل الخیرات» اعتماد کرده است.

و مهم‌ترین منبع مسیحی او، کتاب «العهد القدیم والجدید» بوده و در همچنین به کتاب «سعد بن بطریق» و نیز به تاریخ «یوسیوس»؛ مورّخی یهودی، و مورّخی دیگر با نام «لافجانیوس» رجوع کرده و اشاره نموده که برخی کتاب‌های مختصر دربارۀ اختلافات و پاسخ‌های ملّت‌ها به یکدیگر را مطالعه نموده و از آن‌ها بهره برده، امّا از کتاب خاصّی نام نمی‌برد.

همچنین از لغت‌نامه‌ها و کتاب‌های یونانی و عبری استفاده کرده و – چنانکه قبلا گذشت- این موضوع نشان می‌دهد که وی کاملا آشنا به زبان یونانی و عبری بوده است.[[377]](#footnote-377)

علاوه بر موارد مذکور، در مبحث پیش رو نیز برخی از توضیحات او مبنی بر بشارت‌های وارد در کتاب‌های پیشین در مورد محمّد ج و امّت ایشان بیان خواهد شد.

29. تصریح و مژدۀ کتاب‌های پیشین به بعثت پیامبر اسلام**ج**

بدون تردید کتاب‌های آسمانی پیشین در مواضع بسیاری، بشارت آمدن دین اسلام و ظهور پیامبر ج را داده بودند و شواهد بیشماری در این زمینه وجود دارد.

گواهی‌های موجود در کتاب‌های پیشین، از نشانه‌ها و دلایل روشن بر نبوّت محمّد ج و نبوّت پیامبران قبلی به شمار می‌رود.[[378]](#footnote-378)

شیخ الإسلام ابن تیمیّه / می‌گوید: «دلایل نبوّت مسیح و محمّد إ قطعی و یقینی و غیر قابل انکار از روی گمان است، زیرا گمان، یقین را از بین نمی‌برد؛ بویژه با وجود اخبار فراوانی که نشان می‌دهد محمّد ج با نام مشهور خود در آنچه از پیامبران نقل شده، نوشته و ثبت گشته بودند.»[[379]](#footnote-379)

در صحیح بخاری، از عطاء بن یسار چنین نقل شده است: «عبدالله بن عمرو بن عاص را دیدار کردم و پرسیدم: پیامبر ج در تورات چگونه توصیف شده‌اند؟ او گفت: بله، سوگند به الله که ایشان در تورات، با برخی صفاتی که در قرآن بیان شده است، توصیف گشته‌اند:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّآ أَرۡسَلۡنَٰكَ شَٰهِدٗا وَمُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا﴾ [الأحزاب: 45]

«ای پیامبر ج! ما تو را گواه و بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده فرستادیم.»

و [چنین آمده است:] پناهگاهی برای امّی‌ها، تو بنده و فرستادۀ من هستی، تو را متوکّل نامیدم، او تندخو و درشت‌خو نیست، در بازارها فریاد نمی‌زند، بدی را با بدی پاسخ نمی‌دهد، بلکه عفو می‌کند و می‌بخشد، الله تعالی زمانی وی را [ از دنیا] می‌برد که ملّتی منحرف را بوسیلۀ او اصلاح کرده باشد و آنان بگویند: لا إله إلّا الله، و نیز چشمان و دل‌هایی بسته را توسّط وی باز نموده باشد.»[[380]](#footnote-380)

شیخ الإسلام ابن تیمیّه / در توضیح روایت فوق، چنین می‌آورد: «گاهی اوقات، مراد از واژۀ تورات و انجیل و قرآن و زبور، کتاب‌های آسمانی مشهور است و گاهی هم هدف، جنس کتاب بوده و مراد از قرآن، زبور یا سایر کتاب‌های آسمانی است، چنانکه در حدیث صحیحی از پیامبر ج روایت شده که قرآن [زبور] بر داود ÷ آن قدر آسان شده بود که تمام آن را در فاصلۀ زین‌کردن سواری‌اش تا سوارشدن بر آن، می‌خواند.»[[381]](#footnote-381)

هدف از قرآن مذکور، زبور و نه قرآنی که الله تعالی آن را بر محمّد ج نازل کرد، است.

همچنین در توصیف مسلمانان آمده که انجیل‌های آنان در سینه‌هایشان قرار دارد؛ مصاحفی که تلاوت می‌کنند؛ یعنی قرآن کریم، انجیل‌ نامیده شده است.

در تورات چنین آمده است: «من برای بنی‌اسرائیل پیامبری را از بین برادرانشان می‌فرستم که بر وی توراتی همچون تورات موسی ÷ نازل می‌کنم.» کتاب دوم نیز تورات نامیده شد.

بنابراین مراد از عبارت: «پیامبر ج چگونه در تورات توصیف شده‌اند؟»؛ احتمال دارد هدف از آن، تمامی کتاب‌های آسمانی پیشین باشد و همۀ آن‌ها تورات نامیده شده و توصیف رسول الله ج در برخی از آن‌ها آمده است.

و شاید هدف از آن، تورات معیّن و مشهور باشد.

این صفات در نسخه‌هایی که تحریف نشده‌اند، وجود دارد، چون در نسخه‌های کنونی تورات که ما به آن‌ها دسترسی داریم، چنین صفاتی یافت نمی‌شود.»[[382]](#footnote-382)

شیخ زیاده بن یحیی راسی[[383]](#footnote-383) نیز در مقدّمۀ فصل چهارم کتابش «البحث الصّریح في أیّما هو الدّین الصّحیح»؛ یعنی در فصل بشارت‌های تورات و انجیل به ظهور پیامبر ج، چنین می‌گوید:

«در این فصل، دلایلی روشن و مستحکم از کتاب عهدین؛ یعنی تورات و انجیل خواهیم آورد که نشان می‌دهد پیامبر بزرگمان؛ محمّد ج پیامبر موعود و بشارت‌داده‌شده از جانب پیامبران؛ مانند عیسی ÷ بوده و خواهی دید که این دلایل صحیح هستند.»[[384]](#footnote-384)

سپس آن گواهی‌ها را بیان نموده و 11 تا را آورده و هر یک را شرح و توضیح داده و تحلیل نموده و مرتبط ساخته و ثابت کرده که کاملا متناسب با پیامبر ج است.

در ادامه، برخی از مژده‌ها و مطالب کتاب‌های آسمانی پیشین دربارۀ پیامبر اسلام ج را با برخی توضیحات آورده می‌شود:

1. در بشارت أشعیاء چنین آمده است: «بندۀ من که با وجود او خوشحال می‌شوم، وحی خویش را بر وی نازل می‌کنم و او عدالتم را در میان امّت‌ها آشکار می‌سازد. آنان را به سفارش‌هایی توصیه می‌کند، نمی‌خندد [قهقهه نمی‌زند]، صدای [بلندش] در بازارها شنیده نمی‌شود، چشمان نابینا و گوش‌های ناشنوا را باز می‌کند، دل‌های بسته را می‌گشاید، آنچه به وی می‌دهم را به هیچ کس نمی‌بخشم، او الله تعالی را سپاسی نو [و خوب] می‌کند، از دورترین نقطۀ زمین می‌آید، مردم [مخلوقات] خوشحال می‌شوند و ساکنان زمین الله متعال را در هر جای بلندی به یگانگی یاد می‌کنند و بر هر محلّ مرتفعی تکبیر می‌گویند، سست و مغلوب نمی‌شود و متمایل به تمایلات نفسانی نمی‌گردد، کمی سرخ‌رنگ است، صالحانی که همچون نی [و چوبی] سست هستند را خوار نمی‌سازد، بلکه صدّیقان را تقویت می‌کند و رئیس و تکیه‌گاه متواضعان به شمار می‌رود، نور الهی است که هرگز خاموش نمی‌شود و نشانۀ قدرتش بر دو شانه‌اش موجود است.»[[385]](#footnote-385)

مفهوم این بشارت بسیار نزدیک به روایت عبدالله بن عمرو بن عاص است. شیخ الإسلام ابن تیمیّه / در توضیح نبوّت أشعیاء چنین می‌آورد: «صفات مذکور منطبق و متناسب با محمّد ج و امّت ایشان بوده و یکی از مهم‌ترین بشارت‌های پیامبران پیشین به نبوّت پیامبر ج به شمار می‌رود و مشهور است که گاهی اوقات، مراد از اصطلاح تورات، کتاب‌های مورد تایید اهل کتاب بوده و از این رو شامل زبور و بشارت أشعیاء و سایر بشارت‌ها غیر از انجیل می‌شود.»[[386]](#footnote-386)

1. در سفر تثنیه چنین می‌خوانیم: «این همان برکتی است که موسی مرد الهی ÷ پیش از وفاتش، بنی‌اسرائیل را به آن بشارت داد و گفت: آن پروردگار از سیناء[[387]](#footnote-387) آمد و از سلسله کوه سعیر[[388]](#footnote-388) برایشان تابید و از کوه‌های فاران[[389]](#footnote-389) درخشید. »[[390]](#footnote-390)

شیخ الإسلام ابن تیمیّه / عبارتی را نزدیک به همین مفهوم آورده و می‌گوید: «مانند آنچه در تورات آمده و به زبان عربی چنین ترجمه شده است: "الله از طور سینا آمد و برخی می‌گویند که از طور سینا نمایان شد و از ساعیر تابید و از کوه‌های فاران آشکار گشت.»[[391]](#footnote-391)

شیخ الإسلام ابن تیمیّه در توضیح بشارت فوق می‌گوید: «بنا به گفتۀ بسیاری از عالمان و نیز ابومحمّد ابن قتیبه که می‌آورد: بر کسی که تدبّر و تفکّر نماید هیچ نوع پوشیدگی و ابهامی در این باره وجود ندارد، زیرا آمدن الله از طور سینا یعنی نازل‌کردن تورات بر موسی ÷ از طور سینا، همان گونه که اهل کتاب و ما معتقد هستیم.

و نیز درخشیدن الله از ساعیر به معنای نازل‌کردن انجیل بر مسیح ÷ است، چون سیّدنا عیسی از ساعیر؛ سرزمین خلیل در روستایی با نام ناصره بود که مسیحیانِ پیرو او، با همین نام شناخته می‌شوند.

همان گونه که تابیدن الله از ساعیر به معنای نزول انجیل بر مسیح ÷ بود، باید که آشکارشدن الله متعال از کوه‌های فاران به معنای نازل‌کردن قرآن بر محمّد ج باشد، زیرا کوه‌های فاران همان کوه‌های مکّه است.

او می‌گوید: مسلمانان و اهل کتاب موافقند که مراد از فاران، مکّه است و اگر آنان ادّعا کنند که هدف شهری غیر از مکّه بوده – و با آن همه تحریف و تهمت‌هایشان، بعید نیست که چنین ادّعایی داشته باشند- در پاسخ می‌گوییم: مگر در تورات نیامده که ابراهیم ÷ هاجر و اسماعیل را در فاران ساکن کرد؟!»[[392]](#footnote-392)

شیخ الإسلام ابن تیمیّه / در ادامه چنین می‌آورد: «و می‌گوییم پس جایی را که الله از آنجا آشکار شد و نامش فاران است و نیز پیامبری که پس از مسیح، بر او کتاب نازل شد را به ما نشان دهید.

آیا غیر از اسلام، دین دیگری را سراغ دارید که همچون این دین آشکار و منتشر شده باشد؟!

ابن ظفر می‌گوید: ساعیر نام کوهی در شام است که نبوّت مسیح ÷ از آنجا آشکار شد.

من می‌گویم: در کنار بیت لحم؛ روستایی که سیّدنا عیسی در آنجا متولّد شد، روستایی به نام ساعیر قرار دارد که هنوز موجود است و کوهی به نام ساعیر دارد و در تورات آمده که فرزندان عیص ساکن ساعیر بودند و الله تعالی به موسی ÷ فرمان داد که آنان را اذیّت نکند.

بر این اساس، قطعا مراد از سومین کوه، کوه حراء بوده که در اطراف مکّه، کوهی بلندتر از آن وجود ندارد و برای اولین بار، وحی در آنجا بر پیامبر ج نازل شد و در اطرافش، کوه‌های زیادی وجود قرار گرفته، چنانکه گفته می‌شود که در مکّه، 12 هزار کوه وجود دارد و آن مکان، تا به امروز فاران نامیده می‌شود و شروع نزول قرآن در آنجا بود.

صحرای میان مکّه و طور سینا، صحرای فاران نامیده می‌شود و کسی نمی‌تواند ادّعا کند که پس از مسیح، در آن سرزمین کتابی نازل شد یا پیامبری مبعوث گشت. در نتیجه، مراد از آشکارشدن الله متعال از کوه‌های فاران، بعثت محمّد ج است.

الله ـ این مطلب را در تورات، به ترتیب زمانی بیان فرمود؛ ابتدا نزول تورات، سپس انجیل و پس از آن، قرآن کریم.

این کتاب‌ها نور و هدایت الهی بوده و دربارۀ اولی، واژۀ آمد یا ظهور کرد و در مورد دومی، لفظ اشراق و درخشیدن و دربارۀ سوم، آشکارشدن را به کار برد.

نزول تورات همچون طلوع فجر یا روشن‌تر از آن و نزول انجیل مانند درخشش خورشید بود که نور و هدایت را زیاد کرد.

امّا نزول قرآن همچون ظهور خورشید در آسمان بود و به همین سبب فرمود که: «از کوه‌های فاران آشکار گشت.»، چون با بعثت پیامبر ج، نور و هدایت الهی در مشرق و مغرب، بیشتر از ظهور آن هنگام نزول دو کتاب قبلی، آشکار گردید، همان گونه که نور خورشید روشن می‌گردد و مشرق و مغرب را در بر می‌گیرد. و به همین علّت، الله متعال محمّد ج را چراغی منوّر و روشن‌کننده و خورشید را چراغی فروزان نامید و مردم به چراغ منیر و روشن‌کننده، بیشتر از چراغ فروزان نیاز دارند، زیرا چراغ فروزان گاهی اوقات و به مناسبت‌های خاصّی لازم است.

امّا در هر زمان و مکان و در شب و روز و آشکارا و پنهانی، نیاز به چراغ منیر و روشن‌گر احساس می‌شود. پیامبر ج فرمودند: «إِنَّ اللهَ زَوَى لِي الْأَرْضَ، فَرَأَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا، وَإِنَّ أُمَّتِي سَيَبْلُغُ مُلْكُهَا مَا زُوِيَ لِي مِنْهَا»[[393]](#footnote-393)؛ «همانا الله أ زمین را برایم جمع کرد و من مشرق‌ها و مغرب‌هایش را دیدم و قطعا فرمانروایی [و سلطۀ] امّتم تا جایی که برایم جمع شد، می‌رسد.»

الله متعال در قرآن کریم، به این سه مکان سوگند خورده است:

﴿وَٱلتِّينِ وَٱلزَّيۡتُونِ١ وَطُورِ سِينِينَ٢ وَهَٰذَا ٱلۡبَلَدِ ٱلۡأَمِينِ٣ لَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ فِيٓ أَحۡسَنِ تَقۡوِيمٖ٤ ثُمَّ رَدَدۡنَٰهُ أَسۡفَلَ سَٰفِلِينَ٥ إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَلَهُمۡ أَجۡرٌ غَيۡرُ مَمۡنُونٖ٦ فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعۡدُ بِٱلدِّينِ٧ أَلَيۡسَ ٱللَّهُ بِأَحۡكَمِ ٱلۡحَٰكِمِينَ﴾ [التّين: 1- 8]

«سوگند به انجیر و زیتون و سوگند به طور سینا. و سوگند به این شهر امن [مکّه]. یقیناً ما انسان را در بهترین صورت [و هیئت] آفریدیم. سپس او را به پایین‌تر مرحله برگرداندیمف مگر کسانی‌ که ایمان آوردند و کار‌های شایسته انجام دادند، بنابراین برای آنان پاداشی قطع‌نشدنی است. پس [ای انسان!] چه چیز بعد [از این همه دلایل روشن] تو را به تکذیب [روز] جزا وا می‌دارد؟! آیا الله بهترین داوران [و حاکم مطلق] نیست؟!»

الله أ به انجیر و زیتون قسم یاد کرد؛ یعنی همان سرزمین مقدّسی که این دو نوع میوه در آنجا می‌رویند و از این سرزمین، مسیح ÷ مبعوث گشت و انجیل بر وی نازل شد.

همچنین به طور سینا سوگند خورد؛ یعنی کوهی که الله متعال در آنجا با موسی ÷ سخن گفت و از جانب راست وادى در آن جايگاه مبارک از آن درخت، وی را ندا داد.

و نیز به شهر امن قسم یاد کرد که مراد از آن، مکّه است؛ شهری که سیّدنا ابراهیم پسرش اسماعیل إ و مادر او را در آنجا ساکن کرد و الله تعالی آن را حرمی امن قرار داده در حالی که مردم پیرامون آن سرزمین، در معرض دستبرد و غارت هستند. و ابراهیم ÷ آن را مکانی امن خواند و برای ساکنانش دعا کرد و گفت:

﴿رَّبَّنَآ إِنِّيٓ أَسۡكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيۡرِ ذِي زَرۡعٍ عِندَ بَيۡتِكَ ٱلۡمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ فَٱجۡعَلۡ أَفۡ‍ِٔدَةٗ مِّنَ ٱلنَّاسِ تَهۡوِيٓ إِلَيۡهِمۡ وَٱرۡزُقۡهُم مِّنَ ٱلثَّمَرَٰتِ لَعَلَّهُمۡ يَشۡكُرُونَ﴾ [إبراهيم: 37]

«پروردگارا! من [برخی] از فرزندانم را در وادی [خشک] و بی‌آب و علف، کنار خانۀ گرامی تو ساکن ساختم، پروردگارا! تا نماز را بر پا دارند، پس تو دل‌های [گروهی] از مردم را به آنان مایل بگردان و از میوه‌ها برایشان روزی ده، باشد که آنان سپاس گزارند.»[[394]](#footnote-394)

شیخ الإسلام ابن تیمیّه / می‌گوید: «﴿وَٱلتِّينِ وَٱلزَّيۡتُونِ١ وَطُورِ سِينِينَ٢ وَهَٰذَا ٱلۡبَلَدِ ٱلۡأَمِينِ﴾؛ الله متعال به سه مکان شریف و معظّمی که نور و هدایتش در آنجا آشکار گشت و سه کتاب تورات و انجیل و قرآن را نازل کرد، سوگند یاد کرد.

همان گونه که سه مکان مذکور را در تورات، این گونه بیان فرمود: "الله تعالی از طور سینا آمد و از ساعیر درخشید و از کوه‌های فاران، آشکار گشت."»[[395]](#footnote-395)

ابن قیّم / دربارۀ این بشارت می‌گوید: «الله ـ نبوّت سیّدنا موسی را به آمدن صبح و نبوّت سیّدنا مسیح را به درخشش آن و نبوّت خاتم الأنبیاء را پس از آن دو، به آشکارشدن و ظهور خورشید در جهان تشبیه کرد.

و همان گونه که خبر داد، به طور کامل اتّفاق افتاد؛ الله متعال با نبوّت موسی ÷ [تاریکی] شب کفر را شکافت و فجر نبوّتش درخشید و این روشنی و درخشش با نبوّت مسیح ÷ بیشتر شد و با نبوّت محمّد ج تمکیل و آشکار گشت و تمامی زمین را در بر گرفت.»[[396]](#footnote-396)

1. شمعون پیامبر ÷ گفت: «الله از تیمان[[397]](#footnote-397) و قدّوس از کوه فاران آمد و جلال او آسمان‌ها و زمین را پوشانده و زمین از تسبیح وی پُر گشته و پرتو او مثل نور درخشان است و از دستانش که قدرت وی در آنجا نهفته است، نور می‌تابد.»[[398]](#footnote-398)

امام ابن تیمیّه / این مژده را همان گونه که در کتاب‌های اهل کتاب موجود است، آورده و در سیاق سخن از بشارت‌های پیامبران پیشین به نبوّت محمّد ج چنین می‌آورد: «بشارت دیگری نیز مانند این، از سوی شمعون نقل شده و مورد قبول اهل کتاب بوده و آن بشارت چنین است: "الله متعال نشانه‌هایی را از کوه‌های فاران آورد و آسمان و زمین از تسبیح او و امّتش پُر شد."»[[399]](#footnote-399)

شیخ الإسلام سپس در توضیح بشارت فوق می‌گوید: «در این مژده، صراحتا پیامبری محمّد ج که نبوّت را از کوه‌های فاران آورد و آسمان‌ها و زمین از تسبیح او و امّتش پُر گشت، بیان شده است.»[[400]](#footnote-400)

هیچ کس غیر از محمّد ج از کوه‌های فاران مبعوث نشده که تسبیح وی و امّتش آسمان‌ها و زمین را در بر گرفته باشد.

مسیح ÷ قطعا از سرزمین فاران نبود و سیّدنا موسی در کوه طور با الله متعال سخن گفت و کوه طور در سرزمین فاران نیست، هر چند صحرای میان طور و سرزمین حجاز، بخشی از فاران است، امّا الله تعالی تورات را در این صحرا نازل نکرد.

و مژدۀ نزول تورات در کوه طور و بشارت نزول انجیل در کوه ساعیر، قبلا داده شد.»[[401]](#footnote-401)

1. در کتاب حبقوق نقل شده که او گفت: «الله از تیمن آمد و قُدُس بر کوه‌های فاران آشکار شد و زمین از نورش پُر گشت و لشکرش در دریا روان شد.»[[402]](#footnote-402)
2. داود ÷ در مزامیر خود \_ یعنی زبور- **[[403]](#footnote-403)**می‌گوید: «به همین سبب، الله متعال تا ابد به او برکت داد، پس ای جبّار! شمشیر را به شانه‌ات بینداز که نکویی از آنِ تو و حمد غالب برای توست. سخن حق و راه عبادت را در پیش بگیر که احکام و قوانین تو در گروِ هیبت یمین توست و تیر تو تیز و برنده است و امّت‌ها تحت فرمانت هستند.»

شیخ الإسلام این بشارت را در کتاب «الجواب الصّحیح»[[404]](#footnote-404) به نقل از کتاب‌های اهل کتاب آورده و سپس می‌گوید: «پس از داود ÷، غیر از محمّد ج پیامبر دیگری دارای شمشیر نبوده و امّت‌ها زیر سلطۀ ایشان قرار گرفتند و احکام پیامبر ج مقرون با هیبت و عظمت بود، چنانکه رسول الله ج می‌فرمایند: "نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ"[[405]](#footnote-405)؛ "[در حالی که هنوز دشمن] به فاصلۀ یک ماه [رفتن از من دور بود، از جانب الله تعالی بر وی] یاری داده شدم [و الله، ترس از من را در دل دشمن انداخت]."»[[406]](#footnote-406)

1. داود ÷ در یکی از مزمورهایش بشارت به محمّد ج داده و می‌گوید: «او مالک این دریا تا آن دریا و از کنار رودخانه‌ها تا پایان زمین می‌شود و ساکنان جزایر زیر سلطۀ او قرار می‌گیرند، دشمنانش را بر زمین می‌کوبد، پادشاهان فارس برایش بر زمین می‌افتند و امّت‌ها فرمانبردار و پیرو وی می‌شوند، انسان تیره‌روز و مظلوم را از دست کسی که قوی‌تر از اوست، نجات می‌دهد و فرد ضعیف بی‌کمک را یاری می‌رساند، با مساکین و ضعیفان مهربان است و در هر زمان، بر وی درود و برکت فرستاده می‌شود.»[[407]](#footnote-407)

متن فوق در ترجمۀ کنونی عهد قدیم موجود است.[[408]](#footnote-408)

شیخ الإسلام در توضیح بشارت مذکور چنین می‌آورد: « این صفات متناسب با محمّد ج و امّت ایشان است و بر مسیح ÷ صدق نمی‌کند، چون پیامبر ج [و مسلمانان] از دریای روم تا دریای فارس و از کنار رودخانۀ جیحون و سیحون تا سرزمین مغرب را فتح نمودند.

همان گونه که فرمودند: "إِنَّ اللهَ زَوَى لِي الْأَرْضَ، فَرَأَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا، وَإِنَّ أُمَّتِي سَيَبْلُغُ مُلْكُهَا مَا زُوِيَ لِي مِنْهَا"[[409]](#footnote-409)؛ "همانا الله أ زمین را برایم جمع کرد و من مشرق‌ها و مغرب‌هایش را دیدم و قطعا فرمانروایی [و سلطۀ] امّتم تا جایی که برایم جمع شد، می‌رسد."

و بر ایشان در هر زمان و در هر یک از نمازهای پنجگانه و سایر نماز‌ها، درود و برکت فرستاده می‌شود و هر یک از امّتیان پیامبر ج می‌گوید: پروردگارا! بر محمّد و آل محمّد درود بفرست و بر محمّد و آل محمّد ج برکت بده. این گونه بر ایشان درود و برکت فرستاده می‌شود.»[[410]](#footnote-410)

ابن قیّم / در توضیح مژدۀ مذکور می‌گوید: «هر عاقلی که به ممالک و اخبار تفکّر نماید و از سیرۀ محمّد ج و امّت ایشان آگاه باشد، یقین خواهد کرد که این اوصاف منطبق بر محمّد ج و مسلمانان و نه بر مسیح ÷ یا پیامبر دیگری است.»[[411]](#footnote-411)

1. دانیال ÷ با آوردن نام محمّد ج می‌گوید: «ای محمّد! با کمان تو جان‌هایی گرفته خواهد شد و به فرمان تو، تیرها سیراب خواهند گشت.»[[412]](#footnote-412)

شیخ الإسلام / چنین توضیح می‌دهد: «بشارت مذکور به طور صریح و نه کنایه و به درستی بیان شده و اگر کسی در این زمینه مخالف است، باید از محمّد دیگری [غیر از پیامبر ج] نام ببرد که تیرش این گونه عمل کرده و فرمانش رد نشده باشد.»[[413]](#footnote-413)

1. أشعیای نبی دربارۀ مهر نبوّت می‌گوید: «فرزندی عجیب و خوشرو برای ما به دنیا آمد که نشانۀ نبوّت در میان شانه‌هایش قرار دارد. ارکون و بزرگ و سلطان صلح است و بر تخت داود ÷ می‌نشیند.»[[414]](#footnote-414)

ابن تیمیّه می‌گوید: «ارکون در زبان انجیل به معنای بزرگ بوده و اراکنه یعنی بزرگان و افراد مورد احترام.»[[415]](#footnote-415)

وی چنین می‌آورد: «بدون تردید أشعیاء به صحّت نبوّت محمّد ج گواهی داده و ایشان را با خاص‌ترین و روشن‌ترین صفاتشان؛ یعنی مهر نبوّت توصیف نموده، و سوگند به الله که سلیمان و مسیح إ چنین صفتی نداشتند.

همچنین پیامبر ج را به نشستن بر تخت داود ÷ توصیف کرده است؛ یعنی محمّد ج نبوّت و پادشاهی بنی‌اسرائیل را به ارث خواهند برد و ریاستشان را خواهند گرفت.»[[416]](#footnote-416)

1. در سفر اشتراع، إصحاح 18، شمارۀ 5، به نقل از سیّدنا موسی آمده که به قومش بنی‌اسرائیل گفت: «همانا پروردگار پیامبری مانند من را از میان شما و از برادرانتان مبعوث خواهد کرد.»

بشارت مذکور با این لفظ نیز بیان شده است: «پروردگار و معبود شما، پیامبری مانند من را از برادرانتان مبعوث خواهد کرد که به [سخنان] او گوش می‌دهید.»[[417]](#footnote-417)

شیخ زیاده راسی در توضیح آن می‌گوید: «قطعا این بشارت منطبق بر پیامبرمان محمّد ج است، زیرا اسماعیل و فرزندانش که محمّد ج از نسلشان بوده، برادرانِ فرزندان ابراهیم – یعنی اسحاق و فرزندانش †– نامیده می‌شدند.

و از آنجا که اسحاق؛ پدر یعقوب و فرزندانش؛ یعنی بنی‌اسرائیل، برادرانِ اسماعیل † خوانده می‌شدند، قطعا اسماعیل برادرشان بوده و از این رو، سیّدنا موسی سخنش را با کنایه و ابهام و غیر صریح بیان نمود، چنانکه عادت پیامبران بر همین است تا برخی اهدافشان را پنهان کنند، و او با رمز و اشاره بیان کرد که به زودی الله تعالی برایشان پیامبری را از میان برادرانشان؛ یعنی از بین فرزندان اسماعیل که با آنان تفاوت داشتند، بر خواهد انگیخت. هدف وی محمّد ج بود، زیرا ایشان پیامبر و از نسل اسماعیل ÷ بودند، و کتاب‌های آسمانی پسرعموها را هر چند فاصلۀ زیادی در میانشان می‌بود، برادر می‌نامیدند.

در قرآن مجید نیز چنین موردی به چشم می‌خورد، چنانکه هود و صالح برادران عاد و ثمود نامیده شدند[[418]](#footnote-418) در حالی که اجدادشان چندین نسل پیش، پسرعموی یکدیگر بودند.»[[419]](#footnote-419)

شیخ زیاده پس از آوردن چندین دلیل برای اثبات سخنش، می‌گوید: «بنابراین نتیجه می‌گیریم که قطعا سیّدنا موسی اشاره به پیامبرمان محمّد ج داشته است.»[[420]](#footnote-420)

1. در انجیل یوحنّا چنین آمده است: «وقتی بارقلیط[[421]](#footnote-421) که پدر وی را به سوی شما می‌فرستد؛ یعنی روح حقیقتی که از نزد پدر خارج می‌شود، نزد شما آمد، او برای من گواهی می‌دهد و شما نیز شاهد هستید.»[[422]](#footnote-422)

زیاده بن یحیی راسی می‌گوید: «بدون تردید و به چندین دلیل، هدف از این بشارت، پیامبرمان محمّد ج بوده است:

1. با توجّه به اسم "بارقلیط"؛
2. به سبب عبارت: "او برای من گواهی می‌دهد."؛
3. زیرا "روح حق" نامیده شد؛
4. چون گفت که: "از نزد پدر خارج می‌گردد".

یعنی اینکه از جانب پروردگار فرستاده می‌شود و در لغت‌نامه‌های یونانی و کلیساهای غربی چنین تفسیری دیده می‌شود.

در قرآن کریم نیز فرستاده‌شدن پیامبر ج بیان شده است:

﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيۡكُمۡ جَمِيعًا﴾ [الأعراف: 158]

«بگو: ای مردم! من فرستادۀ الله به سوی همۀ شما هستم.»

﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُشۡرِكُونَ﴾ [الصّف: 9]

«او ذاتی است که رسول الله را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همۀ ادیان غالب گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند.»

"روح حق" [روح الله] هم یکی از نام‌های شریف محمّد ج است.»[[423]](#footnote-423)

وی در ادامه می‌گوید: «نام "بارقلیط" واژه‌ای یونانی و به معنای: تسلیت‌دهنده، ناصر، منذر و داعی آمده و از همه بهتر، همان داعی است.

مسیحیانی که در دوران قدیم ایمان آوردند و مسلمان شدند، قطعا فهمیدند که مفهوم این نام مرتبط به قرآن کریم و سرور بزرگ رسولان؛ محمّد ج است.

زیرا پیامبر ج در قرآن کریم، متّصف به چنین صفاتی شدند؛ از جمله:

﴿وَٱجۡعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ نَصِيرًا﴾ [النّساء: 75]

«و از جانب خود، یار و مددکاری برای ما مقرّر کن.»

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّآ أَرۡسَلۡنَٰكَ شَٰهِدٗا وَمُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا٤٥ وَدَاعِيًا إِلَى ٱللَّهِ بِإِذۡنِهِۦ وَسِرَاجٗا مُّنِيرٗا﴾ [الأحزاب: 45-46]

«ای پیامبر ج! ما تو را گواه و بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده فرستادیم. و دعوت‌کننده به سوی الله به فرمان او و چراغی روشنی‌بخش قرار دادیم.»

امّا مسیحیان متاخّر و بعدی این معنا را از روحی که بر حواریّون آشکار گشت، فهمیدند، با وجود اینکه این روحِ ادّعایی آنان، «بارقلیط» و نیز روح حق و خارج‌شده از نزد پروردگار – آن گونه که سیّدنا عیسی ÷ وعده داده بود- نامیده نمی‌شد، بلکه خود حواریّون وی را روح و قدرت و ... نامیدند.

دربارۀ عبارت :"بارقلیط برای من گواهی می‌دهد." می‌گویم که به نظر می‌رسد هدف سیّدنا عیسی فرد دیگری بوده که به نفع او شهادت دهد و هدفش حواریّون هم نبوده است، زیرا پس از بیان اینکه بارقلیط برایش گواهی می‌دهد، می‌گوید که شما نیز شاهد هستید.

بر این اساس باید گفت دو فرد تسلیت‌دهنده و آماده‌ای که به نفع او گواهی می‌دهند، با دو شاهد همیشگی و همراه انسان تفاوت دارند، زیرا اگر مرادش آن دو می‌بود، با صیغۀ زمان آینده – چنانکه در زبان یونانی آمده است- نمی‌گفت که او برایم شهادت می‌دهد [هو یشهد لي]، و شما به نفع من شهادت می‌دهید را با صیغۀ زمان حال [شاهدون] گفت.»[[424]](#footnote-424)

شیخ زیاده بن یحیی در توضیح بشارت قبلی می‌گوید: «نام بارقلیط بر قرآن شریف نیز اطلاق می‌گردد، زیرا این کتاب از جانب الله متعال و با عنایت و توجّه او نازل و صادر شد و الفاظ محکم و استوارش باعث تسلّی و آرامش خاطر پیامبر ج و مسلمانان است.

الله متعال پیامبرش را تسلّی داده و می‌فرماید:

﴿وَلَا يَحۡزُنكَ ٱلَّذِينَ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡكُفۡرِۚ﴾ [آل‌عمران: 176]

«و کسانی ‌که در [یاری] کفر شتاب می‌کنند، تو را اندوهگین نسازد.»

﴿وَٱصۡبِرۡ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ﴾ [المزّمّل: 10]

«و بر آنچه [مشرکان] می‌گویند، شکیبا باش.»

﴿وَلِرَبِّكَ فَٱصۡبِرۡ﴾ [المدّثّر: 7]

«و برای [خوشنودی] پروردگارت شکیبا باش.»

همچنین خطاب به یاران پیامبر ج می‌فرماید:

﴿وَإِن تَصۡبِرُواْ وَتَتَّقُواْ فَإِنَّ ذَٰلِكَ مِنۡ عَزۡمِ ٱلۡأُمُورِ﴾ [آل‌عمران: 186]

«و اگر صبر کنید و تقوا پیشه سازید، [بدانید که] این از کارهای مهم و سترگ است.»

﴿لِّكَيۡلَا تَحۡزَنُواْ عَلَىٰ مَا فَاتَكُمۡ وَلَا مَآ أَصَٰبَكُمۡۗ وَٱللَّهُ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ﴾ [آل‌عمران: 153]

«این بدین سبب بود که بر آنچه از دست داده‌اید و بر آنچه به شما رسیده ‌است، اندوهگین نشوید و الله از آنچه می‌کنید، آگاه است.»

به طور خلاصه، اگر به آیات قرآن دقّت کنی، می‌بینی که بیشتر معانی و مفاهیمش مربوط به تسلّی و دلداری و امثال آن می‌شود.[[425]](#footnote-425)

اگر گفته شود که وعدۀ آمدن بارقلیط به حواریّون داده شد و سیّدنا عیسی به آنان گفت که: «او را به سویتان می‌فرستد.» و قرآن کریم 600 سال پس از حواریّون نازل شد، در پاسخ می‌گویم: مرادش این بود که می‌گفت: «آگاه باشید که من در تمامی ایّام و تا ابد با شما هستم.»

و حواریّون تا ابد باقی نماندند و بلکه پس از آنان کسانی آمدند که تا باقی‌ماندن عیسی ÷ بر زمین، زنده ماندند.

بنابراین عبارت: «به زودی برای شما [پیامبری] مبعوث خواهد کرد.» همچون این سخن عیسی ÷ است که گفت: «او را به سویتان می‌فرستد.» و مخاطب وی در هر دو حالت، یکسان بود.»[[426]](#footnote-426)

1. اشعیای نبی با اشاره به محمّد ج گفت: «از دور نشانه‌ای برای امّت‌ها برافراشته می‌شود و از سرزمین دور، وجودش اعلام می‌گردد و فورا سبکبال می‌آیند در حالی که خسته و رنجوری در میانشان نیست. او خواب و چُرت ندارد. اراده و عزمی استوار دارد و رفتنش [ در راه خیر] قطع نمی‌گردد. تیرهایش تیز و کمانش آماده است. سُم اسبانش مانند سنگ چخماق و شترهایش همچون تندبادند. صدایش مانند صدای شیر بوده و با اشتیاق تمام شکار را می‌گیرد و چیزی نمی‌تواند از دستش فرار کند و همچون آواز دریا در آن روز، بر آن بانگ می‌زند و به زمین در حالی که تاریک و تنگ است و نور و روشنایی، بر اثر مِه و غبارش از بین رفته، می‌نگرد.»[[427]](#footnote-427)

زیاده بن یحیی راسی در توضیح این بشارت می‌گوید: « چنانکه قبلا گفتیم، بدون تردید مژدۀ مذکور از هر جهت، بر پیامبرمان محمّد ج صدق می‌کند، زیرا عبارت: «از دور نشانه‌ای برای امّت‌ها برافراشته می‌شود.»؛ یعنی او نشانۀ برافراشته برای امّت‌ها و راهنمای هدایتگر به سوی نور دینِ بر حقّ الهی است و پیامبر ج نخستین بار برای تمامی مردم مبعوث گشتند، امّا سیّدنا عیسی ابتدا برای یهود برانگیخته شد و پس از وی، نبوّتش را به دیگران تعمیم دادند.

قید «از دور» اشاره دارد که این نشانه از سرزمین اسرائیل که اشعیاء در آن سخن گفت، برنمی‌خیزد، بلکه از سرزمین دور آشکار می‌گردد.

این مطلب از جملۀ بعدی روشن می‌گردد و با آوردن «و از سرزمین دور، وجودش اعلام می‌گردد»، ابهام موجود را برطرف کرد. عبارت : «از سرزمین دور» نشان می‌دهد که نشانۀ مذکور از سرزمین اسرائیل برافراشته نمی‌شود، بلکه از دورترین نقطۀ زمین آشکار می‌گردد، و سخنش را مبهم بیان کرد؛ گویی که چنین گفته شده است: پایان و دورترین منطقۀ سرزمین اسرائیل آن جایی است که پیامبرمان محمّد ج در آنجا مبعوث می‌گردد؛ یعنی مکّۀ مکرّمه که در دورترین نقطۀ سرزمین اسرائیل قرار دارد و در میان اقلیم عرب و سرزمین موعود فاصله‌ای نیست.

متن مذکور مشتمل بر قرینه و علامت دیگری نیز است تا آن نشانه پوشیده نماند و عربی‌بودنش آشکار گردد؛ یعنی عبارت: «یُصفر به» که به معنای نداداده شدن و اعلام حضور اوست. در زبان عبری بدین معناست که الله متعال در میان مردم، حضور وی را اعلام نمود، و قوم عرب هنگام بیان اغراض و اهداف پنهانی خویش، آواز سر می‌دهند.»[[428]](#footnote-428)

سپس شیخ زیاده / این سخن أشعیاء را می‌آورد که گفت: «و فورا سبکبال می‌آیند در حالی که خسته و رنجوری در میانشان نیست. او خواب و چُرت ندارد. اراده و عزمی استوار دارد و رفتنش [ در راه خیر] قطع نمی‌گردد. تیرهایش تیز و کمانش آماده است.»

و در توضیح آن می‌گوید: «بدون تردید محمّد ج با لشکریانش سبکبال آمدند و هرگز احساس خستگی نکردند، و ایشان را خواب غافل نمی‌کرد، بلکه در راه پرستش الله تعالی و انتشار دین وی کاملا بیدار و هوشیار بودند، چنانکه روایت شده که پیامبر ج تمام شب را بیدار می‌ماندند و مشغول عبادات بودند، به گونه‌ای که پاهایشان متوّرم می‌گشت و الله متعال از روی مهربانی و محبّت و گرامیداشت ایشان، فرمود:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمُزَّمِّلُ١ قُمِ ٱلَّيۡلَ إِلَّا قَلِيلٗا٢ نِّصۡفَهُۥٓ أَوِ ٱنقُصۡ مِنۡهُ قَلِيلًا٣ أَوۡ زِدۡ عَلَيۡهِ وَرَتِّلِ ٱلۡقُرۡءَانَ تَرۡتِيلًا﴾ [المزّمّل: 1- 4]

«ای جامه به خود پیچیده! شب را جز اندکی بپا خیز [و عبادت کن]. نیمه‌ای از شب را، یا اندکی از آن کم کن یا اندکی بر [نصف] آن بیفزا. و قرآن را با ترتیل [و تأمّل] بخوان.»

سپس بیان شد که اراده و عزمی استوار دارد و دو پای شریفش از رفتن در راه خیر و عبادت سست نمی‌شوند و باز نمی‌مانند. همچنین هیچ کس همچون پیامبر ج نمی‌تواند از جانب الله، تیرهایی را به سمت دشمنان افکند که هرگز به خطا نرود.

مفاهیم مذکور با بیان اینکه سُم اسبانش همچون سنگ چخماق است، تاکید می‌شود، چنانکه قرآن کریم در توصیف آن اسب‌ها می‌فرماید:

﴿وَٱلۡعَٰدِيَٰتِ ضَبۡحٗا١ فَٱلۡمُورِيَٰتِ قَدۡحٗا﴾ [العاديات: 1- 2]

«سوگند به اسب‌های دونده که نفس‌زنان [به سوی میدان] پیش می‌رفتند. و سوگند به اسب‌هایی که [در اثر اصطکاک سم‌شان با سنگ‌ها] جرقۀ [آتش] ایجاد کردند.»[[429]](#footnote-429)

اشعیاء با این بشارتش روشن ساخت که صفات فوق را دربارۀ پیامبرمان محمّد ج و نه کس دیگری به کار برده است، چون عیسی ÷ اسب نداشت و بلکه سُم‌ اسبان پیامبر ج همچون سنگ چخماق آتش منتشر می‌کرد، زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿فَٱلۡمُورِيَٰتِ قَدۡحٗا﴾ [العاديات: 2]

«و سوگند به اسب‌هایی که [در اثر اصطکاک سم‌شان با سنگ‌ها] جرقۀ [آتش] ایجاد کردند.»

شیخ زیاده در ادامه می‌گوید: «سپس اشعیاء گفت که شترانش همچون طوفان و تندباد هستند و مطلب مزبور به روشنی اثبات می‌کند که مرادش محمّد مصطفی ج بوده، چون عیسی ÷ شتر نداشت.

در ادامه، اشعیای نبی غرّش او را مانند نعرۀ شیر معرّفی کرد و در إصحاح 21 می‌گوید که: «شیر فریاد زد.»؛ تشبیه بسیار زیبایی است، چون پیامبر ج از لحاظ دلیری و شجاعت، سلطان بشر بودند، همان گونه که شیر نیز از این لحاظ، سلطان حیوانات است.

اشعیاء در پایان، این صفات پیامبر ج را بیان می‌کند: «و همچون آواز دریا در آن روز، بانگ می‌زند و به زمین در حالی که تاریک و تنگ است و نور و روشنایی، بر اثر مِه و غبارش از بین رفته، می‌نگرد.»

به راستی که پیامبر گرامی ما همچون آواز و موج دریا، بر کفر فریاد و بانگ زدند و کافران را ترساندند و به زمین نگاه کردند در حالی که بر اثر کفر، تاریک و تنگ شده و در حقیقت این گونه بود و [ساکنان] زمین مخلوقات را پرستش می‌کردند.

عبارت: «مِه و غبارش نور را از بین برده بود.»؛ یعنی نور اعتقاد و ایمان به الله متعال که قبلا در نزد مسیحیان و یهودیان قدیم و بر روی زمین وجود داشت را پوشش الحاد و انکار فرا گرفت زمانی که آنچه از موسی و عیسی إ گرفته بودند را رها کردند و در حقیقت مراد نوری است که در مکان‌های شریفی همچون مکّه و قدس و دیگر سرزمین‌های مقدّس وجود داشت.»[[430]](#footnote-430)

مختصری از بشارت‌های کتاب‌های آسمانی پیشین دربارۀ محمّد ج بیان گردید.

30. توصیف مکّه و کعبه در کتاب‌های آسمانی پیشین

بدون تردید کتاب‌های پیشین و در دسترس اهل کتاب، صراحتا از مکّۀ مکرّمه و کعبۀ مشرّفه نام برده‌ و آن دو را توصیف کرده‌اند، به گونه‌ای که تردیدی در صداقت نبوّت محمّد ج و اینکه از مکّه مبعوث گشتند، باقی نگذاشته‌اند و نیز مردم را به گرامیداشت کعبه و حجّ بیت الله فرا خوانده‌اند، و سایر ویژگی‌هایی که در این کتاب‌ها بیان شده است.

اگر اهل کتاب در مورد آیات روشن قرآن کریم مجادله کنند و آن‌ها را انکار نمایند، هرگز نمی‌توانند آنچه در کتاب‌های مقدّسشان دربارۀ مکّه و کعبه وارد شده است را ردّ و انکار کنند.

در ادامه، برخی از صفات بیت الله و مکّه بیان می‌گردد.

بیشتر این صفات با عین عبارات اهل کتاب و برخی با آوردن مفهوم آن‌ها بازگو می‌شود و پس از آن، برخی از بشارت‌ها بیان خواهد شد.

30-1. صفات مکّه و کعبه در کتاب مقدّس

در کتاب مقدّس، ویژگی‌های فراوانی برای مکّه و کعبه بیان شده است؛ از جمله:

1. اورشلیم جدید و اورشلیم دوران مسیح و نجات‌یافته و موعود؛
2. صحرا یا کوه‌های فاران که اسماعیل و مادرش إ در آنجا زندگی کردند و الله تعالی برایشان چشمۀ آبی را به وجود آورد؛
3. شهری که ابراهیم ÷ با شوق و اشتیاق به آن می‌نگریست؛
4. ساکنانش بنوقیدار؛ از نسل سیّدنا اسماعیل هستند؛
5. شهر امانتدار صادق و رئیس خلایق؛
6. مجسّمه [بتی] در آن نیست؛
7. مجسّمۀ سلیمان ÷ با آن همه بزرگی، در برابر خانۀ جدید، هیچ است؛
8. خانۀ جدید به شکل مکعب [و چهار گوش] است؛
9. در آنجا، سنگی شریف وجود دارد؛
10. همچون عروس، با تاج و زیورآلات آراسته می‌گردد؛
11. هیچ کس نمی‌تواند به آن ضرری برساند و ترس نزدیک به آن نمی‌شود؛
12. در کنار کعبه، آب حیات [زمزم] به صورت مجّانی جریان دارد و مایۀ شفاست؛
13. درهایش شبانه‌روز باز است و هرگز بسته نمی‌شود؛
14. هر سواره [و جنبنده‌ای] در آنجا به زانو و سجده می‌افتد؛
15. در آنجا راهی به نام راه مقدّس وجود دارد که فرد نجس از آن عبور نمی‌کند؛
16. شیء نجس واردش نمی‌شود؛
17. فرزندانش بیشتر از فرزندان قدس هستند؛
18. گنجایش ساکنان و داعیانش را ندارد [افراد زیادی در این مکان ساکن می‌شوند]؛
19. فرشتگان در روبرویش سجده نموده و گرد و غبارش را پاک می‌کنند؛
20. کوه‌ها و تپّه‌ها از بین می‌روند، امّا احسان و نعمت الهی از آنجا برداشته نمی‌شود؛
21. ثروت دریا و امّت‌ها به این مکان می‌رود؛
22. مردم از راه‌های دور آمده و در آنجا جمع می‌شوند؛
23. این سرزمین گنجایش شتر و گوسفندانی که از غرب و شرق – سبأ، مدین، فاران و قیدار- می‌آید را ندارد و مردان مأرب خادمانش هستند؛
24. کوهی مبارک [عرفات] دارد که مردم به سویش می‌روند تا الله متعال را در آنجا عبادت کنند؛
25. تمامی مردم در کنار آن خانه، از لحاظ آزادی و برای تقرّب به الله متعال با یکدیگر یکسانند؛
26. نام الله بر پیشانی اهلش نوشته شده است – علامت آنان بر اثر سجده، در چهره‌هایشان مشخّص است- ؛
27. مردم در اطراف خانه، از ادرار و مدفوع‌کردن منع شده‌اند؛
28. سر مرد در آنجا لخت است و زن سرش را می‌پوشد و مردان محلّ بستن ازار [شکم] تا دو ران خویش را می‌پوشند و موهای سرشان را کوتاه می‌کنند [احرام و بیرون‌شدن از احرام].

برخی از ویژگی‌های مکّه که مفسّرانِ تورات را دربارۀ این شهر حیرت‌زده کرده است، بیان گردید، زیرا آنان نمی‌خواهند حقیقت را بپذیرند. این ویژگی‌ها همچون خورشید روشن است، امّا مفسّران تورات آن‌ها را نادیده می‌گیرند و به تفسیرهای متناقضی روی می‌آورند؛ گاهی اوقات، گمان می‌کنند که این صفات دربارۀ شهری آسمانی بیان شده و در برخی موارد، ادّعا دارند که مراد از آن، اورشلیم خیالی بوده و گاهی اوقات، گمان می‌کنند که اورشلیم کامل مسیحیّت در دورۀ طلایی آنان خواهد بود.

این افراد نمی‌دانند که با آوردن توضیحات مذکور، علیه خودشان گواهی داده‌اند که أورشلیم، آن قدس معروف نیست و ساکنانش بنی‌اسرائیل نیستند.

این گونه صبح برای فرد بینا روشن گشت و سپاس معبودی که حقیقت را آشکار ساخت.

هر کس از روشنفکران غربی که در این باره تردید نماید، باید به پخش زندۀ نماز تراویح و مراسم حج از طریق ماهواره بنگرد و ویژگی‌هایی که خوانده را با آنچه می‌بیند، مقایسه کند تا بداند که چرا الله متعال دانشمندان ملّتش را مورد خطاب قرار داده و می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لِمَ تَلۡبِسُونَ ٱلۡحَقَّ بِٱلۡبَٰطِلِ وَتَكۡتُمُونَ ٱلۡحَقَّ وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ﴾ [آل‌عمران: 71]

«ای اهل کتاب! چرا حق را به باطل می‌آمیزید و حق را کتمان می‌کنید در حالی‌ که خودتان می‌دانید؟!»

و نیز سخن مسیح ÷ را به یاد آورد که به زنی سامری وقتی پرسید کدام یک از دو قبلۀ بنی‌اسرائیل بهتر است، گفت: «ای زن! بدان زمانی خواهد آمد که پروردگار نه در این کوه سامره و نه در اورشلیم، بلکه در جایی دیگر پرستش خواهد شد.»[[431]](#footnote-431)

بر این اساس، امانتداری علمی و آزادی تحقیق باعث می‌شود که انسان عاقل دوباره به تمامی بشارت‌ها و اخبار دقّت نماید و به همۀ تفسیرها شک کند و در این حالت، به آسانی، قبلۀ امّت مختار و وعده‌داده‌شده به نصرت الهی را خواهد شناخت. ما مسلمانان امیدواریم که این قوم راه‌حل‌های موجود را برای حلّ رموز و اسرار بشارت‌ها و اخبار به کار گیرند تا الله متعال هر کس را که بخواهد، هدایت گرداند.[[432]](#footnote-432)

در گفتار بعدی، برخی از بشارت‌هایی که مطالب قبلی را تاکید و تایید می‌نماید، بیان می‌گردد.

30-2. بشارت کتاب‌های پیشین دربارۀ مکّه و کعبه

در گفتار قبلی، بعضی از صفات موجود در کتاب‌های آسمانی قبلی در مورد مکّه و کعبه بیان گردید و در این گفتار، متن برخی از آن بشارت‌ها آورده خواهد شد؛ بشارت‌هایی که اوصاف مذکور را تایید و تاکید نموده و حتّی برای افرادی که از کم‌ترین بصیرت و عقل برخوردار باشند، دلیل و حجّت خواهد بود.

1. أشعیای نبی در توصیف مکّه می‌گوید: «به اطرافت نگاه کن که خوشحال و شادمان خواهی شد وقتی ذخایر دریا به سویت می‌آید و گروه‌هایی از مردم برای حج نزد تو خواهند آمد، به گونه‌ای که مرکب‌هایشان تمام سرزمینت را در بر خواهند گرفت و سرزمینت گنجایش چیزهایی که در کنارت جمع می‌شوند را ندارد. قوچ‌های مدین به سوی تو آورده می‌شود و ساکنان سبأ[[433]](#footnote-433) نزدت می‌آیند و گوسفندان فاران به طرف تو رانده می‌شوند و مردان مأرب[[434]](#footnote-434) برایت خدمت می‌کنند.»[[435]](#footnote-435)

شیخ الإسلام ابن تیمیّه / بشارت مزبور را چنین توضیح می‌دهد: «تمامی این ویژگی‌ها در مکّه واقع شد؛ ذخایر و معادن بحرین به آنجا برده شد، گروه‌هایی از مردم در آنجا حج می‌کنند، گوسفندان فاران – به عنوان قربانی و هدیه- به سمت مکّه رانده شد. فاران صحرایی وسیع است که مکّه در میان آن قرار دارد. سرزمین مکّه گنجایش مرکب‌هایی که مردم و اموالشان را با خود می‌آورند، ندارد. و اهل سبأ؛ یعنی ساکنان یمن نیز به آنجا آمدند.»[[436]](#footnote-436)

1. أشعیای نبی ÷ دربارۀ مکّه چنین می‌آورد: «ای نازا! برو و خوشحالی کن و تسبیح بگو و شاد باش که آبستن نمی‌شوی، زیرا ساکنان تو بیشتر از افراد من هستند.»[[437]](#footnote-437)

شیخ الإسلام ابن تیمیّه می‌گوید: «مراد از اهلش، بیت المقدّس و هدف از ناز، مکّه – الله تعالی او را گرامی بدارد- است، چون پیش از پیامبرمان ج، پیامبر دیگری در آنجا مبعوث نگشت.

امکان ندارد که مراد از نازا، بیت المقدّس باشد، چون خانه و قبلۀ پیامبران و معدن وحی بود و همواره پیامبری از آنجا برانگیخته می‌شد.»[[438]](#footnote-438)

1. أشعیاء در حالی که هدفش مکّه بود، چنین گفت: «من تو را با دستانم ساختم و به زودی فرزندانت به سرعت نزدت خواهند آمد و کسی که قصد ایجاد ترس و وحشت در تو را داشته باشد، از آنجا اخراج می‌گردد. پس به اطرافت نگاه کن که به زودی آنان خواهند آمد و در کنارت جمع خواهند شد. سپس مسمّی به نام من می‌شوی و من حّی و زنده‌ام و از این رو، با حلی و زیورآلات پوشانده خواهی شد و همچون عروس، با اکلیل[[439]](#footnote-439) [تاج] مزیّن خواهی گشت و خرابات[[440]](#footnote-440) [مواضع] تو گنجایش ساکنان و داعیان فراوانت را نخواهند داشت. کسی نمی‌تواند در تو ایجاد ترس و وحشت کند. فرزندانت آن قدر زیاد خواهند شد که می‌گویی چه کسی می‌تواند این همه انسان را روزی ‌دهد در حالی که من تنها هستم. آنان رقوب[[441]](#footnote-441) [شخصی بی‌فرزند] را می‌بینند، پس ای پروردگارم! چه کسی ضمانت این افراد را می‌کند؟!»[[442]](#footnote-442)

ابن تیمیّه / می‌گوید: «سخن أشعیاء ÷ دربارۀ کعبه بسیار روشن است؛ الله متعال این خانه را با زیور و پارچه‌های دیبای فاخر پوشانده و خلفا و پادشاهان را مسؤول خدمت به آن قرار داده و در سرزمین مکّه نیز افراد زیادی از حاجیان و ساکنان را مستقر کرده است.

همچنین هر کس که قصد ایجاد وحشت و تخریب در مکّه را داشته باشد، از آنجا اخراج می‌گردد و هرگز موّفق به این کار نمی‌شود و مکّه همواره گرامی و محترم باقی می‌ماند و کسی نمی‌تواند آن را خوار و خراب سازد و زمانی که اصحاب فیل چنین قصدی کردند، الله ﻷ آن عذاب مشهور را بر آنان نازل کرد و این سرزمین از زمان ابراهیم خلیل ÷ آباد و محلّ اجرای مراسم حج بوده است.

بر خلاف بیت المَقدَس که چندین بار تخریب و خالی از سکنه شد و دشمن بر آن و ساکنانش مسلّط گشت.

بشارت به اینکه کسی نمی‌تواند در آنجا ایجاد رعب و وحشت کند، دربارۀ کعبه و نه بیت المقدّس است، چنانکه الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَمَن يُرِدۡ فِيهِ بِإِلۡحَادِۢ بِظُلۡمٖ نُّذِقۡهُ مِنۡ عَذَابٍ أَلِيمٖ﴾ [الحج: 25]

«و کسی‌ که از روی ستم در آنجا کجروی [و انحراف از حق را] بخواهد، از عذاب دردناک به او می‌چشانیم.»

وی در ادامه چنین می‌آورد: «زیادی فرزندانش؛ یعنی کسانی که به حج می‌روند و در هنگام نماز، به سمت آن روی می‌آورند، چندین برابر ساکنان بیت المَقدَس هستند.»[[443]](#footnote-443)

1. أشعیاء ÷ در کتاب خود دربارۀ حرم می‌گوید: «گرگ و شتر در آنجا با هم می‌چرند [و زندگی می‌کنند].»[[444]](#footnote-444)

طبیب القلوب؛ ابن قیّم / در توضیح این بشارت می‌گوید" «مژدۀ مذکور اشاره به امنیّت [حرم مکّی] دارد که الله متعال از میان تمامی سرزمین‌ها، به این سرزمین چنین امنیّتی بخشید و به همین سبب، آن را شهر امن [البلد الأمین] نامید و فرمود:

﴿أَوَ لَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّا جَعَلۡنَا حَرَمًا ءَامِنٗا وَيُتَخَطَّفُ ٱلنَّاسُ مِنۡ حَوۡلِهِمۡۚ﴾ [العنكبوت: 67]

«آیا ندیدند که همانا ما حرم امنی [برایشان] قرار دادیم، در حالی ‌که مردم از اطرافشان ربوده می‌شوند؟!»

و در حالی که نعمت‌هایش را بر ساکنان آنجا بر می‌شمارد، می‌فرماید:

﴿إِۦلَٰفِهِمۡ رِحۡلَةَ ٱلشِّتَآءِ وَٱلصَّيۡفِ٢ فَلۡيَعۡبُدُواْ رَبَّ هَٰذَا ٱلۡبَيۡتِ٣ ٱلَّذِيٓ أَطۡعَمَهُم مِّن جُوعٖ وَءَامَنَهُم مِّنۡ خَوۡفِۢ﴾ [قريش: 2- 4]

«[همان] الفتشان در سفر‌های [تجاری] زمستانی [به یمن] و تابستانی [به شام]. پس باید پروردگار این خانۀ [کعبه] را پرستش کنند. همان [پروردگاری] که آنان را از گرسنگی [نجات و] طعام داد، و از ترس و خوف، اِیمنشان داشت.»[[445]](#footnote-445)

مختصری از آنچه در کتاب‌های آسمانی پیشین دربارۀ مکّه و حرم و کعبه آمده است، بیان گردید.

31. توصیف مسلمانان در کتاب‌های آسمانی پیشین

توصیف امّت اسلام؛ یعنی امّت محمّد ج در کتاب‌های پیشین به گونه‌ای آمده که تردیدی در این زمینه باقی نمی‌گذارد که آنان همان امّت مختار و برگزیده و مورد توصیف در بشارت‌های پیامبران قبلی هستند.

برخی از آن ویژگی‌ها در مباحث و مطالب قبلی بیان گردید و در ادامه، موارد بیشتری آورده خواهد شد و با بیان اوصاف موجود در کتاب‌های رایج میان اهل کتاب، این ویژگی‌ها بیشتر مورد تاکید و تایید قرار خواهد گرفت.

1. داود ÷ در یکی از مزمورهایش چنین بشارت می‌دهد: «صحراها و روستاهایش آسوده و آرام خواهند شد و سرزمین [قیدار] سرسبز خواهد گشت و ساکنان غارها تسبیح خواهند گفت و از قلّه[[446]](#footnote-446) و بلندای کوه‌ها شکر و سپاس پروردگار را سر خواهند داد و تسابیح آن در جزایر منتشر خواهد شد.»[[447]](#footnote-447)

شیخ الإسلام ابن تیمیّه / مژدۀ فوق را چنین توضیح می‌دهد: «آن صحراها غیر از امّت محمّد ج، برای چه کسانی است؟! و غیر از فرزند اسماعیل؛ جدّ رسول الله إ، چه کسی قیدار است؟! و غیر از قوم عرب، چه افرادی ساکنان آن غارها و کوه‌ها هستند؟!»[[448]](#footnote-448)

1. داود ÷ در زبور، امّت اسلام را این گونه توصیف می‌کند: «الله متعال را به شیوه‌ای نو تسبیح می‌گویند و باید فردی که الله تعالی امّتش را برگزیده و وی را یاری رسانده و صالحانشان را با کرامت و استوار و پابرجا ساخته، خوشحال باشدکه آنان در بستر هم تسبیح گفته و با صداهایی بلند، تکبیر می‌گویند.»[[449]](#footnote-449)

بدون تردید صفات مذکور بر محمّد ج و امّتش صدق می‌کند؛ آنان در اذانی که برای نمازهای پنجگانه می‌دهند و در مکان‌های مرتفع، با صدای بلند تکبیر می‌گویند و نیز در نماز و خطبۀ عید فطر و قربان و هنگام رفتن برای نماز و حاجیان در ایّام منی و ساکنان سایر شهرها پس از نمازها و همچنین هنگام رمی جمرات و بر صفا و مروه و هنگام طواف و نیز در برابر رکن تکبیر سر می‌دهند.

در تمامی موارد فوق، تکبیر با صدای بلند گفته می‌شود و تکبیر با این شیوه، از شعائر مسلمانان به شمار می‌رود.

تکبیر مذکور غیر از تکبیر و تحمید و تسبیح و تهلیل و سایر اذکار مشروعی است که مسلمانان آن‌ها را آهسته انجام می‌دهند. امّت اسلام در هیچ حالتی ذکر الهی را ترک نمی‌کنند و بلکه در تمامی حالات و شرایط، الله أ را یاد می‌کنند.

علاوه بر این، نماز بزرگ‌ترین تسبیح است و مفهوم سخن داود ÷ نیز همین بوده که گفت: « به شیوه‌ای نو الله متعال را تسبیح می‌گویند.»

تسبیحات جدیدی که الله متعال آن‌ها را مشروع ساخت همچون نمازهای پنجگانه‌ و جدیدی است که الله ـ آن‌ها را برای مسلمانان مقرّر کرد.

امکان ندارد که صفات مزبور، بر غیر امّت محمّد ج صدق کند.[[450]](#footnote-450)

1. حبقوق ÷ می‌گوید: «بدون تردید آسمان از درخشش محمّد ج روشن گشت و زمین از حمد ایشان پُر شد.»[[451]](#footnote-451)

شیخ الإسلام / در توضیح جملۀ فوق چنین می‌آورد: «امّا پُرشدن زمین از درخشش احمد ج بر اثر انوار ایمان و قرآنی که از ایشان و امّتشان آشکار گشت و نیز پُرشدن زمین از حمد ایشان و امّتشان در نمازهایی که به جای می‌آورند، امری روشن و آشکار است، زیرا امّت محمّد ج ستایشگرانند و باید که در هر نماز و خطبه‌ای، حمد الهی را به جای آورند و هر نمازگزاری در هر رکعتی می‌گوید: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾.

هرگاه بنده بگوید: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾، الله متعال می‌فرماید: «حَمِدَنِي عَبْدِي»؛ «بنده‌ام حمد مرا به جای آورد.» و چون بنده بگوید: ﴿ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾، پروردگار عالم می‌فرماید: «أَثْنَى عَلَيَّ عَبْدِي»؛ «بنده‌ام مرا ثنا گفت.» و هنگامی که بگوید: ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ﴾، الله ﻷ می‌فرماید: «مَجَّدَنِي عَبْدِي»[[452]](#footnote-452)؛ «بنده‌ام مرا تمجید کرد.»

امّت محمّد ج قیام در نماز را با تحمید شروع نموده و آن را با تحمید به پایان می‌برند و زمانی که سرهایشان را از رکوع بلند کنند، امامشان می‌گوید: «سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ»؛ «الله متعال ستایش فردی که او را می‌ستاید، می‌شنود.» و همگی با هم می‌گویند: «رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ»؛ «پروردگارا! ستایش از آنِ توست.» همچنین نمازشان را با حمد الهی تمام می‌کنند و تمامی ستایش‌ها و نماز‌ها و پاکی‌ها را مخصوص الله متعال می‌دانند.

بیان و توصیف انواع حمد الهی توسّط آنان، به درازا می‌کشد.»[[453]](#footnote-453)

1. أشعیاء ÷ گواهی به صلاح و دیانت امّت محمّد ج داده و می‌گوید: «به زودی برای تمامی ساکنان این زمین، از دور، عَلَم و نشانۀ [نبوّت] را برپا خواهم کرد و [پیامبر ج] مردم را از دورترین نقاط زمین فرا می‌خواند و آنان شتابان به سویش می‌روند.»[[454]](#footnote-454)

ابن تیمیّه / در توضیح این بشارت می‌گوید: «نداء همان لبّیک‌گفتنی است که پیامبر ج آن را در مراسم حج مشروع ساختند. مسلمانان هم کسانی هستند که الله تعالی را ستایش نموده و وی را یگانه دانستند و پروردگار را عبادت نمودند، ربوبیّت را مخصوص او دانستند، بت‌ها را شکستند و بت‌پرستی را از بین بردند.

مراد از علم و نشانۀ برافراشته، پیامبری است.

صفیر و بانگ زدن یعنی فراخواندن آنان به سوی بیت الله و مشعرها، که در نتیجۀ آن، با اطاعت و فرمانبرداری کامل به سمت آن می‌روند.»[[455]](#footnote-455)

1. أشعیاء در توصیف امّت محمّد ج چنین می‌گوید: «به زودی این صحرا و شهرها از فرزندان قیدار پُر خواهد شد. آنان تسبیح می‌گویند و از بالای کوه‌ها ندا سر می‌دهند؛ این افراد همان کسانی هستند که الله تعالی را به بزرگی یاد نموده و او را در خشکی و دریا به پاکی می‌ستایند.»[[456]](#footnote-456)

شیخ الإسلام ابن تیمیّه / بشارت مذکور را این گونه توضیح می‌دهد: «به اتّفاق تمامی مردم، قیدار پسر اسماعیل بود که قبیلۀ ربیعه و مضر از نسل وی هستند و محمّد ج از قبیلۀ مضر بودند.

پُرکردن این صحرا و تسبیح الهی فقط با مبعث محمّد ج به وقوع پیوست.»[[457]](#footnote-457)

1. حزقیال ÷ در حالی که یهودیان را تهدید نموده و مسلمانان را توصیف می‌کند، چنین می‌گوید: «قطعا الله تعالی آنان را بر شما آشکار و پیروز می‌گرداند و پیامبری را در میانتان مبعوث می‌کند و بر آنان کتابی نازل نموده و گردن‌هایتان را به این افراد می‌سپارد و آنان بر شما غلبه می‌کنند و بوسیلۀ حق، شما را خوار و ذلیل می‌سازند. مردان بنی‌قیدار در میان گروه‌های مردم می‌روند در حالی که فرشتگانی سوار بر اسبانی سفید و مسلّح همراهشان هستند و آنان بر شما مسلّط می‌شوند و پایان کارتان، آتش [دوزخ] است. از این آتش به الله متعال پناه می‌بریم.»[[458]](#footnote-458)

برخی از بشارت‌ها و گواهی‌های موجود در کتاب‌های اهل کتاب بیان گردید و همان گونه که می‌بینی، بیانگر صلاح و رستگاری و برتری امّت محمّد ج است.

سخن پایانی

سپاس معبودی را که با نعمت و احسان او، امور شایسته تکمیل شده و به پایان می‌رسند؛ امّا بعد:

در پایان، چکیده‌ای از آنچه در متن اصلی بیان شد، ارائه می‌گردد.

1. داستان بشر با آفرینش آدم ÷ و فرمان الله متعال به فرشتگان برای سجده به سیّدنا آدم و تکبّر و انکار ابلیس و راندن وی و فرستادنش به زمین و سکونت‌دادن آدم و همسرش إ و نیرنگ شیطان برای گمراه‌نمودن او با خوردن از آن درخت و سقوط وی به زمین و ایجاد دشمنی میان ابلیس و فرزندان آدم ÷ از یک سو و میان سیّدنا آدم و فرزندانش از سویی دیگر، شروع شد.
2. دین اسلام: یعنی تسلیم‌شدن و فرمانبرداری برای الله متعال و پایبندی به آنچه پیامبر ج آورده‌اند.
3. فطرت همان اسلام بوده و مفهوم خلقت مردم بر دین اسلام یعنی اینکه الله أ آنان را برازنده و شایستۀ احکام این دین آفرید و آموزه‌هایش را متناسب با آفرینش و سرشتشان گرداند.
4. اخلاق از دیدگاه اسلام، ارزش و جایگاه والایی دارد و در مبحث مربوط به آن، ماهیّت اخلاق، مفهوم اخلاق پسندیده و خُلق عظیم و اسباب دستیابی به آن بیان گردید.
5. الله أ پروردگار و مالک هر چیزی، آفریدگار یگانه، مدبّر تمامی هستی، آگاه به هر چیز، زنده‌کننده، میراننده، روزی‌دهنده، توانا، متّصف به تمامی کمالات، منزّه از همۀ نواقص و عیوب و تنها معبود مستحقّ پرستش است.
6. قدرت الهی صفتی از صفات ثابت برای او و قدرتی تام و کامل است.
7. قرآن و سنّت [صحیح] منبع قانونگذاری در اسلام به شمار می‌روند و عقاید، شرایع، احکام، آداب و سایر امور اسلام از آن‌ها گرفته می‌شود.
8. قرآن کریم کلام اعجازآور الهی است که بر پیامبر ج نازل شده و به صورت تواتر نقل گشته و به قصد عبادت، تلاوت می‌شود.
9. قرآن مجید محفوظ از افزایش و کاهش و تحریف بوده و الله ﻷ حفاظتش را تضمین نموده است.
10. سنّت نبوی یعنی هر سخن، عمل، تقریر و تایید، صفت فطری و اخلاقی یا روش منقول از پیامبر ج؛ فرقی نمی‌کند که قبل یا بعد از بعثت باشد.
11. ارکان اسلام یعنی پایه‌هایی که این دین بر آن‌ها بنا شده، بر پنج نوع است:

گواهی به اینکه الله متعال تنها معبود یگانه است و محمّد ج فرستادۀ او هستند، برپاداشتن نماز، دادن زکات، روزۀ رمضان، حجّ بیت الله برای کسی که توان [بدنی و مالی] دارد. در همان مبحث مرتبط به این موارد، ارکان مذکور توضیح داده شده است.

1. پایه‌های اعتقاد یعنی همان ارکان ششگانۀ ایمان از این قرار است: ایمان به الله ـ، ایمان به فرشتگان، ایمان به کتاب‌های آسمانی، ایمان به رسولان، ایمان به روز آخرت و ایمان به تقدیر؛ خیر باشد یا شر.

بیان و شرح ارکان مذکور در مبحثی که بدین منظور تنظیم گشته بود، آورده شد.

1. در ادامه، برخی از مقدّمات نبوّت محمّد مصطفی ج و سیرۀ ایشان و بشارت موسی و عیسی إ به بعثت پیامبر ج بیان گردید.
2. در مبحث بعدی، علم غیب و موارد مربوط به آن؛ همچون عالم جنّ و شیاطین، موت، برزخ و نشانه‌های قیامت مورد بررسی قرار گرفت.
3. در ادامۀ مباحث، مطالبی دربارۀ گناهان و توبه و دعا بیان شد.
4. بخشی از این تحقیق، به تبیین نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی اسلام و موارد مربوط به آن‌ها اختصاص یافت.
5. در ادامه، موضع اسلام نسبت به برخی مسائل معاصر؛ همچون عقل و علم و کار و سلامتی و نظافت روشن گردید.
6. در این مبحث، مسائلی که اختلافات فراوانی دربارۀ آن‌ها وجود دارد، و دیدگاه اسلام در مورد این گونه مسائل بررسی شد؛ همچون مسألۀ صلح، همزیستی، تسامح و مدارا، اجبار، خشونت، تروریست و جهاد.
7. درمبحث پایانی، معرّفی اسلام در کتاب‌های آسمانی پیشین که بشارت‌های فراوانی در آن‌ها بیان شده و دین اسلام و پیامبر ج و مسلمانان را توصیف و تحسین کرده‌اند، مورد بررسی قرار گرفت.

چکیده‌ای از آنچه در لابلای این تحقیق بیان شده، ارائه گشت، و از الله قادر درخواست داریم که این کتاب را مفید و خالص برای رضایت خویش قرار دهد.

وصلّى الله وسلّم على نبیّنا محمّد صلى الله عليه وسلم، والحمد لله ربّ العالمین.

فهرست منابع[[459]](#footnote-459)

1. الإبانة عن شریعة الفرقة النّاجیّة ومجانبة الفرق المذمومة، ابن بطّه عکبری، تحقیق و بررسی: رضا بن نعسان معطی، چ 2، 1409 هـ.
2. أثر العلماء المسلمین في الحضارة الغربیّة، احمد علی ملا، دارالفکر، دمشق، چ 2، 1401 هـ/ 1981 م.
3. الإجماع، ابن منذر، تحقیق: فؤاد عبدالمنعم احمد، دارالمسلم للنّشر والتّوزیع، چ 1، 1425 هـ/ 2004 م.
4. أحکام الجان، ابوعبدالله بدرالدّین محمّد بن عبدالله شبلی، تحقیق و بررسی: سید جمیلی، دار ابن زیدون، بیروت، چ 1.
5. أحکام الجراحة الطّبّیّة والآثار المترتّبة علیها، محمّد مختار شنقیطی، مکتبة الصّحافة، جدّه، چ 2، 1415 هـ/ 1994 م.
6. أحکام الزّواج في ضوء الکتاب والسّنّة، عمر أشقر، دارالنّفائس، اردن، چ 1، 1418 هـ/ 1997 م.
7. إحیاء علوم الدّین، ابوحامد غزالی، دارالرّیّان للتّراث.
8. أخبار الآحاد في الحدیث النّبوي؛ حجّیّتها- مفادّها- العمل بموجبها، عبدالله جبرین، دار طیّبة للنّشر والتّوزیع، ریاض، چ 1، 1408 هـ/ 1987 م.
9. أخبار مکّة في قدیم الدّهر وحدیثه، محمّد بن اسحاق فاکهی، بررسی و تحقیق: عبدالله بن عبدالله بن دهیش، مکتبة ومطبعة النّهضة الحدیثة، مکّۀ مکرّمه، چ 1، 1407 هـ.
10. أخلاقنا الإجتماعیّة، مصطفی سباعی، المکتب الإسلامي، چ 2، 1392 هـ.
11. أخلاق النّبي ج، ابوالشّیخ اصفهانی، تحقیق: عصام الدّین صبابطی.
12. الأخلاق والسّیر في مداواة النّفوس، ابن حزم، دار الکتب العلمیّة، بیروت، لبنان، چ 2، 1405 هـ/ 1985 م.
13. آداب الحرب في الإسلام، محمّد خضر حسین، گردآوری و بازبینی: علی رضا حسینی، الدّار الحسینیّة للکتاب، چ 3، 1413 هـ/ 1993 م.
14. الآداب الشّرعیّة والمنح المرعیّة، ابن مفلح مقدسی، مکتبة ابن تیمیّه، قاهره، بی‌تا.
15. أدب الدّنیا والدّین، ماوردی، تحقیق: محمّد صباح، دار مکتبة الحیاة، بیروت، 1987 م.
16. أدب المسلم في العادات والعبادات والمعاملات، محمّد مبیض، دار ابن کثیر، چ 2، 1413 هـ.
17. الأذکار المنتخبة من کلام سیّد الأبرار ج، ابوزکریّا محیی الدّین بن شرف نووی، مکتبة الرّیاض الحدیثة.
18. الإرهاب؛ دوافعه وعلاجه، محمّد شویعر، ریاض، چ 2، 1426 هـ/ 2005.
19. أسباب الشّفاء من الأسقام والأهواء، ابواسحاق عراقی، مکتبة الجامعة، مطبعة البغدادي العراقي، 1425 هـ/ 2004 م.
20. الاستذکار، ابن عبدالبرّ، دار قتیبة، دمشق- بیروت، چ 1، 1414 هـ/ 1993 م.
21. الاستقامة، شیخ الإسلام ابن تیمیّه، تحقیق: محمّد رشاد سالم، مکتبة السّنّة.
22. الإسلام في نظر أعلام الغرب، حسین عبدالله باسلامه، تهامه، جدّه، چ 2، 1403 هـ/ 1983 م.
23. الإسلام وبناء المجتمع، حسن ابوغدّه و دیگران، مکتبة الرّشد، چ 3، 1427 هـ/ 2006 م.
24. أصول الدّین، عبدالقاهر بغدادی، تحقیق: لجنة إحیاء التّراث العربي في دار الآفاق الجدیدة، بیروت، چ 1، 1401 هـ/ 1981 م.
25. أصول النّظام الاجتماعي في الإسلام، محمّد طاهر بن عاشور، دار السّلام- دار سحنون، تونس – قاهره، چ 2، 1427 هـ/ 2006 م.
26. إعجاز القرآن، ابوبکر باقلانی، تقدیم و شرح و تعلیق: محمّد شریف سُکَّر، دار إحیاء العلوم، بیروت، چ 2، 1411 هـ/ 1990 م.
27. إعجاز القرآن والبلاغة النّبویّة، مصطفی صادق رافعی، دار الکتاب العربي، چ 9، 1393 هـ/ 1973 م.
28. أعلام السّنة المنشورة لاعتقاد الطّائفة النّاجیّة المنصورة، یا 200 سؤال في العقیدة الإسلامیّة، حافظ حکمی، تخریج احادیث و تعلیق: مصطفی ابونصر شلبی، مکتبة السّوادي، جدّه، چ 3، 1410 هـ.
29. إعلام الموقعین عن ربّ العالمین، ابن قیّم، دارالکتب العلمیّة، بیروت.
30. أعلام النّبوّة، ابوالحسن علی ّ بن محمّد ماوردی، تقدیم و شرح و تعلیق: محمّد شریف سُکَّر، دار إحیاء العلوم، بیروت، چ 1، 1408 هـ/ 1988 م.
31. إغاثة اللّهفان من مصاید الشّیطان، ابن قیّم جوزیّه، تحقیق: محمّد حامد فقی.
32. أفول شمس الحضارة الغربیّة، مصطفی فوزی غزال، دار السّلام للطّباعة والنّشر، چ 1، 1406 هـ/ 1986 م.
33. اِقتضاء الصّراط المستقیم لمخالفة أصحاب الجحیم، شیخ الإسلام ابن تیمیّه، تحقیق: ناصر عقل، مکتبة الرّشد، ریاض، چ 2، 1411 هـ/ 1991 م.
34. اقتصادیات الغنی في الإسلام، عمر مرزوقی، جامعة الملک سعود، عمادة البحث العلمي، 1423 هـ.
35. الإقناع، حجاوی، تحقیق: عبداللّطیف محمّد موسی سبکی، دار المعرفة، بیروت، لبنان.
36. الأمراض الجنسیّة؛ أسبابها وعلاجها، محمّد علی البار، دار المنارة، جدّه، چ 2، 1406 هـ.
37. الأمراض الجنسیّة، سیف الدّین شاهین، چ 4، 1409 هـ.
38. الأمراض الجنسیّة؛ عقوبة إلهیّة، عبدالحمید قضاه، دار النّشر الطّبّیّة، لندن، چ 1، 1405 هـ/ 1985 م.
39. الأمراض الجنسیّة، نبیل طویل، مؤسّسة الرّسالة، چ 2، 1402 هـ.
40. الأم، امام شافعی /، دار المعرفة، بیروت، چ 2، 1393 هـ.
41. الأموال، ابوعبید قاسم بن سلام، تحقیق: محمّد خلیل هراس، دار الفکر، بیروت، 1408 هـ/ 1988 م.
42. الانحرافات الجنسیّة وأمراضها، فایز الحاج، المکتب الإسلامي، چ 1، 1403 هـ.
43. الأنوار في شمائل النّبيّ المختار، بغوی، تحقیق: ابراهیم یعقوبی.
44. أهل الذّمّة في الحضارة الإسلامیّة، حسن ممی، دار الغرب الإسلامي، چ 1، 1998 م.
45. أهل الذّمّة والولایات العامّة في الفقه الإسلامي، گردآوری: نمر محمّد خلیل نمر، المکتبة الإسلامیّة، عمّان، اردن، چ 1، 1409 هـ.
46. إیقاظ الفکرة بمراجعة الفطرة، محمّد بن اسماعیل؛ امیر صنعانی، تحقیق و تعلیق و تخریج احادیث: محمّد صبحی بن حسن حلاق، دار ابن حزم، چ 1، 1402 هـ/ 1999 م.
47. الإیمان بالقضاء والقدر، محمّد حمد، دار ابن خزیمة، چ 3، 1419 هـ/ 1998 م.
48. الإیمان بالیوم الآخر، محمّد حمد، دار ابن خزیمة، چ 2، 1423 هـ/ 2002 م.
49. البحث الصّریح في أیّما هو الدّین الصّحیح، زیاده بن یحیی راسی، تحقیق: سعود بن عبدالعزیز خلف، الجامعة الإسلامیّة بالمدینة المنوّرة، عمادة البحث العلمی، چ 1، 1423 هـ/ 2003 م.
50. بدائع الصّنائع في ترتیب الشّرائع، کاسانی، دار الکتب العلمیّة، بیروت، چ 2، 1406 هـ/ 1986 م.
51. بدائع الفوائد، ابن قیّم، مکتبة الرّیاض.
52. بدایة المجتهد ونهایة المقتصد، ابن رشد، مکتبة الکلّیّات الأزهریّة، 1386 هـ/ 1966 م.
53. البدایة والنّهایة، ابن کثیر، تحقیق: احمد عبدالوهاب فتیح، دار زمزم، ریاض، 1414 هـ، و تحقیق: احمد ابوملحم و همکاران، دار الکتب العلمیّة، چ 3، 1407 هـ.
54. البدایة والنّهایة، ابن کثیر، تحقیق: عبدالله ترکی، دار هجر، چ 1، 1419 هـ/ 1998 م.
55. بغیة الإیضاح لتلخیص المفتاح في علوم البلاغة، عبدالمتعال صعیدی، مکتبة الآداب، قاهره، 1420 هـ/ 1999 م.
56. بلاغة القرآن، محمّد خضر حسین، گردآوری و بازبینی: علی رضا حسینی، الدّار الحسینیّة، 1417 هـ/ 1997 م.
57. بهجة قلوب الأبرار وقرّة عیون الأخیار في شرح جوامع الأخبار، عبدالرّحمان بن سعدی، تخریج احادیث: بدر البدر، مکتبة السّندس، چ 3، 1408 هـ.
58. البیان في علوم القرآن، محمّد بن علی حسن و سلیمان قرعاوی، مؤسّسة بیسان و البدر، دبی.
59. البیان والتّبیین، جاحظ، تحقیق و شرح: عبدالسّلام هارون، مکتبة الخانجي، قاهره.
60. تاریخ الطّبري، ابوجعفر محمّد بن جریر طبری، دار الکتب العلمیّة، بیروت.
61. تاریخ الکنیسة الشّرقیّة، میشل یتیم و ارشمندریت أغناطیوس دیک، المکتبة البولیسیّة، لبنان، چ 4، 1999 م.
62. تاریخ مدینة السّلام، خطیب بغدادی، تحقیق و بازبینی و تعلیق: بشّار عوّاد معروف، دار الغرب الإسلامي، چ 1، 1422 هـ/ 2001 م.
63. تأویل مشکل القرآن، ابن قتیبه، شرح و انتشار: سید احمد صقر، المکتبة العلمیّة، بیروت.
64. التّبیان في أقسام القرآن، ابن قیّم، تحقیق: محمّد شریف سُکَّر، دار إحیاء العلوم، بیروت، چ 1، 1409 هـ.
65. التّحفة المهدیّة شرح الرّسالة التّدمریّة، فالح بن مهدی آل‌مهدی، چ 2، 1406 هـ.
66. تحفة المودود في أحکام المولود، ابن قیّم، تحقیق: بشیر عیون، مکتبة دار البیان، توزیع: مکتبة المؤیّد، چ 2، 1407 هـ.
67. التّدمریّة؛ تحقیق الإثبات للأسماء والصّفات وحقیقة الجمع بین القدر والشّرع، شیخ الإسلام ابن تیمیّه، تحقیق: محمّد بن عوده سعوی، چ 1، 1405 هـ.
68. تذکرة السّامع والمتکلّم في أدب العالم والمتعلّم، ابن جماعه کنانی، تعلیق: سید محمّد محمّد هاشم ندوی، رمادی للنّشر، المؤتمن للتّوزیع، چ 2، 1416 هـ/ 1995 م.
69. التّذکرة في أحوال الموتی وأمور الآخرة، قرطبی، دار الفکر، لبنان، بیروت.
70. تربیّة الأولاد في الإسلام، عبدالله ناصح علوان، دار السّلام، چ 9.
71. تعریف عام بدین الإسلام، علی طنطاوی، دار الوفاء للطّباعة والنّشر، منصوره، چ 11، 1408 هـ/ 1987 م.
72. تعریف عام بدین الإسلام المسمّی: رسائل السّلام ورسل الإسلام، یوسف دجوی، دار ابن کثیر- دار القادري، دمشق – بیروت.
73. التّعریفات، شریف علیّ بن محمّد جرجانی، دار الکتب العلمیّة، بیروت، لبنان، 1416 هـ/ 1995 م.
74. تفسیر ابن أبی حاتم، عبدالرّحمان بن ابی حاتم رازی، تحقیق: أسعد محمّد طیّب، المکتبة العصریّة، صیدا.
75. تفسیر أبي السّعود «إرشاد العقل السّلیم إلی مزایا القرآن العظیم»، ابوالسّعود محمّد بن محمّد عماد، دار الإحیاء والتّراث العربي، بیروت.
76. تفسیر بغوی «معالم التّنزیل»، امام بغوی، تحقیق: محمّد بن عبدالله نمر، عثمان جمعه ضمیریّه و سلیمان حرش، دار طیّبة، چ 1، 1409 هـ/ 1989 م.
77. تفسیر التّحریر والتّنویر، علّامه محمّد طاهر بن عاشور، دار سحنون للنّشر والتّوزیع، تونس.
78. تفسیر قاسمی «محاسن التّأویل»، محمّد جمال الدّین قاسمی، دار الفکر، بیروت، چ 2، 1398 هـ/ 1978 م.
79. تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، دار الجیل، بیروت، چ 1، 1408 هـ/ 1988 م.
80. التّنبیهات اللّطیفة علی ما احتوت علیه العقیدة الواسطیّة من المباحث المنیفة، علّامه عبدالرّحمان بن سعدی، تعلیق: عبدالعزیز بن باز، تخریج: علیّ بن حسن بن عبدالحمید حلبی، دار ابن قیّم، چ 1، 1409 هـ.
81. تنبیه الأفاضل علی ما ورد في زیادة العمر ونقصانه من الدّلائل، امام شوکانی، تعلیق و تخریج: مشهور بن حسن سلمان، دار ابن حزم، بیروت، چ 1، 1410 هـ.
82. تهذیب الأخلاق، جاحظ، بازبینی و تعلیق: ابوحذیفه ابراهیم بن محمّد، دار الصّحابة للتّراث، طنطا، چ 1، 1400 هـ/ 1989 م.
83. توضیح الأحکام من بلوغ المرام، عبدالله بسّام، مکتبة الأسدي، مکّۀ مکرّمه، چ 5، 1423 هـ/ 2003 م.
84. التّوبة وظیفة العمر، محمّد حمد، دار ابن خزیمه، چ 1، 1421 هـ/ 2000 م.
85. تیسیر العزیز الحمید شرح کتاب التّوحید، سلیمان بن عبدالله بن محمّد بن عبدالوهّاب، المکتب الإسلامي، چ 8، 1409 هـ.
86. تیسیر العلّام شرح عمدة الأحکام، عبدالله بسّام، مکتبة جدّة، چ 7، 1407 هـ/ 1987 م.
87. تیسیر الکریم الرّحمن في تفسیر کلام المنّان، عبدالرّحمان سعدی، بازبینی: سعد بن فواز صمیل، دار ابن جوزی، دمّام، چ 2، 1426 ه.
88. تیسیر اللّطیف المنّان في خلاصة تفسیر القرآن، ابن سعدی، مکتبة الأقصی، عنیزه، چ 2، 1409 هـ.
89. تیسیر الوصول إلی علم الأصول، عبدالرّحیم یعقوب، مکتبة العبیکان، ریاض، چ 1، 1424 هـ.
90. جامع بیان العلم وفضله، ابن عبدالبرّ، دار الفکر.
91. جامع الرّسائل، شیخ الإسلام ابن تیمیّه، تحقیق: محمّد رشاد سالم، مطبعة المدني، چ 1، 1405 هـ.
92. الجامع الصّحیح في القدر، مقبل بن هادی وادعی، مکتبة ابن تیمیّه، قاهره.
93. جامع العلوم والحکم، ابن رجب حنبلی، تحقیق: شعیب أرناؤوط و ابراهیم باجس، مؤسّسة الرّسالة، چ 2، 1412 هـ/ 1991 م.
94. جذوة المقتبس في ذکر ولاة الأندلس، محمّد بن فتوح أزدی، الدّار المصریّة للتّألیف والتّرجمة، 1966 م.
95. الجراحة الصّغری، رضوان بابولی و أنطوان دولی، منشورات جامعة حلب، دانشکدۀ حلب، 1407 هـ.
96. جلاء الأفهام في الصّلاة والسّلام علی خیر الأنام، ابن قیّم، دار الکتب العلمیّة، بیروت، لبنان.
97. الجنّة والنّار، عمر أشقر، دار النّفائس، اردن، چ 12، 1423 هـ/ 2002 م.
98. الجواب الصّحیح لمن بدّل دین المسیح، شیخ الإسلام ابن تیمیّه، تحقیق: علی حسن ناصر و همکاران، دار العاصمة، ریاض، چ 1، 1414 هـ.
99. الجواب الکافي لمن سأل عن الدّواء الشّافي؛ الدّاء والدّواء، ابن قیّم، تحقیق و تعلیق: عامر بن علی یاسین، دار ابن خزیمة، ریاض، چ 1.
100. جوامع السّیرة النّبویّة، ابن حزم اندلسی، دار الکتب العلمیّة، بیروت، چ 1، 1403 هـ/ 1983 م.
101. جوامع الآداب في أخلاق الأنجاب، جمال الدّین قاسمی، مؤسّسة قرطبة.
102. جواهر الإکلیل شرح مختصر خلیل مذهب مالک، صالح بن عبدالسّمیع الأبی، دار إحیاء الکتب العربیّة، قاهره.
103. حاشیة ردّ المحتار علی الدّرّ المختار شرح تنویر الأبصار، خاتمة المحقّقین محمّد امین مشهور به ابن عابدین علی، دار الفکر، چ 2، 1386 هـ/ 1966 م.
104. حاشیة السّندي علی النّسائي، ابوالحسن سندی، تحقیق: عبدالفتّاح ابوغدّه، مکتب المطبوعات الإسلامیّة، حلب، چ 2، 1406 هـ/ 1986 م.
105. الحبائك في أخبار الملائك، سیوطی، دار الکتب العلمیّة، بیروت، چ 1، 1405 هـ/ 1985 م.
106. الحج، عبدالله طیّار، مکتبة التّوبة، ریاض، چ 1، 1412 هـ/ 1992 م.
107. حدائق الأنوار ومطالع الأسرار في سیرة النّبيّ المختار، ابن دیبع شیبانی شافعی، تحقیق: عبدالله بن ابراهیم انصاری، انتشار با هزینۀ: خلیفه بن حمد آل ثانی؛ امیر دولت قطر.
108. الحرّیّة في الإسلام، محمّد خضر حسین، دار الإعتصام.
109. حقوق الإنسان في الیهودیّة والمسیحیّة والإسلام مقارنة بالقانون الدّولي، خالد بن محمّد شنیبر، کرسيّ الأمیر سلطان بن عبدالعزیز للدّراسات الإسلامیّة المعاصرة، چ 1، 1430 هـ/ 2009 م.
110. حقوق غیر المسلمین في الدّولة الإسلامیّة، علیّ بن عبدالرّحمان طیّار، چ 1، 1425 هـ/ 2004 م.
111. الحکمة والتّعلیل في أفعال الله، محمّد بن ربیع مدخلی، مکتبة لینة للنّشر والتّوزیع، دمنهور، 1409 هـ.
112. حلیة الأولیاء، ابونعیم اصفهانی، دار الکتب العلمیّة، بیروت.
113. الحوار؛ آدابه وتطبیقاته في التّربیّة الإسلامیّة، خالد بن محمّد مغامسی، مرکز الملک عبدالعزیز للحوار الوطني، ریاض، چ 3، 1428 هـ/ 2007 م.
114. الحوار في السّیرة النّبویّة، محمّد حمد، إدارة الثّقافة الإسلامیّة، کویت، 2010 م.
115. الخصائص الکبری؛ کفایة الطّالب اللّبیب في خصائص الحبیب، حافظ جلال الدّین سیوطی، تحقیق: محمّد خلیل هراس، دار الکتب الحدیثة، خیابان جمهوری در شهر عابدین.
116. خطوات في فقه التّعایش والتّجدید، هانئ احمد فقیه، دار الفتح للدّراسات والفتح، چ 1، 1431 هـ/ 2010 م.
117. خلاصة السّیرة النّبویّة و حقیقة الدّعوة الإسلامیّة، محمّد رشید رضا، تصحیح و تعلیق: عبدالله سید احمد حجاج، 1400 هـ/ 1980 م.
118. دائرة المعارف الکتابیّة، تالیف: گروهی از متکلّمان، دار الثّقافة، مصر، بخش‌های هفتگانۀ آن، با چاپ‌های متفاوتی منتشر شده است.
119. درء تعارض العقل والنّقل، شیخ الإسلام ابن تیمیّه، تحقیق: محمّد رشاد سالم، جامعة الإمام محمّد بن سعود الإسلامیّة، چ 1، 1401 هـ/ 1981 م.
120. دراسات في الأدیان: الیهودیّة والنّصرانیّة، سعود بن عبدالعزیز خلف، مکتبة أضواء السّلف، چ 1، 1422 هـ/ 2002 م.
121. دروس وعبر من سیرة خیر البشر محمّد ج، زهیر محمّد عفانه، دار النّقاش، چ 1، 1425 هـ/ 2005 م.
122. الدّعاء؛ مفهومه- أحکامه- أخطاء تقع فیه، محمّد حمد، دار ابن خزیمة، چ 3، 1430 هـ/ 2009 م.
123. دع القلق وابدأ الحیاة، دیل کارنگی، ترجمۀ عربی: عبدالمنعم محمّد زیادی، مکتبة الخانجي، قاهره، 1980 م.
124. الدّعوة إلی الإسلام، توماس آرنولد، ترجمۀ عربی: حسن ابراهیم حسن، مکتبة النّهضة المصریّة، چ 3، 1970 م.
125. الدّعوة إلی الإصلاح، محمّد خضر حسین، تحقیق: علی رضا حسینی، الدّار الحسینیّة للکتاب، چ 3، 1410 هـ/ 1990 م.
126. دعوة التّوحید؛ أصولها- الأدوار الّتي مرّت بها- مشاهیر دعاتها، محمّد خلیل هراس، مکتبة الصّحابة، طنطا.
127. دفع إیهام الإضطراب عن آیات الکتاب، محمّد امین شنقیطی، مطابع الرّیاض، چ 1، 1375 هـ.
128. الدّلائل القرآنیّة في أنّ العلوم النّافعة داخلة في الدّین الإسلامي، عبدالرّحمان سعدی، مؤسّسة الرّسالة، مکتبة الرّشد، چ 2، 1403 هـ/ 1983 م.
129. دلائل النّبوّة ومعرفة أحوال صاحب الشّریعة، ابوبکر احمد بن حسین بیهقی، بازبینی و تخریج و تعلیق: عبدالمعطی قلعجی، دار الکتب العلمیّة، بیروت، لبنان، چ 1، 1405 هـ/ 1985 م.
130. الدّین الصّحیح یحلّ جمیع المشاکل، عبدالرّحمان سعدی، مکتبة دار الأقصی، کویت، چ 1، 1406 هـ/ 1986 م.
131. دیوان الأعشی الکبیر، میمون بن قیس، شرح و تحقیق: محمّد محمّد حسین، مکتبة الآداب، جمامیز.
132. ذیل طبقات الحنابلة، ابن رجب حنبلی، مطبعة السّنّة المحمّدیّة، تحقیق: محمّد حامد فقی، 1372 هـ.
133. الرّحمة والعظمة في السّیرة النّبویّة، محمّد حمد، دار ابن خزیمة، ریاض، چ 1، 1428 هـ/ 2007 م.
134. الرّدّ علی البکری، شیخ الإسلام ابن تیمیّه، تحقیق: محمّد علی عجال، مکتبة الغرباء الأثریّة، مدینۀ منوّره، چ 1، 1417 هـ.
135. الرّدّ علی من قال بفناء الجنّة والنّار، وبیان الأقوال في ذلک، شیخ الإسلام ابن تیمیّه، بررسی و تحقیق: محمّد بن عبدالله سمهری، دار بلنسیّة، چ 1، 1415 هـ/ 1995 م.
136. رسائل الإصلاح، محمّد خضر حسین، دار الإصلاح، سعودی، دمّام.
137. رسائل في العقیدة، محمّد حمد، دار ابن خزیمة، چ 1، 1423 هـ/ 2002 م.
138. رسائل في العقیدة، محمّد بن صالح عثیمین، دار طیّبة، ریاض، چ 2، 1406 هـ.
139. الرّسالة، امام شافعی /، تحقیق: احمد محمّد شاکر، دار الکتب العلمیّة.
140. رسالة إبن القیّم إلی أحد إخوانه، ابن قیّم، تحقیق: عبدالله بن محمّد مدیفر، چ 1، 1420 هـ.
141. الرّسالة المحمّدیّة، سید سلیمان ندوی، مکتبة دار الفتح، دمشق، چ 2، 1383 هـ/ 1963 م.
142. الرّسل والرّسالات، عمر أشقر، مکتبة الفلاح، کویت، چ 3، 1405 هـ/ 1985م.
143. رمضان؛ دروس وعبر تربیّة وأسرار، محمّد حمد، دار ابن خزیمة، چ 2، 1422هـ/ 2003 م.
144. روائع الطّبّ الإسلامي، محمّد نزار دقر، موجود در اینترنت.
145. الرّوح، ابن قیّم، دار الکتب العلمیّة، بیروت، 1395 هـ/ 1975 م.
146. الرّوض الأنف في تفسیر السّیرة النّبویّة لابن هشام، ابوالقاسم عبدالرّحمان بن عبدالله بن ابی الحسن خثعمی سهیلی، به همراه السّیرة النّبویّة از معافری، تعلیق و حاشیه‌نویسی: مجدی بن منصور بن سید شوری، منشورات محمّد علی بیضون، دار الکتب العلمیّة، بیروت، لبنان، چ 1، 1418 هـ/ 1997 م.
147. روضة الطّالبین وعمدة المفتین، نووی، المکتب الإسلامي، بیروت، 1405 هـ.
148. ریاض الصّالحین، ابوزکریّا یحیی نووی، تحقیق: حسّان عبدالمنّان، دار طیّبة، المکتبة الإسلامیّة، چ 1، 1412 هـ.
149. الرّیاض النّاضرة والحدائق الزّاهرة في العقائد والفنون المتنوّعة الفاخرة، عبدالرّحمان سعدی، تصحیح و بازبینی و تعلیق: اشرف بن عبدالمقصود بن عبدالرّحیم، مؤسّسة قرطبة.
150. زاد المسیر في علم التّفسیر، ابن جوزی، المکتب الإسلامي، چ 4، 1407 هـ/ 1987 م.
151. زاد المعاد في هدي خیر العباد، ابن قیّم، تحقیق و تعلیق: شعیب أرناؤوط و عبدالقادر أرناؤوط، مؤسّسة الرّسالة، چ 15، 1407 هـ/ 1987 م.
152. سبل السّلام، صنعانی، مکتبة مصطفی البابي الحلبي، چ 4، 1379 هـ/ 1960م.
153. سبل الهدی والرّشاد في سیرة خیر العباد، محمّد بن یوسف صالحی شامی، تحقیق و تعلیق: عادل احمد عبدالموجود و علی محمّد معوض، توزیع: مکتبة عبّاس احمد الباز، مکّۀ مکرّمه، دار الکتب العلمیّة، بیروت، لبنان، چ 1، 1414هـ/ 1993 م.
154. السّنّة، ابن ابی عاصم، تحقیق: محمّد ناصر الدّین آلبانی، المکتب الإسلامي، چ 1، 1400 هـ.
155. السّنّة ومکانتها في التّشریع الإسلامي، مصطفی سباعی، مکتبة دار المعرفة، قاهره، چ 1، 1380 هـ/ 1961 م.
156. سنن التّرمذی، احمد شاکر و دیگران، دار إحیاء التّراث العربي، بیروت.
157. سنن التّرمذی، دار الدّعوة، دار سحنون، چ 2.
158. سنن الدّارمي، امام دارمی، دار المغني، ریاض، چ 1، 1421 هـ/ 2000 م.
159. سنن أبي داود، دار الدّعوة، دار سحنون، چ 2.
160. سنن أبي داود، محمّد محیي الدّین عبدالحمید، دار الفکر.
161. سنن ابن ماجه، شماره‌گذاری: محمّد عبدالباقی، دار الدّعوة، دار سحنون، چ 2.
162. سنن ابن ماجه، محمّد فؤاد عبدالباقی، دار الفکر.
163. سنن النّسائي، تحقیق: عبدالفتّاح ابوغدّه، مکتب المطبوعات الإسلامیّة، حلب، چ 2، 1406 هـ.
164. سوء الخلق؛ مظاهره، أسبابه، علاجه، محمّد حمد، دار ابن خزیمة، چ 2، 1417 هـ/ 1996 م.
165. سیرة عمر بن عبدالعزیز علی ما رواه مالک بن أنس وأصحابه، ابومحمّد عبدالله بن عبدالحکم، گردآوری و تصحیح و تعلیق: احمد عبید، عالم الکتب، چ 6، 1404 هـ.
166. السّیرة النّبویّة الصّحیحة محاولة لتطبیق قواعد المحدّثین في نقد روایات السّیرة النّبویّة، اکرم عمری، مکتبة العلوم والحکم، مدینۀ منوّره.
167. شرح أصول إعتقاد أهل السّنّة والجماعة، لالکائی، تحقیق: احمد بن سعد بن حمدان غامدی، دار طیّبة، ریاض.
168. شرح دیوان زهیر بن أبي سلمی، المکتبة الثّقافیّة، بیروت، چ 1، 1968 م.
169. شرح الزّرکشي علی مختصر الخرقي، عبدالله بن عبدالرّحمان جبرین، مکتبة العبیکان، چ 1، 1413 هـ/ 1993 م.
170. شرح السّنّة، بغوی، تحقیق: شعیب أرناؤوط و زهیر شاویش، المکتب الإسلامي.
171. شرح السّنّة، امام ابومحمّد حسن بن علی بن خلف بربهاری، تحقیق: محمّد بن سعید قحطانی، دار ابن قیّم، چ 1، 1408 هـ.
172. شرح العقیدة الطّحاویّة، تحقیق و بازبینی: گروهی از عالمان، تخریج احادیث: شیخ محمّد ناصر الدّین آلبانی، المکتب الإسلامي، بیروت، چ 8، 1404 هـ.
173. شرح العقیدة الواسطیّة لشیخ الإسلام ابن تیمیّه، محمّد خلیل هراس، بازبینی و تخریج احادیث: علوی سقاف، دار الهجرة للنّشر والتّوزیع، ریاض – ثقبه، چ 1، 1411 هـ.
174. شرح فتح القدیر لابن همام مع تکملة نتائج الأفکار في کشف رموز الأسرار، قاضی زاده، المطبعة الکبری الأمیریّة، بولاق، چ 1، 1315 هـ.
175. الشّرح الکبیر، ابن قدامه، المکتبة السّلفیّة، مکتبة المؤیّد.
176. شرح الکوکب المنیر، ابن نجّار، تحقیق: محمّد زحیلی و نزیه حمّاد، مکتبة العبیکان، چ 2، 1418 هـ/ 1997 م.
177. شرح منتهی الإرادات، منصور بهوتی، دار عالم الکتب، چ 1، 1414 هـ/ 1993 م.
178. شفاء العلیل في مسائل القضاء والقدر والحکمة والتّعلیل، ابن قیّم، نگارش: حسّانی حسن عبدالله، مکتبة دار التّراث، قاهره.
179. الشّفا بتعریف حقوق المصطفی، قاضی عیاض، تحقیق: علی محمّد بجاوی، مطبعة عیسی البابي الحلبي و شرکاؤه، قاهره.
180. شمائل الرّسول ودلائل نبوّته وفضائله وخصائصه، ابن کثیر، تحقیق: طه عبدالرّؤوف سعد، المکتبة الأدبیّة العربیّة، چ 1، 1402 هـ/ 1982 م.
181. الشّمائل المحمّدیّة، امام ترمذی، گردآوری و تعلیق: محمّد عفیف زعبی، دار المطبوعات الحدیثة، جدّه، چ 2، 1406 هـ/ 1986 م.
182. شمس العرب تسطع علی الغرب، زیگرید هونکه، ترجمۀ عربی: فاروق بیضون، دار صادر، دار الآفاق الجدیدة، بیروت، چ 8.
183. الشّوری فریضة إسلامیّة، علی صلّابی، دار المعرفة، بیروت، لبنان، چ 1، 1431 هـ/ 2010 م.
184. الشّوری، محمود خالدی، دار الجیل، بیروت، چ 1، 1404 هـ.
185. الشّوری وأثرها في الدّیموقراطیّة؛ دراسة مقارنة، عبدالحمید انصاری، المکتبة العصریّة، بیروت، چ 3، 1400 هـ.
186. الشیخ عبدالرّحمن سعدی وجهوده في توضیح العقیدة، عبدالرّزّاق عباد، مکتبة الرّشد، چ 1، 1411 هـ.
187. صحیح الأدب المفرد للإمام بخاری، نگارش: محمّد ناصر الدّین آلبانی، دار الصّدیق للنّشر والتّوزیع، چ 1، 1414 هـ/ 1994 م.
188. صحیح البخاري، امام بخاری، به اهتمام: ابوصهیب کرمی، بیت الأفکار الدّولیّة، 1419 هـ/ 1998 م.
189. صحیح البخاري، امام بخاری، دار سحنون، دار الدّعوة، چ 2.
190. صحیح الجامع الصّغیر وزیادته، محمّد ناصر الدّین آلبانی، تحت نظارت: زهیر شاویش، المکتب الإسلامي، چ 2، 1406 هـ.
191. صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان، شعیب أرناؤوط، مؤسّسة الرّسالة، بیروت، چ 2، 1414 هـ/ 1993 م.
192. صحیح سنن التّرمذي، شیخ محمّد ناصر الدّین آلبانی، مکتب التّربیّة العربي، ریاض، چ 1، 1408 هـ/ 1988 م.
193. صحیح مسلم بشرح الإمام النووي، دار الفکر.
194. صحیح مسلم، به اهتمام: ابوصهیب کرمی، بیت الأفکار الدّولیّة، 1419 هـ/ 1998 م.
195. صحیح مسلم، امام مسلم، شماره‌گذاری: عبدالباقی، دارالآفاق الجدیدة، بیروت، و نیز چاپ دار الدّعوة و دار سحنون.
196. الطّریق إلی الإسلام، محمّد حمد، دار ابن خزیمة، ریاض، چ 2، 1427 هـ/ 2006 م.
197. طریق الهجرتین وباب السّعادتین، ابن قیّم، بازبینی و تخریج احادیث: عمر بن محمود ابوعمر، دار ابن القیّم، چ 1، 1409 هـ.
198. عالم الجنّ والشّیاطین، عمر أشقر، دار النّفائس، اردن، چ 15، 1423 هـ/ 2002 م.
199. عالم الملائکة الأبرار، عمر أشقر، دار النّفائس، چ 13، 1423 هـ/ 2002 م.
200. العبودیّة، شیخ الإسلام ابن تیمیّه، تحقیق: علیّ بن حسن بن عبدالحمید، دار الأصالة للنّشر والتّوزیع، چ 1، 1412 هـ.
201. عبودیّة الکائنات لربّ العالمین، فرید اسماعیل تونی، مکتبة الضّیاء، جدّه، چ1، 1413 هـ/ 1992 م.
202. العقل والنّقل عند ابن رشد، محمّد امان جامی، الجامعة الإسلامیّة، چ 3، 1404 هـ.
203. عقیدة أهل السّنّة والجماعة، محمّد بن ابراهیم حمد، تقدیم: شیخ عبدالعزیز بن باز، دار ابن خزیمة، ریاض، چ 2، 1419 هـ/ 1998 م.
204. عقیدة ختم النّبوّة بالنّبوّة المحمّدیّة، احمد بن سعد غامدی، دار طیّبة، ریاض، چ 1، 1405 هـ/ 1985 م.
205. العقیدة في الله، عمر أشقر، مکتبة الفلاح، کویت، چ 5، 1984 م.
206. العقیدة والشّریعة في الإسلام، گلدزیهر، ترجمۀ عربی: محمّد یوسف موسی و دیگران، دار الکتب الحدیثة، مصر، چ 2.
207. العلم یدعو للإیمان، کریسی موریسون، ترجمۀ عربی: محمّد صالح فلکی، دار القلم، بیروت، چ 1، 1986 م.
208. العمل عند المسلمین رؤیة حضاریّة، ابراهیم مزینی، وزارة العمل والشّؤون الإجتماعیّة، ریاض، چ 1، 1424 هـ/ 2003 م.
209. العمل في الإسلام: أخلاقه- مفاهیمه- قیمه- أحکامه، عزّ الدّین خطیب تمیمی، دار الفیحاء، عمّان، اردن.
210. عیون الأخبار، ابن قتیبه دینَوری، دار الکتاب العربي، بیروت، لبنان.
211. غذاء الألباب شرح منظومة الآداب، محمّد سفارینی، مؤسّسة قرطبة، چ 2، 1414 هـ/ 1993 م.
212. الفاحشة عمل قوم لوط؛ الأضرار- الأسباب- سبل الوقایة- العلاج، محمّد حمد، دار ابن خزیمة، چ 1، 1415 هـ/ 1994 م.
213. الفتاوی الکبری، شیخ الإسلام ابن تیمیّه، تحقیق و تعلیق و تقدیم: محمّد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، دار الرّیّان للتّراث، قاهره، چ 1، 1408 هـ.
214. فتح الباري بشرح الصّحیح البخاري، حافظ ابن حجر عسقلانی، مکتبة ابن تیمیّة، چ 1، 1407 هـ.
215. فتح ربّ البریّة بتلخیص الحمویّة، محمّد بن صالح عثیمین، جامعة الإمام محمّد بن سعود الإسلامیّة، چ 4، 1410 هـ.
216. فتح القدیر الجامع بین فنّي الرّوایة والدّرایة في علم التّفسیر، محمّد بن علی شوکانی، تحقیق: عبدالرّزّاق مهدی، عالم الکتب، و نیز چاپ دار الکتاب العربي، بیروت، لبنان، چ 1، 1420 هـ/ 1999 م.
217. فتح المغیث شرح ألفیّة الحدیث، سخاوی، دار الکتب العلمیّة، لبنان، چ 1، 1403 هـ.
218. الفروق، شهاب الدّین قرافی، عالم الکتب، بیروت.
219. الفصول في سیرة الرّسول ج، حافظ ابن کثیر، توزیع: دار الباز للنّشر والتّوزیع، دار الکتب العلمیّة، بیروت.
220. فقه الأسماء الحسنی، عبدالرّزّاق بدر، چ 1، 1429 هـ/ 2008 م.
221. فقه السّنّة، سید سابق، دار الکتب العربیّة، بیروت، چ 8، 1407 هـ.
222. فقه السّیرة، شیخ محمّد غزالی، تخریج احادیث: محمّد ناصر الدّین آلبانی، دار إحیاء التّراث العربي، چ 7، 1976 م.
223. فقه الشّوری؛ دراسة تأصیلیّة نقدیّة، علیّ بن سعید غامدی، دار طیّبة، ریاض، چ 1، 1422 هـ.
224. الفوائد، ابن قیّم، تحقیق: محمّد عثمان الخشت، دار الکتاب العربي، بیروت، چ 1، 1406 هـ.
225. القاموس المحیط، فیروزآبادی، مؤسّسة الرّسالة، چ 2، 1407 هـ.
226. القدر، ابوبکر جعفر بن محمّد فریابی، تحقیق: عمرو عبدالمنعم سلیم، دار ابن حزم، چ 1، 1421 هـ/ 2000 م.
227. القضاء والقدر في الإسلام، فاروق احمد دسوقی، المکتب الإسلامي، بیروت، مکتبة الخاني، ریاض، چ 2، 1406 هـ.
228. القضاء والقدر في ضوء الکتاب والسّنّة، ومذاهب النّاس فیه، عبدالرّحمان بن صالح محمود، دار الوطن، چ 2، 1418 هـ/ 1997 م.
229. القضاء والقدر، عمر أشقر، دار النّفائس للنّشر والتّوزیع، کویت، مکتبة الفلاح للنّشر والتّوزیع، چ 1، 1410 هـ.
230. القطاع الخیري ودعاوی الإرهاب، محمّد سلومی، سلسله مقالاتی که از مجلۀ البیان مننشر می‌شود، ریاض، چ 1، 1424 هـ.
231. قواعد الحرب في الشّریعة الإسلامیّة؛ دراسة مقارنة، عواض وذینانی، مکتبة الرّشد، عربستان سعودی، ریاض، چ 1، 1426 هـ/ 2005 م.
232. القواعد المثلی في صفات الله وأسمائه الحسنی، محمّد بن صالح عثیمین، تخریج احادیث: اشرف بن عبدالمقصود، أضواء السّلف، أصداء المجتمع، 1416 هـ/ 1996 م.
233. القیامة الصّغری، عمر أشقر، دار النّفائس، اردن، چ 13، 1423 هـ/ 2000 م.
234. القیامة الکبری، عمر أشقر، دار النّفائس، اردن، چ 13، 1423 هـ/ 2000 م.
235. الکافي في فقه أهل المدینة، ابن عبدالبرّ، مکتبة الرّیاض الحدیثة، ریاض، عربستان سعودی، چ 2، 1400 هـ/ 1980 م.
236. کشف الأستار عن زوائد البزار، حافظ نورالدّین هیثمی، تحقیق: حبیب الرّحمان اعظمی، مؤسّسة الرّسالة، چ 2، 1404 هـ.
237. کفایة الأخیار، محمّد حسینی، الشّؤون الدّینیّة، قطر.
238. الکلّیّات، ابوالبقاء کفوی، بازبینی و آماده‌سازی برای چاپ: عدنان درویش و محمّد مصری، مؤسّسة الرّسالة، چ 2، 1419 هـ/ 1998 م.
239. کنز العمّال في سنن الأقوال والأفعال، علاء الدّین علی متّقی بن حسام الدّین هندی، تحقیق: محمود دمیاطی، دار الکتب العلمیّة، بیروت، 1419 هـ/ 1999 م.
240. لسان العرب، ابن منظور، دار صادر، بیروت.
241. الله یتجلّي في عصر العلم، گروهی از دانشمندان امریکایی به مناسب سال بین‌المللی فیزیک، نگارش: جان کلوفر مونسیما، ترجمۀ عربی: دمرداش عبدالمجید سرحان، بازبینی و تعلیق: محمّد جمال الدّین فندی، دار القلم، بیروت.
242. لماذا انتحر هؤلاء، گردآوری و تصحیح: هانی خیّر، دار دمشق، چ 1، 1992م.
243. لمعة الاعتقاد الهادي إلی سبیل الرّشاد، ابن قدامه، شرح: شیخ محمّد بن عثیمین، تحقیق و تخریج احادیث: اشرف بن عبدالمقصود بن عبدالرّحیم، مکتبة الإمام بخاری، الدّار السّلفیّة، چ 2، 1412 هـ.
244. لوامع الأنوار البهیّة، وسواطع الأسرار الأثریّة؛ شرح الدّرّة المضیّة في عقیدة الفرقة المرضیّة، علّامه محمّد بن احمد سفارینی، المکتب الإسلامي، بیروت، مکتبة أسامة، ریاض، چ 2، 1405 هـ.
245. مباحث في إعجاز القرآن، مصطفی مسلم، دار التّدمریّة، چ 1، 1432 هـ/ 2011 م.
246. مباحث في العقل، محمّد نعیم یاسین، دار النّفائس للنّشر والتّوزیع، اردن، چ 1، 1432 هـ/ 2011 م.
247. المبسوط، سرخسی، بررسی و تحقیق: خلیل محیی الدّین المیس، دار الفکر للطّباعة والنّشر والتّوزیع، بیروت، لبنان، چ 1، 1421 هـ/ 2000 م.
248. مجمع الزّوائد، ومنبع الفوائد، هیثمی، دار الکتاب العربي، بیروت، چ 2، 1402هـ/ 1982 م.
249. المجموعة الکاملة لمؤلّفات الشّیخ عبدالرّحمان بن سعدی، مرکز فرهنگی صالح بن صالح، عنیزه، 1411 هـ.
250. مجموع فتاوی شیخ الإسلام ابن تیمیّة، جمع‌آوری و ترتیب: عبدالرّحمان بن قاسم و فرزندش محمّد.
251. مجموع فتاوی ورسائل فضیلة الشّیخ محمّد بن صالح عثیمین، جمع‌آوری و ترتیب: فهد سلیمان، دار الوطن، چ 1، 1412 هـ.
252. محبّة الرّسول ج بین الإتّباع و الإبتداع، عبدالرّؤوف محمّد عثمان، مکتبة الضیّاء، جدّه، چ 1، 1412 هـ/ 1991 م.
253. المحلّی، ابن حزم، تحقیق: احمد شاکر، المکتب التّجاري، بیروت.
254. محمّد رسول الله ج، محمّد رضا، دار الفکر للطّباعة والنّشر والتّوزیع.
255. محمّد رسول الله؛ خلاصة سیرته ومقالات نادرة فیها، محمّد حمد، دار ابن خزیمة، ریاض، چ 1، 1427 هـ/ 2006 م.
256. محمّد رسول الله ج، علّامه احمد تیمور پاشا، در الآفاق العربیّة، چ 1، 1424 هـ/ 2003 م.
257. محمّد ج المثل الکامل، محمّد احمد جاد المولی بک، مکتبة ومطبعة محمّد علی صبیح، چ 6، 1388 هـ/ 1968 م.
258. مختصر الأسئله والأجوبة الأصولیّة علی العقیدة الواسطیّة، عبدالعزیز سلمان، چ 10، 1403 هـ.
259. مختصر المزني؛ حاشیة کتاب الأم، چاپ کتاب الشّعب، 1388 هـ/ 1968 م.
260. مختصر منهاج القاصدین، ابن قدامه، تحقیق: زهیر شاویش، المکتب الإسلامي، چ 8، 1409 هـ/ 1989 م.
261. المختصر الوجیز في علوم الحدیث، محمّد عجاج خطیب، مؤسّسة الرّسالة، چ 3، 1407 هـ/ 1987 م.
262. مدارج السّالکین بین منازل إیّاک نعبد وإیّاک نستعین، ابن قیّم، تحقیق و تعلیق: المعتصم بالله بغدادی، توزیع: دار النّفائس، ریاض، چ 1، 1410 هـ.
263. المذاهب المعاصرة وموقف الإسلام منها، عبدالرّحمان عمیره، دار اللّواء، ریاض، چ 5، 1404 هـ/ 1984 م.
264. مذکّرة في التّوحید، محمّد بن قاسم، به صورت نسخۀ خطّی.
265. المذکّرات، محمّد کرد علی، دار أضواء السّلف، ریاض.
266. مرض الإیدز الطّاعون الجدید، خالص جلبی، دار الهدایة، چ 1، 1407 هـ.
267. مزیل الدّاء عن أصول القضاء، عبدالله بن مطلق فهید، چ 1، 1372 هـ/ 1953 م.
268. المستدرک علی الصّحیحین، حاکم، مکتبة النّصر الحدیثة، ریاض.
269. مسند الإمام احمد بن حنبل، دار الدّعوة، دار سحنون، چ 2.
270. المسند، امام احمد بن حنبل، شرح و فهرست‌نویسی: احمد محمّد شاکر، مکتبة دار الکتاب الإسلامي، قاهره، چ 2.
271. مسند الجعد، حافظ ابوالحسین علیّ بن جعد بن عبید جوهری، تحقیق: عبدالمهدی بن عبدالقادر بن عبدالهادی، مکتبة الفلاح، کویت، چ 1، 1405 هـ/ 1958 م.
272. مسند أبي یعلی الموصلي، تحقیق: حسین سلیم اسد، دار المأمون للتّراث، دمشق، چ 1، 1404 هـ/ 1988 م.
273. مسؤولیّة الأب المسلم في تربیّة الولد في مرحلة الطّفولة، عدنان باحارث، دار المجتمع للنّشر والتّوزیع، چ 1، 1414 هـ/ 1993 م.
274. المسؤولیّة في الإسلام، عبدالله قادری أهدل، دار العمیر للثّقافة والنّشر، 1412 هـ/ 1992 م.
275. مشکاة المصابیح، تبریزی، تحقیق: شیخ محمّد ناصرالدّین آلبانی، المکتب الإسلامي، بیروت، چ 2، 1405 هـ.
276. معارج القبول لشرح سلّم الوصول إلی علم الأصول في التّوحید، حافظ حکمی، مکتبة شیخ الإسلام ابن تیمیّة، چ 2، 1404 هـ.
277. معجم مقاییس اللّغة، احمد بن فارس، تحقیق و بازبینی: عبدالسّلام هارون، دار الجیل، بیروت، 1420 هـ.
278. المعجم الکبیر، طبرانی، چ 2، 1404 هـ.
279. مع الرّعیل الأوّل، محبّ الدّین خطیب، المکتبة السّلفیّة، قاهره، چ 2، 1410هـ.
280. المغني، ابن قدامه، وزارة الشّؤون الإسلامیّة والأوقاف، چ 3، 1417 هـ/ 1997 م.
281. مغني المحتاج إلی معرفة معاني ألفاظ المنهاج، محمّد خطیب شربینی، مکتبة مصطفی البابي الحلبي، قاهره، 1377 هـ/ 1958 م.
282. مفتاح دار السّعادة، ابن قیّم، دار الکتب العلمیّة، بیروت.
283. المفردات في غریب القرآن، راغب اصفهانی، بازبینی: هیثم طعیمی، دار إحیاء التّراث العربي، چ 1، 1423 هـ/ 2002 م.
284. مقامات حریری، دار صادر، بیروت.
285. مقدّمة ابن خلدون، عبدالرّحمان بن محمّد بن خلدون، تحقیق: علی عبدالواحد وافی، چاپ: لجنة البیان العربي، قاهره، چ 1، 1376 هـ.
286. مکارم الأخلاق، خرائطی، تحقیق: أیمن عبدالجابر بحیری، دار الآفاق العربیّة، مصر، 1419 هـ.
287. من أخطاء الأزواج، محمّد حمد، دار ابن خزیمة، چ 1، 1419 هـ/ 1999 م.
288. مناهل العرفان، محمّد زرقانی، دار إحیاء الکتب العلمیّة، عیسی البابي الحلبي و شرکاؤه.
289. من صفات الدّاعیة اللّین والرّفق، فضل الهی، مکتبة المعارف، ریاض، چ 1، 1411 هـ/ 1991 م.
290. من صفات الدّاعیة مراعاة أصول المخاطبین في ضوء الکتاب والسّنّة وسیر الصّالحین، فضل الهی، إدارة ترجمان الإسلام، پاکستان، چ 2، 1419 هـ/ 1998م.
291. منهاج السّنّة النّبویّة، شیخ الإسلام ابن تیمیّه، تحقیق: محمّد رشاد سالم، چ1، 1406 هـ.
292. المهدي حقیقة لا خرافة، محمّد بن احمد اسماعیل مقدم، مکتبة التّربیّة الإسلامیّة لإحیاء التّراث، چ 1، 1411 هـ/ 1990 م.
293. المواهب الرّبّانیّة من الآیات القرآنیّة، شیخ عبدالرّحمان سعدی، به اهتمام: سمیر ماضی، رمادی للنّشر، المؤتمن للتّوزیع، چ 1، 1416 هـ.
294. موسوعة الأعمال الکاملة، محمّد خضر حسین، جمع‌آوری و بازبینی: علی رضا حسینی، دار النّبوّة، چ 1، 1431 هـ/ 2010 م.
295. موسوعة نضرة النّعیم في مکارم أخلاق الرّسول الکریم ج، گردآوری: گروهی از متخصّصان با نظارت: صالح بن حمید و عبدالرّحمان بن محمّد مَلُّوح، دار الوسیلة للنّشر والتّوزیع، جدّه، عربستان سعودی، چ 1، 1418 هـ/ 1998 م.
296. موقف ابن تیمیّه من الأشاعرة، عبدالرّحمان محمود، مکتبة الرّشد، ریاض، چ 2، 1416 هـ/ 1995 م.
297. النبّوات، شیخ الإسلام ابن تیمیّه، بررسی و تحقیق: محمّد عبدالرّحمان عوض، دار الکتاب العربي، بیروت، چ 1، 1405 هـ؛ أضواء السّلف، تحقیق: عبدالعزیز طویان، چ 1، 1420 هـ/ 2000 م.
298. النّظام السّیاسي في الإسلام؛ النّظریّة السّیاسیّة نظام الحکم، عبدالعزیز خیّاط، دار السّلام، مصر، چ 2، 1425 هـ/ 2004 م.
299. النّظام السّیاسي في الإسلام، سعود آل سعود و دیگران، مدار الوطن، چ 5، 1430 هـ/ 2009 م.
300. نظام الشّوری في الإسلام ونظم الدّیموقراطیّة، زکریّا خطیب، مطبعة السّعادة، 1405 هـ.
301. النّظام الاقتصادي في الإسلام، عمر مرزوقی و همکاران، مکتبة الرّشد، چ 4، 1430 هـ/ 2009 م.
302. النّظام المالي والاقتصادي في الإسلام، محمود خطیب، مکتبة الرّشد، چ 2، 1426 هـ/ 2005 م.
303. نظرات الأسرة المسلمة، محمّد بن لطفی صباغ، المکتب الإسلامي، چ 1، 1405 هـ/ 1985 م.
304. نقض المنطق، شیخ الإسلام ابن تیمیّه، تحقیق: محمّد بن عبدالرّزّاق حمزه و سلیمان الصّنیع، تصحیح: محمّد حامد فقی، مکتبة السّنّة المحمّدیّة.
305. النّهایة في غریب الحدیث والأثر، ابن اثیر، تحقیق: خلیل مأمون شیحا، دار المعرفة، بیروت، لبنان، چ 1، 1422 هـ.
306. نیل الأوطار شرح منتقی الأخبار من أحادیث سیّد الأخیار، علّامه محمّد بن علی شوکانی، تقدیم و تقریظ: وهبه زحیلی، توزیع: دار الصّمیعي، ریاض، و دار الخیر، دمشق، چ 2، 1418 هـ/ 1998 م.
307. الهدایة الإسلامیّة، محمّد خضر حسین، گردآوری و تحقیق: علی رضا تونسی، چ 1، 1394 هـ.
308. الهمّة العالیّة؛ معوّقاتها ومقوّماتها، محمّد حمد، دار ابن خزیمة، چ 7، 1427هـ/ 2005 م.
309. الوابل الصّیّب من الکلم الطّیّب، امام ابن قیّم، بررسی و تحقیق: محمّد عبدالرّحمان عوض، دار الکتاب العربي، بیروت، چ 1، 1405 هـ/ 1985 م.
310. وجوب التّعاون بین المسلمین، عبدالرّحمان سعدی، مؤسّسة الرّسالة، مکتبة الرّشد، چ 2، 1403 هـ/ 1983 م.
311. الوجوه والنّظائر في القرآن الکریم، بررسی و مقایسه و اصلاح: سلیمان بن صالح قرعاوی، مکتبة الرّشد، چ 1، 1410 هـ/ 1990 م.
312. الوجوه والنّظائر في القرآن الکریم، دامغانی، تحقیق و ترتیب و تکمیل و تصحیح: عبدالعزیز سیّد الأهل.
313. الوجوه والنّظائر في القرآن الکریم، هارون بن موسی، کلّیّة التّربیّة، جامعة الملک سعود، ریاض، 1402 هـ.
314. وحي القلم، مصطفی صادق رافعی، دار الکتاب العربي، بیروت.
315. ومضات فکر، محمّد فاضل ابن عاشور، الدّار العربیّة للکتاب.
316. یاقوتة الصّراط في تفسیر غریب القرآن، ابوعمر محمّد بن عبدالواحد بغدادی زاهد معروف به غلام ثعلب، تحقیق و تقدیم: محمّد بن یعقوب ترکستانی، مکتبة العلوم والحکم، مدینۀ منوّره، چ 1، 1423 هـ/ 2002 م.

1. - ناگفته نماند که مراد نویسنده، ساختار اصل این تحقیق بوده است، زیرا در پژوهش حاضر تنها بخشی از مباحث آن کتاب، به طور مختصر و بدون فصل‌بندی و ... بیان شده است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-1)
2. - نک: دعوة التّوحید، محمّد خلیل هراس، صص 89- 91. [↑](#footnote-ref-2)
3. - برای اطّلاعات بیشتر در این باره، نک: البدایة والنّهایة، ابن کثیر، ج 1، صص 161- 236؛ دعوة التّوحید، صص 89- 92. [↑](#footnote-ref-3)
4. - نک: زاد المسیر في علم التّفسیر، ابن جوزی، ج 1، صص 58- 71. [↑](#footnote-ref-4)
5. - صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 153. [↑](#footnote-ref-5)
6. - لسان العرب، ابن منظور، ج 5، ص 56. [↑](#footnote-ref-6)
7. - نک: رسائل في العقیدة، شیخ محمّد بن عثیمین، ص 11؛ دراسات في الأدیان الیهودیّة والنّصرانیّة، سعود الخلف، ص 27. [↑](#footnote-ref-7)
8. - صحیح بخاری، ج 2، ص 97؛ صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 1258. [↑](#footnote-ref-8)
9. - صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 2865. [↑](#footnote-ref-9)
10. - نک: شفاء العلیل، صص 578- 579. [↑](#footnote-ref-10)
11. - تفسیر التّحریر والتّنویر، ج 21، ص 9. [↑](#footnote-ref-11)
12. - همان. [↑](#footnote-ref-12)
13. - نک: دراسات في الأدیان، صص 28- 30. [↑](#footnote-ref-13)
14. - همان، ص 217. [↑](#footnote-ref-14)
15. - تهذیب الأخلاق، جاحظ، ص 12. [↑](#footnote-ref-15)
16. - مجموع الفتاوی، ابن تیمیّه، ج 10، ص 658. [↑](#footnote-ref-16)
17. - لسان العرب، ابن منظور، ج 1، صص 128- 129؛ البیان في علوم القرآن، محمّد بن علیّ حسن و سلیمان قرعاوی، ص 3. [↑](#footnote-ref-17)
18. - البیان في علوم القرآن، ص 3. [↑](#footnote-ref-18)
19. - نک: زاد المسیر في علم التّفسیر، ابن جوزی، ج 4، ص 384؛ فتح القدیر، شوکانی، ج 3، ص 139. [↑](#footnote-ref-19)
20. - نک: السّنّة ومکانتها في التّشریع الإسلامي، مصطفی سباعی، ص 59؛ المختصر من علوم الحدیث، ص 16. [↑](#footnote-ref-20)
21. - نک: المختصر الوجیز في علوم الحدیث، ص 33. [↑](#footnote-ref-21)
22. - نک: رسائل في العقیدة، شیخ محمّد بن عثیمین، ص 10. [↑](#footnote-ref-22)
23. - نک: مختصر الأسئلة والأجوبة الأصولیّة علی العقیدة الواسطیّة، عبدالعزیز سلمان، ص 9. [↑](#footnote-ref-23)
24. - الأسئلة والأجوبة الأصولیّة علی العقیدة الواسطیّة، ص 10. [↑](#footnote-ref-24)
25. - نک: الشّبهات اللّطیفة علی ما احتوت علیه العقیدة الواسطیّة من المباحث المنفیّة، عبدالرّحمان سعدی، ص 113؛ رسائل في العقیدة، محمّد بن عثیمین، ص 9. [↑](#footnote-ref-25)
26. - نک: فقه السّنّة، سیّد سابق، ج 1، ص 81؛ توضیح الأحکام من بلوغ المرام، عبدالله بسّام، ج 1، ص 469. [↑](#footnote-ref-26)
27. - نک: توضیح الأحکام، ج 1، ص 469. [↑](#footnote-ref-27)
28. - رسائل في العقیدة، ص 9؛ تیسیر العزیز العلّام شرح عمدة الأحکام، عبدالله بسّام، ج 1، ص 100. [↑](#footnote-ref-28)
29. - نک: تیسیر العزیز العلّام شرح عمدة الأحکام، عبدالله بسّام، ج 1، ص 100؛ توضیح الأحکام من بلوغ المرام، عبدالله بسّام، ج 1، ص 470. [↑](#footnote-ref-29)
30. - نک: رسائل في العقیدة، ص 9؛ تیسیر العزیز العلّام شرح عمدة الأحکام، عبدالله بسّام، ج 1، ص 100. [↑](#footnote-ref-30)
31. - نک: لسان العرب، ج 14، صص 358- 359. [↑](#footnote-ref-31)
32. - نک: توضیح الأحکام، ج 3، ص 381. [↑](#footnote-ref-32)
33. - نک:رسائل في العقیدة، ص 9. [↑](#footnote-ref-33)
34. - نک: توضیح الأحکام، ج 3، ص 282. [↑](#footnote-ref-34)
35. - همان، صص 149- 163. [↑](#footnote-ref-35)
36. - نک: لسان العرب، ج 12، ص 350. [↑](#footnote-ref-36)
37. - توضیح الأحکام، ج 3، ص 439. [↑](#footnote-ref-37)
38. - فقه السّنّة، سیّد سابق، ج 1، ص 381. [↑](#footnote-ref-38)
39. - رسائل في العقیدة، ص 10. [↑](#footnote-ref-39)
40. - لسان العرب، ج 2، ص 226. [↑](#footnote-ref-40)
41. - نک: حاشیة إبن عابدین، ج 2، ص 454؛ توضیح الأحکام، ج 4، ص 3. [↑](#footnote-ref-41)
42. - الحج، عبدالله طیّار، ص 15. [↑](#footnote-ref-42)
43. - نک: أعلام السّنّة المنشورة لإعتقاد الطّائفة النّاجیّة المنصورة، حافظ حکمی، ص 50. [↑](#footnote-ref-43)
44. - تیسیر اللّطیف المنّان في خلاصة تفسیر القرآن، ابن سعدی، صص 130- 134. [↑](#footnote-ref-44)
45. - نک: رسائل في العقیدة، محمّد بن عثیمین، ص 19. [↑](#footnote-ref-45)
46. - رسائل في العقیدة، ص 23. [↑](#footnote-ref-46)
47. - الرّسل والرّسالات، عمر أشقر، ص 235. [↑](#footnote-ref-47)
48. - نک: الرّسل والرّسالات، ص 250. [↑](#footnote-ref-48)
49. - نک: عقیدة ختم النّبوّة، ص 16. [↑](#footnote-ref-49)
50. - القیامة الکبری، عمر أشقر، صص 31- 36. [↑](#footnote-ref-50)
51. - نک: لمعة الاعتقاد شرح الشّیخ محمّد بن عثیمین، ص 115؛ القیامة الکبری، ص 51. [↑](#footnote-ref-51)
52. - نک: شرح العقیدة الطّحاویّة، ص 404؛ رسائل في العقیدة، ص 29؛ أعلام السّنّة المنشورة، صص 101- 103. [↑](#footnote-ref-52)
53. - نک: لمعة الاعتقاد، ص 117؛ شرح الواسطیّة، هراس، ص 209. [↑](#footnote-ref-53)
54. - همان. [↑](#footnote-ref-54)
55. - نک: لمعة الاعتقاد، ص 120. [↑](#footnote-ref-55)
56. - شرح العقیدة الطّحاویّة، ص 419. [↑](#footnote-ref-56)
57. - لمعة الاعتقاد شرح الشّیخ محمّد بن عثیمین، ص 123. [↑](#footnote-ref-57)
58. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 6575 و 6576؛ صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 2297. [↑](#footnote-ref-58)
59. - صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 2291. [↑](#footnote-ref-59)
60. - همان، شمارۀ حدیث: 2294. [↑](#footnote-ref-60)
61. - نک: شرح العقیدة الواسطیّة، هراس، ص 210؛ لوامع الأنوار البهیّة، ج 2، ص 189؛ لمعة الاعتقاد شرح الشّیخ محمّد بن عثیمین، ص 126. [↑](#footnote-ref-61)
62. - همان. [↑](#footnote-ref-62)
63. - مجموع الفتاوی، ج 3، صص 146- 147. [↑](#footnote-ref-63)
64. - نک: لمعة الاعتقاد، ص 131. [↑](#footnote-ref-64)
65. - همان؛ الجنّة والنّار، عمر أشقر، صص 154- 160. [↑](#footnote-ref-65)
66. - نک: أعلام السّنّة المنشورة، ص 115. [↑](#footnote-ref-66)
67. - نک: التّعریفات، جرجانی، ص 177؛ لوامع الأنوار، سفارینی، ج 1، ص 348؛ رسائل في العقیدة، محمّد بن عثیمین، ص 37؛ الإیمان بالقضاء والقدر، محمّد حمد، صص 35- 36. [↑](#footnote-ref-67)
68. - نک: جوامع الرّسائل، ابن تیمیّه، ج 2، ص 341؛ درء تعارض العقل والنّقل، ج 8، ص 405. [↑](#footnote-ref-68)
69. - همان، ج 8، ص 97؛ التّحفة المهدیّة في شرح الرّسالة التّدمریّة، فالح بن مهدی، ج 2، ص 140؛ الإیمان بالقضاء والقدر، صص 61- 63. [↑](#footnote-ref-69)
70. - نک: الجواب الصّحیح لمن بدّل دین المسیح، شیخ الإسلام ابن تیمیّه، ج 1، ص 399؛ الرّسل والرّسالات، ص 131. [↑](#footnote-ref-70)
71. - نک: إعجاز القرآن، باقلانی، صص 27- 36. [↑](#footnote-ref-71)
72. - الجواب الصّحیح، ج 6، ص 160. [↑](#footnote-ref-72)
73. - یعنی سورۀ مبارکۀ «قمر» که در ابتدای آن، معجزۀ مورد بحث بیان شده است. [↑](#footnote-ref-73)
74. - الجواب الصّحیح، ج 6، ص 160. [↑](#footnote-ref-74)
75. - صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 891. [↑](#footnote-ref-75)
76. - الجواب الصّحیح، ج 6، صص 160- 161. [↑](#footnote-ref-76)
77. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 3868. [↑](#footnote-ref-77)
78. - سنن ترمذی، شمارۀ حدیث: 3289. [↑](#footnote-ref-78)
79. - بیهقی این روایت را در «دلائل النّبوّة»، ج 2، صص 265، 266 و 267، به صورت مفرّغ آورده است؛ ابونعیم در الدّلائل، ج 1، صص 369- 370. [↑](#footnote-ref-79)
80. - البدایة والنّهایة، ج 4، ص 299. [↑](#footnote-ref-80)
81. - همان. [↑](#footnote-ref-81)
82. - برای جزئیّات بیشتر، رک: الجواب الصّحیح، ج 6، صص 159- 164؛ البدایة والنّهایة، ج 4، صص 293- 304. [↑](#footnote-ref-82)
83. - برای آگاهی از جزئیّات دقیق إسراء و معراج، رک: صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 3207، 3886 و 3887؛ صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 163، 170، 172 و 174؛ توجیه الآثار في الإسراء والمعراج إلی الجواب الصّحیح، ج 6، صص 165- 182؛ البدایة والنّهایة، ج 4، صص 269- 292؛ الرّسل والرّسالات، ص 134. [↑](#footnote-ref-83)
84. - نک: فتح الباري، ج 6، ص 590. [↑](#footnote-ref-84)
85. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 3578 و 5381؛ صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 2040. [↑](#footnote-ref-85)
86. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 4512. [↑](#footnote-ref-86)
87. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 4031. [↑](#footnote-ref-87)
88. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 4210؛ صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 2406. [↑](#footnote-ref-88)
89. - صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 2277. [↑](#footnote-ref-89)
90. - سنن ترمذی، شمارۀ حدیث: 3626. ترمذی / این حدیث را غریب می‌داند؛ المستدرک، حاکم، ج 2، ص 620. حاکم / می‌گوید: «اسناد روایت مذکور، صحیح است و بخاری و مسلم رحمهماالله آن را روایت نکرده‌اند.» ذهبی در این زمینه، با حاکم موافق است. [↑](#footnote-ref-90)
91. - نک: الجواب الصّحیح، ج 6، ص 159- 523. [↑](#footnote-ref-91)
92. - همان، ص 17. [↑](#footnote-ref-92)
93. - الفرقان بین أولیاء الرّحمن وأولیاء الشّیطان، ابن تیمیّه، صص 61- 63؛ أحکام الجان، صص 40- 43. [↑](#footnote-ref-93)
94. - همان، صص 127- 149. [↑](#footnote-ref-94)
95. - التّذکرة، ص 4. [↑](#footnote-ref-95)
96. - همان، ص 400. [↑](#footnote-ref-96)
97. - همان، ص 134. [↑](#footnote-ref-97)
98. - المهدي حقيقة لا خرافة، محمّد بن اسماعیل، ص 181. [↑](#footnote-ref-98)
99. - نک: معجم مقاییس اللّغة، ج 3، ص 360؛ التّذکرة، ص 709؛ لسان العرب، ج 7، ص 328؛ فتح الباري، ج 13، ص 79. [↑](#footnote-ref-99)
100. - نک: التّذکرة، صص 709- 710؛ أشراط السّاعة، ص 77. [↑](#footnote-ref-100)
101. - نک: القیامة الصّغری، صص 217- 218؛ أشراط السّاعة، ص 245. [↑](#footnote-ref-101)
102. - نک: مدارج السّالکین، ابن قیّم، ج 1، صص 113- 199؛ فتح الباري، ابن حجر عسقلانی، ج 11، ص 106. [↑](#footnote-ref-102)
103. - نک: الدّعاء، عبدالله خضری، ص 10. [↑](#footnote-ref-103)
104. - نک: همان، ص 22؛ النّظام السّیاسي في الإسلام، سعود آل سعود و دیگران، ص 10. [↑](#footnote-ref-104)
105. - نک: شرح منتهی الإرادات، بهوتی، ج 6، ص 462؛ مزیل الدّاء عن أصول القضاء، عبدالله بن مطلق فهید، ص 11. [↑](#footnote-ref-105)
106. - نک: النّظام السّیاسي في الإسلام، عبدالعزیز خیّاط، ص 89؛ النّظام السّیاسي في الإسلام، سعود آل سعود و دیگران، ص 134؛ الشّوری في الإسلام بین النّظریّة والتّطبیق، عبدالله موجان، صص 16- 17. [↑](#footnote-ref-106)
107. - نک: النّظام السّیاسي في الإسلام، سعود آل سعود و دیگران، ص 148. [↑](#footnote-ref-107)
108. - نک: النّظام الإقتصادي في الإسلام، ص 13. [↑](#footnote-ref-108)
109. - نک: النّظام المالي والإقتصادي في الإسلام، ص 58. [↑](#footnote-ref-109)
110. - نک: الإقناع، حجاوی، ج 2، ص 245. [↑](#footnote-ref-110)
111. - صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 2971. [↑](#footnote-ref-111)
112. - نک: النّظام المالي الإقتصادي في الإسلام، ص 103. [↑](#footnote-ref-112)
113. - نک: فقه السّنّة، سیّد سابق، ج 3، ص 267؛ النّظام المالي والإقتصادي في الإسلام، ص 105. [↑](#footnote-ref-113)
114. - نک: أصول النّظام الإجتماعي في الإسلام، محمّد بن عاشور، ص 39. [↑](#footnote-ref-114)
115. - همان، صص 13- 14. [↑](#footnote-ref-115)
116. - نک: لسان العرب، ج 4، صص 153- 154؛ فتح الباري، ابن حجر عسقلانی، ج 10، صص 455- 461. [↑](#footnote-ref-116)
117. - همان؛ همان. [↑](#footnote-ref-117)
118. - نک: محاسن التّأویل، قاسمی، ج 10، صص 250- 251؛ تفسیر السّعدي، ص 463. [↑](#footnote-ref-118)
119. - نک: أحکام القرآن، ابن العربی، ج 1، ص 253؛ مجموع الفتاوی، ابن تیمیّه، صص 29 و 32؛ زاد المعاد، ابن قیّم، ج 2، ص 302؛ بدائع الفوائد، ج 3، صص 151- 152؛ بدائع الصّنائع، ج 4، ص 23؛ أضواء البیان، شنقیطی، ج 3، صص 415- 423؛ أحکام الزّواج، اشقر، صص 43 و 49. [↑](#footnote-ref-119)
120. - نک: نیل الأوطار، شوکانی، ج 6، ص 418. [↑](#footnote-ref-120)
121. - نک: المغني، ابن قدامه، ج 11، ص 347؛ المبسوط، سرخسی، ج 5، ص 180؛ بدایة المجتهد، ابن رشد، ج 2، ص 53؛ حاشیة ابن عابدین، ج 3، ص 572. [↑](#footnote-ref-121)
122. - نک: مجموع الفتاوی، صص 32، 74 و 281؛ نداء للجنس اللّطیف، محمّد رشید رضا، صص 44- 50؛ الطّلاق والعدّة بین التّشریع والواقع، محمود بزال، صص 26- 27. [↑](#footnote-ref-122)
123. - نک: ماذا یریدون من المرأة، عبدالسّلام بسیونی، صص 63- 66 و 120؛ من أجل تحریر حقیقي للمرأة، محمّد رشید عوید، صص 14، 16- 21 و 48- 49؛ المجتمع العاري بالوثائق والأرقام، صص 56- 57. [↑](#footnote-ref-123)
124. - نک: حصوننا مهدّدة من داخلها، صص 89- 90؛ وحي القلم، رافعی، ج 1، ص 204؛ رسائل الإصلاح، ج 2، ص 223. [↑](#footnote-ref-124)
125. - نک: تلبیس مردود في قضایا حیّة، صالح بن حمید، صص 65- 68؛ حصوننا مهدّدة من داخلها، صص 89- 90. [↑](#footnote-ref-125)
126. - نک: رسائل الإصلاح، محمّد خضر حسین، ج 1، صص 173- 174؛ إصلاح المجتمع، بیحانی، ص 283؛ تأخّر سنّ الزّواج، عبدالرّب نواب الدّین، صص 19- 34. [↑](#footnote-ref-126)
127. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 5066؛ صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 1400. [↑](#footnote-ref-127)
128. - نک: أحکام الزّواج، عمر أشقر، ص 28. [↑](#footnote-ref-128)
129. - نک: حاشیة ابن عابدین، ج 3، ص 7؛ بدائع الصّنائع، ج 2، ص 228؛ کفایة الأخیار، حسینی، ج 5، ص 67؛ روضة الطّالبین، ج 7، ص 18؛ صحیح مسلم بشرح النّووي، ج 9، صص 522- 523؛ شرح الزّرکشي علی مختصر الخرقي، زرکشی، تحقیق: عبدالله بن جبرین، ج 5، صص 5- 8؛ مغني المحتاج، ج 3، ص 125؛ مختصر المزني، ج 3، ص 255؛ الکافي في فقه أهل المدینة، ابن عبدالبر، ج 2، ص 519؛ جواهر الإکلیل، آبی، ج 1، ص 474؛ أحکام الزّواج، ص 32. [↑](#footnote-ref-129)
130. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 5066؛ صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 1400. [↑](#footnote-ref-130)
131. - صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 1006. [↑](#footnote-ref-131)
132. - نک: حاشیة ابن عابدین، ص 33؛ أحکام الزّواج، صص 17- 19. [↑](#footnote-ref-132)
133. - مسند احمد، ج 2، صص 251 و 427؛ سنن ترمذی، شمارۀ حدیث: 1655؛ نسائی، ج 6، ص 61؛ ابن ماجه، شمارۀ حدیث: 2518 به نقل از ابوهریره س. و ترمذی / می‌گوید: این حدیث حسن است. [↑](#footnote-ref-133)
134. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 5138؛ صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 1419. [↑](#footnote-ref-134)
135. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 5136. [↑](#footnote-ref-135)
136. - صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 1412. [↑](#footnote-ref-136)
137. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 5142؛ صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 1414. [↑](#footnote-ref-137)
138. - نک: أحکام الزّواج، صص 43- 46. [↑](#footnote-ref-138)
139. - نک: الشّرح الکبیر، ابن قدامه، ج 7، ص 370. [↑](#footnote-ref-139)
140. - نک: أحکام الزّواج، ص 80. [↑](#footnote-ref-140)
141. - نک: روضة الطّالبین، نووی، ج 7، ص 249. [↑](#footnote-ref-141)
142. - نک: زاد المعاد، ابن قیّم، ج 5، صص 511- 522؛ فتح الباري، ج 9، صص 418- 421؛ نیل الأوطار، شوکانی، ج 6، صص 762- 766؛ المسؤولیّة في الإسلام، ص 126. [↑](#footnote-ref-142)
143. - تفسیر ابن کثیر، ج 1، ص 238. [↑](#footnote-ref-143)
144. - صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 1437. [↑](#footnote-ref-144)
145. - مسند احمد، ج 4، ص 341 و ج 6، ص 419؛ ابن ابي شیبه، ج 4، ص 304؛ حمیدی، شمارۀ حدیث: 355؛ السّنن الکبری، نسائی، شمارۀ حدیث: 8962؛ بیهقی، ج 7، ص 291؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج 25، ص 183؛ حاکم، ج 2، ص 189. حاکم این روایت را صحیح دانسته و ذهبی سخنش را تایید نموده و منذری در التّرغیب، ج 3، ص 53، اسنادش را جیّد معرّفی کرده است. [↑](#footnote-ref-145)
146. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 6039. [↑](#footnote-ref-146)
147. - مسند احمد، ج 6، ص 256؛ بخاری در الأدب المفرد، شمارۀ حدیث: 541؛ ابن حبان، شمارۀ حدیث: 5646؛ آلبانی این روایت را در صحیح الأدب المفرد، شمارۀ حدیث: 420 صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-147)
148. - برای جزئیّات بیشتر، نک: من أخطاء الأزواج، محمّد حمد، صص 40- 41. [↑](#footnote-ref-148)
149. - تفسیر القرآن الکریم، ج 3، ص 63. [↑](#footnote-ref-149)
150. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 4483؛ صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 86. [↑](#footnote-ref-150)
151. - سنن ابی داود، شمارۀ حدیث: 2052. [↑](#footnote-ref-151)
152. - صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 2631. [↑](#footnote-ref-152)
153. - ابن ماجه، شمارۀ حدیث: 3669؛ آلبانی / این روایت را در السّلسلة الصّحیحة، شمارۀ حدیث: 294، صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-153)
154. - صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 994. [↑](#footnote-ref-154)
155. - صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 995. [↑](#footnote-ref-155)
156. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 2278؛ صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 1829. [↑](#footnote-ref-156)
157. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 4998. [↑](#footnote-ref-157)
158. - صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 1731. [↑](#footnote-ref-158)
159. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 2447؛ صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 1623. [↑](#footnote-ref-159)
160. - برای اطّلاعات بیشتر، نک: تحفة المودود في أحکام المولود، ابن قیّم؛ المسؤولیّة في الإسلام، عبدالله قاوری، صص 97- 119 و 147- 153؛ تربیة الأولاد في الإسلام، عبدالله علوان؛ مسؤولیّة الأب المسلم في تربیّة الولد في مرحلة الطّفولة، عدنان باحارث؛ حقوق الإنسان في الیهودیّة والمسیحیّة؛ الإسلام مقارنة بالقانون الدّولی، خالد شنیبر، صص 467- 472. [↑](#footnote-ref-160)
161. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 527؛ صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 85. [↑](#footnote-ref-161)
162. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 6675. [↑](#footnote-ref-162)
163. - در این باره، نک: أدب المسلم في العادات والعبادات والمعاملات، محمّد سعید مبیض، صص 158- 160؛ قرّة العینین في فضائل برّ الوالدین، نظام یعقوبی، صص 46- 52؛ تربیّة الأولاد في الإسلام، عبدالله علوان، ج 1، صص 285- 286؛ الإعلام في ما ورد في برّ الوالدین وصلة الأرحام، حازمی، ص 26؛ برّ الوالدین، عاشور، صص 16- 20؛ التّکافل الإجتماعي، محمّد صالح، صص 98- 105؛ وصیّة لقمان لابنه، علی محمّد جماز، صص 23- 33. [↑](#footnote-ref-163)
164. - نک: مباحث في العقل، صص 223- 224. [↑](#footnote-ref-164)
165. - همان. [↑](#footnote-ref-165)
166. - ابن ماجه، شمارۀ حدیث: 224. [↑](#footnote-ref-166)
167. - نک: تفسیر التّحریر والتّنویر، ج 30، صص 433- 434. [↑](#footnote-ref-167)
168. - نک: تذکرة السّامع والمتکلّم، ابن جماعه، ص 27. [↑](#footnote-ref-168)
169. - نک: الدّین الصّحیح یحلّ جمیع المشاکل، ابن سعدی، ص 20؛ الدّلائل القرآنیّة في أنّ العلوم النّافعة داخلة في الدّین الإسلامي، ابن سعدی، ص 6؛ ومضات فکر، محمّد فاضل ابن عاشور، ص 134. [↑](#footnote-ref-169)
170. - نک: الأدلّة والقواطع والبراهین، عبدالرّحمان بن سعدی، ص 350. [↑](#footnote-ref-170)
171. - نک: مجموعة فتاوی فضیلة الشّیخ محمّد بن عثیمین، ج 3، ص 77. [↑](#footnote-ref-171)
172. - نک: التّوراة والإنجیل والقرآن والعلم، موریس بوکای، ترجمه: حسن خالد. [↑](#footnote-ref-172)
173. - صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 279. [↑](#footnote-ref-173)
174. - نک: تیسیر العلّام شرح عمدة الأحکام، عبدالله بسّام، ج 1، ص 34؛ تعریف عام بدین الإسلام؛ با عنوان: رسائل السّلام ورسل الإسلام، یوسف دجوی، صص 38- 39. [↑](#footnote-ref-174)
175. - نک: توضیح الأحکام، ج 1، ص 137. [↑](#footnote-ref-175)
176. - نک: تعریف عام بدین الإسلام، صص 41- 46. [↑](#footnote-ref-176)
177. - نک: العمل عند المسلمین رؤیة حضاریة، ابراهیم مزینی، صص 11- 12. [↑](#footnote-ref-177)
178. - نک: همان، صص 28- 31. [↑](#footnote-ref-178)
179. - همان، ص 32. [↑](#footnote-ref-179)
180. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 1965؛ صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 847. [↑](#footnote-ref-180)
181. - سنن ابن ماجه، شمارۀ حدیث: 2138. [↑](#footnote-ref-181)
182. - مسند احمد، شمارۀ حدیث: 8691. [↑](#footnote-ref-182)
183. - نک: العمل عند المسلمین رؤیة حضاریّة، ص 34. [↑](#footnote-ref-183)
184. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 2143. [↑](#footnote-ref-184)
185. - نک: العمل عند المسلمین رؤیة حضاریّة، ص 38. [↑](#footnote-ref-185)
186. - همان. [↑](#footnote-ref-186)
187. - صحیح بخاری، ج 3، ص 79؛ صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 1042. [↑](#footnote-ref-187)
188. - صحیح بخاری، ج 8، ص 112؛ صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 1045. [↑](#footnote-ref-188)
189. - صحیح بخاری، ج 3، ص 265؛ صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 1053. [↑](#footnote-ref-189)
190. - صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 1041. [↑](#footnote-ref-190)
191. - صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 1044. [↑](#footnote-ref-191)
192. - نک: العمل عند المسلمین، ص 81. [↑](#footnote-ref-192)
193. - نک: العمل في الإسلام، عزّ الدّین خطیب، صص 62- 63؛ العمل عند المسلمین، صص 85- 86. [↑](#footnote-ref-193)
194. - نک: العمل عند المسلمین، صص 87- 93. [↑](#footnote-ref-194)
195. - شعب الإیمان، بیهقی، شمارۀ حدیث: 4929؛ المعجم الأوسط، طبرانی، شمارۀ حدیث: 897؛ مسند ابویعلی، شمارۀ حدیث: 4386. [↑](#footnote-ref-195)
196. - نک: العمل عند المسلمین، صص 94- 95. [↑](#footnote-ref-196)
197. - سنن ابی داود، شمارۀ حدیث: 2943. [↑](#footnote-ref-197)
198. - در مبحث اقتصاد از دیدگاه اسلام، سخنانی دربارۀ کسب و کار نامشروع مطرح گردید. [↑](#footnote-ref-198)
199. - تذکرة السّامع والمتکلّم، ابن جماعه، ص 121. [↑](#footnote-ref-199)
200. - مسند احمد، ج 4، ص 132؛ حاکم، ج 4، ص 121؛ آلبانی این روایت را در السّلسلة الصّحیحة، شمارۀ حدیث: 2265 و صحیح الجامع، شمارۀ حدیث: 5674، صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-200)
201. - نک: تعریف عام بدین الإسلام؛ رسائل الإسلام ورسل السّلام، صص 38- 39. [↑](#footnote-ref-201)
202. - نک: همان، ص 45؛ الطّریق إلی الإسلام، صص 35- 36. [↑](#footnote-ref-202)
203. - نک: أحکام الجراحة الطّبّیّة والآثار المترتّبة علیها، محمّد مختار شنقیطی، صص 85- 86. [↑](#footnote-ref-203)
204. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 5373. [↑](#footnote-ref-204)
205. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 5372. [↑](#footnote-ref-205)
206. - نک: أحکام الجراحة الطّبّیّة، ص 88. [↑](#footnote-ref-206)
207. - نک: الجراحة الصّغری، رضوان بابولی و أنطوان دولی، ص 24. [↑](#footnote-ref-207)
208. - صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 2207. [↑](#footnote-ref-208)
209. - نک: أحکام الجراحة الطّبّیّة، ص 88. [↑](#footnote-ref-209)
210. - نک: فصول مربوط به علم پزشکی در صحاح، سنن و ...؛ که احادیث فراوانی در این زمینه وارد شده است. [↑](#footnote-ref-210)
211. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 5354. [↑](#footnote-ref-211)
212. - بهجة قلوب الأبرار في شرح جوامع الأخبار، عبدالرّحمان سعدی، صص 213- 214. [↑](#footnote-ref-212)
213. - نک: همان، ص 214. [↑](#footnote-ref-213)
214. - نک: أحکام الجراحة الطّبّیّة، ص 50. [↑](#footnote-ref-214)
215. - نک: همان، صص 50- 51. [↑](#footnote-ref-215)
216. - نک: أحکام الجراحة الطّبّیّة، صص 51- 52. [↑](#footnote-ref-216)
217. - عبدالملک بن زهر در فاصلۀ میان سال‌های 484 و 487 هـ به دنیا آمد و در سال 557 وفات نمود. وی نخستین پزشک جرّاحی بود که جرّاحی سیستم تنفّسی را توصیف نمود؛ آن هم در کتاب بی‌نظیر پزشکی‌اش «التّیسیر في المداواة والتّدبیر»؛ نک: أحکام الجراحة الطّبّیّة، ص 53. [↑](#footnote-ref-217)
218. - ابوبکر محمّد بن زکریّا رازی به سال 254 هـ در ری متولّد شد و به سال 311 هـ در بغداد از دنیا رفت. وی برای اولین بار دربارۀ تفاوت خونریزی شریانی [سرخرگی] و خونریزی وریدی صحبت کرد و نیز در مورد جرّاحی شکستگی‌های کوچک و بزرگ. او نظریّات بسیار دقیق و صحیحی ارائه داد و همچنین از شیوه‌های توقّف خونریزی شریانی و کنترل آن سخن گفت؛ نک: أحکام الجراحة الطّبّیّة، ص 53. [↑](#footnote-ref-218)
219. - نک: أحکام الجراحة الطّبّیّة، صص 54- 65. [↑](#footnote-ref-219)
220. - همان، ص 65. [↑](#footnote-ref-220)
221. - نک: جذوة المقتبس، حمیدی، صص 208- 209؛ أحکام الجراحة الطّبّیّة، ص 55. [↑](#footnote-ref-221)
222. - سنن ترمذی، شمارۀ حدیث: 3558؛ آلبانی در صحیح و ضعیف سنن التّرمذی، شمارۀ حدیث: 3558 می‌گوید: «این حدیث حسن و صحیح است.» [↑](#footnote-ref-222)
223. - سنن ابي داود، شمارۀ حدیث: 5090؛ آلبانی در صحیح أبي داود، شمارۀ حدیث: 5090 چنین می‌آورد: «اسناد روایت مذکور حسن است.» [↑](#footnote-ref-223)
224. - صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 2664؛ نک: روائع الطّبّ الإسلامي، محمّد نزار دقر، ج 1، ص 2. [↑](#footnote-ref-224)
225. - سنن ابن ماجه، شمارۀ حدیث: 1968؛ آلبانی / در السّلسلة الصّحیحة، شمارۀ حدیث: 1067، این روایت را صحیح معرّفی کرده است. [↑](#footnote-ref-225)
226. - نک: روائع الطّبّ الإسلامي، محمّد نزار دقر، ج 1، ص 3. [↑](#footnote-ref-226)
227. - نک: همان. [↑](#footnote-ref-227)
228. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 5398؛ صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 2218. عبارت فوق در صحیح مسلم آمده است. [↑](#footnote-ref-228)
229. - روائع الطّبّ الإسلامي، ج 1، ص 3. [↑](#footnote-ref-229)
230. - همان، ص 4. [↑](#footnote-ref-230)
231. - همان. [↑](#footnote-ref-231)
232. - صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 1926. [↑](#footnote-ref-232)
233. - سنن أبي داود، شمارۀ حدیث: 5041. [↑](#footnote-ref-233)
234. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 5935؛ صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 2015. [↑](#footnote-ref-234)
235. - صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 261. در کتاب، شمارۀ 216 آمده است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-235)
236. - نک: صحیح مسلم بشرح النّووي، ج 3، ص 149؛ بهجة قلوب الأبرار في شرح جوامع الأخبار، عبدالرّحمان سعدی، ص 81. [↑](#footnote-ref-236)
237. - نک: بهجة قلوب الأبرار في شرح جوامع الأخبار، ص 82. [↑](#footnote-ref-237)
238. - روائع الطّبّ الإسلامي، ج 1، صص 73- 74 [↑](#footnote-ref-238)
239. - بهجة قلوب الأبرار، ص 82. [↑](#footnote-ref-239)
240. - روائع الطّبّ الإسلامي، ج 1، ص 74. [↑](#footnote-ref-240)
241. - نک: لسان العرب، ج 10، ص 446؛ صحیح مسلم بشرح النّووي، ج 3، ص 142. [↑](#footnote-ref-241)
242. - نک: بهجة قلوب الأبرار، ص 81؛ روائع الطّبّ الإسلامي، ج 2، ص 4. [↑](#footnote-ref-242)
243. - الأم، امام شافعی /، ج 1، ص 23؛ مسند احمد، ج 6، صص 47، 62 و 124. [↑](#footnote-ref-243)
244. - نک: بهجة قلوب الأبرار، ص 81. [↑](#footnote-ref-244)
245. - أسباب الشّفا من الأسقام والأهواء، ابواسحاق عراقی، ص 40. [↑](#footnote-ref-245)
246. - نک: صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 257. [↑](#footnote-ref-246)
247. - صحیح مسلم بشرح النّووی، ج 3، ص 150. [↑](#footnote-ref-247)
248. - همان، ص 149. [↑](#footnote-ref-248)
249. - همان، ص 148. [↑](#footnote-ref-249)
250. - صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 258. [↑](#footnote-ref-250)
251. - صحیح مسلم بشرح النّووی، ج 3، صص 148- 149. [↑](#footnote-ref-251)
252. - روائع الطّبّ الإسلامي، ج 1، ص 72. [↑](#footnote-ref-252)
253. - همان. [↑](#footnote-ref-253)
254. - نک: بهجة الأبرار، ص 82. [↑](#footnote-ref-254)
255. - زاد المسیر، ابن جوزی، ج 3، ص 501. [↑](#footnote-ref-255)
256. - دارقطنی، شمارۀ حدیث: 7؛ آلبانی / در إرواء الغلیل، شمارۀ حدیث: 280، این روایت را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-256)
257. - نک: أسباب الشّفاء من الأسقام والأهواء، ص 35. [↑](#footnote-ref-257)
258. - همان، ص 36. [↑](#footnote-ref-258)
259. - همان. [↑](#footnote-ref-259)
260. - همان، ص 40. [↑](#footnote-ref-260)
261. - نک: فقه السّنّة، سیّد سابق، ج 1، ص 38. [↑](#footnote-ref-261)
262. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 6554؛ صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 225. [↑](#footnote-ref-262)
263. - نک: أسباب الشّفاء، ص 39. [↑](#footnote-ref-263)
264. - همان، ص 41. [↑](#footnote-ref-264)
265. - نک: صحیح مسلم بشرح النّووي، ج 1، ص 105. [↑](#footnote-ref-265)
266. - نک: أسباب الشّفاء، ص 41. [↑](#footnote-ref-266)
267. - نک: همان. [↑](#footnote-ref-267)
268. - نک: صحیح مسلم بشرح النّووي، ج 1، صص 219- 236؛ فقه السّنّة، سیّد سابق، ج 1، صص 59- 66. [↑](#footnote-ref-268)
269. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 9؛ صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 35. [↑](#footnote-ref-269)
270. - صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 281. [↑](#footnote-ref-270)
271. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 239؛ صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 282. [↑](#footnote-ref-271)
272. - نک: توضیح الأحکام، ج 1، ص 129. [↑](#footnote-ref-272)
273. - صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 283. [↑](#footnote-ref-273)
274. - نک: تفسیر ابن کثیر، ج 1، ص 565؛ تفسیر بغوی، ج 1، ص 240. [↑](#footnote-ref-274)
275. - فتح القدیر، شوکانی، ج 1، ص 501. [↑](#footnote-ref-275)
276. - صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 54. [↑](#footnote-ref-276)
277. - ریاض الصّالحین، نووی، ص 260. [↑](#footnote-ref-277)
278. - ابوداود، شمارۀ حدیث: 5195؛ سنن ترمذی، شمارۀ حدیث: 2689. ترمذی / این روایت را حسن می‌داند. [↑](#footnote-ref-278)
279. - ریاض الصّالحین، نووی، صص 256- 264. [↑](#footnote-ref-279)
280. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 10؛ صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 40. [↑](#footnote-ref-280)
281. - نک: الطّریق إلی الإسلام، صص 33- 34. [↑](#footnote-ref-281)
282. - همان، صص 34- 35. [↑](#footnote-ref-282)
283. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 2995. [↑](#footnote-ref-283)
284. - المصنف، عبدالرّزّاق، شمارۀ حدیث: 9679؛ المسند، امام احمد، شمارۀ حدیث: 1910. [↑](#footnote-ref-284)
285. - نک: صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 6779؛ صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 1669. [↑](#footnote-ref-285)
286. - نک: تلبیس مردود، صص 22- 27؛ الطّریق إلی الإسلام، صص 28- 40. [↑](#footnote-ref-286)
287. - نک: خطوات في فقه التّعایش والتّجدید، هانی فقیه، ص 19. [↑](#footnote-ref-287)
288. - نک: أصول النّظام الإجتماعي في الإسلام، ص 213. [↑](#footnote-ref-288)
289. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 1970. [↑](#footnote-ref-289)
290. - نک: أصول النّظام الإجتماعي في الإسلام، ص 213. [↑](#footnote-ref-290)
291. - مسند احمد، شمارۀ حدیث: 22345؛ المعجم الکبیر، طبرانی، شمارۀ حدیث: 7803؛ آلبانی این روایت را در السّلسلة الصّحیحة، شمارۀ حدیث: 2924، صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-291)
292. - أصول النّظام الإجتماعي في الإسلام، ص 213. [↑](#footnote-ref-292)
293. - نک: همان، ص 214. [↑](#footnote-ref-293)
294. - نک: تنزیه الدّین وحملته ورجاله، سعدی، ص 474. [↑](#footnote-ref-294)
295. - نک: أصول النّظام الإجتماعي في الإسلام، صص 215- 216. [↑](#footnote-ref-295)
296. - نک: همان، صص 216- 217. [↑](#footnote-ref-296)
297. - نک: تلبیس مردود في قضایا حیّة، صص 31- 32. [↑](#footnote-ref-297)
298. - نک: أصول النّظام الإجتماعي في الإسلام، ص 219. [↑](#footnote-ref-298)
299. - نک: همان. [↑](#footnote-ref-299)
300. - نک: لسان العرب، ج 13، ص 535؛ فتح الباري، ابن حجر، ج 12، ص 311. [↑](#footnote-ref-300)
301. - نک: مجموعة الفتاوی المصریّة، ابن تیمیّه، ج 1، ص 56. [↑](#footnote-ref-301)
302. - نک: حقوق الإنسان بین الیهود والمسیحیّة والإسلام، ص 300. [↑](#footnote-ref-302)
303. - نک: نشأة وتطوّر حقوق الإنسان، پاول جردن، ص 24. [↑](#footnote-ref-303)
304. - نک: حقوق الإنسان، ص 301. [↑](#footnote-ref-304)
305. - نک: تلبیس مردود، ص 28. [↑](#footnote-ref-305)
306. - الاستقامة، شیخ الإسلام ابن تیمیّه، ج 2، صص 219- 220. [↑](#footnote-ref-306)
307. - نک: تلبیس مردود، ص 29. [↑](#footnote-ref-307)
308. - نک: همان، ص 32. [↑](#footnote-ref-308)
309. - تفسیر ابن کثیر، ج 1، ص 682؛ تفسیرهای دیگری نیز دربارۀ آیۀ مذکور بیان شده، امّا این تفسیر مشهورتر است. [↑](#footnote-ref-309)
310. - نک: حقوق الإنسان، صص 202- 205. [↑](#footnote-ref-310)
311. - دائرة المعارف الکتابیّة، جمع‌آوری: گروهی از متکلّمان، ذیل مادّۀ: اسکندر ، ص 6؛ نک: حقوق الإنسان، ص 313. [↑](#footnote-ref-311)
312. - تاریخ الکنیسة الشّرقیّة، میشل یتیم، ص 168؛ نک: حقوق الإنسان، ص 314. [↑](#footnote-ref-312)
313. - العقیدة والشّریعة في الإسلام، گلدزیهر، ص 46؛ نک: حقوق الإنسان، ص 315. [↑](#footnote-ref-313)
314. - شمس العرب تسطع علی الغرب، زیگرید هونکه، ص 357. [↑](#footnote-ref-314)
315. - الدّعوة إلی الإسلام، توماس آرنولد، صص 98- 99. [↑](#footnote-ref-315)
316. - همان، ص 99. [↑](#footnote-ref-316)
317. - نک: حقوق الإنسان، صص 312- 317. [↑](#footnote-ref-317)
318. - بدائع الفوائد، ابن قیّم، ج 3، صص 132- 133. [↑](#footnote-ref-318)
319. - صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 2593. [↑](#footnote-ref-319)
320. - صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 2594. [↑](#footnote-ref-320)
321. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 6124؛ صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 1733. [↑](#footnote-ref-321)
322. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 2183، 2260، 2271، 2465 و 2467؛ صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 1601. [↑](#footnote-ref-322)
323. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 5678، 5683، 5901 و 6038؛ صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 2165. [↑](#footnote-ref-323)
324. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 6404. [↑](#footnote-ref-324)
325. - نک: محمّد ج رسول الله وخاتم النّبیّین، ص 72؛ موسوعة نضرة النّعیم، ج 6، صص 2287- 2299. [↑](#footnote-ref-325)
326. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 6788؛ صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 2648. [↑](#footnote-ref-326)
327. - از شمارۀ 6109 تا 6113. [↑](#footnote-ref-327)
328. - نک: من صفات الدّاعیّة مراعاة أحوال المخاطبین، ص 86؛ من صفات الدّاعیّة الرّفق واللّین، فضل الهی، صص 39- 45. [↑](#footnote-ref-328)
329. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 462، 469، 2422 و 4372؛ صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 1764. [↑](#footnote-ref-329)
330. - صحیح مسلم بشرح النّووي، ج 12، ص 89. [↑](#footnote-ref-330)
331. - صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 315. [↑](#footnote-ref-331)
332. - نک: تاریخ الجدل، محمّد ابوزهره، ص 49؛ الحوار، مغامسی، ص 141. [↑](#footnote-ref-332)
333. - نک: وجوب التّعاون بین المسلمین، عبدالرّحمان سعدی، ص 7. [↑](#footnote-ref-333)
334. - همان، صص 7- 8. [↑](#footnote-ref-334)
335. - همان، ص 8- 30. [↑](#footnote-ref-335)
336. - نک: تلبیس مردود في قضایا حیّة، صص 95- 98. [↑](#footnote-ref-336)
337. - نک: همان، صص 98- 99. [↑](#footnote-ref-337)
338. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 123؛ صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 1904. [↑](#footnote-ref-338)
339. - نک: تلبیس مردود في قضایا حیّة، صص 100- 102. [↑](#footnote-ref-339)
340. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 3367؛ صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 2327. [↑](#footnote-ref-340)
341. - نک: حدائق الأنوار، ج 1، ص 44 و ج 2، ص 509؛ محمّد ج رسول الله وخاتم النّبیّین، ص 104؛ محمّد ج رسول الله، محمّد رضا، ص 230. [↑](#footnote-ref-341)
342. - نک: مقالۀ «نبیّ الملحمة» از عبدالصّبور مرزوق در کتاب محمّد رسول الله نوشتۀ احمد تیمور پاشا، صص 181- 185. [↑](#footnote-ref-342)
343. - سنن أبي داود، شمارۀ حدیث: 2669؛ صحیح ابن حبان، شمارۀ حدیث: 4791. [↑](#footnote-ref-343)
344. - صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 1731. [↑](#footnote-ref-344)
345. - سنن بیهقی، ج 9، ص 132؛ در تلخیص الحبیر، ج 4، ص 288 آمده که اسناد این روایت، صحیح است. [↑](#footnote-ref-345)
346. - مسند احمد، ج 4، صص 439، 440 و 460؛ ابوداود، شمارۀ حدیث: 2667؛ آلبانی در صحیح سنن أبي داود، شمارۀ حدیث: 2322، این حدیث را صحیح می‌داند. [↑](#footnote-ref-346)
347. - نک: جامع العلوم والحکم، ابن رجب، ج 1، صص 390- 392. [↑](#footnote-ref-347)
348. - المستدرک، حاکم، شمارۀ حدیث: 2623؛ سنن أبي داود، شمارۀ حدیث: 4530؛ آلبانی در صحیح سنن أبي داود، شمارۀ حدیث: 3797، روایت مذکور را صحیح می‌داند. [↑](#footnote-ref-348)
349. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 350، 3000 و 5806؛ صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 336. [↑](#footnote-ref-349)
350. - تاریخ طبری، ج 3، ص 188. [↑](#footnote-ref-350)
351. - نک: رسائل الإصلاح، ج 1، صص 117- 118؛ آداب الحرب في الإسلام، محمّد خضر حسین، ص 45. [↑](#footnote-ref-351)
352. - مسند احمد، شمارۀ حدیث: 23908؛ ابوداود، شمارۀ حدیث: 2758؛ المستدرک حاکم، شمارۀ حدیث: 6538؛ آلبانی در صحیح سنن أبي داود، شمارۀ حدیث: 2396، این روایت را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-352)
353. - نک: السّنن الکبری، بیهقی، ج 9، ص 118؛ فتح الباري، ابن حجر، ج 8، ص 18.

     مختصری از احکام و آداب جنگ بیان گردید و جزئیّات بیشتر و تبصره‌ها و سایر احکامش در تفاسیر، کتاب‌های فقهی، شروح حدیثی و کتاب‌هایی که در مورد جنگ و جهاد و امثال آن نوشته شده، آمده است.

     برای اطّلاعات بیشتر، نک: المبسوط، سرخسی، ج 10، ص 5؛ شرح فتح القدیر، ابن همام، ج 4، ص 90؛ المغني، ابن قدامه، ج 9، ص 326؛ روضة الطّالبین، نووی، ج 10، ص 150؛ آداب الحرب، محمّد خضر حسین؛ قواعد الحرب في الشّریعة الإسلامیّة، عواض وذینانی. [↑](#footnote-ref-353)
354. - نک: الرّسالة الخالدة، عبدالرّحمان عزام، صص 313- 315. [↑](#footnote-ref-354)
355. - همان، صص 313- 320. [↑](#footnote-ref-355)
356. - نک: لسان العرب، ج 1، صص 436- 437. [↑](#footnote-ref-356)
357. - نک: الإرهاب؛ دوافعه وعلاجه، محمّد شویعر، ص 101. [↑](#footnote-ref-357)
358. - نک: همان. [↑](#footnote-ref-358)
359. - نک: القطاع الخیري ودعاوي الإرهاب، محمّد سلومی، ص 109. [↑](#footnote-ref-359)
360. - همان، ص 110. [↑](#footnote-ref-360)
361. - همان، صص 110- 114. [↑](#footnote-ref-361)
362. - شورای فقه اسلامی این بیان و تعریف را پیش از حوادث 11 سپتامبر؛ یعنی در تاریخ 15/ 10/ 1421هـ. موافق با 10/ 1/ 2001 م ارائه داد؛ نک: القطاع الخیري ودعاوي الإرهاب، ص 114. [↑](#footnote-ref-362)
363. - نک: أصول النّظام الإجتماعي في الإسلام، ص 203. [↑](#footnote-ref-363)
364. - تفسیر التّحریر والتّنویر، ج 2، ص 270. [↑](#footnote-ref-364)
365. - همان. [↑](#footnote-ref-365)
366. - همان، ج 1، صص 284- 285. [↑](#footnote-ref-366)
367. - نک: الطّریق إلی الإسلام، صص 95- 96؛ الرّحمة والعظمة في السّیرة النّبویّة، صص 66- 69. [↑](#footnote-ref-367)
368. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 3203؛ صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 2526. [↑](#footnote-ref-368)
369. - نک: البحث الصّریح في أیّما هو الدّین الصّحیح، صص 7- 9. [↑](#footnote-ref-369)
370. - در این زمینه، رک: جهود من أسلم من النّصاری في کشف فضائح النّصرانیّة، پایان‌نامۀ دکتری در الجامعة الإسلامیّة [دانشگاه اسلامی]، صص 2- 27. [↑](#footnote-ref-370)
371. - نک: البحث الصّریح، ص 11. [↑](#footnote-ref-371)
372. - نک: همان، صص 11- 12. [↑](#footnote-ref-372)
373. - همان، صص 23- 24. [↑](#footnote-ref-373)
374. - نک: همان، ص 25. [↑](#footnote-ref-374)
375. - نک: همان، صص 25- 26. [↑](#footnote-ref-375)
376. - نک: البحث الصّریح، صص 35- 36. [↑](#footnote-ref-376)
377. - نک: همان، صص 26- 27. [↑](#footnote-ref-377)
378. - نک: الجواب الصّحیح، ج 5، ص 197؛ و سایر کتاب‌هایی که مژده‌های وارد در کتاب‌های پیشین در مورد نبوّت محمّد ج را ثبت کرده‌اند؛ همچون: الدّین والدّولة، ابن ربن طبری؛ إقحام الیهود، مهتدی سموأل؛ تخجیل من حرّف الإنجیل، جعفری؛ الجواب الصّحیح لمن بدّل دین المسیح، شیخ الإسلام ابن تیمیّة؛ هدایة الحیاری في أجوبة الیهود والنّصاری، ابن قیّم؛ محمّد ج في الکتب المقدّس، عبدالاحد داود؛ إظهار الحقّ، رحمت الله هندی؛ البحث الصّریح في أیّما هو الدّین الصّحیح؛ البشارة بنبیّ الإسلام، احمد حجازی سقا؛ و کتاب‌های فراوان دیگری که بشارت‌های موجود در کتاب‌های پیشین؛ بویژه تورات و انجیل دربارۀ نبوّت پیامبر ج را بیان کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-378)
379. - الجواب الصّحیح، ج 5، ص 155. [↑](#footnote-ref-379)
380. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 2125 و 2838. [↑](#footnote-ref-380)
381. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 3417. [↑](#footnote-ref-381)
382. - الجواب الصّحیح، ج 5، صص 156- 157؛ نک: هدایة الحیاری، صص 165- 166؛ مراد از سخن شیخ الإسلام ابن تیمیّه که چیزی در این باره وجود ندارد، همان روایت ابن عمرو س است، و گرنه به بشارت أشعیاء که در ادامه می‌آید، دقّت کنید. [↑](#footnote-ref-382)
383. - یکی از عالمان مسیحی که مسلمان شد و در مبحث قبلی، معرّفی گردید. [↑](#footnote-ref-383)
384. - البحث الصّریح، ص 139. [↑](#footnote-ref-384)
385. - نک: سفر أشعیاء، إصحاح 35، فقره 1- 10؛ عهد قدیم، ص 815؛ نک: الجواب الصّحیح، ج 5، صص 157- 158. [↑](#footnote-ref-385)
386. - الجواب الصّحیح، ج 5، ص 158. [↑](#footnote-ref-386)
387. - سیناء یا طور سینا: اسم کوهی در نزدیک آیله؛ نک: معجم البلدان، یاقوت، ج 1، صص 292، 4 و 48. [↑](#footnote-ref-387)
388. - سعیر یا ساعیر: نام کوه‌هایی در فلسطین و نیز نام روستای ناصره در میان طبریّه و عکا؛ نک: معجم البلدان، ج 3، ص 171. [↑](#footnote-ref-388)
389. - فاران: اسم کوه‌های مکّه؛ نک: الجواب الصّحیح، ج 5، ص 200. [↑](#footnote-ref-389)
390. - سفر تثنیه، إصحاح 33: 1- 3؛ عهد قدیم. [↑](#footnote-ref-390)
391. - الجواب الصّحیح، ج 5، ص 199. [↑](#footnote-ref-391)
392. - همان، صص 199- 200. [↑](#footnote-ref-392)
393. - صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 2889. [↑](#footnote-ref-393)
394. - الجواب الصّحیح، ج 5، صص 200- 205. [↑](#footnote-ref-394)
395. - همان، ص 207. [↑](#footnote-ref-395)
396. - هدایة الحیاری في أجوبة الیهود والنّصاری، ص 119. [↑](#footnote-ref-396)
397. - تیمان یا تیمن: نامی عبری به معنای یمین [سمت راست] یا جنوب یا صحرای جنوبی است؛ نک: حاشیۀ الجواب الصّحیح، ج 5، ص 222. [↑](#footnote-ref-397)
398. - نک: سفر حبقوق، إصحاح سوم، صص 3- 4؛ عهد قدیم، ص 1046؛ الجواب الصّحیح، ج 5، صص 221- 222. [↑](#footnote-ref-398)
399. - الجواب الصّحیح، ج 5، ص 221. [↑](#footnote-ref-399)
400. - همان، ص 222. [↑](#footnote-ref-400)
401. - همان. [↑](#footnote-ref-401)
402. - نک: سفر حبقوق، إصحاح سوم، صص 3- 7، عهد قدیم، ص 1046؛ الجواب الصّحیح، ج 5، ص 223؛ هدایة الحیاری، ص 147. [↑](#footnote-ref-402)
403. - نک: الجواب الصّحیح، ج 5، ص 237. [↑](#footnote-ref-403)
404. - الجواب الصّحیح، ج 5، ص 237؛ نک: هدایة الحیاری، ص 151؛ عبارتی به همین معنا در ترجمۀ کنونی کتاب مقدّس نیز آمده است؛ نک: سفر مزامیر، مزمور 45: 1- 5؛ عهد قدیم، ص 672. [↑](#footnote-ref-404)
405. - صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 335. [↑](#footnote-ref-405)
406. - الجواب الصّحیح، ج 5، صص 237- 238. [↑](#footnote-ref-406)
407. - همان، ص 446. [↑](#footnote-ref-407)
408. - نک: سفر مزامیر، مزمور 72: 8- 15؛ عهد قدیم، ص 688. [↑](#footnote-ref-408)
409. - صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 2889. [↑](#footnote-ref-409)
410. - الجواب الصّحیح، ج 5، صص 247- 248. [↑](#footnote-ref-410)
411. - هدایة الحیاری، ص 125. [↑](#footnote-ref-411)
412. - نک: الجواب الصّحیح، ج 5، ص 275؛ سفر دانیال، إصحاح 7: 13- 14؛ عهد قدیم، ص 1000. [↑](#footnote-ref-412)
413. - الجواب الصّحیح، ج 5، ص 277. [↑](#footnote-ref-413)
414. - همان، ص 260؛ نک: سفر أشعیاء، إصحاح 9: 6- 7؛ عهد قدیم، ص 790. [↑](#footnote-ref-414)
415. - الجواب الصّحیح، ج 5، ص 260. [↑](#footnote-ref-415)
416. - همان، ص 261. [↑](#footnote-ref-416)
417. - شیخ زیاده راسی این مژده را در کتاب البحث الصّریح، ص 140 آورده است. [↑](#footnote-ref-417)
418. - یعنی آیات: ﴿كَذَّبَتۡ عَادٌ ٱلۡمُرۡسَلِينَ١٢٣ إِذۡ قَالَ لَهُمۡ أَخُوهُمۡ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ﴾ [الشعراء: 123-124]؛ «[قوم] عاد [نیز] پیامبران [الله] را تکذیب کردند؛ هنگامی‌ که برادر‌شان هود به آنان گفت: آیا [از الله] نمی‌ترسید؟!» و ﴿كَذَّبَتۡ ثَمُودُ ٱلۡمُرۡسَلِينَ١٤١ إِذۡ قَالَ لَهُمۡ أَخُوهُمۡ صَٰلِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ﴾ [الشعراء: 141-142]؛ «[قوم] ثمود پیامبران [الله] را تکذیب کردند؛ وقتی برادر‌شان صالح به آنان گفت: آیا [از الله] نمی‌ترسید؟!» [↑](#footnote-ref-418)
419. - البحث الصّریح، صص 141- 142. [↑](#footnote-ref-419)
420. - همان، ص 148. [↑](#footnote-ref-420)
421. - فارقلیط نیز گفته می‌شود. [↑](#footnote-ref-421)
422. - البحث الصّریح، ص 151. [↑](#footnote-ref-422)
423. - همان، صص 151- 152. [↑](#footnote-ref-423)
424. - البحث الصّریح، صص 152- 155. [↑](#footnote-ref-424)
425. - قرآن کریم متضمّن بسیاری از قصّه‌های پیشینیان است و در این قصص، درس عبرتی برای پیامبر ج و مؤمنان وجود دارد و آنان را در برابر مشکلات و مصیبت‌هایی که در راه دعوت مردم به دین الهی می‌بینند، تسلّی و دلداری می‌دهد. [↑](#footnote-ref-425)
426. - البحث الصّریح، صص 156- 157. [↑](#footnote-ref-426)
427. - همان، صص 168- 169. [↑](#footnote-ref-427)
428. - همان، ص 169- 171. [↑](#footnote-ref-428)
429. - همان، ص 173. [↑](#footnote-ref-429)
430. - همان، صص 173- 174. [↑](#footnote-ref-430)
431. - یوحنّا 4: 21. [↑](#footnote-ref-431)
432. - نک: یوم الغضب؛ قراءة تفسیریّة لنبوآت التّوراة عن نهایة دولة إسرائیل، سفر الحوالی، صص 51- 54؛ نمونه‌های موجود در مبحث پیشین و نیز در گفتار پیش رو را بررسی کن. [↑](#footnote-ref-432)
433. - سبأ: نام سرزمینی در یمن. [↑](#footnote-ref-433)
434. - خادمان کعبه و فرزندان مأرب بن اسماعیل ÷. [↑](#footnote-ref-434)
435. - نک: الجواب الصّحیح، ج 5، ص 255؛ و نیز سفر أشعیاء، إصحاح 60: 4- 7؛ عهد قدیم، ص 840. [↑](#footnote-ref-435)
436. - الجواب الصّحیح، ج 5، ص 256؛ نک: هدایة الحیاری، ص 155. [↑](#footnote-ref-436)
437. - الجواب الصّحیح، ج 5، ص 259؛ همچنین نگاه کنید به ترجمۀ کنونی این بشارت در سفر أشعیاء، إصحاح 54: 1- 3؛ عهد قدیم: ص 835. [↑](#footnote-ref-437)
438. - الجواب الصّحیح، ج 5، ص 259؛ نک: هدایة الحیاری، ص 156. [↑](#footnote-ref-438)
439. - همچون دستاری که مزیّن با جواهر است و تاج را نیز اکلیل گویند؛ نک: مختار الصّحاح، ص 577. [↑](#footnote-ref-439)
440. - خرابات به معنای مواضع و مکان‌هاست؛ نک: مختار الصّحاح، ص 171. [↑](#footnote-ref-440)
441. - رقوب یعنی کسی که فرزندی ندارد؛ نک: المصباح المنیر، ص 234. [↑](#footnote-ref-441)
442. - الجواب الصّحیح، ج 5، ص 263. [↑](#footnote-ref-442)
443. - همان، صص 263- 265. [↑](#footnote-ref-443)
444. - هدایة الحیاری، ص 157؛ نک: إصحاح 61 از سفر أشعیاء. [↑](#footnote-ref-444)
445. - هدایة الحیاری، ص 157. [↑](#footnote-ref-445)
446. - قلّه یعنی بالای کوه و جمعش، قُلَل می‌شود؛ نک: مختار االصّحاح، ص 549. [↑](#footnote-ref-446)
447. - الجواب الصّحیح، ج 5، ص 245؛ همین مفهوم را در سفر أشعیاء، إصحاح 5: 26- 28 و إصحاح 54: 1- 17 و عهد قدیم، صص 787 و 825- 826 نگاه کنید. [↑](#footnote-ref-447)
448. - الجواب الصّحیح، ج 5، ص 245. [↑](#footnote-ref-448)
449. - الجواب الصّحیح، ج 5، ص 226؛ نک: مزمور 149 از سفر مزامیر؛ عهد قدیم، ص 736. [↑](#footnote-ref-449)
450. - نک: الجواب الصّحیح، ج 5، صص 265- 266؛ هدایة الحیاری، صص 149- 150. [↑](#footnote-ref-450)
451. - الجواب الصّحیح، ج 5، ص 267؛ نک: هدایة الحیاری، ص 147؛ سفر حبقوق، إصحاح 3: 3- 7؛ عهد قدیم، ص 1046. [↑](#footnote-ref-451)
452. - نک: صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 395. [↑](#footnote-ref-452)
453. - الجواب الصّحیح، ج 5، صص 270- 271. [↑](#footnote-ref-453)
454. - همان، ص 258؛ برای اطّلاع از متن کامل، نک: سفر أشعیاء، إصحاح 5: 26- 30؛ عهد قدیم، ص 787. [↑](#footnote-ref-454)
455. - همان. [↑](#footnote-ref-455)
456. - همان، ص 262؛ نگاه کنید به چنین متنی در ترجمۀ موجود سفر أشعیاء، إصحاح 42: 10- 13؛ عهد قدیم، ص 823. [↑](#footnote-ref-456)
457. - همان، ج 4، ص 262. [↑](#footnote-ref-457)
458. - همان، ج 2، ص 272؛ نک: سفر حزقیال، إصحاح 20: 45- 49؛ عهد قدیم، ص 949. [↑](#footnote-ref-458)
459. - نویسنده در اصل تحقیق حاضر، از منابع مذکور استفاده نموده و به نظر می‌رسد که بیان تمامی آن‌ها در پایان این مختصر، راهگشا و مفید خواهد بود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-459)